

ہوا عیسم



نور ملکوت حج

جلد اول

مقدمات و مبانی

در آثار و بیانات

حضرت علامہ آیہ اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی قدس سرہ

حضرت آیہ اللہ حاج سید محمد حسن حسینی طهرانی قدس سرہ



هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

نور ملکوت حج

جلد اول

مقدمات و مبانی

در آثار و بیانات

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین

حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزکیّه

و

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدّس الله سرّه

سرشناسه : حسینی طهرانی، سید
محمد حسین، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ق.

عنوان و نام پدیدآور : نور ملکوت حج / در
آثار و بیانات سید محمد حسین حسینی طهرانی، سید
محمد محسن حسینی طهرانی.

مشخصات نشر : طهران: مکتب وحی،
۱۴۴۷ق = ۱۴۰۵ش -

مشخصات ظاهری : ج. : مصور.
فروست : دوره علوم و مبانی اسلام و
تشیع؛ ۴.

شابک: دوره: ۴-۰۰-۸۵۰۳-۶۲۲-۹۷۸؛ ج. ۱:
۹۷۸-۶۲۲-۸۵۰۳-۰۱-۱؛

ج. ۲: ۸-۰۲-۸۵۰۳-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج. ۱- مقدمات و مبانی -

ج. ۲. اسرار و احکام

موضوع : حج *Hajj زیارت و زائران --

آداب و رسوم

شناسه افزوده : حسینی طهرانی، سید
محمد محسن، ۱۳۷۴-۱۴۴۰ق.

رده بندی کنگره : BP ۱۸۸/۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۴۰۵۲۰۶

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

نور ملکوت حج جلد ۱

ناشر: مکتب وحی / طهران

نوبت چاپ: اوّل / ۱۴۴۷ ه. ق، ۱۴۰۵ ه. ش

چاپ:

تعداد:

شابک دوره: ۴ - ۰۰ - ۸۵۰۳ - ۶۲۲ - ۹۷۸

شابک ج ۱: ۱ - ۰۱ - ۸۵۰۳ - ۶۲۲ - ۹۷۸

حق چاپ محفوظ است

تلفن: ۸۸۶۱۵۲۰۷ - ۲۱ - ۹۸ +

۳۷۸۴۲۵۵۵ - ۲۵ - ۹۸ +

www.maktabevahy.org

info@maktabevahy.org

قال امیرالمؤمنین علیه السلام:
الله الله فی بیت ربکم، لا تُخلّوه ما بقیتم، فإنّه
إن ترک لم تُناظروا.

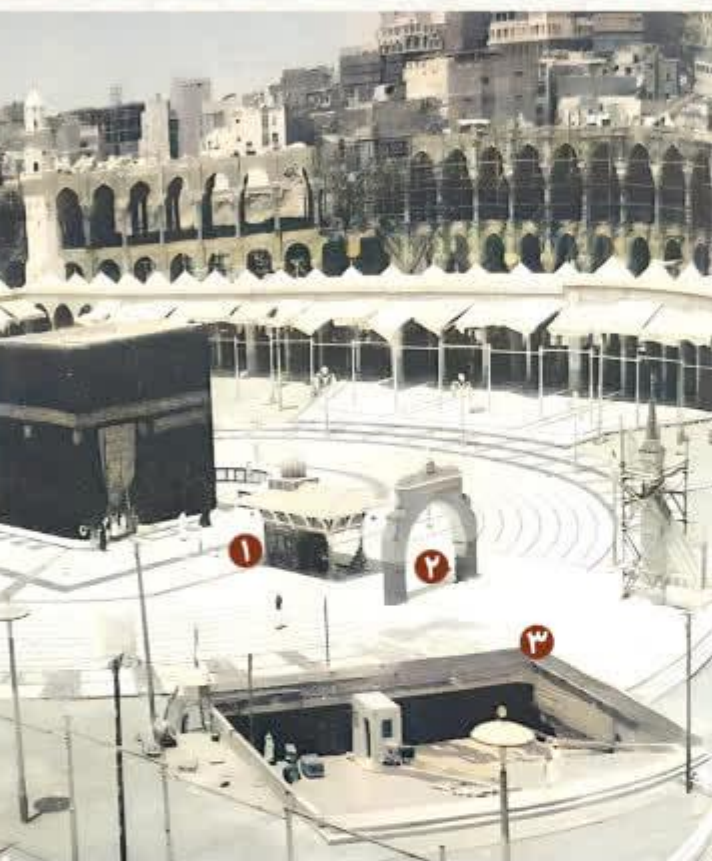
«خدا را خدا را در نظر بیاورید درباره خانه

پروردگارتان، مبادا هیچ‌گاه آن را خالی و خلوت

بگذارید؛ به‌درستی که اگر چنین شود بیم آن می‌رود

که هیچ‌گاه مورد عنایت و توجه قرار نگیرید.»

نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۲۱



تصویری قدیمی از مسجد الحرام

۱. مقام حضرت ابراهیم علیه السلام

۲. باب بنی شیبه

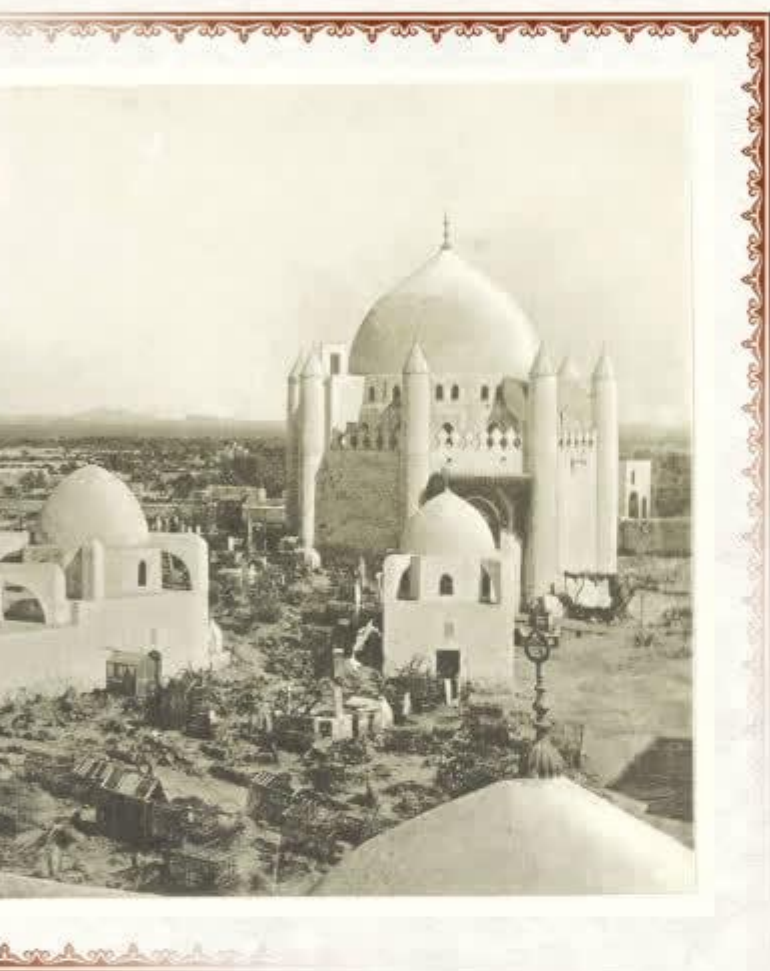
۳. چاه زمزم

* باب بنی شیبه *

■ در فتح مکه، به فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و هُبَل را شکسته و در درگاه باب بنی شیبه دفن کردند. مستحب است. امروزه باب بنی شیبه، درون مسجدالح



تصویری قدیمی از مسجد ا



تصویری قدیمی از قبر
و مقبره ائمه یقیع علیهم السلام

۱۳

فهرست مطالب و موضوعات

نور ملکوت حج (۱)

۲۲

۲۲

۲۲

۲۲

مقدمه ناشر

۳۰

۳۰

۳۰

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

حمد و سپاس اختصاص به ذات حیّ و دود دارد
که غایت تکوین آدمی را کمال معرفت ذات خویش
مقرر کرد و تشریع مبانی و احکام را براساس تکوّن
این مقصد قرار داد؛ و درود لا یزال بر محمد مصطفی
و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین باد
که لواداران و راهبران این مکتب به سوی وادی
مقدس تجرّد و طور سینای معرفت‌اند؛ و بر اولیاء و
خواصّ درگاه خویش که پیوسته چراغ معرفت حق
و عرفان الهی را با ادامه و ابراز آموزه‌های و حیانی،
روشن و پایدار می‌دارند و دستگیری و ارشاد عبادالله
را در عرصه‌های جهل و ظلمت به جان می‌خرند.

در میان اعمال و مناسک دین مبین اسلام، حج

بیت‌الله‌الحرام از چنان جایگاه رفیع و بنیادینی برخوردار است که در لسان روایات و سیره اولیای الهی، میزان و معیاری برای سنجش ایمان و عبودیت قرار گرفته است؛ تاجایی که ترک آن برای فرد مستطیع، خروج از جرگهٔ مسلمانی تلقی شده است.^۱ از سویی دیگر، اشتیاق اولیای دین و تأکیدات مکرر بر لزوم زیارت متوالی و ادراک هر سالهٔ این فیض عظماء، نمایانگر آن است که این سفر معنوی فراتر از یک سلسله اعمال ظاهری، دریایی از اسرار و معارف الهی و تجلّی‌گاه عمیق‌ترین مفاهیم

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸.

توحیدی است. حج جایی است که پیغمبر اکرم
 صَلَّی اللّٰهَ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم و ائمه طاهرین
 عَلَیْهِمُ السَّلَام - حتی با پای پیاده - بارها به آن مشرّف
 شده و امام زمان عَجَّلَ اللّٰهَ تَعَالٰی فرجه الشّریف
 هر ساله مشرّف می شوند؛^۱ چراکه معصوم
 علیه السّلام می فهمد اینجا چه خبر است و می بیند
 که قضیه چیست؛ و از دریچه نفس مطهر آن ذوات
 مقدّسه، از این سفره گسترده انوار و انعام الهی به هر
 کس بر طبق مقدار سعه و معرفتی که دارد، مائده
 می رسد. بر این اساس، از این سنت شریف می توان
 به اهمیت حج پی برد و به آثار وضعی و ملکوتی آن
 بر روح انسان و سرنوشت او آگاه شد.

در دیدگاه اهل معرفت حج با انقطاع از
 مَاسِوَى اللّٰه و تَبَتَّل به سوی او شروع شده و در تمام
 اطوار و حرکات جز ذکر حق و یاد حبیب نباید چیز
 دیگری بر ضمیر و ذهن حاجی خطور نماید و تمام
 توجه و حواس او باید به سمت عوالم ربوبی و

^۱ رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۵ و ۱۷۶؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

ملکوت این اعمال و افعال متمرکز گردد.

در این راستا با وجود نگارش آثار متعدد پیرامون ابعاد تاریخی، اجتماعی و فقهی حج، خلأ مجموعه‌ای جامع و مبسوط همواره احساس می‌شد که بتواند جان تشنه زائر بیت‌الله را سیراب نماید، و با بیان شمه‌ای از اسرار و معارف باطنی حج او را به مقام اطمینان و معرفت رهنمون سازد.

کتاب حاضر که برگرفته از آثار و بیانات گران‌سنگ عارف کامل، مرحوم علامه آیه‌الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله تعالی علیه - و فرزند بزرگوار ایشان، آیه‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - قدس الله سره - می‌باشد، تلاشی است برای گشودن دریچه‌ای به سوی این معارف عمیق و تبیین ابعاد باطنی و ملکوتی حج و زیارت رسول خدا و اهل بیت طاهرینش علیهم صلوات الله اجمعین؛ چراکه بیان این مسایل حیاتی برای عموم افراد همواره مورد اهتمام و توجه بزرگان اهل معرفت بوده است.

حضرت آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی - قدّس سرّه - در این باب می‌فرمایند:

اولیای خدا آمدند حقیقت حج را به ما شناسانده و صفا و نورانیت آن را در جان ما نشانند؛ لذا ما باید مبانی این اولیای الهی را - تا آنجایی که به دست ما رسیده و در حیطه فهم ماست - برای افراد مطرح کنیم و آن حلاوت عبادت را به آنان بنمایانیم و بگوییم: مردم! به کجا دارید می‌روید؟ چرا وحشت می‌کنید و چرا می‌گویید خدا دیگر ما را موفق به حج نکند؟ چرا می‌گویید: خدایا! بس است دیگر، همین یک دفعه کافی است؟

نه، اشتباه می‌روید! راه را اشتباه رفته‌اید و به شما اشتباه نشان داده‌اند.

بر همین اساس، خواننده محترم در این مجموعه

با دیدگاهی عمیق و متفاوت مواجه خواهد شد که

حج را نه فقط به عنوان إسقاط یک تکلیف ظاهری،

بلکه تحولی اساسی در نفس و روح، و سلوکی عملی

به سوی پروردگار متعال می‌داند.

و اما، از جمله مباحث محوری این کتاب - که

این اثر شریف را از سایر کتب مدوّنه متمایز ساخته

است - می‌توان به موضوعات زیر اشاره کرد:

اهمیت فریضه حج در آیات و روایات و سیره

بزرگان و اولیای الهی؛ تأکید بر انقطاع از غیر خدا؛

اهمیت حضور قلب و تسلیم در برابر رضای الهی؛

آداب و اسرار اعمال، مواقف و اماکن مکه مکرمه و

مدینه منوره؛ ضرورت حفظ حالات و آثار نورانی

حج پس از بازگشت؛ پیوند حج با ولایت و

به عنوان نمونه، یکی از فصول کلیدی و متمایز

کتاب، مسئله «استطاعت» است که در آن با نقد

تعاریف رایج - که گاه دستاویزی برای فرار از تکلیف می‌شود - حج «واجب مطلق» دانسته شده است؛ بدین معنا که فرد باید از ابتدای بلوغ برای تحصیل مقدمات آن برنامه‌ریزی و پس‌انداز کند، نه اینکه منتظر بماند تا ثروتی بادآورده نصیبش شود. مجموعه‌ای که پیش رو است، در جلد اول به «مقدمات و مبانی حج» و در جلد

دوم به «اسرار و آداب» اختصاص دارد. امید است که این اثر، چراغ راه سالکان کوی دوست و مشتاقان زیارت بیت‌الله‌الحرام قرار گیرد و آنان را در ادراک حقیقت نورانی حج و وصول به مراتب قرب الهی یاری رساند.^۱

و ما تَوْفِيقُنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْهِ نُنِيبُ

^۱ حضرت آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - قدس الله سرّه - در بیانی وعده فرموده بودند: «إن شاء الله اگر خداوند بخواهد، برنامه‌ای دارم که مسائل حج را - به شکل نسبتاً وسیع - توضیح بدهم.» (شرح دعای ابو حمزه، ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس ۱۱)

اما مع الأسف الشدید و التحسّر العمیق، اُمّیه و آرزوی تشنگان وادی معرفت و حقیقت، به واسطه کثرت مشاغل علمی و سپس ارتحال آن بزرگ‌مرد عظیم‌النظر - أفاض الله علينا من بركات تُربّته - متحقق نگردید؛ اما به حکم «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید» و با استمداد و استفاده از نفحات رحمانیه و استعانت از فیوضات باطنیه ذوات مقدسه اولیای الهی، توفیق شد تا آثار و بیانات بجا مانده از حضرتشان و علامه آیه‌الله والد معظمشان - رضوان الله تعالی علیهما - توسط لجنة تحقیق مکتب وحی جمع‌آوری، تنظیم و تبویب شده و به صورت منقّح و ویراسته، به زیور طبع آراسته گردد.

فصل اول: اهمیت فریضه حج در اسلام

بخش اول: جایگاه اساسی حج در شریعت

اسلام

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
و صَلَّى الله على مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِينَ
و لعنةُ الله على أعدائِهِم أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ
و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قالَ اللهُ الحَكِيمُ في كِتابِهِ الكَرِيمِ:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا أَنَّمَا اللَّهُ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَةٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْفَقِيرِ * ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۱

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج؛ تا بهسوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که بهجهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و آخروی خود را مشاهده کنند و بیابند و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بهیمه الأنعام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند و از آنها به مردم فقیر و گرسنه

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۲۷ - ۲۹.

طعام دهند * و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگی‌ها و چرک‌ها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بپسُرند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گِرداگرد خانه قدیمی (بیت‌الله‌الحرام) طواف کنند.»^۱

توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام از فریضه حج

«امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه درباره

فریضه حج و علت و فلسفه شرعی و فقهی آن، چنین

می‌فرماید:

فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وَلَوْهَ الْحَمَامِ. جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لَتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ. وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَ صَدَقُوا كَلِمَتَهُ، وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ، يُحَرِّزُونَ الْأَرْبَابَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ، وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَ مَوْعِدِ مَغْفِرَتِهِ. جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عِلْمًا، وَ الْعَائِدِينَ^۲ حَرَمًا. فَرَضَ حَجَّهُ وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ، وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ؛ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾^۳.

”خدای متعال حج بیت خودش را بر شما واجب فرمود؛ خانه‌ای که او را قبله خلائق قرار داد تا همانند دستجات و توده‌های متر اکم أحشام به‌سمت او روی آورند و همانند کبوتران که به‌سوی لانه‌های خود روی می‌آورند این مکان را محل عبادت و پرستش خود قرار دهند. خدای متعال این خانه را نشانه تواضع بندگان در قبال مقام عظمت و کبریائیتش و اقرار به عزت و وحدانیت در وجود و آثار وجود و جلوات وجود قرار داده است. از میان مردم شنوندگانی را برگزید که دعوت او را لیبیک گفته اجابت نمایند، و گفتار او را راست پنداشته تصدیق بنمایند، و در جایگاه انبیا و پیامبران او مسکن گزینند و خود را به مثال و شمایل ملائکه‌ای که گرداگرد عرش

^۱ امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹. (علامه طهرانی)

^۲ خ.ل: **لِلْعَائِدِينَ**.

^۳ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

^۴ نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۲۷.

پروردگار در گردش و طواف‌اند در آورند، تا در سرای تجارت و بازار معاملات به رستگاری ابدی و انتفاع از برکات و آثار عبودیت نائل آیند و به میعاد غفران و بخشش الهی از یکدیگر سبقت بجویند.

خدای سبحان خانه خود را پرچم برافراشته و سرفراز اسلام قرار داد و برای روی‌آوردگان و مُلتَجِّین به آن مکان، حرم امن خود مقرر فرمود. پس حج را واجب نموده و حق او را الزام فرمود، پس بر شما حتم نمود که بار خود را در آنجا فرود آورید و آن مکان را محل ورود و نزول خود قرار دهید؛ چنانچه در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿خدای متعال حج خانه خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند، و کسانی که از این حکم مَحْتوم الهی تمرّد ورزند و کفران حقوق الهی را بنمایند، پس خداوند به تحقیق از مردم بی‌نیاز خواهد بود.﴾^۱

ندای ملکوتی حضرت ابراهیم و حقیقت اجابت در فریضه حج

توضیحی درباره کوه ابوقبیس (ت)

«در روایت است که چون [حضرت] ابراهیم

کعبه را بنا کرد، بر فراز کوه ابوقبیس^۲ آمد و مردم را

به حج خواند، هر کس صدای او را شنید - گرچه در

أصلاّب

پدران بود - و ندای او را لبیک گفت، به حج

^۱ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ ابوقبیس: کوهی در مکه مکرمه واقع در جانب شرقی مسجدالحرام و روبه روی رکن حجرالأسود است که خورشید از فراز آن بر مسجدالحرام می تابد. این کوه دارای ویژگی های خاصی است:

- نخستین کوهی است که خداوند آفریده است.^۱
- نزدیک ترین کوه به کعبه است.^۲
- محل فرود آمدن حضرت آدم و حوا سلام الله علیهما از بهشت و (بنا بر نقلی) مدفن حضرت آدم علیه السلام است.^۳
- در طوفان نوح حجرالأسود را در خود به امانت گرفت و حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام تجدید بنای کعبه، آن را از این کوه برگرفت و در جایگاه خود قرار داد.^۴

- در هنگام شق القمر، نیمی از ماه بر فراز این کوه و نیمی بر بالای کوه قُعَیْقَعان دیده شد.^۵

- کوه صفا در دامنه این کوه واقع شده است.^۶
- مسجد زادگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (که قبلاً محل خانه حضرت عبدالله بن عبدالمطلب بوده است) در شرق کعبه و متصل به دامنه کوه ابوقبیس می باشد.^۷ البته در سال های اخیر، این مکان ←

مشرّف می‌شود. افرادی که یک بار لبیک گفتند یک بار و افرادی که دو بار لبیک گفتند دو بار و همچنین برود بالا به تعداد لبیک‌های گفته شده، موفق به حج و زیارت بیت‌الله الحرام خواهند شد.^۱

نظر علامه طباطبائی درباره قلمرو تشریع حج در زمان حضرت ابراهیم (ت)

معلوم است که این ندای ابراهیم نیز ملکوتی است نه مُلکی، وإلّا در أصلاب پدران شنیده نمی‌شد! و لبیک‌ها نیز ملکوتی است؛ و بنابراین هر کس اجابت کند، موفق به حج می‌گردد وإلّا لبیک‌های ظاهری ملازمه‌ای با تشرّف ندارد.^۲

^۱ ← مقدس (زادگاه پیامبر اکرم) به کتابخانه تبدیل شده است. (محقق)
(۱) أخبار مکّة، ازرقی، ج ۱، ص ۳۲. (۲) الجامع اللّطیف، ص ۲۹۸. (۳) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵ و ۶؛ تاریخ الطّبری، ج ۱، ص ۱۶۱. (۴) تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۷. (۵) دلائل النّبوة، ابونعیم، ج ۱، ص ۲۸۰. (۶) معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۱. (۷) رحلة ابن جبیر، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.
مأخوذ از: تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۹؛ الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۳۵۴؛ الجعفریّات، ص ۶۳.
^۲ معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۷. (علامه طهرانی)
• مهر تابان، ص ۳۸۵:

«[علامه طباطبائی رحمه الله علیه:] و اما آئین حج گرچه از سنّت‌های حضرت ابراهیم علیه السّلام است، ولی حضرت ابراهیم آن را فقط برای خصوص اعراب تشریع فرمود؛ نه برای همه اقطار و قلمرو نبوّت خود. و برای ساکنین فلسطین تشریع نفرمود، و گرنه این سنّت الهیه را قطعاً حضرت اسحاق و یعقوب و پیامبران دیگر از بنی اسرائیل انجام می‌دادند. اما در بین حضرت اسماعیل و اولادش این سنّت باقی ماند که در ناحیه عرب زمین، سکنی داشتند؛ و ما نه ثبوتاً و نه اثباتاً دلیلی برای لزوم تشریع عمومیت حج

«مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه -

می فرمودند:

تمام افرادی که از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام (و حتی قبل از آن؛ چون مسئله، مسئله قبل و بعد نیست) تا روز قیامت به مکه می روند، به خاطر همان یک نفس حضرت ابراهیم علیه السلام در آن موقعی است که می خواست به فلسطین برگردد و آن دعاها را کرد.^۱

و هر کس به مکه مشرف شود، معلوم است که به

اجابت رفته است. این اجابت است که الآن شما را

می برد و اگر ندای حضرت ابراهیم علیه السلام نبود،

شما خودتان را هم می کشتید، نمی رفتید! بلکه آن ندا

باعث شد که نفوس و قلوب را حرکت بدهد و همه

را به آنجا بکشاند.

همچنین ایشان می فرمودند:

حضرت ابراهیم علیه السلام یک دم درویشی به همه خلائق زد و نفس درویش حق است.

اینکه می گویند نفس درویش حق است، راجع به

همین است. حضرت ابراهیم آمد و این حرکت را

به وجود آورد و باید همه به دنبال او بروند.^۲

تبیین حکم تارک حج با استناد به حدیث نبوی

اهمیت فريضة حج به حدی است که طبق

در زمان حضرت ابراهیم نداریم.»

^۱ رجوع شود به سوره ابراهیم (۱۴) آیات ۳۵ - ۴۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰.

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

روایات متعدده، خداوند تارک حج را در صورت استطاعت و تمکّن از حج، از شریعت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلّم خارج نموده، یا بر دین یهودیت و یا نصرانیت مبعوث خواهد نمود.

شیخ صدوق - رحمة الله علیه - در کتاب الفقیه با إسناد خود از امام صادق علیه السلام از اجدادشان روایت می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در ضمن وصیتی به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

يَا عَلِيُّ! كَفَرَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَشْرَةٌ: ... وَ مَنْ وَجَدَ سَعَةً فَمَاتَ وَلَمْ يُحِجَّ ...؛ يَا عَلِيُّ! تَارِكُ الْحَجِّ وَ هُوَ مُسْتَطِيعٌ، كَافِرٌ؛ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾. ^۱ يَا عَلِيُّ! مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ، بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا. ^۲

”یا علی! ده گروه از این امت به خدای عزّ و جلّ کافر شدند، (آنگاه یکی یکی آنها را بر می شمرد تا می رسند به تارک حج): و از جمله آنان کسی است که خداوند به او مُکنت و قدرت بر ادای حج را اعطاء نموده ولی از انجام آن سر باز زده و از دنیا رفته است...؛ ای علی! کسی که حج را ترک کند درحالی که استطاعت بر اِتیان آن داشته باشد، او کافر است. خدای متعال می فرماید: ﴿از جانب خداوند بر عهده افراد مستطیع فرض و واجب است که حج خانه او را بجای آورند و کسی که کفران نموده سر باز زند، پس به درستی که خداوند از چنین افرادی بی نیاز خواهد بود.﴾ یا علی! کسی که حج را به تأخیر اندازد تا اینکه مرگ او را فرا گیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی یا نصرانی مبعوث خواهد نمود.“^۳

حکایاتی در باب اهمیت فریضه حج و عواقب سوء ترک آن

حکایت اول: تاجر همدانی و بازگشت از مرگ برای انجام حج

«مرحوم آیه الحقّ و الیقین، فقیه معظمّ و یکی از

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

^۲ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۶ و ۳۶۸.

^۳ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷. (آیه الله طهرانی)

اساتید حقیر (علامه طهرانی) در اخلاق و عرفان،
آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی، داستان
عجیب و شگفت‌انگیزی دربارهٔ عدم اسلام مُسوِّفین^۱
حج بیان کردند که برای حفظ و ضبط آن در اینجا
ثبت می‌کنم، با آنکه از زمان نقل آن برای حقیر
متجاوز از سی سال می‌گذرد. فرمودند:

یکی از تجّار معروف و مشهور همدان که به صلاح و تقوا مشهور و معروف بود،
به‌واسطهٔ عارضهٔ مرض سکنهٔ قلبی فوت کرد و فوت نابه‌هنگام او اثر شدیدی در
ارحام و بازماندگان و دوستان او گذاشت. شبانه جنازهٔ او را به قبرستان آوردند تا
فردا مراسم تغسیل و تکفین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن جنازه در وقت شب به
قبرستان در صورتی‌که میّت در شب فوت کرده باشد امر رایجی است و چه‌بسا در
همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می‌کنند.
چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورین سؤال برای بازپرسی آمدند و گفتند:
می‌خواهی از دین نصاریّ باشی و یا از یهود؟ تو از دین اسلام نیستی و بر این
معیار از تو پرسش نخواهد شد.

^۱ **مُسَوِّف**: کسی که پیوسته کاری را به تأخیر می‌اندازد. (محقق)

او فریاد برآورد: من مسلمانم، من اسلام دارم، من یهودی و نصرانی نیستم! گفتند: چون تو مرد متمکنی بودی و استطاعت از حج را داشته‌ای و حج بجای نیاورده مُرده‌ای، بر دین اسلام نمرده‌ای؛ **إِنْ شِئْتَ يَهُودِيًّا وَ إِنْ شِئْتَ نَصْرَانِيًّا^۱** او گفت: سوگند به خدا من مسلمانم و اعمالم چنین و چنان بوده است، نماز می‌خوانده‌ام، وجوهاتِ اموال خود را می‌داده‌ام، به فقرا و مستمندان مساعدت می‌کرده‌ام و دربارهٔ خلق خدا ترحم می‌نموده‌ام. گفتند: اینها به‌جای خود؛ ولی چون حج بجا نیاورده‌ای، خداوند متعال تو را از زمرهٔ مسلمین به‌حساب نمی‌آورد؛ و هر کس مستطیع باشد و حج نکند، عاقبتِ امر او همین‌طور خواهد بود. آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره فریاد کشید: ای امام حسین! آخر این همه من مجالس روضه‌خوانی تشکیل می‌دادم و این همه در عزای شما شرکت می‌کردم، آیا سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب بگذارید؟! در این‌حال فوراً حضرت سیدالشهدا علیه السّلام حاضر شدند و گفتند: درست است آنچه می‌گویی؛ ولی چون عمداً حج واجب را به تأخیر انداخته‌ای تا مرگ گریبانت را گرفته است، فلذا در حکم خدا و سنت الهیه چنین جاری شده است که بر آیین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار می‌توانم بکنم و آن این است که شفاعت در نزد خدا کنم تا به تو عمر دهد و حج خودت را انجام دهی، آن‌وقت به دین اسلام خواهی مُرد. حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم و خداوند سی سال به تو عمر داد؛ حَجّت را بجای بیاور. آن مرد می‌گوید: من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستان تاریک تنها هستم و فقط یک قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می‌کند؛ او همین‌که خواست وحشت کند گفتم: مترس، من زنده هستم! اقوام و ارحام و فرزندان آمدند، و حیات ما برای آنها آن قدر لذت‌بخش بود که قابل توصیف نیست. من آمادهٔ تهیهٔ مقدمات حج بیت‌الله‌الحرام شدم، هنوز سر سال نرسیده بود که

^۱ ترجمه: «اگر بخواهی یهودی و اگر بخواهی نصرانی!» (محقق)

موسم حج شد و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازه شهر که بسیاری به بدرقه ما آمده بودند و ارحام و فرزندان من گریه می‌کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهده حج برآیم و از دنیا بروم، (چون مسافرت به حج در آن سنوات و اوقاتی که با شتر می‌رفتند بسیار مشکل بود و چه بسیار از حاجیان در راه می‌مردند.) من که تا آن زمان قضیه شفاعت حضرت امام حسین علیه السلام و داستان تعذیب نکیرین و عدم اسلام مُسوّف حج را برای کسی بازگو نکرده بودم و پیوسته مترصد بودم تا ببینم چه می‌شود، آیا من موفق به حج می‌شوم یا نه؟ در آن وقت فرزندان را به دور خود جمع کردم و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که: مطمئن باشید من به سلامت برمی‌گردم و بیست‌و نه سال دیگر هم عمر می‌کنم. و همین‌طور هم شد؛ او به سلامت برگشت و پس از سی سال از مرگ اول رحلت کرد. و چون مُرد او را در خواب دیدند با لباس حاجیان و عمامه و کلاه خاصی که حاجیان به سر داشتند؛ (چون در آن زمان، تجار و سایر اصنافی که به حج می‌رفتند، پس از حج تا آخر عمر همان کلاه و دستار را بر سر می‌گذاشتند.) او در خواب گفت: لله الحمد من را به آیین اسلام بازپرسی و سؤال کردند و اینک هیچ‌گونه ناراحتی ندارم و در کمال خوشی و آسایش به‌سر می‌برم؛ من از برکت امام حسین علیه السلام عمرم طولانی شد و حجّ قبول شد و ثواب سی سال طاعت و بندگی حضرت حق جلّ و علا بر اعمالم افزوده شد.^۱

حکایت دوم: وضعیت تارک حج هنگام وفات

«خود بنده (آیه الله طهرانی) پیرمردی را دیدم که

هنگام وفات می‌گفت: **”نصرانیّا، نصرانیّا!“** و

همین را می‌گفت تا اینکه مُرد. گفتند این شخص

– که فامیل ما هم بود – حج انجام نداده بوده است.

حکایت سوم: بازاری طهرانی و عمر دوباره برای انجام حج

یکی دیگر از دوستان نقل می‌کرد:

خود من یکی از افرادی را که آن موقع در بازار طهران کار می‌کرد، دیدم که هر سال حج انجام می‌دهد. گفتم: چرا این قدر حج انجام می‌دهی؟!

^۱ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۲. (علامه طهرانی)

او گفت: قضیه من این است که حج بر من واجب شده بود اما نرفتم و مبتلا به سکتہ شدم. موقع مردن، دیدم زن و بچه‌هایم دارند بر سرشان می‌زنند؛ ملائکه آمدند و به من گفتند: ”چون حج انجام نداده‌ای، جانت را بر نحلۃ اسلام نمی‌گیریم؛ یا یهودیت را انتخاب کن یا نصرانیت را!“ من هم گفتم: ”هیچ‌کدام را انتخاب نمی‌کنم!“ و هرچه گفتند، باز هم گفتم که انتخاب نمی‌کنم. تا اینکه به واسطه شفاعت حضرت زهرا سلام الله علیها به من مهلت دادند؛ چون در منزل در ایام فاطمیه روضه می‌گرفتم. و حضرت فرمودند: ”به او چند سال مهلت بدهید تا برود.“ لذا من دوباره برگشتم و حالا هر سال می‌روم؛ یعنی نه تنها آن سال به هر جان‌کنندی بود رفتم و حج را انجام دادم، بلکه هر سال می‌روم.

وضعیت این شخص، باز مقداری بهتر از شخص

قبلی بوده است.

حکایت چهارم و پنجم: وضعیت تارک حج هنگام احتضار

هم‌چنین، یکی از بستگان ما مورد دیگری را نقل

می‌کرد و می‌گفت:

خود من بالای سر جنازه‌ای بودم که هنگام وفات و احتضار، مدام تکرار می‌کرد: ”یهودیّا، نصرانیّا؛ یهودی، نصرانی!“ و اصلاً به وضع خودش شاعر نبود؛ مدام این دو جمله را می‌گفت و بعد هم فوت کرد. این شخص هم حج انجام نداده بود.

خود شخصِ ناقل که معمم و سنّش حدود هفتاد

سال و از معاریف – یعنی از افراد معروف و مشهور –

است، این جریان را برای بنده نقل کرد و الآن هم در

قید حیات است. خیلی از این موارد وجود دارد و

اتفاقاً قضیه‌ای است که شهادتِ شهود بر آن دلالت

دارد.»^۱

«مسئله حج، مسئله خیلی مهمی است و خلاصه،

سرّی در آن نهفته است که اگر شخصی بتواند برود

ولی نرود، کأنّ مسلمان از دنیا نرفته است. مسئله

این قدر مهم است.

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۳. (آیة الله طهرانی)

یک مورد در فامیل دور ما اتفاق افتاده بود که
هنگام فوت یک نفر، خود افرادی که دوروبر او
بودند، دیدند که آن شخص رو به آنها کرد و گفت:

الآن ملائکه به من می‌گویند: ”یهودی بمیر یا نصرانی بمیر!“ من کدام را انتخاب کنم؟!

آن فرد هم، حج نرفته بود! این مطالبی که ائمه برای ما بیان کرده‌اند، شوخی نیست؛ اینها واقعیت است و خواسته‌اند ما را در دو جنبهٔ تکوین و تشریع وارد کنند و نگذارند عمرمان را به تباهی و خسران بگذارانیم.

اهمیت تداوم و استمرار حج

شخصی که متمتع است، باید حج را انجام بدهد و برود.^۱ حتی در بعضی از فتاوا ذکر شده است که افراد مستطیع نباید به آن یک حج اکتفا کنند.^۲ و همیشه باید حرم الهی را پُر از حاجی نگه داشت و هیچ‌کس نمی‌تواند و حق ندارد حتی برای یک لحظه مسیر حج را ببندد و در آن را مسدود کند! حج باید همیشه برای مسلمین باز و مفتوح باشد؛ و حتی حاکم اسلامی وظیفه دارد که اگر افراد به حج نمی‌روند، پول بدهد و آنها را به حج بفرستد تا حرم الهی همیشه دارای زائر و افرادی باشد که از

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۷ - ۱۵.

^۲ علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۵؛ مستمسک العروة الوثقی، حکیم، ج ۱۰، ص ۵.

مکان‌های بعیده به آنجا می‌آیند.^۱ قضیه، خیلی قضیه مهمی است.^۲»

«حتی ما نسبت به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم این روایت را داریم و در ذیل همان روایتی که مربوط به حج است، روایت مربوط به زیارت پیغمبر هم هست.^۳ و این، مسئله را برای یک فقیه خیلی روشن می‌کند که حج بدون زیارت پیغمبر معنا ندارد، بلکه باید با این زیارت توأم شود.

امام علیه السلام برای زیارت، حکم وجوب می‌کند، درحالی که ما در قرآن نداریم: **«لِلَّهِ عَلَى**

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۰ - ۲۴.

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

^۳ الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ تَرَكَوا الْحَجَّ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ، وَ لَوْ تَرَكَوا زِيَارَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ لَكَانَ عَلَى الْوَالِي أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ عَلَى الْمَقَامِ عِنْدَهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَمْوَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: اگر مردم حج را ترک کنند، بر حاکم اسلامی است که آنان را به انجام حج و اقامت در آنجا وادار سازد. و اگر زیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نیز ترک کنند، باز بر حاکم است که آنان را به این کار و اقامت در آنجا مجبور کند. پس اگر مردم برای این سفرها تمکن مالی نداشتند، حاکم باید هزینه آنان را از بیت‌المال مسلمین بردارد.» (محقق)

النَّاسِ زِيَارَةُ النَّبِيِّ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا!« این مسئله نشان‌دهنده این است که همان ملاکی که در مورد حج، نسبت به خود فرد و مسائل اجتماعی وجود دارد، همان ملاک در زیارة قبرِ النَّبِی هم وجود دارد، در زیارة الحسین هم وجود دارد، در زیارة الرِّضَا و همین‌طور در زیارت سایر ائمه علیهم السَّلام نیز وجود دارد. اینجا است که فقیه نسبت به کیفیت لحاظ مسائل در ارتباط با این موضوعات، یک فهم سِعی پیدا می‌کند.^۱»

استحباب مؤکد حج برای افراد متمکن در هر سال

«[چنانچه بیان شد] در بعضی از روایات وارد

است که حج برای افراد متمکن در هر سال استحباب مؤکد دارد؛^۲ و گرچه وجوب آن برای همه افراد فقط یک بار در طول عمر است،^۳ ولی آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تٍ مِّنْ أَسْ تَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلٍ﴾^۴ را شامل تمام افراد متمکن از حج در هر

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۰. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۲۳ - ۱۳۵.

^۳ رجوع شود به همان، ص ۱۹ و ۲۰.

^۴ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

مرحوم کلینی در کتاب کافی از ابی جریر قمی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود:

الحجُّ فرضٌ علی اهل الجدة فی کلِّ عامٍ؛^۲ ”حج واجب است بر افراد متمکن در هر سال.“

و در روایت دیگر از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ الْحَجَّ عَلَى أَهْلِ الْجَدَّةِ فِي كُلِّ عَامٍ، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛ قَالَ: قُلْتُ: فَمَنْ لَمْ يَحُجَّ مِنَّا فَقَدْ كَفَرَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ مَنْ قَالَ: لَيْسَ هَذَا هَكَذَا، فَقَدْ كَفَرَ.^۳

”خداوند حج را بر افراد مستطیع و متمکن در هر سال واجب نمود به‌دلیل گفتارش در قرآن کریم: ﴿بِرِافِعَتِهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛ کسی که کفر بورزد، به‌درستی که خداوند بی‌نیاز از او و امثال او خواهد بود.﴾ راوی می‌گوید: عرض کردم: پس کسی که از ما به حج نرود کافر است؟ حضرت فرمودند: نه، بلکه مقصود کسانی هستند که کلام خدا را انکار می‌کنند و می‌گویند این‌طور نیست.“

البته باید توجه کرد که مقصود از فرض و وجوب در این روایات برای افرادی که یک بار به حج توفیق یافتند، الزام مُوبِق و واجبی که بر ترکش عقاب مترتب است نیست، بلکه شدت اهتمام و نهایت استحباب است که می‌توان گفت: نزدیک به لزوم و وجوب می‌رسد، نه‌اینکه تحقیقاً همان وجوب در قبال استحباب و حرمت باشد.

وظیفه حاکم مسلمین در اقامه فريضة حج

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۶ - ۱۸.

^۲ الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶.

^۳ همان، ص ۲۶۵.

جالب توجه و دقت اینکه: به جهت نهایت اهتمام
شارع مقدس به اقامه فريضة حج و شدت عنايت
ويژه او به اين تكليف الهی و مَادَبُهُ روحانی، بر حاكم
مسلمين و ولیّ امور واجب است كه نهایت اهتمام را
به اقامه اين مَشْعَرِ الهی مبذول دارد و نگذارد كه خانه
خدا از ورودِ وفودِ حجاج و زائران خالی و بی رونق
بماند، و تمام سعی و تلاش خود را بر إحياء و شكوه
اين فريضة ويژه الهی به كار بندد و جلوی موانع
حرکت زائران الهی را به حریم امن و بيت الله الحرام
بگیرد و موانع طریق را از سر راه

بردارد، و هر کسی را که به استطاعت و تمکن از
إتیان این تکلیف عظیم الهی می‌رسد برای رسیدن به
مقصود و مطلوب و تسهیل امور یاری رساند.
و اگر افرادی تمکن از انجام مناسک را جدای از
طریق و مسیر متعارف دارند تشویق نماید و صرفاً به
ارسال عده معدود از طریق متعارف و رسمی بسنده
نکند و اگر بعضی برای جهتی از جهات در مسیر
حرکت آنان سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی می‌کنند،
ممانعت کند و راه وفود به حرم الهی را بر روی آنها
نبندد و اختیار بذل مال و انتخاب طریق را برعهده
خود افراد قرار دهد.^۱

وجوب فوریت در ادای حج مستطیع (ت)

چه‌اینکه استطاعت حد و مرز ندارد و اگر
شخصی بتواند برای ادای حج واجب حتی میلیون‌ها
صرف کند، حرام است که حتی یک سال حج خود

^۱ رجوع شود به همان، ص ۲۷۲. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۵۶:

«از جمله وظایف ولیّ فقیه، ایجاد وزارت حج است؛ چون حج یکی از ارکان اسلام می‌باشد. و این مطلب بدیهی است که نمی‌شود مردم یک مملکتی مسلمان باشند و وزارت حج نداشته باشند. وزارت حج باید مستقل باشد، نه در تحت وزارت کشور و یا وزارت اوقاف.» (علامه طهرانی)

را به تأخیر اندازد و باید **لَدَى الاستِطَاعَةِ وَ التَّمَكُّنِ**،

فِي الْفَوْرِ^۱ به این فریضه عظمای الهی اقدام نماید^۲ و

صرفاً به ثبت نام و مَشی در طریق متعارف رسمی

اکتفا نکند، که در صورت

تأخیر و مسامحه مشمول روایات سابق الذکر

خواهد شد.^۳

و حاکم اسلام نیز باید نهایت کوشش خود را

جهت ارسال این گونه افراد مبذول دارد تا مبادا

خدای ناکرده این فریضه مهم از مستطیعین و

متمکنین به حج فوت گردد، که چه بسا با تحقق فوت

غیر متوقع، حسرت انجام این فریضه برای آنها باقی

بماند.

^۱ ترجمه: «هنگام داشتن استطاعت و توانایی، فوراً و بدون درنگ.» (محقق)

^۲ مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۳۱، تعلیقه:

«مرحوم آقای بیات [از شاگردان مرحوم انصاری همدانی رضوان الله علیه]

به حقیر فرمودند:

من مستطیع و واجب الحج شده بودم ولی به واسطه عارضه کسالت مرحوم انصاری از اقدام به تهیه مقدمات تعلل می ورزیدم، تا اینکه روزی این مطلب را با والد شما آقای حاج سید محمدحسین طهرانی در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «چون واجب الحج و مستطیع شده ای نمی توانی مسامحه کنی و یا منصرف شوی.»

عرض کردم: اصلاً پایم یارای حرکت به صوب عراق و حجاز را ندارد. فرمودند: «هیچ راهی برای درنگ و انصراف وجود ندارد، إن شاء الله خداوند کمک می نماید.»

من طبق دستور والد شما عمل نمودم و به سمت کرمانشاه حرکت کردم، و هنگامی که به گردنه اسداباد رسیدیم دیدم روح مرحوم انصاری به صورت کبوتری از شهر همدان ←

^۳ ← حرکت کرد و به سمت من آمد، و هنگامی که به من رسید با لبخند به من فرمود:

«خداحافظ، ما رفتیم!»

ایشان فرمودند:

فقط خدا می داند که در این سفر چه بر من گذشت!« (آیه الله طهرانی)

رجوع شود به ص ۳۷.

مرحوم کلینی با سند خود از عبدالله بن سنان از
امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که حضرت
فرمودند:

**لَوْ عَظَّلَ النَّاسُ الْحَجَّ لَوَجِبَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُجْبِرَهُمْ عَلَى الْحَجِّ إِنْ شَاءُوا وَ إِنْ أَبَوْا؛
فَإِنَّ هَذَا الْبَيْتَ إِنَّمَا وَضِعَ لِلْحَجِّ.^۱**

”اگر مردم حج را کنار بگذارند و اهتمام شایسته به انجام آن نشان ندهند، بر حاکم
اسلامی واجب است افرادی را الزام کند و به حج بفرستد، چه‌اینکه با رضا و رغبت
توأم نباشد؛ به‌درستی‌که این خانه براساس مناسک حج بنا نهاده شده است.“

و همین‌طور برای افراد مستطیع که قدرت بر
إتیان به حج را در سال‌های پس از حج واجب دارند،
باید راه و مسیر حرکت به مکه دائماً باز باشد و
هیچ‌گونه ضیق و محدودیتی و انحصاری به‌هیچ‌وجه
من‌الوجوه برای انجام این تکلیف وجود نداشته
باشد.

تشریح فرائض براساس توان ضعیف‌ترین افراد

احمد بن محمد برقی در کتاب شریف محاسن از
هشام بن سالم از امام صادق علیه السّلام روایت
می‌کند که حضرت فرمودند:

مَا كَلَّفَ اللَّهُ الْعِبَادَ إِلَّا مَا يُطِيقُونَ؛ إِنَّمَا كَلَّفَهُمْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ...

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۲۷۲.

و كَلَّفَهُمْ حَجَّةً وَاحِدَةً وَ هُمْ يُطِيقُونَ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ...^۱

”خدای متعال تکلیف الزامی و وجوبی را براساس قدرت و استطاعت و طاقت افراد تشریع می‌کند؛ چه اینکه جهت ادای نماز، پنج نوبت را واجب فرمود... و همین‌طور یک بار انجام فریضه حج را واجب کرد درحالی‌که آنها استطاعت و طاقت بیش از این را دارند.“

همین‌طور در وسائل الشیعه از شیخ صدوق در

کتاب علل الشرائع و همچنین عیون أخبار الرضا از

امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که حضرت

فرمودند:

إِنَّمَا أُمِرُوا بِحَجَّةٍ وَاحِدَةٍ لَا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، لِأَنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَى أَدْنَى الْقُوَّةِ؛ كَمَا قَالَ: ﴿فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ﴾؛^۲ يَعْنِي شَاءَ، لِيَسَّعَ الْقَوِيُّ وَ الضَّعِيفُ. وَ كَذَلِكَ سَائِرُ الْفَرَائِضِ إِنَّمَا وَضِعَتْ عَلَى أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً؛ فَكَانَ مِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدًا، ثُمَّ رَغِبَ بَعْدُ أَهْلُ الْقُوَّةِ بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ؛^۳

”علت وجوب فریضه حج، یک بار نه بیشتر این است که: خداوند همیشه فرائض و واجبات خود را براساس توان و طاقت کمترین افراد از مکلفین قرار داده است؛ همچنان‌که در قرآن می‌فرماید: ﴿أَنْ قَرَّبَانِي رَا كَه مَيَسَّرَ وَ هُمَوَارِ اسْتِ جَهْت ذَبْحِ دَر مِنَا ائْتَخَابِ كَنِيْدِ﴾ که مقصود گوسفند است، تا قوی و ثروتمند و ضعیف و فقیر هر دو بتوانند آن را تحصیل نمایند. و همین‌طور است سایر احکام که براساس توان و طاقت ضعیف‌ترین از مکلفین بنا نهاده شده است؛ و از این جمله، حج یک بار در همه عمر واجب است. آنگاه خدای متعال ترغیب فرمود آن کسانی را که استطاعت و تمکن انجام بیش از یک بار را دارند به مقدار طاقت و تمکنشان.“

از این روایت شریفه استفاده می‌شود: افرادی که

می‌توانند با بذل مال و تمکن

^۱ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۶.

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۱۹۶.

^۳ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۹، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۰ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۷۳.

مالی و صحت بدنی و رفع موانع طریق به حج‌های متعدد در سال‌های متعدد موفق شوند، نباید خود را از این نعمت عظمای الهی محروم نمایند و صرفاً به انجام آن مناسک به یک بار اکتفا کنند؛ بلکه باید بدانند هرچه بیشتر به این سفر الهی و روحانی پردازند، از آثارِ اعمال و بواطنِ افعال آن نصیب بیشتری می‌یابند و از فیوضات مترشحه از مقام ولایت کبری که در این مراسم بر زائرین بیت‌الله‌الحرام ساری و جاری می‌گردد بیشتر متنعم و بهره‌مند خواهند شد و از آبشخوار عنایات لا یتناهای الهی که خاص طائفین و عاکفین در حرم شریف و خانه قدسی خود قرار داده است بیشتر مستفیض خواهند گشت.

اهتمام خاص انبیا و ائمه علیهم السّلام نسبت به فریضة حج

سیره رسول خدا در حج و مبارزه با مظاهر شرک (ت)

جایی که پیامبران عظام الهی^۱ و زعمای دین

^۱ امام شناسی، ج ۶، ص ۲۶:

«در کافی با سند خود از حضرت صادق علیه السّلام آورده است که: "رسول خدا بیست حج بجای آورده‌اند."*

و در علل الشرائع با سند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که چون سلیمان بن مهران خدمت آن حضرت عرض کرد: چند حج رسول خدا بجای آورده‌اند؟

حنیف، ائمه معصومین علیهم السّلام

کراراً و مراراً بدین جایگاه قدم گذارده و با رنج

بسیار و تعب شدید، خود را مهیای ضیافت این بزم

الهی می نمودند^۱ - تا جایی که طبق بعضی از اخبار

امام مجتبی علیه السّلام بیست و پنج بار به این سفر

الهی مشرّف شدند که اکثر آنها را با پای پیاده از مدینه

تا مکه مبادرت می نمود،^۲ و سایر ائمه علیهم السّلام

همچون حضرت سجاد زین العابدین^۳ و موسی بن

جعفر علیهم السّلام با پای پیاده در بین مکه و مدینه

مشاهده شده بودند^۴ - دیگر ما را چه سزد که نسبت

حضرت در پاسخ گفتند:

”بیست حج در پنهانی و مخفیانه، و چون در هر نوبت از حج، از مَازِمین^{**} عبور می کرد

پیاده می شد و بول می کرد.“

سلیمان می گوید: گفتم به چه علت در مَازِمین پیاده می شد و بول می کرد؟!

حضرت گفتند:

به جهت آنکه آنجا اولین مکانی بود که بت پرستی رواج یافت، و از سنگ کوه آنجا قطعه ای را برداشته و بُتِ هَیَل را تراشیده بودند، همان بُتی که علی بن ابی طالب آن را از بام کعبه به زیر انداخت در وقت ظهور اسلام و علوّ قدرت رسول الله؛ و پیغمبر خدا امر کردند که آن را در زیر در ورودی باب بنی شیبّه دفن کردند، تا چون مردم داخل می شوند، آن را در زیر قدم خود بگیرند؛ و از این رو است که دخول از باب بنی شیبّه مستحب شده است.***» (علامه طهرانی)

* الکافی، ج ۴، ص ۲۴۵.

** «مَازِم» راه باریک و تنگ بین دو کوه را گویند، و از همین جهت موضعی را که بین عرفات و مشعر است و راه باریک می شود مَازِمین گویند.

*** علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۵۰.

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۲۳ - ۱۳۲.

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

^۳ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۴.

^۴ قرب الإسناد، ص ۲۹۹.

به ارج و ارزش این جایگاه رفیع المنزله و مواقف شریفه گفتگو و تردید بنماییم، و صرفاً به عنوان یک تکلیف ظاهری و حکم نه چندان پر محتوای شرعی به آن بنگریم و به انتظار آن بنشینیم که مال بادآورده‌ای از راه برسد و پس از قضای جمیع حوائج زندگی از منزل و مغازه و ماشین و اسباب و ادوات و رفع تمام ما یحتاج و غیر ما یحتاج، آنگاه اگر حالی و مجالی بود و راه هم هموار و سایر موانع عادی مرتفع، اقدام به انجام آن با هزار اشکال و گله و شکایت بنماییم.^۱»

«از علی بن ابراهیم از پدرش روایت است که:

علی بن الحسین علیه السّلام پیاده حج می‌کرد و مسافت فی ما بین مدینه و مکه را در بیست روز و شب می‌پیمود.^۲»

سفر امام مجتبی به حج با پای پیاده

«از ابی‌اسامه عَنْ ابی‌عبدالله علیه السّلام روایت

است که:

^۱ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۷ - ۱۵۳. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۶، تعلیقه، به نقل از ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۲۱۱. * (علامه طهرانی)

* البته در الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۴ که منبع اوّلی این روایت می‌باشد، «ابراهیم بن علی» ضبط شده است. (محقق)

حضرت امام حسن علیه السلام در سالی پیاده به مکه حرکت کردند؛ پاهای آن حضرت ورم کرد. بعضی از بندگان آن حضرت گفتند: اگر سوار شوی این ورم ساکن می‌گردد. حضرت فرمود: ”ابدأ! ولیکن در این منزل که می‌رسیم مرد سیاهی به تو رو می‌آورد و با او روغنی است؛ آن روغن را بخر و هرچه خواهد بده و در معامله مُمَاکسه^۱ منما.“

بنده آن حضرت عرض کرد: مادر و پدرم فدای تو! ما تا به حال در این راه به منزلی وارد نشده‌ایم که کسی دوا داشته باشد. حضرت فرمود: ”بلی، الآن در جلوی تو، از یک منزل هم کمتر، آن سیاه را ملاقات خواهی نمود.“ پس یک میل دیگر حرکت کردند، ناگهان مرد سیاه پدیدار شد. حضرت به غلام فرمود: ”نزد این مرد برو، روغن بگیر و پولش را بده.“ مرد سیاه گفت: ای غلام! این روغن را برای که می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی. گفت: مرا با خود به‌سوی او ببر.

(إلی أن قال:.) مرد سیاه به حضرت عرض کرد: من غلام شما هستم، پول نمی‌خواهم، ولكن دعا کن در حق من که خدا فرزند پسری سالم به من عنایت کند که دوست‌دار شما اهل بیت باشد؛ من الآن که آمدم عیالم درد زاییدنش گرفته بود. حضرت فرمود: ”الآن برو به‌سوی منزلت، خداوند به تو یک پسر عنایت کرده است صحیح و سالم و او از شیعیان ما خواهد بود.“^۲»^۳

نقد برخی علما برای اهمال در ادای فریضة حج

وجوب قبول بذل مال و راحله برای سفر حج (ت)

«و از اینجا معلوم می‌شود: اینکه از بعضی علما

نقل شده که موفق به تشریف بیت‌الله نشده‌اند و به

بهانه عدم استطاعت، خود را از این نعمت عظمای

الهی محروم کرده‌اند تا اینکه از دنیا رفته‌اند،^۱ چقدر

موجب تعجب و استبعاد است! آیا اینان با وجود

این همه از آشنایان و ارادتمندان و افرادی که قطعاً

می‌توانستند و راغب به بذل مال و تحصیل مقدمات

سفر حج برای آنها بودند، چطور به خود اجازه دادند

که خود را از انجام این فریضة فوق‌العاده مهم و

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «مُمَاکسه: با کسی به چیزی بخیلی کردن؛ چک‌وچانه زدن.»

^۲ الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۳۹.

^۳ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹. (علامه طهرانی)

^۴ جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

حیاتی در تربیت و تعالیِ نفس و استفاده از برکات و انوار نفوس قدسی اولیای الهی و دعوت حضرت ابراهیم خلیل علیه السّلام محروم نمایند؟!^۱

اینان که برای سفر به کشورهای خارج و صرف مبالغ هنگفت جهت مداوای امراض عادی جسمانی هیچ گونه تردیدی به خود راه نمی دهند، چطور با این مسئله حیاتی به این سهولت و بی اهمیتی برخورد نمودند؟ و چه بسا این عمل را به حساب زهد بسیار و گریز از توجه به دنیا و قطع علائق آن به حساب آورده و می آورند؟!^۲

«اگر مجتهدی در احساسِ وحدت تکلیف، به نقطه شهود و درک رسیده باشد، پیش از آنکه حکم به وجوب حج در صورت استطاعت بدهد، خود به این فریضة عظمای شریعت عمل می نماید و به فیضِ

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس ۱۲:

«یکی از موارد استطاعت حج، بذل مال و راحله است؛* یعنی اینکه مرکب و مؤونه سفر توسط شخصی به انسان بذل شود. بذل مال و راحله موجب استطاعت حج است و بر کسی که به او مال و راحله بذل شده، شرعاً حرام است که آن را مُسترد و رفض کرده و قبول نکند؛ این کار شرعاً حرام است و اگر حج انجام ندهد، تارک حج محسوب می شود.» (آیه الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹ - ۴۳.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۳. (آیه الله طهرانی)

سعادت تحقّق حقایق نورانی حج در نفس خویش
نائل می‌گردد، نه‌اینکه در اواخر عمر با افتخار و
مباهات به افراد بگوید: ”من در تمام مدت عمر به
مرحله استطاعت نرسیدم و لذا توفیق انجام حج را
پیدا ننمودم!!“

تصور این‌گونه افراد از فریضه حج، جز انجام
یک تکلیف عادی رُبّات‌گونه و وظیفه سازمانی و
اداری نمی‌باشد که می‌توان با بهانه و حیل مختلفه از
انجام آن سر باز زد. این افراد اگر ذره‌ای از رمز و راز
این تکلیف و آثار عجیب آن بر نفس اطلاع داشتند و
می‌دانستند که به چه لحاظ و منظوری در احادیث
وارد شده است که به فرد

تارک حج هنگام موت گفته می‌شود: ”یا بر دین
یهود بمیرد یا بر دین مسیحیت!“^۱ دیگر این گونه
تسامح و تساهل در ابلاغ و القاء آن بر مردم روا
نمی‌داشتند.^۲

آثار تربیتی تکالیف الهی و نقش آنها در کمال وجودی انسان

«مجتهد باید به این نکته برسد - وِإِلَّا مجتهد
نخواهد بود! - که: هر کدام از احکام و تکالیف که
از ناحیه پروردگار توسط رسول اکرم برای افراد
جعل و وضع شده است، دارای خصوصیت و ویژگی
و اثری است که در راستای کمال وجودی و تربیت
نفس و فعلیت استعدادِ نهفته بشری به کار می‌رود؛ و
إهمال در تشخیص و یا خدای‌نکرده ابلاغ آن،
موجب از دست رفتن آن اثر و بالتّیجه عدم وصول
به فعلیت و ناپخته و خام بودن انسان هنگام خروج

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۲۶۸:

«عَنْ ذَرِيحِ الْمُحَارَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحْجْ
حَجَّةَ الْإِسْلَامِ، لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةٌ تُجْحِفُ بِهِ أَوْ مَرَضٌ لَا يُطِيقُ
فِيهِ الْحَجَّ أَوْ سُلْطَانٌ يَمْنَعُهُ، فَلَيِمْتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا.» ترجمه:

«امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند: هر کس از دنیا برود و حج واجب خود
را بجا نیاورده باشد، درحالی که نه نیازی کمرشکن، نه بیماری‌ای ناتوان‌کننده
و نه حاکمی ستمگر مانع او بوده باشد، پس چنین کسی به دین یهود یا
مسیحیت از دنیا خواهد رفت.» (محقق)

^۲ فقاہت در تشیع، ص ۱۰۵. (آیة‌اللہ طهرانی)

از این دنیا و حرکت به سوی عالم آخرت خواهد بود.
و باید در موقف حساب و بازخواست، نسبت به
إهمال در این مسئله پاسخ گو باشد، تا چه رسد به
تبعاتی که برای مقلدین او پیش خواهد آمد.

آن فردی که تصور می کند قدرت استنباط در او
محقق شده و فتوا به سقوط استطاعت حج قبل از
حلول ماه شوّال به واسطه برخی از حیل و بذل و
بخشش های صوری و ظاهری برای خروج اموال از
تملک فرد مستطیع می دهد، هیچ بویی از استنباط و
اجتهاد نبرده که هیچ، اصلاً قدرت فهم و تشخیص
حکمت و فلسفه تشریع این فریضة خطیره الهی را
نخواهد داشت!

و چه اختلاف و تفاوت فاحشی است بین او و
بین مجتهدی که می گوید:

اگر انسان بتواند با پای پیاده و خوردن غذایی که نیرو و توان انجام مناسک

را تأمین کند - هر چند نان و زیتون باشد - واجب است به حج برود و این فریضه را از دست ندهد!»^۱

نقد استفاده از حیل شرعی برای اسقاط استطاعت

«أشهر حج، شوال، ذی‌العقده و ذی‌الحجه است.»^۲

من شنیده‌ام که بعضی‌ها پول برای حج پیدا می‌کند و یک روز قبل از شوال، آن را به پسرشان می‌بخشند تا بگویند: «ما برای حج مستطیع نیستیم!»

اینکه می‌گویید مستطیع نیستید یعنی چه؟! خدا پدرتان را درمی‌آورد! «أشهر حج» به معنای شرط

^۱ همان، ص ۳۱ و ۳۲. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْوَاطِ النَّاسِ إِلَى سَبِيلِ﴾. قَالَ: «يَخْرُجُ يَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْءٌ!» قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ. قَالَ: «يَمْشِي وَ يَرْكَبُ!» قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. قَالَ: «يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ!»» ترجمه:

«ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه: ﴿از جانب خداوند برعهده افراد مستطیع، فرض و واجب است که حج خانه او را بجای آورند.﴾ پرسیدم، فرمودند: «اگر مرکبی ندارد، از منزل خارج شده و پیاده برود!» عرض کردم: قدرت پیاده رفتن را ندارد. فرمودند: «مقداری پیاده و مقداری سواره برود!» عرض کردم: توان آن را نیز ندارد. فرمودند: «خدمت کاروان را کند و با آنان به حج برود!»» (محقق)

• الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶:

«عَنْ عَظَائِرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الْعِيَالُ! قَالَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟! أَطْعِمَ عِيَالَكَ الْخَلَّ وَ الزَّيْتَ، وَ حُجَّ بِهِمْ كُلَّ سَنَةٍ!»» ترجمه:

«عذافر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «چه چیزی مانع تو می‌شود از اینکه هر سال حج را بجای بیاوری؟» عرض کردم: فدایت شوم، مخارج خانواده! فرمودند: «وقتی از دنیا بروی چه کسی متکفل امور خانوادهات می‌شود؟! غذای خانوادهات را [غذای ساده، مانند] سرکه و زیتون قرار بده و هر سال با آنان به حج برو!»» (محقق)

وجوب نیست، بلکه به معنای شرط واجب است؛

یعنی در این

ماه‌ها، شما دیگر نمی‌توانید این پول را در موارد مفید دیگر صرف کنید. تعلق استطاعت، شرط وجوب به‌نحو اطلاق است.^۱

«أشهر حج ربطی به استطاعت ندارد؛ أشهر حج، زمان تعلق تکلیف به خروج برای حج است، نه زمان اصل تحقق موضوع برای وجوب حج.»^۲

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ»، یعنی هر کس مستطیع شد، باید به حج برود. اگر شما ده ماه قبل از حج هم مستطیع شدید، نمی‌توانید این مال را خرج کنید؛ باید آن را نگه دارید و با آن به حج بروید. متنها شارع به شما فرجه می‌دهد که اگر یک مورد ضروری پیش آمد، آن پول را خرج کنید؛ نه‌اینکه آن را بردارید و با پولتان یک ماشین برای زید، یک موتور برای عمرو و چیز دیگری هم برای خالد بخرید و...! نه‌خیر؛ استطاعت به‌نحو اطلاق، خودش مُنَجِّز برای حج است. لذا در أشهر حج، اگر برای انسان موارد مفیدی از مخارج عادی به‌وجود بیاید، دیگر نباید به آن پول دست بزند؛ اما شارع

^۱ آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۴۲. (آیة‌الله طهرانی)

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۵. (آیة‌الله طهرانی)

اجازه داده است که تا قبل از آن ماه‌ها، این مخارج [ضروری] را انجام بدهد.

سابقاً بسیاری از افراد بودند که حرکتشان به‌سوی مکه چهار، پنج یا شش ماه طول می‌کشید. خانه همه که در مدینه نبود؛ یک نفر آن طرف دنیا بود، یک نفر این طرف دنیا. با هواپیما و موشک که نمی‌آمدند! از رجب یا شعبان، پیاده یا با الاغ و کجاوه راه می‌افتادند تا موقع حج برسد. چنین شخصی که نمی‌تواند بگوید: من فقط در شهر حج نمی‌توانم خرج کنم!^۱ «و لذا می‌بینیم این شهر حَجّی که در روایات آمده، ناظر به همین مکان‌های نزدیک است، اما شخصی که در بلاد دور است و سفر از آنجا مستلزم هفت یا هشت ماه راه رفتن است، اگر در اولِ آن هفت ماه تفریط کند، حج بر ذمه‌اش قرار می‌گیرد؛

^۱ آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۴۲. (آیه‌الله طهرانی)

گرچه هنوز أشهر حج نرسیده باشد.^۱»

«الآن اشتباهی که فقها در اینجا مرتکب شده‌اند،

این است که أشهر حج را شرط وجوب می‌دانند؛^۲

درحالی‌که شرط واجب است. یعنی وقتی ماه حج

حلول کرد، دیگر آن استطاعت مُنْجِز می‌شود.

نه‌اینکه استطاعتی نبوده است؛ بلکه استطاعت بوده،

ولی شارع به انسان اجازه می‌داده که آن پول را در

موارد ضروری خرج کند. اما در موقع حج، دیگر

باید این مال را فقط به حج اختصاص بدهد.

تازه این، عنوان مُشیر است، نه عنوان استقلال؛ و

مربوط به افرادی است که می‌خواهند در ماه شوال و

ذی‌القعدة حرکت کنند، نه افرادی که باید از مدت‌ها

قبل، برای حرکت و تهیه زاد و راحله و امثال آن آماده

می‌شدند.^۳»

«یادم است یک بنده‌خدایی از دوستان مرحوم

والد - رضوان الله علیه - که البته از رفقا نبود، یک

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، حج. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ المعتمد فی شرح المناسک، آیه‌الله خویی، ج ۳، ص ۶۵، به نقل از محقق نائینی.

^۳ آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۴۳. (آیه‌الله طهرانی)

سال مستطیع شده بود و به ایشان می گفت: ”آقا، من دیدم اگر ماه شوال برسد، مستطیع می شوم و باید به مکه بروم؛ لذا در ماه رمضان یک افطاری دادیم و از استطاعت خارج شدیم!“

آقا فرمودند: ”نه آقا! شما اشتباه کردید و نمی بایست این پول را می دادید.“

چون مسئله استطاعت این نیست که مختص ماه شوال باشد، بلکه در شوال، مُنَجِّز می شود. کسی که می داند تا زمان حج برایش استطاعت پیدا می شود و بعداً هم نمی تواند این استطاعت را دوباره تحصیل کند، باید همین مالی را که الآن به دست آورده است، برای مکه اش نگه دارد و آن را خرج نکند.^۱

کم رنگ شدن اهمیت عبادات به واسطه روی گردانی از مکتب اهل بیت

«در زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام می خوانیم:

وَقَدْ وَقَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَ

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۲۱۰. (آیه الله طهرانی)

معنای **”رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا“** همین است

دیگر! روی گردانی از اهل بیت، انسان را به جایی می‌رساند که وقتی برای حج به او بذل مال می‌کند، می‌گوید: ”بروید ادله و روایات را نگاه کنید و ببینید آیا مفرّی هست که ما نرویم؟!“ و بعد هم تا آخر عمر نمی‌رود! یا اینکه امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَأْكُلَ الْخُبْزَ وَالْمِلْحَ وَ تَحْجَّ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَأَفْعَلْ؛^۲

نه یک دفعه، بلکه هر سال بلند شو برو! بنابراین، جناب آقای فلان و فلان و افرادی از این قبیل، گیرم که به واسطه آن استطاعت کذایی، حَجّة الإسلام بر شما واجب نبود؛ آیا به عنوان استحباب هم نمی‌توانستید بروید؟! ناتوان بودید؟! گیرم که به اندازه یک میلیون، ده میلیون و یک میلیارد دلار پول ایاب و ذهاب - آن هم حداقل برای ده پانزده نفر - بذل نکردند تا آن استطاعت حاصل شود؛ خیلی خب! اما

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۵۵۹، با قدری اختلاف. ترجمه:

«و اینک به نزد شما آمده‌ام و به شما پناه آورده‌ام، در زمانی که اهل دنیا از شما روی گردانده‌اند و آیات خدا را به استهزا گرفته و در برابر آن تکبر ورزیده‌اند.» (محقق)

^۲ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۲. ترجمه:

«اگر می‌توانی [به ساده‌ترین شکل زندگی کنی و] نان و نمک بخوری و در مقابل، هر سال به حج بروی، پس این کار را بکن.» (محقق)

با همین بذل عادی که کردند تا شما بروید هم استطاعت حاصل می‌شود! آیا با وجود این همه روایات، رفتن به حج مستحب این قدر ارزش نداشت؟! بعد هم هر وقت مستطیع شدید، حجة الاسلام را انجام بدهید! چرا تا آخر عمر مکه نرفتید؟! چرا؟! چرا خودتان را از این نعمت و فیض عظمی محروم کردید و به دیگران هم این چنین یاد می‌دهید و آنها را هم محروم می‌کنید؟! **”ضَلُّوا و أَضَلُّوا“**^۱ هر دو؛ هم گمراه شدید و هم گمراه کردید! خب، بلند می‌شدید به عنوان استحباب به مکه می‌رفتید؛ چه اشکالی داشت؟ مگر شما نماز مستحب و نافله نمی‌خوانید؟ مگر شما انفاقات مستحب نمی‌کنید؟ این همه مستحبات داریم! گرچه مستطیع نیستید، ولی به عنوان استحباب بلند می‌شوید

^۱ مسند أبی یعلی، ج ۱۰، ص ۲۴۰:

«عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ: **تَعْمَلُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بُرْهَةً بِكِتَابِ اللَّهِ، ثُمَّ تَعْمَلُ بُرْهَةً بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ تَعْمَلُ بِالرَّأْيِ، فَإِذَا عَمِلُوا بِالرَّأْيِ فَقَدْ ضَلُّوا و أَضَلُّوا.**» ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این امت، دوره‌ای به کتاب خدا عمل می‌کند؛ سپس دوره‌ای به سنت رسول خدا عمل می‌کند؛ و سپس به رأی شخصی عمل می‌کند. پس هرگاه به رأی شخصی عمل کنند، هم خود گمراه شده‌اند و هم دیگران را گمراه کرده‌اند.» (محقق)

می‌روید. شما این روایات را ندیدید؟ بلکه دیدید!

اما چرا عمل نکردید؟

مسئله این است: **”إِذْ رَغِبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا“**

وقتی کسی از مکتب اهل بیت دور شد، خدا او را به خودش واگذار می‌کند و دیگر آن حکم و آن اصالت و واقعیت برایش جلوه ندارد؛ کم‌رنگ می‌شود و دیگر اهمیت عبادت برای او تجلی نمی‌کند. مثل نان و دوغ خوردن و پنیر را با گردو خوردن می‌ماند؛ در همین حد! می‌گویند: ”بله، مستحب است!“ همان‌طور که پنیر را با گردو می‌خورید^۱ یا مثلاً مستحب است انسان وقتی وارد بیت‌الخلا می‌شود پای چپ را بگذارد و وقت خروج، پای راست را بیرون بگذارد،^۲ استحباب حج هم برای او در همین حد است!

ولی آن کسی که دلش باز و روشن است، می‌داند که چه سرّی در این مسئله نهفته است و چه اکسیری در اینجا هست که امام صادق علیه السّلام این‌طور

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۳۴۰.

^۲ رجوع شود به الرّوضة البهیّة، ج ۱، ص ۶۴؛ العروة الوثقی (مؤسّسة الأعلمی)، ج ۱، ص ۱۷۸.

توصیه و تحریک می کنند. حضرت می فرماید: «اگر شده به زن و بچه‌ات خلّ و زیت بده و آنها را به مکه ببر!»^۱ حضرت دیگر چطور و به چه زبانی بگوید؟!^۲

تبیین دو دیدگاه ظاهری و باطنی در فلسفه تشریع احکام

«علت مهم این اختلاف، اختلاف دیدگاه‌ها و افق‌های معرفت و شهود است.

دیدگاه اول، دیدگاه اهل ظاهر است که عمل به این تکالیف را صرفاً نوعی اطاعت از مولا در امور دنیوی و ظاهری و انجام یک مسئولیت و به پایان رساندن یک وظیفه بدون توجه به مسائل باطنی و حقایق پشت پرده و آثار و تأثیرات درونی و روحی مترتب بر آن می داند؛ و در دیدگاه دوم، انجام این تکالیف به عنوان داروی حیاتی و غذای روح برای تهذیب و تربیت نفس، جهت حیاتی ابدی و سعادت جاودانه تلقی می شود.^۳»

عبادت، نیاز حیاتی روح نه صرفاً یک تکلیف

«ما باید این قضیه را بدانیم که عبادت، عبارت

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۷. (آیه الله طهرانی)

^۳ فقاہت در تشیع، ص ۳۳. (آیه الله طهرانی)

است از احتیاج انسان به دارو و غذا برای رشد. همان‌طور که بدن به دارو و غذا نیاز دارد و وقتی شما گرسنه می‌شوید، لازم نیست کسی شما را به غذا دعوت کند، بلکه خودتان بلند می‌شوید، با سر پایین می‌آیید و سر سفره می‌نشینید، مسئله عبادت هم مانند مسئله دارو و غذاست! باید این مسئله را بدانیم.

البته در روایات هم به این مسئله اشاره شده است؛ موقعی که وقت نماز ظهر یا... می‌شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمودند: **«أَرْحَنِي يَا بِلَالُ»**^۱ بیا من را از کثرات و ارتباطات بیرون بیاور و آن غذای معنوی و روحی را با صدای اذان خودت به من بده!“

وقتی برای نماز می‌ایستیم، باید متوجه این قضیه باشیم که الآن وقت خوردن دارو و غذاست و الآن وقت ارتباط است؛ ارتباطی که برای انسان ضروری است و باید آن را برقرار کند و اگر برقرار نکند، از کیسه‌اش رفته است. اگر ما این معنا را بفهمیم،

^۱ علل الدّارقطنی، ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، با قدری اختلاف. ترجمه: «ای بلال، مرا آسوده و راحت کن!» (محقق)

آن وقت نسبت به حج چه نظری پیدا می کنیم؟!»^۱

«این نشان می دهد که ادراک ما از احکام، تکالیف

و معارف دین چقدر و تا

^۱سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۴. (آیه الله طهرانی)

چه حد است! وقتی تکلیفی برای انسان می‌آید، این تکلیف، دارویی است که بیمار باید در وقت خودش آن را مصرف کند و اگر مصرف نکند، آن قسمت از قضیه و مسئله لنگ می‌ماند! مطلب این است. اینکه آدم چیزی احساس نمی‌کند، دلیل بر نبودن نیست؛ بله، آدم بی‌هوش هم چیزی احساس نمی‌کند. یا اگر پای شخصی را بی‌حس کند، چاقو بزنند و پایش را قطع کند، اصلاً نمی‌فهمد که چاقو به کجا خورده است. احساس نکردن، دلیل بر نبودن و عدم تأثیر نیست.

بنده در آن تذییلاتی که بر رسالهٔ اجتهاد و تقلید مرحوم والد - رضوان الله علیه - نوشتم و قرار است مقدمه‌ای هم برای آن بنویسم و چاپ شود، بیان کرده‌ام که وظیفهٔ مرجع، تربیت و تزکیهٔ مقلدین و ارتقای آنها از سطح عادی بشری به مقام قرب و توحید است؛ این، وظیفهٔ مرجع است.^۱ توجه می‌کنید چه مسئولیت عظیمی است؟^۲

تبیین جایگاه حج در دعای ابوحمزه ثمالی

^۱ رجوع شود به رسالهٔ اجتهاد و تقلید، ص ۳۴۵؛ فقاہت در تشیع، ص ۱۰۹.

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۵۹. (آیه‌الله طهرانی)

«مستحب است که انسان همیشه از خداوند

علیّاً علیّی برای حج تقاضا کند.^۱ [امام سجاد

علیه السّلام در بخشی از دعای ابوحمزه ثمالی

می‌فرمایند:]

وَ ارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ وَ رَحْمَتُكَ وَ مَغْفِرَتُكَ وَ رِضْوَانُكَ
عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.^۲

”ما را روزی کن که قصد کنیم، بیاییم خانه‌ات را زیارت کنیم، حج انجام دهیم و زیارت قبر پیغمبرت را نیز بجا آوریم؛ همان پیغمبری که صلوات، رحمت، مغفرت و رضوان تو بر او و بر اهل بیتش باشد. تو خیلی نزدیکی، اجابت می‌کنی و حرف ما را گوش می‌دهی؛ پس این دعای ما را هم مستجاب کن که حج را انجام دهیم!“

^۱ رجوع شود به مصباح المتهجّد، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۸۳؛ الإقبال، ج ۱، ص ۷۸ و ۷۹ و ۸۷ و ۱۰۳ و ۱۰۵ و ۱۴۴ و ۱۶۳ و ۱۷۲.

^۲ مصباح المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۷، فرازی از دعای ابوحمزه ثمالی.

حج، عبادت خیلی خوبی است؛ خیلی خوب است! و مستحب مؤکد است که انسان هر سال حج کند.^۱ این، عملی است که واقعاً انسان را عوض می‌کند. افرادی که حج نکرده‌اند نمی‌دانند، اما کسانی که حج کرده‌اند، می‌دانند که حج، اصلاً انسان را عوض می‌کند!

خاطره‌ای در باب آثار تحول‌آفرین حج

یکی از این همشیره‌های ما (علامه طهرانی) که خیلی مقدس و بر طریق خاصی بود، چند سال پیش، وقتی می‌خواستیم به مکه برویم، خدمت ایشان رفتیم و گفتیم: شما هم امسال بیایید به مکه برویم. گفت: ”نه! این مکه‌ای که مردم می‌روند، مکه نیست؛ تجارت و سیاحت است! من می‌خواهم مکه‌ای بروم که خداپسند باشد.“ و از این حرف‌ها. گفتم: خب، حالا شما همان‌طور که خودتان می‌خواهید، بیایید برویم.

گفت: ”من با این خصوصیات و با فلان و بهمان نمی‌توانم؛ حالا دیگر مُد شده است که همه آقایان با

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۳ - ۱۳۵.

خانم‌هایشان به مکه می‌روند!

خلاصه، سرِ حرفش محکم ایستاده بود و اصلاً حاضر به آمدن نمی‌شد. ما هم آن‌قدر یواش یواش و ملایم، از این طرف و آن طرف، با او صحبت کردیم؛ عیناً مانند ماهی گیرهایی که می‌خواهند ماهی بگیرند. می‌گویند: **«إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا.»**^۱ تا اینکه یک خُرده‌ای نرم‌تر شد.

بعد از انجام مقدمات، از ما عکس خواستند. گفت: «عکس؟! مگر من عکس می‌اندازم، مکه که نباید با عکس باشد!»

ما هم گفتیم: از شما که آن‌طور عکسی نمی‌خواهند؛ چادرت را سر می‌کنی و

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲: «بعضی از انواع سخن، چنان در افاده معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمال مجازات و انواع استعارات مؤثر است که می‌توان آنها را از اقسام سحر نامید.»

روی صورتت می‌کشی، پیش یک عکاس زن می‌روی و عکس می‌اندازی. اینها فقط یک مستمسک می‌خواهند که آنجا بچسبانند؛ این که دیگر عکس نیست و این هم اشکالی ندارد.

خلاصه، ما به هزار وسیله، یک چنین عکسی از ایشان بردیم، گذرنامه‌شان را گرفتند و با هم رفتیم. رفت آنجا، طوافی کرد و سعی‌ای و منظره‌ای و دادی و بیدادی و لیبکی؛ عجیب و عجیب! وقتی به مسجدالحرام می‌آمد، دیگر نمی‌خواست بیرون برود؛ هیچ، هیچ، هیچ!

ما برگشتیم، ولی او یکی دو ماه مانده به موسم حج سال بعد، دیوانه شده بود و او را حرص برداشته بود! گفتیم: چه شده است خانم؟! شما که می‌گفتی این حج، زیارت نیست؛ سیاحت و تجارت و گردش است.

گفت: ”نه، آقا! این‌طورها نیست؛ یک حساب‌های دیگری در کار است.“

خب، خدا إن شاء الله باز هم مجدداً قسمت

تبیین جایگاه حج در دعای شب قدر

«حضرت در دعای شب قدر می فرماید:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيما تَقْضِي وَتُقَدِّرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِومِ وَفِيما تَفَرِّقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَفِي الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يَرُدُّ وَ لَا يُبَدِّلُ؛

بعد حضرت می فرماید:

أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، الْمَبْرُورِ حُجُّهُمْ، الْمَشْكُورِ سَعْيُهُمْ، الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ، الْمُكَفَّرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ.^۲

من با خود می گویم چه داستانی در قضیه مکه است که امام علیه السلام در شب قدر، از خدا تقاضا می کند که حج بیت الله را نصیب من کن؟! خب، این دعای شب قدر است! این قضیه و مسئله حج چیست که این قدر اهمیت دارد؟! امام علیه السلام، اولین مسئله ای که مطرح می کند، حج است و بعد از آن است که می گوید مثلاً: رزق را چنین کن و دعاها را مستجاب کن و...؛ ولی اولین مطلبی که حضرت روی آن دست می گذارند، حج بیت الله الحرام است.

^۱ شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی، ج ۱، ص ۲۶۵. (علامه طهرانی)

^۲ الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۸. ترجمه:

«بارِإِلهَا، قرار بده در آنچه به امر حتمی ات حکم می کنی و مقدر می نمایی، و در آنچه از امر محکم و ثابت در شب قدر به قضای تفصیلی می رسانی، از حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیان خانه محترم خود بنویسی؛ آنان که حجتشان پذیرفته و سعیشان مورد رضایت توست و گناهانشان را بخشیده و زشتی هایشان را پوشیده و محو نموده ای.» (محقق)

آخر حضرت در این حج چه دیده‌اند؟! همین چیزی را که ما دیدیم؟! که آن شخص - اسمش را نمی‌برم - در مجلسی، در سن نودسالگی و در هنگام مرگ، افتخار می‌کند که: "من در این مدت، مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!"^۱ آن‌هم چه کسی؟ مثلاً یک عالم و یک فقیه!

آیا آدم می‌تواند به او فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش نشسته باشد.] آیا این شخص، تا حالا این دعای شب قدر را نخوانده است؟! هر سال که حداقل در سه شب قدر این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: "ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکه برویم!" و حالا با افتخار می‌گوید: "ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!" این را کسی می‌گوید که هزاران مرید دارد و هر کدامشان اگر دستش را بگیرند، او را به حج

^۱ جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

می‌برند؛ اما او با این دید به مسئله نگاه می‌کند.

در مقابل، امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند که امسال توفیق زیارت بیت‌الله را پیدا کند، با اینکه ده دفعه هم رفته است. امام مجتبی علیه السلام بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه به حج مشرف شدند و اکثر این سفرها را از مدینه تا مکه پیاده طی کردند؛ درحالی‌که مواشی، شتران و اسب‌های حضرت، جلوتر حرکت می‌کردند و بار می‌بردند و ایشان هم می‌توانستند سوار شوند؛ اما حضرت این

راه را پیاده می‌رفتند!^۱

آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها - نَعُوذُ بِاللّٰهِ -

بیکار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکه برویم،

می‌گوییم: ”برای ما در بیزینس کلاسِ طیاره جا

بگیرید، راحت‌تر است!“ تا در این دو ساعتی که به

خودمان زحمت می‌دهیم، این کمر مبارک، شکم

مبارک و لنگ‌های مبارکه - برای اعضای جفت بدن،

مؤنث به کار می‌رود - کمی راحت‌تر باشند و

خدای‌نکرده کوچک‌ترین فشاری به آنها وارد نشود.

بعد می‌بینیم امام مجتبی علیه السّلام اکثر این

سفرها را پیاده رفته‌اند؛ یا موسی بن جعفر

علیهما السّلام را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند؛

- جریانش مفصل است - شقیق بلخی می‌بیند

شخصی با لباس مُعْرِضین از اهل دنیا راه می‌رود، با

خود می‌گوید: ”این صوفی است، بروم نصیحتش

کنم.“ بعد متوجه می‌شود که او موسی بن جعفر

علیهما السّلام است که دارد این راه را همین‌طور

پیاده طی می‌کند.^۲

^۱ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

^۲ دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ - ۳۱۹؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تذکرة

اینها - نعوذ بالله، نعوذ بالله - بیکار بودند؟! روی
 تفنّن و تفرّج این کارها را انجام می‌دادند؟! چه
 می‌دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب
 مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! پس
 این چه حرکتی بود که می‌کردند؟! آن وقت ببینید این
 مکه‌ای که [این قدر مهم است، برخی چقدر ساده به
 آن می‌نگرند.]

رد شبهة عدم تشرف امام عسکری علیه السّلام به حج

یک بار در جمعی از علما بودم و صحبت بر سر
 این بود که امام عسکری علیه السّلام حج انجام
 نداده‌اند، چون ایشان محصور بوده‌اند. خب، شما
 این حرف را از کجا می‌زنید؟! می‌گفتند: ”چون
 ایشان محصور بوده‌اند، حج انجام نداده‌اند.“ یعنی
 شما امام را مثل خودتان فرض کرده‌اید که اگر درها
 را به رویش قفل کنند، حبس می‌شود؟! قضیه همین
 است؟!!

دلیل اول: وجود روایت از امام عسکری در مکه

اولاً: از امام عسکری علیه السّلام روایت داریم

که در مکه از آن حضرت راجع

به یک حکم شرعی سؤال کردند و ایشان جواب دادند.^۱ امام عسکری که برای عمره به مکه نمی‌روند؛ اگر بخواهند بروند، برای حج می‌روند. البته عمره هم اشکال ندارد و مستحب است،^۲ ولی بر حسب عادت، ایشان برای حج می‌رفتند.

این روایت، دلیلی است بر اینکه این حرف‌هایی که بین عوام شایع است صحیح نیست؛ حرفی که خیلی هم رایج است، همه می‌گویند و خود من هم شنیده‌ام؛ حتی از افراد اهل اطلاع! یک نفر هم این‌طور می‌گفت:

اگر کسی نذر کند که حجش را برای امام عسکری انجام بدهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج انجام نداده‌اند. و چون امام عسکری، پدر امام زمان علیهما السلام است اصلاً حسابش چیز دیگری است! کسی برای پدر امام زمان نذر کند که حج انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود.

و خود او می‌گفت: اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفق هم شده‌ام.

طبعاً این موضوع، به نیت آن شخص مربوط است و به واقعیت کاری ندارد؛ حضرت دیده‌اند نیت او این است، گفته‌اند: خیلی خب، این را هم

^۱ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، أَبُو السَّيِّدِ الْمَحْجُوبِ، إِمَامُ عَصْرِه، بِمَكَّةَ...»

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۸ - ۳۱۵.

مستجابش کنیم!

دلیل دوم: محدود نبودن تصرفات ائمه به تضییقات ظاهری

ثانیاً: چرا امام نمی تواند حج انجام بدهد؟ چرا؟!
از کجا معلوم که امام عسکری علیه السّلام هر سال
هم به حج نرفته باشند؟ چه دلیلی دارد؟ مگر حتماً
باید وقتی می روند، خودشان را به همه نشان بدهند؟
نه؛ امام حج انجام می دهد و یک نفر هم ایشان را
نمی بیند! چه اشکال دارد؟ هیچ کس او را نمی بیند! یا
اینکه ببینند، اما نیایند و نقل نکنند. ما هیچ دلیلی
نداریم که حضرت حج انجام نداده است و هیچ
دلیلی هم نداریم که ایشان باید فقط به همین مسئله
ظاهری و تضییقاتی که حکومت جور برایشان ایجاد
کرده است، عمل کنند. درعین اینکه امام در حصر
هستند و همه هم این را می بینند، حضرت در مکه
هم

دارند حج انجام می دهند؛ چه اشکال دارد؟ این قضایا در خیلی از موارد دیده شده است.

مگر امام سجاد علیه السّلام روز سیزدهم به کربلا نیامدند؟ چگونه آمدند؟ نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند؛ هیچ کدام از اینها نبودند. مردم فقط دیدند که جوانی با لباس سفید و گرد و خاک دارد می آید؛ چون مانده بودند چه کند - سرهای شهدا را بریده و جدا کرده بودند و نمی دانستند کدام پیکر متعلق به کیست - حضرت آمدند و فرمودند: "این را اینجا دفن کنید و آن را آنجا!" امام حسین، حضرت ابوالفضل و دیگران علیهم السّلام را تعیین کردند و بعد برگشتند.^۱

حکایت خلق ابدان جابر بن یزید جعفی

مرحوم والد - رضوان الله علیه - این حکایت را بارها نقل می فرمودند:

یک روز اصحاب آمده بودند و امام باقر علیه السّلام هم در مجلس نشسته بودند. بعد، یکدفعه جابر بن یزید جعفی می آید، کناری می نشیند و گوش می دهد. یکی رو به امام باقر می کند و می گوید: "یا بن رسول الله، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی داشتیم." دیگری می گوید: "عجب! جابر دیشب خانه ما بود!" اوّلی می پرسد: "چه ساعتی؟" او مثلاً جواب می دهد: "دو ساعت از غروب گذشته." سومی می گوید: "دارید چه می گویند؟! جابر در منزل ما بوده است!" خلاصه، پنجشش نفر مدعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است. حضرت به جابر رو کردند و فرمودند: "دیگر از این کارها نکن!"^۲

^۱ رجوع شود به مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

^۲ رجوع شود به رجال الکشی، ص ۱۹۷.

دیگر از این شیطنت‌ها نکن؛ بنشین سر جاییت و راحت باش! مردم تحمل ندارند؛ وگرنه، چه اشکال داشت که این کار را بکند!

جابر بن یزید جعفی از آن اصحابِ خاص و از سلمان‌های زمان بوده است؛ حال یا در حد سلمان یا در ردیف‌های او.^۱

تبیین امکان تعلق روح به ابدان متعدد

آن موقع‌ها که ما درس و بحث داشتیم، یک بار راجع به این قضیه صحبت می‌کردیم که ممکن است روح به غیر از این بدن هم تعلق بگیرد. بعد، یکی از همین طلاب و رفقای که آنجا بودند، سؤال کرد: حالا روح به کدام‌یک از این دو بدن تعلق دارد؟ به اولی یا به دومی؟ چون حالا دو تا شد!

گفتم: شما چند تا دست داری؟ گفت: دو تا!
گفتم: تعلّق به کدام بیشتر است؟ فکری کرد و گفت: هر دو مساوی!
گفتم: این هم همان است؛ هر دو یکی است و تفاوت نمی‌کند.

^۱ رجوع شود به الاختصاص، ص ۲۱۶.

خلاصه، امام عسکری علیه السّلام هم از این مطالب و مسائل داشتند.^۱

نگرش خاص ائمه و اولیای الهی نسبت به حج

«مرحوم والد - رضوان الله علیه - و همین طور بزرگان و بالأخص ائمه علیهم السّلام نسبت به مسئله حج، با نظر بسیار خاصی می نگریستند و قضیه حج را یک تغییر اساسی در نفس، روح، منش و کردار تلقی می کردند و گویا برای حج، جدای از سایر عبادات، حساب خاصی باز می کردند. تعبیری که از حج می آوردند، با تعبیر سایر افراد تفاوت داشت و آن عامل، داعی و سبب تحریک کننده برای فریضة حج را قدری وسیع تر و عمیق تر از سایر مطالبی که مطرح شده است، می دانستند.^۲

دیدگاه خاص علامه طهرانی در باب تخلیه السّرب

این طور در یاد و ذهنم است که وقتی ایشان در بیمارستان لبافی نژاد برای عمل چشمشان بستری بودند و ما در خدمتشان بودیم، مسئله ای راجع به

^۱ آموزه های ولایت، ج ۳، ص ۱۸۲ - ۱۸۷. (آیه الله طهرانی)

^۲ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۷ - ۱۶۱؛ روح مجرد، ص ۱۴۱ - ۱۴۷؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۶۱.

حج مطرح شد. گرچه تابه حال این مسئله را به طور
عمومی مطرح نکرده‌ام و چه بسا اگر کسی هم از
ایشان سؤال می‌کرد، مانند سایر افراد پاسخ می‌دادند؛
ولی ایشان مسئله بسیار عجیبی را فرمودند و نظرشان
این بود:

آن قدر این فریضه حج مهم است و آن قدر برای رشد و تحول انسان اثر حیاتی دارد
که حتی اگر در مسیرش احتمال خطر جانی هم وجود داشته

یعنی تخلیه السِّرْب^۱ که یکی از شرایط حج است،^۲ به نحو دیگری در صحبت‌های ایشان مطرح می‌شد و آمادگی راه در نظر ایشان شکل دیگری داشت و کَانَ آن جنبه ولایی و نورانیت حج بر شرایط وجودی انسان استیلا می‌یافت، غلبه می‌کرد و این جهات دست‌وپاگیر را از میان برمی‌داشت.

سیره مؤکد علامه طهرانی بر ذکر عنوان «حاج» در تعاملات فردی و

اجتماعی

تعبیرات ایشان نسبت به این قضیه، تعبیرات خیلی عمیقی بود. دأبشان بر این بود که وقتی عقدی خوانده می‌شد، راجع به حج افراد هم سؤال می‌کردند که مثلاً پدر عروس خانم یا پدر داماد به حج مشرّف شده‌اند یا نه؟ اگر می‌گفتند مشرّف شده‌ایم، ایشان حتماً عنوان «حاج» را هم هنگام قرائت خطبه می‌آوردند؛ و اگر می‌گفتند به حج مشرّف نشده‌ایم، دعا می‌کردند که هرچه زودتر این توفیق پیدا شود و

^۱ باز و ایمن بودن مسیر به گونه‌ای که مانعی از رسیدن به مقصد در آن نباشد. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۵ و ۶. (محقق)

^۲ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۴ - ۳۶.

از این نعمت محروم نشوند؛ و اگر شخصی متمکن بود و مشرّف نشده بود، کاملاً آثار ملالت و اکراه در چهره ایشان مشخص می‌شد، گویا از آن شخص بدشان می‌آمد و با اکراه، عقد او را که متمکن بوده اما اهمال کرده و نرفته است، می‌خواندند و خطبه را جاری می‌کردند.

یادم است که در مجلس عقدی، یک نفر بسیار متمکن حضور داشت که می‌گفت: ”من مقلد فلان آقا (یک نفر از آقایان که الآن از دنیا رفته است) بودم و ایشان به من اجازه داده‌اند که صبر کنم.“

ایشان عصبانی شدند و گفتند:

ایشان که سهل است، پدرجد او هم نمی‌تواند و چنین حقی ندارد که این حرف را به شما بزنند!

برای ما خیلی عجیب بود که ایشان در چنین

وضع و موقعیتی این حرف را بزنند! خلاصه، مسئله

خیلی عجیبی بود. چه کسی چنین حقی دارد که به

شما بگوید

حج را انجام ندهید؟! مسئله حج، مسئله ساده‌ای نیست.

کسی که متمتع برای انجام فريضة حج است، نباید صبر کند، اسم بنویسد و طبق شرایط عادی منتظر بماند؛ بلکه اگر صد میلیون هم لازم باشد، باید بدهد و به حج برود! مگر اینکه نتواند یا برایش میسر نباشد که با شرایط غیر عادی - با همین وسایل ظاهری - به حج مشرف شود. مسئله، مسئله سهلی نیست و مسئله بسیار حیاتی‌ای است.^۱

سرّ انحصاری فريضة حج و لزوم اتیان آن

«این چه عامل و نیازی بوده که خدا نگفته است به جای حج، نماز بخوانید، روزه بگیرید، خمس و زکات پردازید، انفاق کنید یا صله رحم بجا آورید؟! خب، خدا می‌توانست بگوید به جای حج، این کارها را انجام بدهید.

چه نکته‌ای در این است که باید از یک مکان دور، از دورترین نقطه زمین - فرض کنید وسط قاره

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۲. (آیه الله طهرانی)

امریکا یا شهرهایی که درست مقابل مکه هستند و می‌توان به دو سمت نماز خواند - بلند شوید و با بَلَم و قایق به مکه بیایید؟ اینکه عرض می‌کنم شوخی نیست! با قایق، نه با هواپیمای ۷۴۷! باید با قایق بلند شوید و برای انجام این فریضه بیایید.

آیا مطلب، همین مسئله عادی است که بگوییم: ”دیگر چون خدا گفته است! مثل بقیه چیزهایی که خدا گفته، این هم روی آنها!“ یا به قول بعضی: ”این حرف‌ها را بعضی‌ها درآورده‌اند!“ آیا این یک مسئله عادی است؟

فلسفه تشریع حج و ارتباط آن با سرنوشت ابدی انسان

یا اینکه نه، قضیه همان قسمی است که خداوند در قرآن می‌فرماید: ای بنده ما ابراهیم، ندا در ده که این ندایت تا روز قیامت به گوش همه عالمیان برسد؛^۱ هر کسی که تا زمان ظهور حضرت مهدی ارواحنا فدا، بعد از ظهور، در دوران رجعت و بازگشت ائمه و تا روز قیامت به این دنیا می‌آید، باید به اینجا بیاید!

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۲۷: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾.

این یعنی چه؟ یعنی تکامل انسان در این دنیا، به
ارتباط و تعلق روحی او به این مناسک و اعمالی
است که می‌خواهد اینجا انجام بدهد. مسئله این
است. اگر کسی به

مکه نرود، ناقص از دنیا می‌رود و آن باری را که

بر عهدهٔ اوست، به مقصد نمی‌رساند.^۱»^۲

حضور سالانهٔ امام زمان علیه السّلام در مناسک حج و فلسفهٔ آن

«رفقا بدانید که اینجا جایی است که انبیا

علیهم السّلام بعد از رسیدن به نبوتشان، تازه به آن

احساس نیاز کردند؛ فَكَيْفَ به ما! چرا پیغمبر اکرم

صلی الله علیه و آله و سلّم به مکه مشرّف می‌شد؟

چرا امام زمان علیه السّلام هر سال به مکه مشرّف

می‌شود؟ ما خیال می‌کنیم امام زمان همین طوری و

به عنوان یک کار عادی می‌رود! چرا حضرت هر سال

مشرّف می‌شود؟

حضرت هر سال به مکه مشرّف می‌شوند و در

همهٔ اماکن حضور دارند؛^۳ یعنی وقتی رفقا دارند در

مکه طواف می‌کنند، بدانند که یکی از آنها امام زمان

أرواحنا فداه است که دارد طواف می‌کند. وقتی در

عرفات هستید، بدانید که یکی از افراد حاضر در

عرفات، امام زمان است. متوجه باشید! منتها صلاح

^۱ رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۲۸۸ - ۲۹۱.

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۳. (آیه الله طهرانی)

^۳ رجوع شود به الغیبة، نعمانی، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

نمی بینند خودشان را نشان بدهند؛ البته شاید هم به همه نشان بدهند. اتفاقاً داریم که حضرت خودشان را در عرفات به همه نشان می دهند، ولی صلاح بر شناسایی و معرفت نیست.^۱ حضرت در منا حضور دارند، سنگ می زنند، رمی می کنند، قربانی می کنند و همه کارها را انجام می دهند؛ چرا؟ **نَعُوذُ بِاللّهِ** حضرت بیکار است؟! کار حضرت در این دنیا که از همه ما بیشتر است! تمام عالم ملک و ملکوت و ملائکه، با فکر و تدبیر حضرت می گردد.

رابطه مقام امامت و ادراک عمیق اسرار باطنی حج

امام حسن مجتبی علیه السّلام در زمان حیات خود، بیست و پنج بار از مدینه به مکه آمدند و اکثر این مسافرت ها با پای پیاده بود. بین مکه و مدینه هفتاد یا هشتاد فرسخ فاصله است، اما اکثر این راه را

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰:

«و رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمَرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ، يَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ.» ترجمه:

«و از محمد بن عثمان عمّری (دومین نائب خاص حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در زمان غیبت) روایت شده است که فرمودند: به خدا قسم، به یقین صاحب این امر (حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه) هر سال در موسم حج حضور می یابد؛ او مردم را می بیند و آنان را می شناسد، ولی مردم او را می بینند اما نمی شناسند.» (محقق)

پیاده طی کردند؛ درحالی که مرکب‌های حضرت
جلوتر حرکت می‌کردند، نه‌اینکه ایشان مرکب
نداشتند.^۱

امام حسن علیه السّلام بعد از رسیدن به امامت
چه احساسی داشتند؟ امام که از پیغمبران هم بالاتر
است؛^۲ البته حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلّم مقام امامت هم داشتند.^۳
امام حسن علیه السّلام چه احساسی داشتند که
بیست و پنج بار، اکثر آن هم پیاده، به حج رفتند؟^۴ چه
احساسی داشتند؟ بیکار بودند؟ یا اینکه نه، تازه امام
بعد از رسیدن به امامت می‌فهمد که اینجا چه خبر
است و می‌بیند که قضیه چیست. آن چیزی را که امام
می‌فهمد، ما صدهزار سال دیگر هم نمی‌فهمیم! ما به

^۱ مناقب آل‌ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

^۲ رجوع شود به بصائر الدّرجات، ص ۷۰ - ۷۵ و ۲۲۷ - ۲۳۱؛ الکافی، ج ۱،
ص ۱۷۵؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۷۹.

^۳ رجوع شود به علل الشّرائع، ج ۱، ص ۱۷۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۰.

^۴ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۰۱:

«حالِ موسی بن جعفر و امام مجتبی علیهم السّلام هنگامی که پیاده می‌رفتند،
این بود که می‌خواستند جنبه عبودیت بیشتری را اعمال کنند، نه‌اینکه به خود
ضرر برسانند. حالِ عبودیت با سختی دادن به خود فرق می‌کند؛ اینها دو
حال متفاوت است: یک حال، آن است که انسان سوار بر مرکب شود و برود
و حالِ دیگر، آن است که پیاده برود.» (آیه الله طهرانی)

اندازه ادراک خودمان می فهمیم.

ما به اندازه ادراک خودمان می فهمیم و گیج و
حیران می شویم، حال بینید فهم و ادراک امام چگونه
است؛ چرا؟ چون عنایت و لطف پروردگار حد و
حصر ندارد؛ برای ما یک طور تقسیم می کند و برای
امام، طوری دیگر. هر دو به یک مکان می رویم، هر
دو دور کعبه، عرفات، منا و مشعر می رویم، اما آنچه
به ما می رسد یک چیز است

و آنچه به امام زمان علیه السّلام می‌رسد، چیز دیگری است. لذا او هم همین‌جا می‌آید و نمی‌گوید: ”من بی‌نیاز هستم و چون ولایتم تمام عالم را گرفته است، مستغنی هستم.“ تازه، تمام فیض‌هایی که به همه می‌رسد به‌خاطر حضرت است؛ یعنی از دریچهٔ وجود ایشان رد می‌شود و آن نور خاص، با همان خصوصیت، به هر کسی بر طبق مقداری که سعه دارد، ملتفت است و غافل نیست، می‌رسد.^۱

وصیت امیرالمؤمنین علیه السّلام در باب ضرورت استمرار حج

«در خاتمه مناسب است از وصیتی که امیرالمؤمنین علیه السّلام در آخرین ساعات عمر خود به فرزندان و سایر شیعیان تا روز قیامت دربارهٔ حج فرمود، سخنی به میان آوریم. حضرت خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السّلام می‌فرماید:

أَوْصِيكُمَا بِتَقْوَى اللَّهِ... وَ اللَّهِ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُم، لَا تُخْلَوْهُ مَا بَقِيتُمْ، فَإِنَّهُ إِنْ تَرَكْتُمَا لَمْ تَنْظُرُوا.^۲

”شما را به تقوا و پرهیز از مناهای وصیت می‌کنم... خدا را خدا را در نظر بیاورید دربارهٔ خانهٔ پروردگارتان، مبدا هیچ‌گاه آن را خالی و خلوت بگذارید؛ به‌درستی که اگر چنین شود بیم آن می‌رود که هیچ‌گاه مورد عنایت و توجه قرار نگیرید.“

فلسفهٔ تأکید بر عدم ترک حج حتی در دوران تسلط طواغیت و ائمهٔ کفر

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

^۳. (آیه الله طهرانی)

^۲ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۲۱.

این وصیت در این برهه خاص با این عبارات و مضامین حاوی نکات بسیار با اهمیت و قابل توجهی است.

باید توجه داشت که حضرت در زمانی این توصیه اکید و سفارش ویژه را می نمایند که می دانند قطعاً حکومت پس از ایشان از مسیر حق و صراط مستقیم که همانا صراط ائمه هدی و حکومت عدل رسول خدا صلی الله علیه و آله جمیع است، خارج خواهد شد و به دست نا اهلان و طواغیت زمان و ائمه کفر و الحاد یعنی بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس خواهد افتاد و حکام بر اماکن اسلامی و سرزمین وحی را طاغوتان و دشمنان دین تشکیل می دهند و زمام امور مکه و بیت الله الحرام را همان

طواغیت عهده‌دار خواهند شد؛ کسانی که با تمام قوا به جنگ با حق و حقیقت و نبرد با مبانی اسلام به‌پا خواهند خاست و حق را از مسیر خود منحرف خواهند نمود و اسلام را از صراط‌قویم و مستقیم به بی‌راهه و بیغوله خواهند کشاند و اولیای دین و ائمهٔ معصومین را از دم تیغ خواهند گذراند و آنها و ذریهٔ آنان و سایر شیعیان را به وادی هلاکت و بوار خواهند کشاند و در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌ها آنها را نابود خواهند کرد.

آری! با توجه به این نکات باز می‌بینیم که این قدر تأکید و اصرار بر ادای مناسک حج و ایتیان به سرزمین وحی از حضرت صادر شده است، و این معنا حکایت از آن می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السّلام حساب حج و خانهٔ خدا را از حساب حکام زمان و طواغیت دوران جدا کرده‌اند و ادای مناسک حج و وفود به خانهٔ وحی را از زعامت و استیلای حکام جور و خائنین به دین و کیان اسلام بر اماکن متبرکه فرق گذاردند و نگفتند: حال که خانهٔ خدا در اختیار حکام جائر همچون معاویه و یزید می‌باشد، رفتن بدان‌جا حرام و گریز از آن واجب

است؛ بلکه نهایت دقت و ظرافت را در به دور نگهداشتن حرم امن و امان الهی از خلاف و تشنج و اختلافات و تشتت‌ها و تصفیه حساب‌ها و سوءاستفاده‌ها به کار بردند.

تبیین مفهوم «حرم امن» و خطرات تبدیل آن به کانون فتنه و آشوب

سید و سالار شهدای تاریخ، حضرت حسین بن علی صلواتُ الله و سلامه علیهما جهت حفظ حریم امن الهی و صیانت مَطاف مسلمین، حج خود را به عمره مفرده مبدل نمود و از مکه بیرون آمد تا مبادا با اقدام پلیدانه کوردلان اُموی، حرم امن الهی شاهد اغتیال و ترور شخصیتی همچون فرزند رسول خدا باشد.^۱

آری! این است مرام و مکتب اولیای معصوم الهی و زعمای راستین دین حنیف و پرچمداران لوای توحید و سر سلسله‌داران قافله نجات و رستگاری. و چه بسیار به جا و پسندیده است که ما امت مسلمان و پیروان آن منهج قویم و مکتب متین، اسوه

^۱ رجوع شود به الإرشاد، ج ۲، ص ۶۷؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۳۰۸ - ۳۱۷؛ اللّهُوف، ص ۶۰ - ۶۵.

خود را سنت حسنه حسین بن علی و اولاد امجاد
او قرار دهیم و از ورود سلايق مختلفه و انظار
مغشوشه و آرای غیر مستقیم در مکتب وحی
جلوگیری نماییم و فقط و فقط تأسی و متابعت از
رهبران راستین دین مبین را که همانا ائمه معصومین
عليهم الصّلاة و السّلام می باشند، آویزه گوش خود
بنماییم و حریم مقدس وحی را محل آرامش و
اعتماد و اطمینان و سکون خاطر و طمأنینه قلوب و
نفوس آماده و مستعد تلقی انوار الهی بگردانیم.

چه در غیر این صورت هر کسی با هر عقیده و
مذهبی و با هر نگرش و تفکری خود را مُحِق می یابد
که بر علیه موازین و مبانی فرضی خود مجال را برای
تحریکات و ایجاد بلوا و آشوب مناسب بیندارد و از
هر فرصتی جهت اِعمال سلیقه های فردی و ابراز
اهواء شخصیه بهره برداری نماید. آنگاه این سرزمین
و مکان مقدس به عرصه نزاع ها و کشمکش های
قومی و قبیله ای و گروهی و کشوری تبدیل خواهد
شد و آن رُوح و سکونت و انبساط و آرامش جای
خود را بالکلّیه به جنجال و بلوا و هرج و مرج و سلب

امنیت و ظهور فتنه و فساد خواهد داد، و مصداق آیه
شریفه: ﴿جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا﴾^۱ به کلی محو و
نابود خواهد شد.^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۶۷. انوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۴۸، تعلیقه ۱:

«آن شهر را حرم امن و امان قرار دادیم.»

^۲ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۴. (آیه الله طهرانی)

بخش دوم: اهمیت حج و تأثیر آن بر کودکان

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

استحباب شرعی حج و عمره برای اطفال

«از جمله ادله شرعی، حج کودکان و استحباب شرعی آن است که یقیناً از باب صرف عمل تعبدی و شباهت به حجاج نیست. مستحب است به اطفال گرچه طفل یک‌روزه باشد احرام بپوشانند، و ولیّ او نیت کند و او را طواف دهد و به جای او نماز بخواند، و با خود به عرفات و مشعر و منا برند و قربانی کنند و تمام مناسک را انجام دهند؛^۱ برای اینکه روح طفل و نفس مستعدّه او حقیقتاً حج می‌کند و لبیک می‌گوید و به فوز و درجات شخص مُحَرَّم و

^۱ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۵۴ و ۵۵ و ۲۸۶ - ۲۸۹.

حج کرده می‌رسد.

تعریف حَجَّةُ الْإِسْلَام (ت)

یعنی در نفس او همان آثار حج شخص حاجی
بالاستعداد و بالقوّه موجود می‌شود، گرچه حساب
حَجَّةُ الْإِسْلَام^۱ و وظیفه حج واجب امری است جدا.^۲
و مستحب است که ایضاً طفل را به عمره برند و
عمره مفرده بدین ترتیب بجای آورد
و معتمر گردد.^۳ و ایضاً جمیع واجبات را اگر
طفل بجا آورد و مستحبات را اِتیان نماید، آثار
وجودی آن عمل به جان او می‌رسد؛ گرچه الزام و
تکلیف برداشته شده است، اما اصل اثر باقی است.
لهذا فقهاء ما - رضوان الله علیهم - فرموده‌اند:

هر عمل واجب برای مکلفین، برای صِغار غیر مکلف، عنوان عمل مستحب را دارد و هر عمل حرام برای مکلفین، برای آنها عنوان عمل مکروه را دارد.

^۱ حَجَّةُ الْإِسْلَام: حجّی است که به اصل شرع (فرمان مستقیم و ابتدایی شارع مقدس) تنها یک بار در طول عمر واجب می‌شود؛ در مقابل حج نذری و مانند آن که با نذر و... بر مکلف واجب می‌شود. حَجَّةُ الْإِسْلَام ممکن است برای مکلفی حج تمتع و برای دیگری حج افراد یا حج قران باشد. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۶۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۴۷. (محقق)

^۲ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۴۵ و ۴۶.

^۳ رجوع شود به همان، ص ۲۸۷.

ضرورت اهتمام به حج در اوان بلوغ و سن تکلیف

«اصولاً بنده معتقدم که: باید فرزندان را به هر طریق که امکان دارد در اوان سن بلوغ به حج برد تا روح پاک و نفس غیر آلوده ایشان آن حقایق را در خود بگیرد و چون مغناطیس جذب نماید، و از این سال تا آخر عمر پیوسته ذهنشان روی آن مطالب کار کند و رفته رفته آن مأخوذات را آفتابی کند و به فعلیت برساند؛ گرچه مستلزم زحمتی باشد و یا مستلزم فروش بعضی از اثاثیه و متاع البیت باشد. اینها ابداً اهمیتی ندارد؛ سپس به دست بیاید یا نیاید مهم نیست. مهم زیارت این نفوس قابله و مستعده و به گناه و کثرات آلوده نشده است که موجب تثبیت ایمان و طهارت و تقوا تا آخر عمرشان می گردد.

و انسان نباید منتظر وجوب شرعی باشد که امروزه بعد اللتیا و الّتی در اواسط عمر و یا در قدیم الأيام غالباً در اواخر عمر صورت می گرفت؛ و

^۱ رجوع شود به الحقائق النّاضرة، ج ۱۳، ص ۵۳؛ العروة الوثقی (عِدّة من الفقهاء - جامعة مدرّسين)، ج ۳، ص ۶۱۷؛ موسوعة الشّهد الأول، ج ۱، ص ۲۶۹؛ المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ النّهاية، شیخ طوسی، ص ۱۴۹.

^۲ روح مجرد، ص ۹۸. (علامه طهرانی)

در آن صورت استفاده نفس انسانی از حج و آثار
پدیدآمده از آن، همان بقیه عمر او می باشد که چه بسا
بسیار اندک بوده است. اما در سن بلوغ آثار حج از
اولین منزل تکلیف و تشریف به خطاب ربوبی تا آخر
عمر خواهد بود. و لهذا دائماً و پیوسته و به طور
مداوم روح را نشاط

می‌بخشد و جان را به ایمان و ایقان زنده نگه
می‌دارد.

گرچه خود حقیر تا سن سی و سه سالگی برایم این
توفیق حاصل نشد، اما برای این دو فرزند [سید
محمدصادق و سید محمدمحسن] و دو پسر دیگر
[سید ابوالحسن و سید علی] نیز سعی شد در اولین
وهله^۱ امکان پس از بلوغ صورت گیرد.

اهمیت سفر حج در سنین پایین و تأثیرات ماندگار آن

«ما باید متوجه باشیم که مسئله حج را خدا برای
رشد ما، کمال ما و برای رسیدن به آن فعلیات قرار
داده است. اگر هم در اینجا متوجه نشویم، در آن دنیا
می‌فهمیم که به واسطه این اعمال و این کردار، چه
مسائل و مطالبی برای ما آماده و ذخیره شده است.

چرا می‌گویند افراد در سنین جوانی به مکه
بروند؟ چون با این کار زندگی‌شان را تا آخر با مکه
می‌گذرانند و حال و هوای مکه را تا آخر در دل
خواهند داشت. چرا مستحب است که بچه‌ها را هم
به مکه ببرید؟ چون آنها هم اثر می‌گیرند، آنها هم

^۱ همان، ص ۵۰۰. (علامه طهرانی)

متوجه می شوند و آنها هم نور می گیرند.

مکاشفه‌ای در باب تفاوت ظرفیت زائران در دریافت‌های معنوی حج

یکی از دوستانی که اهل مکاشفه بود و مکاشفات

صادقی داشت - البته از رفقا نیست، از دوستان است

و شخص صادقی است - پارسال این قضیه را برای

من نقل می کرد و می گفت:

وقتی من اول پله‌های صفا و مروه نشسته بودم و داشتم نگاه می‌کردم، در همان شب ششم یا هفتم بود که دیدم یک کاسه‌ای از کعبه بالا آمد و این کاسه به حدی بزرگ بود که تمام کعبه را گرفته بود! یک نیم‌گوی و نیم‌دایره بالا آمد و از این کاسه معلق، به افراد نور می‌خورد. دیدم که دارد به تمام افرادی که دور کعبه می‌گشتند، می‌خورد؛ به بعضی‌ها زیاد، به بعضی‌ها کم و به بعضی‌ها فقط یک خط نوری. نگاه کردم و دیدم به بچه‌هایی که دارند حج می‌کنند، از همه اینها بیشتر می‌خورد!

التفات می‌کنید؟ بچه معصوم است. آن وقت

می‌گویند بچه را تمرینی به مکه

ببرید تا بالأخره ببیند، بفهمد و تماشا کند!
درحالی که بچه معصوم است و بیشتر از بزرگ‌ترها
می‌گیرد؛ ما گناه کرده‌ایم و آلوده هستیم، آنها که
نیستند.

برتری ادراکات باطنی جوانان در بهره‌مندی از انوار حج

هم‌چنین می‌گفت:

هرکدام از اینها که جوان‌تر - مثلاً هفده‌ساله یا هجده‌ساله - بودند، بیشتر می‌گرفتند و البته پیرمردهایی هم بودند که آنها هم وضعی‌شان خوب بود؛ همین‌طور این شعاع نور از این کاسه به اینها می‌خورد و از اینها به بی‌نهایت می‌رفت.

یعنی مسئله به این نحو است. این بچه که الآن دارد به مکه می‌رود، مدام دارد در دلش نور می‌گیرد و نگه می‌دارد. ما باید با این وضعیت به مکه، به کعبه و به این اعمال نگاه کنیم؛ نه اینکه فکر کنیم فقط به آنجا می‌رویم، یک کارهایی انجام می‌دهیم و چون خدا گفته است بالأخره باید در عمر، یک دفعه بروی، لذا دیگر چاره نداریم!»^۱

اعتبار «حَجَّةُ الْإِسْلَام» برای طفل پیش از سن تکلیف و معنای آن

«در روایتی داریم که امام علیه السّلام می‌فرماید:

وقتی صبی و بچه (مثلاً ده‌ساله یا هفت‌ساله) به مکه می‌رود، حَجَّةُ الْإِسْلَام انجام داده است.^۲

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۵:

«... وَ رَوَى أَبَانٌ عَنِ الْحَكَمِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «الصَّبِيُّ إِذَا حُجَّ بِهِ فَقَدْ قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَامِ حَتَّى يَكْبَرَ...»» ترجمه:

عجیب است؛ حَجَّةُ الْإِسْلَام انجام داده است!
چطور انسان تصور می‌کند که این بچه، حَجَّةُ الْإِسْلَام
انجام داده باشد، با اینکه حَجَّةُ الْإِسْلَام بعد از رسیدن
به تکلیف است؟

البتّه إِن شَاءَ اللَّهُ ما این مطالب را در آن بحث
حجی که داریم، از جهت عمومی هم مفصل مطرح
خواهیم کرد که نظر بزرگان و عرفا نسبت به این
قضیه چیست و نظر سایر افرادی که حظ و نصیبی
ندارند، چیست؛ افرادی که همین‌طور مطالب را در
اختیار مردم قرار داده و از دین، یک دین ربّانی، مانند
مجسمه، به مردم ارائه می‌دهند؛ نه دینِ واقعیت‌دار و
حقیقت‌دار! این مطالب باید برای مردم گفته شود.^۱

«از حَکَم روایت شده است: شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌فرمودند:
کودک هرگاه به حج برده شود، حَجَّةُ الْإِسْلَام خود را انجام داده است تا
زمانی که بزرگ و بالغ شود...» (محقق)
• همان:

«رَوَى صَفْوَانُ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يَحُجُّ؟ قَالَ: «عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَّمَ...»
ترجمه:

«از اسحاق بن عمّار روایت شده است که گفت: از امام کاظم علیه السّلام
دربارهٔ پسر ده‌ساله‌ای که حج بجا می‌آورد، پرسیدم. حضرت فرمودند:
هرگاه به بلوغ رسید، حَجَّةُ الْإِسْلَام بر او واجب می‌شود...» (محقق)

^۱ رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس‌های ۲۵ و ۲۶
و ۲۸ و ۲۹.

چطور امام علیه السّلام می فرماید: اگر یک بچه ده ساله حج انجام بدهد، حجة الإسلام را که یک حج واجب است، انجام داده است؟! یعنی چه؟ یعنی اگر یک بچه ده ساله حج انجام بدهد و بعد فوت کند، در روز قیامت او را در صف افرادی که حج ابراهیم علیه السّلام را انجام داده اند، قرار می دهند. این، معنای روایت است. حال آقایان چه فتوا می دهند؟! می گویند: ”تمام این عبادات تکراری [و تمرینی] است!“^۱

عجب! یعنی عبادتی که بچه ده ساله انجام می دهد، برای تمرین خوب است! همان طور که انسان صبح بلند می شود، یک خرده خمیازه می کشد و نرمش می کند، این بچه هم تمرین می کند تا اینکه وقتی به سن بلوغ می رسد، در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ و ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ گیر نکند! یعنی این بچه باید تمرین کند تا یک وقت در همان ثانیة اول بلوغ و پس از

^۱ به عنوان نمونه رجوع شود به: مسالک الأفهام، شهید ثانی، ج ۲، ص ۱۵؛ مختلف الشیعة، ج ۳، ص ۴۸۶؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۱۷، ص ۳۶۱؛ مستند الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۳۷؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۱، ص ۴ و ج ۱۲، ص ۱۹۴.

مشاهدهٔ علائم آن، از نظر حکم شرعی گیر نکند! این عبادت، عبادت تمرینی می‌شود.

ولی امام صادق علیه السّلام چه می‌فرماید؟!

می‌فرماید: تمرین چیست؟!

عادت چیست؟! آقا، این بیچاره رفته حج انجام داده است، واقعاً رفته حج انجام داده و آن نورانیت حج در دل او رفته است. کجا تمرین است؟! نماز خوانده است؛ منتها من آن نماز را در سن پنجاه و دو سالگی می‌خوانم، او در سن ده سالگی خوانده است؛ هر دو خوانده‌ایم. حال اگر او نخواند، او را کتک نمی‌زنند، ولی اگر من نخوانم، من را کتک می‌زنند. فرق در این است؛ ولی هر دو نماز خوانده‌ایم.

این آبی را که در اینجا هست الآن بنده می‌خورم؛ اگر یک بچه دو ساله‌ای هم باشد، او هم می‌خورد. آیا دو تا آب شد؟ یعنی چون بنده در این سن هستم، آبی که می‌خورم با آبی که الآن آن بچه می‌خورد، فرقی می‌کند؟ نه، آب یکی است. هم من می‌خورم و رفع عطش می‌شود، هم این بچه سه ساله می‌خورد و رفع عطش می‌شود. کجای آن تمرین است؟!

ببینید، امام علیه السّلام در اینجا بیان می‌کند:

”قَضَى حَجَّةَ الْإِسْلَام“؛ یعنی وقتی بچه ده ساله حج

انجام می‌دهد، حَجَّةَ الْإِسْلَام انجام داده است؛ منتها بزرگ که شد، چون تکلیفِ مجدد می‌آید، باید بر

طبق تکلیف انجام بدهد.

حال کدام یک از نظرات این دو طیف، موافق با نظر امام صادق علیه السّلام است؟ نظر عرفا که می گویند همان حج واقعی را این بچه انجام داده است، یا نظر آنهایی که می گویند این حج برای تمرین است؟ کدام یک از این دو تا؟!

این است که اگر انسان دلش را صاف کند، آن کلام امام صادق که نور است و آن حقیقت امام صادق که در ضمن این کلمات از آن آینه تجلی کرده است، می آید و در دل انسان قرار می گیرد. مسئله این است.»^۱

نقش آسیب روحی و تعلق عاطفی طفل در سقوط وجوب حج مادر

«اینجاست که ما می توانیم فلسفه کلام بزرگان را درباره حضانة طفل و عدم تحقق استطاعت به واسطه آن پیدا کنیم که اینها چه ملاکی را برای این استطاعت در نظر داشتند. بله، بچه ای که به مادر نیاز دارد، مادر می تواند او را به خاله یا مادر بزرگش

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، جایگاه اهل علم، مجلس ۶. (آیه الله طهرانی)

بسپارد؛ ولی بچه از نظر روحی صدمه می خورد! صدمه خوردن بچه هم این نیست که دیوانه بشود! نه؛ بلکه در آن تعلقی که به مادر دارد، نگران است، تشویش دارد و شب که می خواهد بخوابد، اضطراب دارد؛ لذا شارع به مادر یا پدر اجازه نمی دهد که بچه سه ساله، چهارساله یا پنج ساله وابسته به آنها را تنها بگذارند و به حج بروند.^۱ البته در اینجا، مسئله بیشتر مسئله مادر است؛ چون مادر حضانت و ارتباط بیشتری با بچه دارد، ولی برای پدر کم اتفاق می افتد.

حق رضاع و نقش آن در استطاعت حج مادر

درعین حال، ما می بینیم که افراد می گویند: ”نه، این مقدار اشکال ندارد.“ یا اینکه راجع به بچه ای که تا دو سال - ﴿حَوَّلَىٰ نِ كَامِلَىٰ نِ﴾^۲ - وظیفه

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۱۷:

«خانم هایی که بچه دارند، اگر بچه شیرخوار و یا حتی بچه ای در سنین چندسالگی دارند که از نظر روانی احتیاج به مادر دارد - طبعاً بچه ها متفاوت هستند؛ بعضی ها اگر مادرشان را یک ماه هم نبینند و با دیگران باشند، مسئله ای نیست؛ ولی بعضی ها نه، صدمه می بینند - در این گونه موارد، رفتن زن به حج باطل است، نباید برود و استطاعت وجود ندارد.» (آیه الله طهرانی)
^۲ سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳: ﴿وَالَّذَاتُ يُرْضِعُ نَ أَوْلَدَهُنَّ حَوَّلَىٰ نِ كَامِلَىٰ نِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۱۹۸، تعلیقه: «و مادران باید اولاد خودشان را دو سال تمام شیر دهند برای آن کس که بخواهد شیر تمام و کامل دهد.»

مادرش است که به او شیر بدهد، می گویند:

اولویت حق حضانت و سلامت روانی طفل بر وجوب حج و صوم (ت)

بسیار خب، چه اشکال دارد؟! منظور، تغذیه بچه است و شما با شیرخشک هم می‌توانید او را تغذیه کنید و اتفاقاً خیلی هم بهتر است! بروید و او را تغذیه کنید و مادرش به مکه برود.^۱

۲

این مسئله غلط است و خود این ارضاع و شیردهی، جنبه مانعیت نسبت به حج پیدا می‌کند؛

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، منظومه، درس ۴۳:

«برخی فتوا داده‌اند:

اگر زنی بتواند و قدرت داشته باشد که با شیرخشک بچه شیرخواره‌اش را نگه‌دارد، روزه بر او واجب است.*

یعنی دیگر به بچه شیر ندهد. آخر شما را به خدا، این فتواست که می‌دهید؟! شیر، حق بچه است؛ شیر را خدا برای بچه قرار داده و حیات و سلامتی‌اش به آن وابسته است. هیچ! انگار فقط همین ←

^۲ ← دو فرمول است و تمام شد! می‌گویند اگر قدرت و استطاعت بر تهیه شیرخشک دارید، واجب است روزه بگیرید ولو اینکه شیرتان خشک بشود؛ دیگر به مسائل پشت قضیه، مثل حقوقی که این بچه دارد، توجهی نمی‌شود. در مقابل، حضرت والد (علامه طهرانی) می‌فرمایند:

زن اگر بچه پسرش پنج‌ساله باشد، نمی‌تواند به مکه برود؛ چون بودن پسر در حضانت مادر، حق بچه است.

یعنی اصلاً استطاعت را نفی می‌کنند. شما را به خدا ببینید که اختلاف فتوا از کجا تا به کجاست! او می‌گوید اگر می‌توانی به بچه شیرخشک بدهی، واجب است روزه بگیری؛ و ایشان می‌گویند تا پنج سال بچه پسر تمام نشود - دختر که بیشتر است - اصلاً استطاعت برای زن نمی‌آید؛ یعنی نمی‌تواند بچه را رها کند و به حج برود. بلکه باید صبر کند تا پنج سالش تمام بشود؛ دو سال به خاطر شیر دادن است و بعد از آن هم به خاطر حضانت، نیاز مادر به بچه و نیاز بچه به مادر، و اینکه مادر باید دنبال بچه باشد.

می‌گویند که حضانت فقط دو سال است، پس بعد از دو سال بچه را رها کن! اما به این مسئله که از نظر روحی این بچه صدمه می‌خورد، اصلاً توجه نمی‌کنند؛ انگار نه انگار!

این فتوا که تا پنج سال برای مادر استطاعت نمی‌آید، برای کسی است که به باطن قضیه اشراف دارد؛ یعنی از باطن قضیه می‌گیرد و فتوا می‌دهد. این، فرق بین دو فتوا است.» (آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به توضیح المسائل مراجع، ج ۱، ص ۹۵۹.

چرا؟ چون حق بچه است که دو سال از مادر خودش شیر بخورد و خدا این حق را برای او به عنوان یک انسان، به عنوان موجودی الهی و خلیفة اللّٰهی و به عنوان موجودی که باید برای وصول به آن مرتبه، مراتب استعدادش را به فعلیت برساند، قرار داده است و الآن این شیردهی لازم است.

خصوصیات روحی کودک، ملاک در جواز یا حرمت حج مادر

بله، یک وقتی به علتی از علل، این ارضاع منقطع می شود و این بچه بدون اینکه مادر او را حضانت کند، می تواند ادامه بدهد و آن تعلق به مادر را ندارد؛ در اینجا مادر می تواند برود. البته باز در اینجا هم فرق می کند؛ یک وقت سفر مکه پانزده روز است، یک وقت سه ماه طول می کشد! اگر پانزده روز است، می توانیم بگوییم که به این نحو

آسیبی نمی‌رسد؛ ولی اگر سفر سه‌ماهه باشد، از کجا معلوم که به بچه آسیب نمی‌رسد؟!

لذا بزرگان فرموده‌اند:

باید برای پسر تا پنج سال و برای دختر تا هفت سال، این میزان را برای تحقق و عدم تحقق استطاعت در نظر گرفت.

بنابراین برای بچه‌ای که شیرخوار است، باید این میزان را در نظر گرفت و استطاعت محقق نمی‌شود.

ولی ما در سایر رساله‌های عملیه - البته نه در همه

آنها - می‌بینیم که گفته‌اند:

بدون رضاع هم استطاعت محقق است و حج واجب است.

و بنده خودم در بعضی از رساله‌های کسانی که

فوت کرده‌اند دیده‌ام که گفته‌اند:

واجب است که مادر به حج برود و انجام بدهد، البته در صورتی که ضرر کلی وارد نشود.

خب آقا جان، منظور از ضرر کلی چیست؟ منظور

از ضرر کلی این است که بچه آب شود و از بین

برود؟ کلیه و کبد او از کار بیفتد؟ چه زمانی ضرر

کلی حاصل نمی‌شود و چگونه می‌شود تشخیص

داد؟! چگونه می‌شود فهمید که الآن این بچه در این

موقعیت، نیاز به مادر دارد؟! مگر شما به نفس این

بچه اطلاع داری که می‌گویی ضرر کلی پیدا بشود یا

نشود؟!

ببینید، اینها مسئله است! یعنی آن بزرگان که

می‌آیند این مطلب را می‌گویند، از آنجایی که به ملاک

شرع و ملاک دین رسیده‌اند، می‌توانند بگویند. لذا در همین مورد، اگر یک پسر سه‌ساله‌ای باشد که خیلی به مادرش هم تعلق ندارد و می‌تواند نزد خاله یا افراد دیگر بماند، به‌نحوی که دیدن و ندیدن مادر برایش فرق نکند، در اینجا حضانت نمی‌تواند مانع حج باشد.^۱

نظر علامه طهرانی در باب اهمیت حق حضانت و سرپرستی طفل

۲

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۹۴. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ ← من الآن بچه سه‌ساله‌ای دارم که پیش مادر بزرگش هم می‌تواند بماند و مشکلی ندارد. آیا

من باید به حج بروم یا اینکه پیش بچم بمانم؟

پاسخ بنده این است که ماندن پیش مادر بزرگ، فقط صرفِ ماندن به‌عنوان نان و آب دادن نیست، بلکه به‌عنوان احساس آرامش کردن است. اگر بچه پیش مادر بزرگ، یکی از اقوام، افراد یا آشنایان، به‌نحوی باشد که هیچ احساس تنهایی نکند و در این مدت، حتی ”مادر، مادر“ هم نگوید و به‌دنبال مادر نگردد، اگر به این کیفیت است، بله! اشکالی ندارد، حج واجب است و مادر باید به حج برود.

ولی اگر مدام احساس تنهایی می‌کند و دائماً می‌خواهند سر او را به‌نحوی گرم کنند، نه‌خیر؛ جایز نیست، حج رفتن باطل است و اگر هم به حج برود، دوباره باید برود و این حج او قبول نیست. باید بچه را به‌نحوی و تا حدی بزرگ کند که دیگر احساس ناراحتی نکند و راحت باشد. بله، اگر گاهی از اوقات یاد مادرش می‌کند، مطلبی نیست؛ انسان بزرگ هم یاد می‌کند. اما اینکه مدام بخواهد به‌دنبال مادر بگردد و دائماً بخواهند سر او را گرم کنند، نه؛ به این کیفیت صحیح نیست.

من دیده‌ام که بعضی‌ها فتوا داده‌اند:

اگر بچه بتواند بماند و غذا و شیرش را بدهند، زن باید به مکه برود.

ولیکن این مسئله حرام است و نایست که انجام بشود.

مرحوم والد - رضوان الله علیه - برای پسر، پنج‌سالگی را در نظر می‌گرفتند و می‌گفتند که مادر تا پنج سال نمی‌تواند به حج برود، و ظاهراً برای دختر تا هفت سال.

«روزی در محضر حضرت والد

– روحی له الفداء – نشسته بودم، فردی از ایشان

سؤال نمود:

اگر زنی برای تشریف به حج واجب مستطیع شده باشد ولی یک طفل شیرخوار دارد، آیا می‌تواند به حج برود و در ایام دوری از طفل، او را با شیر خشک تغذیه نمایند؛ چنانچه یکی از مراجع به این مسئله فتوا داده و حکم

ولی بنده باتوجه به صحبتی که با ایشان کرده بودم، خود سن فی حدّ نفسه ملاک نبود، بلکه ملاک، خصوصیت خود بچه است. بچه‌ای هست که سرش به کار خودش است، با هم قطارهایش بازی می‌کند و مشغول است و فقط گاهی یادی می‌کند و مشکلی هم برای او از نظر روحی، جسمی و عصبی پیدا نمی‌شود؛ این اشکال ندارد. ولی اگر نه، جداً بخواهد به دنبال مادر باشد، جایز نیست که مادر به مکه برود و باید صبر کند تا او بزرگ بشود. حتی اگر سن بچه به ده سال هم برسد ولی چنین تعلقی داشته باشد، جایز نیست که مادر به مکه برود. البته عرض کردم که بچه‌ها مختلف هستند – معمولاً پسر بچه‌ها کمتر از دختر بچه‌ها به مادر تعلق دارند – و این مسئله باید لحاظ شود.» (آیه‌الله طهرانی)

ایشان فرمودند:

ابداً! رفتن به حج بر این زن حرام است و اگر برود حجّش کفایت از حجة الإسلام نخواهد کرد و ذمه او نسبت به اداء تکلیف بریء نخواهد شد و نیز مرتکب گناه ترک رضاع طفل شده است. و حتی اگر طفل به چندسالگی رسیده و نیازمند حضانت مادر است به نحوی که دوری گزیدن از او موجب ناراحتی و پریشانی و تشویش او گردد نیز موجب عدم حصول استطاعت برای وجوب حج به شمار می آید.

سپس متوجه بنده شدند و فرمودند:

اینها نمی دانند که حضانت و سرپرستی طفل نزد خداوند هزار بار از رفتن به حج مهم تر و قابل توجه تر است. نکته مهم در حضانت طفل نزد پروردگار، حفظ و حراست از یک نفس معصوم و پرورش او برای وصول به مراتب تجرّد است، و این کجا با تشرف به حج در صورت صدمه دیدن این نفس برابری می کند؟!

حال باید بدین دقیقه توجه نمود که: ادراک چنین

مسئله ای جز با اتصال نفس مجتهد و خبیر به احکام،

به افق حقایق خارجیّه در عالم خلق و امر، به دست

نخواهد آمد و کسی بدین راز واقف و آگاه است که

بدان نشئه مفتخر و سرافراز می باشد، و اگر کسی

دیگر سخنی در این مقوله گوید جز از طریق تقلید و

تشبه نتواند بود.^۱

بارها اتفاق می افتاد که حقیر مطلبی خدمتشان

معروض می داشتم و ایشان می فرمودند: ”این مطلب

با مذاق شرع ناسازگار می باشد!“ و بنده پس از

مراجعه به مدارک متوجه می شدم که حق با ایشان

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون لزوم وصول مجتهد به ملاکات و نفس الامر احکام، رجوع شود به فقاہت در تشیع، ص ۴۱ و ۱۰۱؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۴۷ و ۶۱، تعلیقه ۳؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۷۷؛ مهرتابناک، ص ۳۳.

بوده است.^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۳۷. (آیةالله طهرانی)

۱۳۵

فصل دوم: استطاعت

أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بسم الله الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقد تعریف رایج استطاعت

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾؛^۱ «خداى متعال حج خانه خود را بر مردم واجب نمود؛ کسانی که بتوانند در صورت استطاعت به آن دیار حرکت نمایند.»^۲

«یکی از اشتباهات بسیار مهمی که الآن در فقه

می‌شود، این است که ما در مسئله استطاعت، آن‌طور

که باید و شاید، به مفهوم و مصداق شرعی آن

نرسیده‌ایم. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ

أَسْـَٔتَاطٍ إِلَىٰ هَـٰذَا سَبِيلٌ﴾^۱ می‌دانید یعنی چه؟ این،

تعهدی است که خداوند از مردم و هر کسی که

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۴۶. (آیه الله طهرانی)

مستطیع بشود، گرفته است که باید به مکه برود. حال ما ”مستطیع“ را چه معنا می‌کنیم؟ می‌گوییم: اگر پول بادآورده‌ای به‌دست آوردی، همهٔ خرج‌هایت را کردی، زندگیات را به رفاه گذراندی، به هر مسئله‌ای که خواستی رسیدی، هر گردش‌ی که خواستی کردی، به آن‌طرف دنیا رفتی، تمام مسائل را برای خودت فراهم کردی، جهازیهٔ همهٔ دخترها را گرفتی، پول برای ازدواج همهٔ

پسرها فراهم کردی و برای آنها هم وسایل
گرفتی؛ اگر در ته قضیه چیزی زیاد ماند و آن هم تا
موقع شهر حج، یعنی ماه شوال، دری به تخته نخورد
و این پول هم صرف نشد، آن وقت حج واجب
می‌شود! آقا، مسئله این طور نیست.^۱

بررسی ارکان تحقق استطاعت: زاد، راحله، صحت و امنیت

«از آیات قرآن این طور استفاده می‌شود که
مقصود از استطاعت برای حج، قوه و قدرت بر رفتن
است؛ این قوه و قدرت هم طبعاً شرایط معلومی
دارد:

اول: انسان باید به نحوی برود که بتواند در این
مسیر زنده بماند؛ کسی که می‌خواهد به سفر برود،
آب و هوا که نمی‌تواند بخورد! باید غذا و قوتی
داشته باشد که در طول سفر بتواند از آن ارتزاق کند.
دوم: باید صحت و سلامتی داشته باشد تا شرط
إتیان در او فراهم شود.

تبیین شرط «تخلیه السّرب» و فلسفه کم بودن روایات ناظر بر آن (ت)

سوم: باید **«تخلیه السّرب»** باشد؛ یعنی راه،

^۱ عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۴۴. (آیه الله طهرانی)

مناسب و امن باشد تا بتواند برود؛ چون تمام اینها موانع هستند. این یک مسئله عادی است که اگر کسی بخواهد از جایی به جای دیگر برود و راه امن نباشد و امان وجود نداشته باشد، طبعاً به مقصد نخواهد رسید؛ پس شرط مهم، همان مسئله تخلیه السرب است.^۱

چهارم: باید راحله و مرکب داشته باشد. وقتی مسافت بعید است، انسان معمولاً این راه را با راحله و مرکب طی می کند و نمی تواند مسافت های دور را پیاده ببیماید؛ چنان که در طول زمان هم دأب و دیدن^۲

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۶:

«پانزده تا بیست روایت داریم که همگی می گویند: ”زاد و راحله“ و هیچ کدام از آنها تخلیه سرب را نمی گویند؛ ولی سه روایت هم داریم که می گویند تخلیه سرب هم باید باشد.* این سه روایت برای چیست؟ برای اینکه تخلیه سرب یک امر بدیهی است و گفتن ندارد که حالا من بگویم: حتماً سرب هم باید تخلیه داشته باشد! هر بچه ای هم می فهمد که بالأخره باید راه باز باشد و نمی توان از راه بسته رفت؛ ما که کبوتر نیستیم تا بال بزنیم و از مرز رد شویم! اگر مرز بسته باشد، طبعاً آدم نمی تواند برود و بعد هم او را می گیرند و می گویند: ”آقا، داری قاچاقی [و غیر قانونی] می روی و چه کار می کنی.“ یا اگر وسیله نباشد یا مثلاً سُلطات** جلوگیری کنند - من باب مثال عربستان مرز را ببندد - آدم از کجا می خواهد وارد شود؟ آدم که نمی تواند زیرزمینی نقب*** بزند. باید از یکی از همان حدود و مرزها برود.

این مسئله برای آن است که چنین ذهنیتی برایمان پیدا نشود که مطلب را نسبت به قضیه تخلیه سرب خیلی وسیع بگیریم و بگویم: ”حالا اسم می نویسیم و تا ده سال دیگر نوبتمان می شود؛ لذا ←

^۲ ← دیگر تخلیه سرب در اینجا نیست و کار دیگری نمی توانیم بکنیم؛ چون

افراد و سیره عقلائی بر همین مسئله بوده است.

تفسیر آیه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾

حال، شارع در اینجا می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾؛ ”کسی که راه و سبیل برای او هموار است و می‌تواند این راه را راحت طی کند، باید این راه را برود و این حرکت را انجام بدهد.“

استطاعت، امری عرفی نه مخترع شرعی

این استطاعت همان استطاعت عرفی و عادی

است که یک شخص برای رفتن به جایی به آن نیاز دارد. حال، آیا در این استطاعت شرط است که حتماً زاد و توشه‌ جدایی داشته باشد؟ یا اینکه نه، می‌داند اگر در ضمن این کاروان حرکت کند، آن زاد او هم حاصل می‌شود؛ می‌بیند گرچه الآن زاد بالفعل ندارد، ولی بالقوه و الاستعداد که دارد. یا اینکه راحله برای او حاصل می‌شود و بالأخره کسی می‌گوید: ”بیا تو هم روی اسب یا شتر من بنشین و تو را هم سوار

راه بسته است. در نتیجه، تا نه سال دیگر باید صبر کنیم!“ شاید در این نه سال مُردی یا هزار مسئله دیگر پیش آمد. اگر نداری که هیچ، این مسئله به ”زاد و راحله“ برمی‌گردد؛ اما اگر داری، واجب است که در قضیه تخلیه سرب، راه دیگری را انتخاب کنی. اگر پاسپورت را می‌گیرند، بگیرند؛ به زندانت هم می‌اندازند، بپندازند؛ حج واجب است.“ (آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ - ۴۴.

** مقامات و مسئولان، صاحبان قدرت و حکومت. (محقق)

*** حفره، تونل یا راه زیرزمینی. (محقق)

سیره، روش، سنت. (محقق)

می‌کنیم؛ طبعاً این شخص، راحله را هم در اینجا دارد و این‌طور نیست که حتماً باید راحله جدایی وجود داشته باشد.

پس این ﴿مَنْ أَسَّ تَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلَ﴾ یعنی همان قدرت بر رفتن. از آن طرف،

این یک مطلب بدیهی است که وقتی عیال انسان نسبت به او واجب النّفقه هستند، چطور ممکن است که او عیالش را همین طور بدون نفقه، یله، رها و ترک کند و به حج برود، در حالی که آنها نفقه ندارند؟! پس معلوم می شود که در این صورت، استطاعت ندارد؛ یعنی عقلاء چنین فردی را مذمت می کنند و می گویند: ”تو که برای قوت عیالت زاد و توشه نداشتی، چرا رفتی و آنها را به زحمت و اذیت انداختی؟“

ببینید، این قضیه یک مسئله عرفی و عادی است و شارع هم آمده و بر آن تأکید کرده است. بنابراین، قضیه استطاعت در مورد حج، مانند سایر موضوعات عرفیه، امری نیست که از ناحیه شارع اختراع شده باشد؛ بلکه یک موضوع عرفی است که شارع هم آن را بیان کرده است.^۱

«بناءً على هذا، استطاعت در روایات به این موارد

تفسیر شده است: **الزَّادُ وَ الرَّاحِلَةُ، تَخْلِيَةُ السَّرْبِ، الصَّحَّةُ فِي الْبَدَنِ، الْعَافِيَةُ، زِيَادَةُ الْمَوْنَةِ فِي**

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۲. (آیه الله طهرانی)

الرَّجُوع، و قُوْتُ الْأَهْلِ و الْعِيَالِ و كَذَلِكَ.^۱ اینها

مواردی است که ائمه علیهم السّلام در روایات نسبت به استطاعت فرموده‌اند.

همان‌طور که عرض شد، همهٔ اینها یک معنای طبیعی و عرفی است و خارج از عرف نیست. یعنی طبیعی است که کسی که می‌خواهد به سفر برود، باید زاد و راحله داشته باشد؛ یا اینکه طبیعی است که وقتی انسان می‌خواهد به سفر برود، باید تخلیهٔ سرب باشد و اگر راه بسته و مسدود باشد، طبعاً سفرش هم مختل می‌شود. لذا این مسئله چیزی نیست که امام علیه السّلام بگویند یا نگویند!^۲

مفهوم‌شناسی لغوی و قرآنی استطاعت

«آیات قرآن هم بر همین مسئله دلالت دارد:

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾^۳؛ یعنی نمی‌توانی و توان و قدرت

^۱ این موارد عبارت‌اند از: زاد و توشه و مرکب، امنیت داشتن مسیر و باز بودن راه، سلامتی بدن، تندرستی و عافیت، داشتن هزینه هنگام بازگشت برای ادامهٔ زندگی، تأمین بودن قوت و هزینهٔ خانواده و فرزندان، و مانند اینها. (محقق)

^۲ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ - ۴۴.

^۳ سوره کهف (۱۸) آیه ۷۵. ترجمه:

«[حضرت خضر به حضرت موسی] گفت: آیا به تو نگفته بودم که هرگز

نداری. یا: ﴿يَمَعَ شَرَّ آلَ جِنِّ وَآلَ إِنْسٍ إِنْ
 أَسَّ تَطَعَ تُمْ ۖ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ ۖ أَقَّ طَارِ السَّمُوتِ
 وَآلَ ۖ أَرَّضِ فَأَنْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلِّ ۖ ظَنَّ ۖ﴾^۱ و
 امثال ذلک؛ که خود کلمه استطاعت در آیات قرآن
 یک معنا بیشتر ندارد و آن عبارت است از قدرت:
**الْقُدْرَةُ عَلَى الْعَمَلِ، الْقُدْرَةُ عَلَى الْإِتْيَانِ، الْقُدْرَةُ عَلَى
 الْفِعْلِ؛** و همه اینها به یک معناست.

منتها این قدرت در موارد مختلف تفاوت می کند؛
 استطاعت بر مسافرت به صحت و سلامت و زاد و
 توشه است، استطاعت بر کتابت به قدرت بر تألیف
 است، استطاعت بر تدریس به قدرت بر بیان است،
 استطاعت بر تحصیل به قدرت بر علم و استطاعت
 بر تبلیغ نیز به قدرت بر تنفیذ است. هر کدام از این
 استطاعت ها جای خود را دارد؛ ولی خود استطاعت
 یک معنا بیشتر ندارد و آن عبارت است از ”قدرت“.
 این، یک معنای ارتکازی است که باید آن را در ذهن

نمی توانی در همراهی با من، شکبیا و صبور بمانی؟» (محقق)

^۱ سوره رحمن (۵۵) آیه ۳۳. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۶۲:

«ای گروه جن و انس، اگر می توانید از اطراف و اکناف آسمان ها و زمین
 بیرون شوید، پس بیرون شوید! ولیکن نمی توانید بیرون شوید مگر به واسطه
 اقتدار و سلطنتی که خداوند به شما بدهد.»

داشته باشیم.^۱»

پاسخ به شبهه «اغناء از ذکر استطاعت عرفی»

«فقط یک شبهه هست و آن اینکه: اگر استطاعت، استطاعتِ عادی باشد، دیگر ذکر آن در اینجا چه معنایی دارد؟ پس معلوم می‌شود که منظور از استطاعت در اینجا چیز دیگری است و مصداق آن در این آیه، غیر از آن مُتَفَاهِمِ عرفی است؛ وِإِلَّا خداوند می‌گفت: **لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ**؛ حج را باید انجام بدهی.»

پاسخ این شبهه آن است که اگر خداوند استطاعت را در اینجا ذکر نمی‌کرد،

^۱سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۳۰. (آیه‌الله طهرانی)

شاید شبهه وجوب حج به بایّ تحوکان مطرح می‌شد؛ مثل وجوب صلات بایّ تحوکان، یعنی با وجود عبارتِ ﴿وَلِلَّهِ﴾ و ﴿عَلَى﴾ - به این معنا که این مسئله بر گُرده و رقبه انسان است - و با این تأکیدات، این شبهه به وجود می‌آمد که شخص باید این عمل را انجام بدهد، ولو مُتَسَكِّعاً^۱ و با عدم امنیت طریق! چنان‌که بعضی‌ها هم نسبت به این مسئله چنین فتوایی داده‌اند.^۲

... لذا شارع در اینجا ﴿أَسْ تَطَاعَ﴾ را آورده است تا بگوید: نه، این استطاعت همان استطاعت عرفی است؛ یعنی وجوب حج، مثل سایر سفرها می‌ماند. همان‌طور که انسان در سایر سفرها با همین شرایط اقدام می‌کند و مراعاتِ تخلیه سرب، امنیت، صحت، قوت عیال و امثال ذلک را می‌کند، اینجا هم همین‌طور است.

^۱ کلمه «مُتَسَكِّعًا» از ریشه «نَسَكَّعَ» به معنای در حالت فقر و نیاز راه رفتن و بدون داشتن آذوقه و امکانات، سفر کردن است. رجوع شود به مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۴۶. (محقق)

^۲ رجوع شود به المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۹۷؛ تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۵۳۹؛ إرشاد الأذهان، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مدارک الأحکام، ج ۷، ص ۱۹؛ الروضة البهیة (۲ جلدی)، ج ۱، ص ۱۶۲؛ مجمع الفائدة، ج ۶، ص ۷۴ و ۷۵؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۹، ص ۲۳۸؛ مستند الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۷.

در سفرهای دیگر، کسی عیال و زن و بچه‌اش را همین‌طور رها نمی‌کند تا آنها گرسنه بمانند و بعد خودش به مسافرت برود! نه؛ مردم وقتی می‌خواهند یک هفته، پانزده روز یا یک ماه به مسافرت بروند، اول به فکر این مسائل هستند. در قدیم، وقتی به مسافرت می‌رفتند، مایحتاج منزل را می‌آوردند و برای عیالشان ذخیره می‌کردند، یا به آنها پول و اموالی می‌دادند تا خودشان بروند و مایحتاجشان را تهیه کنند. وقتی به مسافرت می‌رفتند، همین‌طوری که نمی‌رفتند. لذا مسئله قوت عیال و امثال آن هم در اینجا همین‌طور است. ما می‌بینیم که در روایات نیز متفاهم عرفی از استطاعت همین مسئله است.^۱

استطاعت یعنی قدرت بر وصول

«در آیه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي ٓتٍ مِّنِ أَسْ ٓتَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلٍ﴾^۲، نه مسئله تحصیل زاد مطرح شده است، نه تحصیل راحله، نه تخلیه السِّرْب و نه امثال ذلک؛ هیچ‌چیز در اینجا مطرح نشده است. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي ٓتٍ مِّنِ أَسْ ٓتَطَاعَ

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۳. (آیه‌الله طهرانی)

إِلَىٰ هِ سَبِيلُ ﴿١٠﴾، تمام شد! در اینجا یک آیه هم بیشتر نداریم. با این همه تأکیدات می‌فرماید: ﴿وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ و بعد هم می‌فرماید: ﴿مَنْ أَسَّ تَطَاعَ﴾؛ یعنی کسی که بتواند راهی به سوی مکه و ادای این فریضه الهی پیدا کند. در آن، زاد نیست، راحله نیست، رفع موانع نیست، کاروان و مرکب و قافله نیست؛ هیچ چیز در اینجا وجود ندارد. این مسئله خیلی مهمی است و این نکته‌ای که می‌خواهم خدمتتان عرض کنم، از رموز استنباط است. وقتی یک مجتهد به این آیه نگاه می‌کند، اولاً بلا أول برای رفتن به حج چه چیزی در نظرش می‌آید؟ هواپیمای ۷۴۷ بیزینس کلاس یا وصول به مکه و ادای این فریضه؟

﴿وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مَنْ أَسَّ تَطَاعَ إِلَىٰ هِ سَبِيلُ﴾؛ ﴿مَنْ أَسَّ تَطَاعَ﴾ یعنی هر که می‌تواند. ”می‌تواند“ یعنی چه؟ یعنی می‌تواند؛ توانستن یعنی همین. به عنوان مثال، من تشنه هستم، دست دارم و بلند می‌شوم این آب را می‌خورم؛ این یک معنای توانستن است. توانستن دوم یعنی یکی دیگر بلند شود و آب را در دهان من

بریزد؛ این هم یک توانستن است. حال اگر فرض کنید قرار بر این باشد که یکی بیاید آب را به دهان من بریزد، یکی دیگر در آن را باز کند و...؛ بعد هم بگوییم: ”نه آقا، اصلاً منظور از توانستن همین است و الآن که آقا دارند بحث می‌فرمایند، نباید دستشان به طرف کاری برود؛ چون زحمت مضاعف به وجود می‌آید!“ این حرف‌ها همه باطل و گزاف است. ﴿مَنْ أَسَّ تَطَاعَ﴾ یعنی اگر می‌توانی این آب را بخوری، بردار و بخور؛ دیگر چه مشکلی داری؟! تمام شد! این یک آیه.

تفسیر آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ...﴾

سراغ آیات دیگر می‌آییم. وقتی به آیات قرآن نگاه می‌کنیم، می‌بینیم یک آیه دیگر در اینجا آمده که عجیب است! این آیه می‌فرماید:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۱

﴿يَأْتُوكَ رِجَالًا﴾ یعنی با پای پیاده بیایند.

﴿ضَامِرٍ﴾ هم یک چهارپا و الاغ لاغری است که

اگر به مکه برسد، شاید غزل خدا حافظی اش را

بخواند! به این می گویند: ضامر.^۲

آیا خدا در این آیه با ما شوخی کرده یا دارد جدی

صحبت می کند؟ آیه قرآن، وحی است و در وحی هم

حرفی نیست و نمی توانیم بگوییم که استنباط

ابی بصیر و محمد بن مسلم و سکونی و از این

حرف ها است. این، آیه قرآن است و یک واو و فاء

هم در آن جابه جا نشده است و اگر بشود، آیه عوض

می شود.

وقتی این آیه به گوش شما می رسد: ﴿وَأَذِّنْ فِي

النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ

ضَامِرٍ﴾، **بینکم و بین الله**، چه تصویر، چه واقعیت

و چه نقشی از این واجب و این عبادت و نسک در

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۲۷. امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹:

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج؛ تا به سوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که به جهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند.»

^۲ رجوع شود به کتاب العین، ج ۷، ص ۴۱؛ تاج العروس، ج ۷، ص ۱۳۰.

ذهنتان تجلی می کند؟ آیا این تصویر به ذهنتان می آید
که هفت نفر [باید همراه] باشند تا یکی زیر بغل آقا
را بگیرد، یکی آن طرفش را و یکی هم ساکش را، که
یک وقت دست آقا سنگین نشود؟! چون برای این
آقایانی که این طرف و آن طرف می روند، خیلی کسر
شان است که کیفشان را دست بگیرند؛ برای همین
آن را به این و آن می دهند تا برایشان بیاورند؛ مگر
اینکه کیفی باشد که حتماً باید خودشان دست
بگیرند!

ابتعاد از روح قرآن سبب فهم نادرست از آیات

آیا حج رفتن، این قسم است که شش نفر از عقب
و شصت نفر از جلو راه بیفتند؟! تازه بعد هم
می گویند: ”ما مستطیع نشده ایم تا به مکه برویم.“ تو
مستطیع نشده ای؟! آیا تو نمی توانستی آن عمامه ات
را سرت بگذاری، عصایت را دست بگیری و تنها
راه بیفتی

و به حج بروی؟! آیا تو در تمام عمر نودساله‌ات
مستطیع نشدی؟! آیا تو این آیه قرآن را نخواندی که
می‌فرماید: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ
رِجَالًا﴾؟! خواندی، اما نفهمیدی! چرا؟ چون
روح با روح قرآن اقتران نداشت و به قرآن به‌عنوان
یک ربات و به‌عنوان کتابی نگاه می‌کردی که فقط در
مجالس فاتحه و ختم، یا برای انتقال از منزل به منزلی
دیگر و یا در عروسی و مسائلی از این دست، برای
تبرک استفاده می‌شود!

نیامدی به این قرآن نگاه کنی و ببینی که این آیات
به خود تو نازل شده است. وقتی قرآن را باز می‌کنی
و می‌بینی: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾، یعنی تو؛
همین تویی که الآن آن را باز کرده‌ای و داری
می‌خوانی! خدا می‌گوید: دارم با تو حرف می‌زنم و
خطابم تو هستی؛ همین تویی که کتاب را باز
کرده‌ای؛ توی زید بن ارقم، توی محمد بن فلان،
توی تقی بن کذا؛ همین تو! همین تویی که داری الآن
می‌خوانی و با خودت خیال می‌کنی و می‌گویی حالا
یک مقداری به‌عنوان تبرک و تیمّن بخوانیم تا در روز

قیامت مشمول روایت **«اقْرَأْ وَ ارْقُ»**^۱ بشویم!

[خداوند می فرماید:] من این آیه قرآن را بر همین تو دارم نازل می کنم.

تبیین وجوب مطلق حج در روایت امام صادق علیه السلام (ت)

حال اگر چنین آیاتی از طرف خدا نیامده بود، بلکه از طرف یک حاکم یا فردی که اطاعتش را واجب می دانستی، آمده بود که: «آقا، شما باید به این نحو از اینجا به فلان جا حرکت کنی!» آن وقت شما چه قضاوتی می کردید؟ آیا دنبال یک مرسدس بنز مدل بالا می گشتید تا سوارش شوید و به آن کشور یا شهر دیگر بروید؟ یا اینکه نه، اگر شد آن و اگر نشد یک ماشین دیگر؟! اگر نشد یک وانت بار، اگر نشد یک الاغ و اگر نشد، پیاده!^۲

۳

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۶. ترجمه: «بخوان و بالا برو!» (محقق)

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۵:

«روایتی از امام صادق علیه السلام درباره آیه حج واجب، ﴿وَكَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مَنْ أَسَّ طَعَامَ إِلَى سَبِيلِ﴾^۱، وجود دارد که می فرماید: **يَخْرُجُ وَيَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ**؛ «اگر راحله نداشته باشد، باید پیاده برود.»

←

^۳ ← ببینید! حضرت اول نگفتند که سوار رُکوب شود، بلکه از همان اول گفتند پیاده برود. اتفاقاً حضرت در اینجا قضیه را برعکس بیان کرده اند.

بعد راوی می گوید: **قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ**؛ «نمی تواند پیاده برود.»
حضرت می فرمایند: **يَمْشِي وَ يَرْكَبُ**؛ «کمی پیاده برود و کمی سوار شود.»
این برعکس چیزی است که ما می گوییم. راوی باز می گوید: **قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ، أَعْنَى الْمَشْيِ**؛ «نمی تواند این کار را بکند؛ یعنی هم پیاده برود و هم سوار شود.»

حضرت می فرمایند: **يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ***؛ «برود به قافله خدمت کند تا آنها هم او را سوار مرکبشان کنند.»

یعنی دیگر پیاده نرود، بلکه او را هم سوار کنند؛ مثلاً برایشان آب بیاورد، لباس هایشان را بشوید یا کار دیگری انجام دهد. این در مورد راحله است. با این حساب، شما از همین روایت، مسئله زاد را هم می فهمید و قضیه آن نیز روشن می شود.

بنابراین، وقتی امام علیه السلام می فرماید منظور از ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْطَافٍ إِلَىٰ سَبِيلِ﴾ این است که پیاده برود و اگر نتوانست، بخشی را پیاده و بخشی را سواره برود و اگر این را هم نتوانست، طوری برود که سوارش کنند؛ یعنی بالأخره باید برود. حضرت در این روایت می خواهند بفرمایند که: «آقا، بیخود نیایی بگویی فلان و بهمان! بلکه باید حج را به هر نحوی شده بروی؛ اگر می توانی، پیاده؛ نمی توانی، کمی پیاده و کمی سواره؛ آن را هم نمی توانی، با خدمت به دیگران و سوار شدن.» به هر قسمی که شده، باید بروی.

دیگر امام علیه السلام با چه بیانی بگوید که حج، واجب مطلق است؟! دیگر چطور بگوید؟! اگر امام بخواهد بگوید این حج، واجب مطلق است و به هر نحوی باید رفت، با وجود بیانی که در این روایت هست، چگونه می تواند صریح تر از این، مسئله را بیان کند؟! با اینکه حضرت می فرمایند: **«هُوَ وَاجِبٌ عَلَىٰ أَدْنَى الْقَوْمِ»**** دیگر چطور می تواند این مسئله را تفسیر کند؟! (آیه الله طهرانی)

* تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۰.

** عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۹۰:

«... وَ عَلَتْهُ فَرَضُ الْحَجِّ مَرَّةً وَاحِدَةً لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَضَعَ الْفَرَائِضَ عَلَىٰ أَدْنَى الْقَوْمِ قُوَّةً، فَمِنْ تِلْكَ الْفَرَائِضِ الْحَجُّ الْمَفْرُوضُ وَاحِدٌ؛ ثُمَّ رَغِبَ أَهْلُ الْقُوَّةِ عَلَىٰ قَدْرِ طَاقَتِهِمْ...» ترجمه:

«و علت واجب شدن حج فقط برای یک بار، آن است که خداوند عز و جلّ واجبات را براساس توانایی ضعیف ترین افراد قوم قرار داده است. بنابراین، حج یکی از آن واجباتی است که یک بار واجب شده؛ سپس، خداوند متعال افراد توانا را به اندازه ظرفیتشان [به انجام بیش از یک بار] ترغیب نموده است.» (محقق)

مگر الآن پیاده این طرف و آن طرف نمی‌روند؟
 چرا کسی حرفی نمی‌زند؟ یک پرچم هم دستشان
 می‌گیرند و در مراسم‌هایی از یک شهر به جای دیگر
 می‌روند و خیلی هم تشویق و ترغیب می‌شوند. چرا
 راجع به مکه چنین حرف و قضیه‌ای نیست؟ چرا؟!
 در حالی که خدا می‌گوید: ﴿رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ
 ضَامِرٍ﴾؛ نه ماشین و فلان وسیله آن چنانی!^۱

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳:

«همین مسئله در زمان سابق هم بود ولی کم‌کم تغییر کرد؛ یعنی تا همین
 اواخر، قبل از آمدن ماشین، در بسیاری از کاروان‌هایی که به حج می‌رفتند،
 افراد پیاده هم همراهشان بودند. مگر ما در تواریخ و حکایات نمی‌خوانیم؟
 از کاروانی که به حج می‌رفت، ثلث آن پیاده بودند؛ می‌رفتند و حَجَّةُ الْإِسْلَام
 را انجام می‌دادند. طبعاً حال داشتند و مثل حالا این قدر دنگ و فنگ و
 چک و سفته نداشتند! بلند می‌شدند، می‌رفتند و درعین حال خدمت هم
 می‌کردند.

یعنی همین مبنا را ما در کتب می‌خوانیم؛ مثلاً فلان کاروان از اصفهان یا
 خراسان به سمت مکه راه می‌افتاد و عده‌ای از افرادش پیاده بودند و خدمت
 می‌کردند [و به قول معروف:]: گربه که برای رضای خدا موش نمی‌گیرد!
 همه اینها به خاطر حَجَّةُ الْإِسْلَام بوده است. آنها می‌گفتند: ”با ما بیا و کارهای
 ما را انجام بده و درعین حال، حج هم انجام می‌دهی.“

معروف است که می‌گویند در سابق، وقتی می‌خواستند حرکت کنند،
 چاووشی‌ها می‌خواندند: ”هرکه دارد هوس کرب و بلا بسم‌الله!“ بعد
 یک دفعه طرف کرکره [حجره‌اش] را پایین می‌کشید، راه می‌افتاد و به کسی
 می‌گفت: ”برو به زن و بچه‌ام بگو ما رفتیم.“ آن‌هم پیاده؛ نه اینکه سوار چیزی
 بشوند. همه پیاده حرکت می‌کردند. یعنی چنین مسئله‌ای وجود داشته
 است.

خدا رحمت کند، ما مادر بزرگی داشتیم که این قضیه را به یاد داشت و
 می‌گفت:

اتفاق می‌افتاد که ما در همین طهران، یک مرتبه صدای چاووش می‌شنیدیم و بسیاری از افراد،
 از جمله فامیل خود ما، پیاده راه می‌افتادند. یعنی نه الاغی داشتند، نه هیچ چیز؛ اما تا می‌دیدند

نکته بلاغی و فقهی عبارت «النَّاس» در آیه حج (ت)

اگر اولاً بلا اول به این آیه نگاه کنید، چه تصویری پیش می‌آید؟ این تصور که حج از نماز هم واجب‌تر است! چون ما حتی راجع به نماز، آیه‌ای با این عبارت و کیفیت نداریم.^۱

کاروان دارد می‌رود، دیگر منتظر تهیه اسب و مرکب نمی‌ماندند و همین‌طوری راه می‌افتادند. و مسئله حج هم به همین کیفیت بود.

و خود ایشان که اهل کاشان بودند، از پدرشان نقل می‌کردند:

اصلاً در آنجا رسم بود که هر سال چند ماه قبل از حج، چاوشی می‌آمد و از چند روز قبل، در محلات درباره حج می‌خواند و آن کسانی که آمادگی داشتند، پیاده راه می‌افتادند.

یعنی اصلاً حج این‌طور بوده است و خیلی از مردمی که حاجی شدند، این‌گونه حاجی شدند و مرکب نداشتند؛ منتها یا شخص، زاد و پولش را برمی‌داشت یا اینکه به‌عنوان خادم به کاروان‌ها ملحق می‌شد. مثلاً یک شخص یا تاجری به فردی می‌گفت: «اگر بیایی و کارهای ما را انجام بدهی، ما تو را هم به حج می‌بریم.» نظیر چنین مسائلی وجود داشته است.» (آیه‌الله طهرانی)

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۷۹:

«در [آیه شریفه] ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾، مسئله «ناس» آمده است، اما در سایر تکلیف‌ها داریم که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾؛* «ای کسانی که ایمان آوردید بر شما روزه نوشته شده است.» یعنی مخاطب به شرط ایمان به رسالت نبوی، توحید و اسلام، مشمول ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ می‌شود. یا: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى آلِ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾؛** «[همانا] مسئله صلات [و نماز] بر مؤمنین [تکلیفی دارای اوقات مشخص] است.» در اینجا هم شرط ایمان است؛ یعنی هر کسی که خود را به ایمان ملتزم کرده است، باید صلات را بخواند. ولی در این آیه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾؛ «بر مردم است.»

ببینید، جنبه آن یک مقداری سعی شده است و مسئله ایمان در اینجا مطرح نیست؛ نمی‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَجِبُ عَلَيْكُمُ الْحَجُّ.» یا «وَلِلَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا.» بلکه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ گفته شده است؛ یعنی مردم.

این می‌رساند که اصلاً مسئله حج یک مسئله مفروغ عنه [و امر بدیهی انکارناپذیر] برای همه مردم است؛ نه اینکه در اینجا باید لحاظ ایمان باشد.

منتها چون شرط اطاعت از رسول الله، تسلیم در برابر اوامر اوست، طبعاً خواهی نخواهی، مسئله منحصر به مسلمین می‌شود، نه سایر ملل از یهود و نصاری؛ و گرنه آنها هم مشمول این قضیه می‌شوند.

نکته بلاغی و ادبی‌ای که در اینجا هست، این است که به جای مؤمنین و مسلمین و متّقین و مثلاً به جای **”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ اتَّقُوا“** و **”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا“** و **”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَسْلَمُوا“** و امثال ذلک، کلمه **”ناس“** آمده است؛ ناس بدون قید ایمان، تقوا و اسلام. ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ﴾ یعنی این مسئله در اینجا یک جنبه عمومی مفروغ عنه دارد.

لذا یکی از مسائلی که مجتهد باید در نظر بگیرد و برای رسیدن به ملاک احکام خیلی به درد می‌خورد - و نکته بسیار دقیقی است - این است که بداند آن خطاب شارع در مقام القای بیان، آیا عام است یا از ابتدا خاص بوده است؟ یعنی آنچه اولاً بلاً اول به ذهن متبادر می‌شود، این است که خطاب متوجه عده خاصی بوده و باید به سراغ روایات و امثال ذلک برویم تا آن مورد خاص را ←

۱ ← بفهمیم، یا اینکه خطاب از اول جنبه عام داشته است؟» (آیه الله طهرانی)

• سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۰:

«در مورد حج لسان قرآن عوض می‌شود و ﴿النَّاسِ﴾ می‌آید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ﴾؛ ﴿وَلِلَّهِ﴾ یعنی از ناحیه پروردگار و به معنای اختصاص داشتن به اوست. لام آن، لام اختصاص است؛ یعنی: **لَهُ وَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ تَتَعَلَّقُ بِهِ وَ تَخْتَصُّ بِهِ وَ صَادِرَةٌ مِنْهُ. ”لَهُ عَلَيْكَ“** یعنی: از ناحیه اوست بر عهده توی مخاطب و مکلف؛ چه چیزی؟ ﴿حِجُّ آلِ بَيْتٍ﴾. آیا ما در اینجا صرفاً وجوب را می‌فهمیم؟ یعنی یک مجتهد وقتی می‌خواهد به این آیه نظر کند و نسبت به مسئله حج نظر و فتوا بدهد، آیا یک وجوب عادی مانند سایر واجبات می‌فهمد؟ بله، واجب در هر حال الزامی است، درست است؛ ولی خود واجب هم مراتب دارد. مثل حرمت در تکالیف می‌ماند که آن هم الزامی است، ولی حرمت قتل نفس محترمه کجا و حرمت شرب خمر کجا! یا حرمت قضای نماز کجا و حرمت آبروی مؤمن و هتک عرض او کجا! اینها ارتباطی به همدیگر ندارند.

درست مانند الآن که هتک حرمت برای ما اصلاً هیچ ارزشی ندارد و به راحتی، مثل آب خوردن، حرمت و عرض و آبروی افراد را می‌بریم و بلکه این کار واجب‌تر از هر واجبی شده است! یعنی نه تنها حرام به حلال بدل شده، بلکه حلال هم واجب شده است! اصلاً چیز عجیبی شده است.

لذا این کجا و آن کجا! درحالی که نماز قضا می شود و بعداً آن را بجا می آوری، نمازت را می خوانی و فوqش هم گریه می کنی و یک ”الغوث“ می گویی و توبه ای هم می کنی؛ ولی اگر حرمت مؤمنی را هتک کردی، چطور می خواهی پاسخ بدهی؟! اگر دل مؤمنی را شکستی، آبرویش را بردی و او را در میان اجتماع سرافکنده کردی، آن وقت این کار، چوب دارد و آنجا دیگر توبه بی توبه! چنان چوبی می آید - و چوب خدا هم صدا ندارد - که وقتی بخورد، طرف چنان می افتد که دیگر بلند نمی شود! لذا این کجا و آن کجا.

بنابراین، محرّمات هم در طبقه بندی و دسته بندی قرار دارند و خودشان مراتب شدت و ضعف دارند. اینها بر حسب آن ملاکات و مفاسدی که به موضوعات مختلف تعلق می گیرند، در مراتب و دسته بندی های متفاوتی قرار می گیرند. در اینجا می بینیم که این آیه می فرماید: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ﴾؛ یعنی از ناحیه پروردگار، بر عهده مردم قرار داده شده است. «(آیه الله طهرانی)

* سوره بقره (۲) آیه ۱۸۳.

** سوره نساء (۴) آیه ۱۰۳.

انسان هر جا باشد، نمازش را می خواند. اگر آب
گیر آمد، بخوان و اگر نیامد، دست را به خاک بزن
و تیمم کن؛ اگر آن را هم پیدا نکردی، دست را به
فرش بزن!

در روایت داریم:

موقعی که شب می خواهی بخوابی و متوجه می شوی وضو نداری و وضو گرفتن
برایت مشکل است یا خواب را از سرت می پیراند، دستت را به همان بساط و بستر
بزن و تیمم کن تا با طهارت خوابیده باشی!^۳

چون گاهی اوقات، اگر انسان بخواهد بلند شود،

^۱ مکارم الأخلاق، ص ۴۷۲: «قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: **الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ أَقَلَّ وَ مَنْ شَاءَ أَكْثَرَ.**» انوار الملكوت،
ج ۱، ص ۲۷۰، تعلیقه:

«حضرت [رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم] فرمودند: نماز بهترین
دستور الهی است، هر که بخواهد کم و هر که بخواهد زیاد بجای آورد.»
^۲ فلاح السائل، ص ۱۲۷: «قَالَ [النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ]: **أَوَّلُ مَا
يُحَاسَبُ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ؛ فَإِنْ قُبِلَتْ قَبْلَ مَا سِوَاهَا وَ إِنْ رُدَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا.**»
ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اولین چیزی که از بنده
حسابرسی می شود، نماز است. پس اگر پذیرفته شد، دیگر اعمالش نیز
پذیرفته می شود و اگر رد شد، دیگر اعمالش نیز رد می گردد.» (محقق)
^۳ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۶۹:

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **مَنْ تَطَهَّرَ ثُمَّ أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ بَاتَ وَ فِرَاشُهُ
كَمَسَجِدِهِ، فَإِنْ ذَكَرَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى وَضُوءٍ فَلْيَتَيَمَّمْ مِنْ دِثَارِهِ، وَ كَأَنَّا مَا
كَانَ لَمْ يَزَلْ فِي صَلَاةٍ مَا ذَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ.**» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس وضو بگیرد و سپس به بستر خود
برود، شب را در حالی به صبح می رساند که بسترش همچون مسجد اوست.
پس اگر متوجه شد که وضو ندارد، باید با روانداز خود تیمم کند؛
در این صورت، در هر حالی که باشد، تا زمانی که خدای عز و جل را یاد
می کند، پیوسته در حال نماز خواهد بود.» (محقق)

اصلاً خواب از سرش می‌پرد! این قدر تسهیل قائل
شده‌اند و می‌گویند: با طهارت و با این کیفیت،
راحت بخواب.

یا اینکه: تا دیدی هوا سرد است و نمی‌توانی
برای وضو گرفتن از جایی به جای دیگر بروی یا
برایت مشکل است، وضو لازم نیست؛ بلکه همان‌جا
تیمم کن و نمازت را بخوان!^۱ این قدر راحت گفته‌اند
که می‌توانی نماز بخوانی.

اما راجع به حج می‌گوید: ﴿مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾؛
از آن طرف دنیا باید با پای خودت یا سوار بر الاغ
بیایی؛ الاغی که معلوم نیست تو را به مقصد
می‌رساند یا نه! وقتی این طور است، آیا انسان با خود
نمی‌گوید که این چه قضیه‌ای، چه نُسک و چه
فریضه‌ای است که این قدر بر آن تأکید شده است؟
آن وقت چطور ممکن است یک مجتهد، با تصور
چنین قضیه‌ای، بگوید حج، واجب مشروط است؟!
چطور ممکن است؟! اصلاً مگر می‌شود تصور
کرد؟! بلکه اطلاقش از هر مطلق‌ی بیشتر است و حتی
از نماز و روزه و... هم اشدُّ إطلاقاً است.

اینجاست که مسئله خیلی دقیق می‌شود و
این طور نیست که همین طور راحت فتوا بدهی و

^۱ رجوع شود به تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۱۹۶.

برود! مسئله حساب و کتاب دارد و انسان نمی تواند راحت فتوا بدهد.

بررسی تطبیقی فهم قرآنی و روایی از استطاعت

حال، زبان وحی کیست؟ زبان وحی فقط چهارده نفر هستند؛ پس باید به سراغ آنها رفت. آنها چه برداشتی از این دو آیه قرآن کرده اند؟ آن چهارده معصوم از این دو آیه - یکی ﴿وَلَلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَنِي تَمِيمٍ مِّنْ أَسْطِطَاعٍ﴾ و دیگری ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ﴾ - چه برداشتی کرده اند؟ باید به سراغ آنها برویم.

تبیین استطاعت حج واجب با استناد به روایات حج مستحب (ت)

وقتی روایات را نگاه می کنیم، می بینیم که برداشتشان مثل همان برداشتی است که خود ما کردیم؛ منتها آنها با زبان و بیانی دیگر می فرمایند: ”منظور، زاد و راحله است.“^۱ زاد چیست؟ چلوکباب و خوراک قرقاول است؟! یا اینکه نه آقا، امام صادق علیه السلام می فرمایند: ”اگر نان و زیت داری، به بچه هایت بده و برو!“^۲ می بینیم عجب!

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳ - ۳۶.

^۲ الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶: ←

این برداشت امام صادق با آنچه ما در ابتدا از قرآن

۱ ← «عن عذافر، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: **«ما يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟»** قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، العيالُ! قال: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: **«إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟! أَطْعِمَ عِيَالَكَ الْخَلَّ وَ الزَّيْتَ، وَ حُجَّ بِهِمْ كُلَّ سَنَةٍ!؟»**»
 • سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۷:

«امام علیه السَّلَام نسبت به حج استحبابی می فرماید: **«أَطْعِمَ عِيَالَكَ الْخَلَّ وَ الزَّيْتَ»*** یا: **«كُلِ الْخُبْزَ وَ الْمِلْحَ»**** نمک که دیگر چیزی نیست که آدم بخواهد برایش پول بدهد. باز اگر نان باشد، پولی برایش می دهد؛ اما نمک که یک چیز طبیعی است. این امرِ امام علیه السَّلَام به انجام عمل مستحب، با این کیفیت، به چه جهت است؟ به جهت تحصیل داعی و غرض برای ادراک حج استحبابی.

حال، صحبت در این است: در جایی که امام علیه السَّلَام شخص را برای انجام حج مستحب، به تنزیل قوت به أدنى الأنواع، یعنی نان و نمک یا سرکه، امر می کنند، چطور برای رسیدن به همان داعی در حج واجب، نان و نمک کفایت نمی کند؟ چه فرقی بین این دو وجود دارد؟ حج که همان حج است، مسافت همان مسافت، طواف همان طواف و عرفات و منا و مشعر هم همان است و در هیچ کدام از اینها فرقی بین استحباب و وجوب نیست.

بنابراین، آن داعی که برای ادراک حج وجود دارد و عبارت است از حصول آن نورانیت خاصه که در سایر عبادات و تکالیف نیست - همان نورانیت خاصه که به واسطه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ آمده است - چطور در مورد حج استحبابی حاصل می شود، ولی در مورد حج وجوبی با همین کیفیت حاصل نمی شود؟ این چگونه است؟ خب، حج واجب که اولویت دارد! اگر قرار باشد غرض مولا با انجام حج حاصل شود، چطور آن غرض در عمل مستحب حاصل می شود ولی در واجب نه؟ در حالی که باید برعکس باشد؛ چون همیشه در مسائل استحبابی و عبادی، جنبه تسهیل علی العباد، آرامش و توسعه وجود دارد و در مورد واجبات که تکلیفی الزامی است، چنین سعه و تسهیلی وجود ندارد.» (آیه الله طهرانی)

* الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

** تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۲:

«عن عيسى بن أبي منصور قال: قال لي جعفر بن محمد عليهما السلام: **يا عيسى، إن استطعت أن تأكل الخبز و الملح و تحج في كل سنة فافعل.**»

فهمیدیم، همسان و جور درمی آید.

لزوم تحصیل استطاعت از هنگام بلوغ

... وقتی این طور شد، آن وقت یک دفعه می بینید

که مجتهد باید فتوا بدهد که شخص از هنگام بلوغ،

باید برای رفتن به مکه پول جمع کند. لذا انسان فتوا

می دهد،

صریح هم فتوا می دهد. وقتی یک شخص - چه دختر و چه پسر - به سن بلوغ می رسد، به جای اینکه با عیدی یا پول هایی که پدر و مادرش به او می دهند، پفک و از این چیزها بخرد، باید آنها را در صندوقی پس انداز کند. البته نه اینکه بگوییم خیلی سفت و سخت بگیرد و حتی یک قران هم خرج نکند! نه؛ بالأخره مقداری خرج کند و زندگی را بر خود سخت نگیرد، ولی همیشه این مسئله در فکرش باشد.

همان طور که وقتی یک پدر و مادر، دختر دارند، از همان اول به فکر جهازش هستند؛ دیده اید؟! دختر دارد شیر می خورد، اما از همان ابتدا برایش تشک درست می کنند و صندوق، دیگ زودپز و بشقاب چینی جمع می کنند. آقا، او هنوز دارد شیر می خورد و یک سالش هم نشده است! اما می گویند باید از حالا به فکر بود.

لذا برای مسئله حج هم باید از حالا به فکر بود و نظر ما این است که پدر و مادر، همان طور که به فکر چیزهای دیگر مانند خانه، زندگی و جهازیه هستند،

باید برای مکۀ فرزندان هم از همان موقع به فکر باشند. اما خود فرزند هم از وقتی که بالغ می‌شود، باید جدی به فکر باشد و کم‌کم پول جمع کند؛ چون استطاعت که یک‌دفعه حاصل نمی‌شود. بالأخره شرایط امروز فرق می‌کند و باید از الآن به فکر بود. چه کسی تا حالا چنین فتوایی داده است؟»^۱

حج، واجب مطلق نه مشروط

تعریفی بدیع از واجب مطلق و مشروط (ت)

«برخلاف آنچه معروف است، حج، واجب مطلق

است نه واجب مشروط»^۲

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۳. (آیة‌الله طهرانی)

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج - واجب مطلق و مشروط، درس ۷۰:

«واجب مطلق: واجبی است که مکلف در هیچ صورتی نسبت به نفی آن تکلیف حقّ اختیار ندارد، چه آن قید ضروری‌الوجود و چه محتمل‌الوجود باشد، تفاوتی از این نقطه‌نظر ندارد.

واجب مشروط: واجبی است که مکلف حقّ نفی آن تکلیف را نسبت به خود، با منع از تحقق موضوع یا خروج از تحت آن موضوع، در غیر ظرف زمان تکلیف، داشته باشد.

از این جهت، مقدمات و قیودی که از لسان دلیل مشخص می‌باشند که شارع ایجاد آن مقدمات را در اختیار انسان قرار داده است و یا اینکه نداده است - یعنی تکلیف آن واجب نسبت به این مقدمات مشخص است که نظر شارع نسبت به این مقدمات، مطلق یا مشروط است - در چنین مواردی مسئله روشن است؛ اما در مقدماتی که انسان شک دارد، اصل اطلاق در وجوب و تکلیف و الزام، اطلاقیت نسبت به مقدمات را اقتضاء می‌کند و واجب، مطلق می‌شود.»* (آیة‌الله طهرانی)

* جهت اطلاع تفصیلی بر نظر حضرت آیة‌الله طهرانی - رضوان الله علیه -

یعنی شما نباید بنشینید تا یک دفعه پولی مثل باران از آسمان بیاید، سقف منزل شکافته شود و آن را کادو کرده به عنوان هدیه در دستتان بگذارند تا بعداً مستطیع شوید و با آن هدیه به مکه تشریف ببرید. نه خیر!

حج، واجب مطلق است؛ یعنی فرد بالغ و مکلف باید از ابتدای بلوغ سعی کند اسباب و مُعِدَّاتِ حُجَّش را آماده کند. حال اگر یک سال طول کشید، یک سال؛ دو سال، دو سال؛ ده سال، ده سال؛ و اگر بیست سال هم طول کشید، بیست سال! نه اینکه مثلاً چهل، پنجاه یا شصت سال صبر کنیم تا اینکه یا این شخص ما را ببرد، یا آن شخص، یا پولی از جایی برسد یا گنج بادآورده‌ای پیدا شود! نه؛ باید قلک داشته باشی و پول کنار بگذاری تا به حدی برسد که بتوانی بروی. این را می‌گویند واجب مطلق.

استطاعت، نسبت به حج، مقدمه و جودیه و شرط واجب است، نه مقدمه و شرط برای وجوب؛ وجوب

بر واجب مطلق بودن فریضه حج، رجوع شود به سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس‌های ۳۰ - ۷۰.

به حال خودش باقی است.»^۱

لزوم برنامه‌ریزی و پس‌انداز برای تحصیل استطاعت

و جوب حج در فرض امکان امرار معاش در مسیر (ت)

«حج، یک عبادت دست‌کمی نیست و مسئله

بسیار بسیار مهمی است. برای استطاعت، این‌طور

نیست که انسان بنشیند و منتظر یک پول بادآورده‌ای

باشد که از آسمان بیاید تا بعد مستطیع شود و او را

بر بال ملائک و تخت سلیمان بگذارند و ببرند! نه؛

قضیه حج، قضیه بسیار مهمی است و شخص باید

طبق آنچه در توان دارد - در صورتی که مشکلی برای

زندگی‌اش پیش نیاید و به زحمت نیفتد - برای ادای

فریضه حج اقدام کند.^۲

۳

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۵ ه.ق، مجلس
۱. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ عنوان بصری، ج ۶، ص ۴۰:

«و حتی نظر فقهی مرحوم والد - رضوان الله علیه - این بود که اگر شخصی
بتواند در خود مسیر حج ←

^۳ ← هم کارش را انجام بدهد، واجب است برود؛ نه اینکه در اینجا مقداری
پول ذخیره کرده باشد و بعد برود! فرض کنید شخصی شغلش کفاشی است
و می‌تواند در طول مسیر حج، همین شغل را ادامه بدهد و از همان راه امرار
معاش کند و به اعمالش بپردازد.

مسئله استطاعت این‌طور نیست که الآن مطرح می‌کنند که مثلاً شخص باید
یک میلیون تومان کنار گذاشته باشد و در برگشت هم همان قدر داشته باشد؛
این حرف‌ها نیست! استطاعت از نظر فقهی به این معناست که شخص بتواند

و نباید فقط در همان یکی دو سال آخر به فکر این مطلب بیفتد؛ بلکه اگر می‌داند که باید سالیان سال برای استطاعت به فکر باشد و هر سال و ماه و هفته، مبلغی را کنار بگذارد تا کم‌کم جمع شود و بعد از ده یا پانزده سال به حد نصاب برسد، واجب است که این کار را بکند.

یعنی فرض کنید اگر احساس می‌کند که می‌تواند به جای گذاشتن یک ظرف در دکور، پول آن را کنار بگذارد، باید این کار را انجام بدهد. بله، یک وقت

خود را به بیت‌الله برساند؛ این را می‌گویند استطاعت! حتی اگر بتواند پیاده هم برود، حج بر او واجب است؛ یعنی اگر شرایط عادی باشد، مثلاً مرض یا مشکلی او را تهدید نکند، تخلیه سرب باشد و راه امن باشد، این شخص باید حج را انجام بدهد.

اینکه در بعضی روایات ”مرکب و زاد“ آمده که از مرکب به ”راحله“ تعبیر شده است،* به معنای غالب است؛ یعنی عنوان مُشیر است، نه اینکه موضوعیت داشته باشد. به این معنا که چون عموم افراد، مسافرت‌ها را با راحله و مرکب انجام می‌دهند و زاد هم با خودشان می‌برند، از این نقطه نظر، کسی که زاد و توشه و راحله داشته باشد، باید حرکت کند.

اما اگر کسی زاد و راحله ندارد، فرض کنید شخصی در شهرهای نزدیک و اطراف مکه است و حتی بیست، سی یا چهل فرسخ با مکه فاصله دارد و پیاده روی هم نه تنها برایش هیچ اشکالی ندارد، بلکه به توصیه اطباء، ورزش هم محسوب می‌شود و کمی هم وزنش کم می‌شود؛ خب این مقدار مسافت را پیاده طی می‌کند! چه اشکالی دارد؟!

پس اینکه می‌گویند ”زاد و راحله“، به این معنا نیست که فرض کنید اگر دم در، مرکبی را به همراه یک کارت دعوت برای انسان پیشکش آوردند آن وقت به حج برود! نه خیر؛ این شخص باید حج را انجام بدهد.» (آیه‌الله طهرانی) * رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۶۶ - ۲۶۸.

مصارفی، جزء مصارف ضروری است - مانند آب،

نان، پزشک، درمان، غذا، مدرسه، لباس و

امثال ذلک - که اینها اشکال ندارد. هم‌چنین سفرهایی که ضروری هستند، مانند سفر امام رضا علیه السّلام یا حتی سفری برای رفع خستگی و دلتنگی! اما سفری که پرخرج است، خیلی هم ضرورت ندارد و صرفاً برای دیدن است، در اینجا بهتر است که پولش را کنار بگذارد و برای رسیدن به آن حد نصاب ذخیره کند.

هم‌چنین خرج‌هایی که جزء ضروریات زندگی نیستند؛ مثلاً اینکه انسان مرتباً در منزلش مهمانی بگیرد و دیگران را دعوت کند! بله، یک وقت چند نفر یا اقوام می‌آیند، اینها اشکال ندارد؛ اما اگر بخواهد به یک مسئله مستمر تبدیل شود و به واسطه آن نتواند به استطاعت برسد - توجه کنید - باید از اینها مقداری کم کند.

علی‌کلّ حال، مسئله استطاعت، برخلاف آنچه الآن در اذهان مطرح است، این‌طور نیست که انسان بنشیند تا یک دفعه اموالش سودی بکند و آن سود را کنار بگذارد؛ یا منتظر باشد که همین‌طور به راحتی، چنین تهیوی برای او پیدا شود. بلکه مسئله استطاعت

بالا تر از این است.

یک وقت، یکی از دوستان - که البته خودش هم پزشک است - دچار ناراحتی دیسک شده بود و می گفت: من در اینجا نمی توانم معالجه شوم؛ آیا می توانم برای معالجه به کشور دیگری بروم یا نه؟
گفتم: آیا اطمینان دارید که این بیماری در آن کشور دیگر علاج پیدا می کند؟

گفت: بله، من به این قضیه اطمینان دارم.

گفتم: اگر این طور است و شما می دانید - نه اینکه صرفاً براساس توهمات و تخیلات باشد - می توانید از الآن برای مخارج آن پس انداز کنید.

الآن بحمدالله در ایران طبایی در هر قسمتی داریم که حتی در دنیا هم نظیر ندارند و امکاناتی که در اینجا برای رسیدگی به این امراض و اتخاذ تدابیر لازم وجود دارد، کافی است و فقط شاذ و نادر ممکن است بعضی موارد این طور نباشد. درحالی که ما الآن مشاهده می کنیم بسیاری از افراد، صرفاً با این توهم که مثلاً در امریکا و انگلیس و امثال ذلک بهتر مداوا می شوند - و بر پایه تخیلات - صاف به سمت آنجا حرکت می کنند.

۱۷۵

بله، اگر انسان بداند که معالجه‌اش منحصر در فلان کشور است، می‌تواند برود و حتی می‌تواند برای رفتن به آنجا اموالی را هم ذخیره کند تا به حد نصاب برسد.

عرض بنده این است که مسئله حج، کمتر از مداوای بیماری نیست! یعنی همان‌طور که یک شخص برای تداویِ یک بیمار، میلیون‌ها خرج می‌کند تا او را در کشوری دیگر معالجه کند و هیچ اشکالی هم ندارد، برای حج هم باید همین کار را انجام بدهد؛ باید در فکر باشد و هر ماه و سال، مبلغی را کنار بگذارد تا به آن حدی که لازم است، برسد.

لزوم اخذ قرض برای حج در صورت سهولت بازپرداخت

حتی اگر شخصی می‌تواند قرض کند و در مدت‌زمانی آن را بپردازد، باید این کار را هم انجام بدهد.^۱ بله، یک وقت شخصی قرض می‌کند و

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۴:

«بعضی‌ها سؤال می‌کنند که ما قرض داریم، آیا باید به مکه برویم یا نه؟ پاسخ این است که آیا آن قرض شما، قرض مؤجل است یا معجل؟* هم‌چنین اگر در بودن شما این قرض ادا می‌شود، آن قرض مقدم است؛ و اگر نه، یعنی ادا نمی‌شود و سال‌های دیگر طول می‌کشد، شما باید حج را انجام بدهی و آن حکم هم به جای خودش محفوظ است.» (آیة‌الله طهرانی)

* منظور از قرض معجل (یا دین حال) بدهی‌ای است که زمان بازپرداخت

قرض‌دهنده می‌گوید باید در فلان مدت قرض را بازپرداخت کنی و او هم نمی‌تواند؛ در این صورت، مستطیع نیست. ولی اگر شخصی می‌تواند از جایی، مثلاً یک نهاد یا سازمانی، قرض کند و بعد هم به‌سهولت و بدون اینکه به او فشاری وارد شود، آن را پرداخت کند، باید این کار را انجام دهد.

نقد نظریه «واجب مشروط بودن حج» با استناد به روایات استقراض (ت)

همان‌طور که وقتی می‌خواهد یک اطاق به منزلش اضافه کند، مداوایی انجام دهد یا به جایی سفر کند، قرض می‌کند، این هم همین‌طور است؛ ایرادی ندارد و داخل در استطاعت محسوب می‌شود. یعنی باید قرض کند و بعد به مرور زمان، آن

آن فرا رسیده و طلبکار حق مطالبه آن را دارد. در مقابل، قرض مؤجل بدهی‌ای است که برای بازپرداخت آن مهلت و زمان مشخصی در آینده تعیین شده و قبل از رسیدن آن موعد، طلبکار نمی‌تواند آن را طلب کند. به عبارت دیگر، در قرض معجل، ادای دین فوری است، اما در قرض مؤجل، بدهکار تا زمان تعیین شده برای پرداخت بدهی خود فرصت دارد. (محقق)

مبلغ را ذخیره کرده و دین به دین و قسط به قسط،

قرض خودش را بپردازد.^۱

۲

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۴:

«در این موضوع روایت صحیح السّند داریم:

و عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **الْحَجُّ وَاجِبٌ عَلَى الرَّجُلِ وَ إِنْ كَانَ عَلَيْهِ دَيْنٌ**.^۱

”[امام صادق علیه السّلام فرمودند]: اگر کسی می تواند به حج برود ولو اینکه دین برگردنش هست باید برود.“

البته اگر دین معجل نباشد.

روایت صحیح السّند دیگر روایت کلینی است:

عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الرَّجُلِ عَلَيْهِ دَيْنٌ يَسْتَقْرِضُ وَ يَحُجُّ؟ قَالَ: **إِنْ كَانَ لَهُ وَجَةٌ فِي مَالٍ فَلَا بَأْسَ**.^۲

”از موسی بن جعفر علیه السّلام [در مورد حج مردی که دین بر گردن اوست] سؤال کردم، فرمودند: اگر چیزی دارد که بتواند ادا کند، قرض کند و حج انجام بدهد.“

این دیگر خیلی بالاتر از روایت اوّلی است؛ چون در این مورد، شخص هم دین دارد و هم پول ندارد. در روایت اوّلی، شخص دین داشت ولی پول حج را هم داشت و حضرت فرمودند به جای پرداخت دین، به مکه برو. اما در این روایت دوم، شخص هم دین دارد و هم آه در بساط ندارد و باید برای حج قرض کند.» (آیه الله طهرانی)

• سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۸:

«روایت دیگر، روایت معاویه بن وهب است:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي رَجُلٌ ذُو دَيْنٍ أَفَأَتَدَيُّنُ وَ أَحُجُّ؟ فَقَالَ: **نَعَمْ، هُوَ أَقْضَى لِلدَّيْنِ**.^۳” [به

امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من مردی بدهکار هستم؛ آیا باز هم قرض کنم و به حج بروم؟ امام علیه السّلام فرمودند: بله، این کار برای ادای بدهی، مؤثرتر است.]]“

مسئله ای که در اینجا به نظر می رسد، این است که در شرایط فعلی، قضیه حجی که ما با آن روبه رو هستیم با آنچه در زمان سابق بوده، خیلی فرق می کند. حجی که ما بجا می آوریم، آن موقعیت اکید خود را آن طور که باید و شاید، نشان نمی دهد. الآن معمولاً این حج ها با وسایل امروزی – خصوصاً با اوضاع فعلی و کیفیت استضافه و اسکانی که وجود دارد و تسهیلاتی که برای حجاج فراهم می شود – به طور کلی، سفری است که برای کسانی که خیلی اهل این مسائل نیستند، جنبه تفریح، تنوع و نظاره گری آن می چربد.

←

^۲ ← شما حساب کنید، در زمان امام صادق علیه السّلام که اصلاً این حرف ها نبود! مگر مکه چقدر خانه داشت؟! همه مردم در چادر زندگی

مسئله استطاعت و حج، مسئله بسیار مهمی است

می کردند و وقتی به مکه می آمدند، چادر می زدند؛ سفر، ماه‌ها طول می کشید؛ اسکان در خود مکه زیر چادر بود، نه در منازل. در تاریخ داریم که افرادی که به حج می رفتند، همه در مکه و بیرون آن چادر داشتند؛ مثلاً می گفتند: فلان شخص آمد و چادرش را در فلان منطقه زد؛ فلان کس آمد و در فلان منطقه زد.

مکه این طور نبود که بیایند و منازلشان را اجاره بدهند. بله، آن زمان عده‌ای در اطراف مکه بودند که در موسم حج، منازلشان را به قیمت‌های بالا کرایه می دادند؛ اما با حجم عظیمی که از این طرف و آن طرف می آمد، حج اصلاً به طور کلی زیر چادر بود.

آن وقت برای این حج زیر چادر، با تمام این سختی‌ها و دوری چندماهه‌ای که حداقل سه ماه طول می کشید، امام علیه السلام می فرمایند: دین و استدانه کن و خودت را به این زحمت بینداز؛ هم قرضی را که داری، داشته باش و هم یک قرض دیگر روی آن بگیر و برو این حج را انجام بده!

واقعاً ما می توانیم بگوییم این حج، واجب مشروط است؟ جداً اصلاً به مخیله کسی خطور می کند یا کسی می تواند چنین قضیه‌ای را تصور کند که این حج، با این کیفیت، واجب مشروط باشد؟! یعنی آیا رضای پروردگار در این است که اگر شخص در مقام سهولت و تنعم به حدی رسید که بتواند این کار را انجام بدهد، آن موقع باید برود، و اگر قبل از آن انجام بدهد، مقبول نیست؟! اصلاً می شود چنین چیزی را تصور کرد؟!

مجتهد باید خودش را در فضای صدور روایت و بیان امام علیه السلام قرار بدهد و ببیند که در آن زمان، وضعیت رفتن به حج چگونه بوده است. فرض کنید حج، استحبابی است و آن شخص هم درباره حج استحبابی سؤال می کند؛ اینکه امام علیه السلام به کسی بگوید برای حج استحبابی، چهار ماه در به در بیابان شو، خُبز و شَعِیر و مِلح بخور، به خودت و زن و بچه‌ات خَلّ و زیت بده و بعد بلند شو و به خیمه‌ای در مکه و عرفات و مدینه بیا، آیا این بر مشروط بودن حج دلالت می کند؟!

حتی روایاتی هم مربوط به زیارت مدینه بعد از حج وارد شده است.^۴ امام باقر علیه السلام می فرمایند:

إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيُطَوُّفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُوا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ؛^۵ [مردم فقط برای این مأمور شده‌اند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و پیرامون آن

طواف کنند، تا اینکه بعد نزد ما بیایند و ولایت خود را به ما خبر دهند و یاری خود را بر ما عرضه کنند.]“

این مطالب را امام علیه السلام دارند.

یعنی امام باقر علیه السلام می فرماید: بلند شو، چند ماه از زن و بچه فاصله بگیر و دوری کن و با ←

و انسان نمی‌تواند به این راحتی از آن بگذرد و نمی‌تواند صرفاً به بهانه نداشتن پول اضافه، از خود رفع تکلیف کند! بله، اگر توان این کار را هم ندارد و به سختی و مشقت غیرعادی می‌افتد، در این صورت استطاعت برداشته می‌شود؛ یعنی اگر کسی نمی‌تواند تتمه این مبلغ را ادا کند و برای رسیدن به آنجا به مشقت زائدی می‌افتد، در این صورت، استطاعت از او برداشته می‌شود تا اینکه برایش موقعیت دیگری پیدا شود و بتواند حج را انجام بدهد.^۱

^۱ ← این وضعیت بیا؛ بعد هم بلند شو بیا پیش ما و ما را زیارت کن. آن وقت این حج می‌شود واجب مشروط؟ یعنی واقعاً این واجب، واجب مشروط است؟!

حجی که امام علیه السّلام درباره آن می‌فرماید: ”ادای قرض - که واجب است - را رها کن، دین و قرض روی قرض هم بگیر و بلند شو به حج بیا!“ کجای چنین حجی، واجب مشروط است؟ اگر خدا می‌خواست آن را به عنوان واجب مطلق بیان کند، دیگر با چه زبانی باید می‌گفت؟! آیا در مورد صلات - که دیگر کسی قائل به مشروط بودن آن نیست - اگر کسی قرض داشته باشد و کسب طهارت مائیه منوط به استقراض باشد، آن استقراض واجب نیست؟!

... بر فرض که از ابتدا بگوییم مراد، حج مستحب است - البته بنده نمی‌گویم که مستحب است؛ بله، در موارد دیگر حج مستحب داریم، اما در این روایت حج، واجب است و ظهور در وجوب دارد - اگر امام علیه السّلام در حج مستحب چنین دستوری می‌دهند، چطور در مورد حج واجب چنین چیزی نمی‌فرمایند؟! اگر قرار بر این است که مصلحت حج استحبابی، که مصلحتی غیرملزومه است، با سختی، مشقت و استدانه حاصل شود، چطور مصلحت ملزومه حج، با استدانه حاصل نمی‌شود؟!« (آیه الله طهرانی)

(۱) وسائل الشّیعة، ج ۱۱، ص ۴۰، به نقل از تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۶۲.
(۲) الکافی، ج ۴، ص ۲۷۹.

«ما باید این مسئله را هم بدانیم: منظور از
”صحت در بدن“ که در برخی روایات از

(۳) تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۱؛ الإستبصار، ج ۲، ص ۳۲۹، با قدری اختلاف.

(۴) رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۲۰ - ۳۳۹.

(۵) الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۳۷. (آیه الله
طهرانی)

شرایط استطاعت شمرده شده است،^۱ این نیست که شخص حتی سردرد و دندان‌درد هم نداشته باشد! بالأخره مریضی بر دندان‌درد هم صدق می‌کند. یا بگوییم: ”چون ناخنش درد می‌کند، دیگر صحت در بدن ندارد؛ زیرا حضرت فرموده‌اند: **الصِّحَّةُ فِي الْبَدَنِ**؛ یعنی از نوک سر تا ناخن شستش، هیچ‌گونه آثاری از ألم و تألم نداشته باشد.“ بلکه منظور از صحت در بدن این است که حالت او طوری باشد که بتواند حج را انجام بدهد.

حال اگر فرض کنید زخم‌معه دارد، داشته باشد؛ سردرد دارد، داشته باشد؛ سینه‌اش درد می‌کند، بکند؛ دستش مجروح است یا بیماری‌های پوستی دارد، خب داشته باشد؛ اینها دلیل نمی‌شود. مقصود از ”صحت در بدن“ امکان انجام دادن اعمال است؛ یعنی شخص بتواند اعمال را انجام بدهد و این‌طور نباشد که سفر موجب شود این مرض، او را از پا در بیاورد.

مثلاً، کسی ناراحتی قلبی دارد و اطباء به او

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۴ - ۳۶.

می‌گویند: “رفتن به آنجا با این وضعیت خطر دارد.”
خب، این مسئله‌ای است که می‌توانیم بگوییم با
“صحت در بدن” منافات دارد. یا اصلاً طرف
نمی‌تواند راه برود؛ خب، این بیچاره را چه کارش
کند؟ چطور او را بردارند و بگذارند؟ دو قدم می‌رود
و می‌افتد، ضعف دارد و بدنش اصلاً توان راه رفتن
ندارد؛ یعنی مرضِ زمین‌گیرکننده و مُقَعِد دارد. این
مسئله است.

پس “صحت در بدن” این نیست که شخص
به‌طور کلی هیچ‌گونه ناراحتی و مشکلی نداشته
باشد؛ بلکه منظور، بیماری و مرضی است که
همان‌طور که انسان را از رفتن به مسافرت‌های دیگر
بازمی‌دارد، از رفتن به حج هم بازمی‌دارد. آن مرض،
مورد نظر است. حال اگر کسی زخم‌معه، قُرْحه^۱،
سردرد، میگرن یا ناراحتی‌های دیگری دارد، اینها
هیچ‌کدام با “الصِّحَّةُ فِي الْبَدَنِ” منافات ندارد.^۲

تحلیل استطاعت بدنی در فرض امکان استعانت و نیابت

^۱ زخم، جراحت. (محقق)

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۵. (آیه‌الله طهرانی)

«بنابراین، در استطاعت بدنی، همین قدر که شخص بتواند ولو با استعانت و کمک دیگران، در آنجا حضور پیدا کند و ازدحام برایش خطر نداشته باشد، باید برود. بله، بعضی از افراد، مانند بیماران قلبی یا کسانی که ناراحتی‌های عصبی و امثال ذلک دارند، مستطیع نیستند. یعنی اگر طبیبِ متخصص، صادق، متعهد و راستگو - بنده کاری به تدین ندارم^۱ - تشخیص بدهد که رفتن به حج احتمال خطر دارد، استطاعت از او رفع می‌شود. ولی اگر بگویند می‌توانی با کمک دیگران و در محیط مناسب بروی اما نباید در جاهای شلوغ تردد کنی، باید برود و حتی نایب گرفتن هم اشکال ندارد. یعنی فرض کنید اگر شخصی به آنجا برود و ببیند نمی‌تواند طواف کند، طبعاً نایب می‌گیرد. بنابراین، خودش حضور پیدا می‌کند، یک شوط از طوافش را انجام می‌دهد و بقیه

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۳۷:

«طیب، اول باید متخصص باشد و دوم، صادق و متعهد. بنده اطبایی را سراغ دارم که حتی مسلمان هم نیستند؛ با وجود اینکه طبیبِ مسلمان گفته است روزه نگیر، اما آن طبیبِ یهودی گفته: "نه آقا، اگر روزه بگیری از نظر من اشکال ندارد." آن یهودی گفته بگیر، اما این مسلمان گفته: "نه، این مسائل چیست و...؟" لذا در این مسئله، تدین لازم نیست.» (آیة‌الله طهرانی)

را به دیگری می‌سپارد، یا در جایی که می‌تواند، با وسایلی مانند چرخ، اعمال را انجام می‌دهد؛ حتی اگر آن هم نشد، نایب می‌گیرد. مثلاً در سنگ زدن و سعی صفا و مروه نایب می‌گیرد؛ چه اشکال دارد؟

بنده در همین سفرهایی که در خدمت دوستان مشرّف می‌شدیم، خودم به خیلی از خانم‌ها می‌گفتم: ”شما برای چه می‌آیید؟ بنشینید و اصلاً نیایید؛ بلکه به شوهر یا بچه‌تان نیابت بدهید.“ چون می‌دیدم حالشان مساعد نیست. مخصوصاً در آن روز اول که زمان سنگ‌زدن به جمره عقبه است، قطعاً خطراتی وجود داشت و حتی یک مرتبه، من یکی از آنها را از سر راه برگرداندم و گفتم: ”شما برای چه به اینجا می‌آیید؟ آیا می‌خواهید کار حرام انجام بدهید و خودتان را بکشید؟ برگردید!“ طبعاً برگشت و پسرش به جای او سنگ زد و حش هم قبول است.

پس استطاعت بدنی برای آمدن به آنجا، به این معنا نیست که شخص باید بتواند به تنهایی همه اعمال را انجام دهد! نه؛ بلکه به این معناست که بتواند در آنجا حضور پیدا کند. بله، یک وقت خودِ حضورش هم ضرر دارد؛ مثلاً گرما یا مسائل غیرمترقبه‌ای ممکن است اتفاق بیفتد که در آن صورت، استطاعت برداشته می‌شود. ولی اگر خودِ حضورش ایرادی ندارد، می‌تواند برود و این مسئله، موجب رفع استطاعت نمی‌شود.

لیک گفتن و احرام بستن که ایرادی ندارد! یا مثلاً در شب، دو شوط طواف می‌کند و پنج شوط دیگر را به دیگری می‌سپارد؛ یا سه‌ونیم شوط را انجام می‌دهد و بقیه را برای وقت دیگری می‌گذارد و اشکالی هم ندارد. لازم نیست انسان طواف را متوالیاً انجام دهد؛ می‌تواند آن را به تأخیر بیندازد و استراحت کند، منتها باید از نیمه (سه‌ونیم شوط) گذشته باشد.^۱ این، قضیهٔ مربوط به استطاعت بدنی در حج بود.^۲

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۷۸ - ۳۸۴.

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۳۷.

«بنابراین، خلاصه بحث استطاعت این شد که این مسئله، شامل و عام است نسبت به مواردی که شخص مال دارد، یا ندارد و می‌تواند استقراض کند؛ و حتی در مواردی که شخص دین دارد نیز باید استقراض کند و آن را انجام بدهد. این همان معنایی است که ما از اول گفتیم: استطاعت یعنی توان.

آقا، به همین راحتی است؛ ولی ما می‌ایم و مدام آن را می‌چرخانیم، مشکش می‌کنیم و در دست‌انداز می‌اندازیم!

خدا در آیه قرآن صریحاً گفته است: "اگر می‌توانی، برو." و "می‌توانی بروی" یعنی پایت که چلاق نیست و توان رفتن داری؛ حالا یا قرض می‌کنی و می‌روی؛ یا داری و می‌روی؛ یا الاغ داری؛ یا شتر داری؛ یا ﴿عَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ﴾^۱ یا پیاده می‌توانی بروی؛

یا نیمه پیاده و نیمه سواره؛ یا با خدمت به مردم

(آیه‌الله طهرانی)

^۱سوره حج (۲۲) آیه ۲۷.

می‌روی. خلاصه، به هرطوری که استطاعت داری. استطاعت هم همین است که امام علیه السّلام می‌فرماید.^۱

این استطاعت، یعنی رفتن به هر کیفیتی. بنابراین، این نشان می‌دهد که ما در عبادات، از حج، واجبِ مطلق‌تری نداریم! نه تنها حج، واجبِ مشروط نیست، بلکه اصلاً اطلاقش از نماز هم در این قضیه بیشتر است. اینکه امام علیه السّلام این گونه در پاسخ به این سؤال که: ”مردی بدهکار است، آیا قرض کند و به حج برود؟“ بفرماید: ”بله!“^۲ دیگر معلوم می‌شود که قضیه حج از آن طرفِ اطلاق افتاده است.^۳

اهمیت حج و حسرت بر عدم تکرار آن در آخرت

«علی کلّ حال، مسئله حج خیلی مهم است و اگر امکان واجب شدن آن بیش از یک مرتبه هم وجود

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۵:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ آلِ بَيْتٍ مِّنْ أَسْوَطِ مَطَافِ الْأَرْضِ إِلَى مَسَاجِدِ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا لِمَنْ يَخْرُجُ يَمْشِي﴾ قَالَ: «يَخْرُجُ يَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْءٌ!» قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ. قَالَ: «يَمْشِي وَ يَرْكَبُ!» قُلْتُ: لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. قَالَ: «يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ!»»

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۷۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۱؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۱.

^۳ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۸. (آیه الله طهرانی)

داشت، خداوند آن را هر چند سال یک دفعه بر
بندگان واجب می‌کرد. البته [چنانچه بیان شد]
بعضی از روایات هم نسبت به این قضیه اشاراتی
دارد.^۱ این مسئله هست. ولکن به‌خاطر سهولت بر
اعمال بندگان، خداوند حج را حداقل یک مرتبه بر
آنها واجب کرده است و ما باید بدانیم توفیقی که
به‌واسطه حج پیدا می‌کنیم، به‌مرتبه‌ای است که وقتی
به آن دنیا رفتیم، می‌گوییم: ای کاش خیلی بیش از
این، در صدد رفتن به حج برمی‌آمدیم!

گرچه اگر انجامش سخت باشد، شخص را مورد

عقاب قرار نمی‌دهند، ولی

^۱ به عنوان نمونه رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۴۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۶ - ۱۸ و ۲۰.

اهمیت حج به این مقدار است.^۱»

خسران ناشی از نگرش بسیط به حقایق باطنی احکام

«بالإجمال بگویم: مسئله حج آنقدر مهم و

بااهمیت است که اگر من به شما می‌گفتم چقدر این

مسئله اهمیت دارد، اگر پیاده هم شده بود می‌رفتید!

این اثر را دارد؛ آنوقت الآن ما در بعضی از موارد

می‌شنویم که فلان آقا به مکه نرفته است! خب چرا

نرفته است؟! چون ایشان مستطیع نبوده‌اند! چه کسی

می‌گوید مستطیع نبوده‌اند؟! این حرف‌ها چیست؟!!

چطور مستطیع بودند که فلان کار را بکنند و فلان

ساختمان را بسازند، اما برای حج مستطیع نبودند؟!!

چنین مطلبی را کسی بیان می‌کند که به مفهوم

شرع و به حاقّ دین پی نبرده و به آن حقایقی که در

بطن احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی منطوی

است، دسترسی پیدا نکرده است و مسائل را صرفاً از

دیدگاه ظاهر، آنهم ظاهری جامد و با نگرشی

جمودانه نگاه می‌کند؛ آنوقت چنین نظری هم

می‌دهد.

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۳۷.
(آیه‌الله طهرانی)

اما آن عارفی که از حقایق باطنی و آن ارزش‌ها و
دُرّهای ثمینی که خداوند در لابه‌لای احکام الهی
برای تربیت نفوس قرار داده، اطلاع پیدا کرده و با
وجدان، قلب و ضمیر خود بر این حقایق و واقعیات
اشراف یافته و حقیقتِ این مسائل را با جان خود
لمس کرده است، او می‌داند که چه خسران، ضرر و
زیانی متوجه آن افرادی خواهد شد که با نگرشی
بسیط، اجمالی و جمودانه به این مطالب نگاه می‌کنند
و مسائل را سرسری می‌گیرند!

آن عارفی که هم بر حقایق باطنی اشراف داشته
باشد و هم بر احکام، ادله، مراجع و مستندات شرعی
اشراف کامل داشته باشد - یعنی ذوالجَنبَتین باشد و
جنبهٔ باطن و ظاهر را با هم داشته باشد - او می‌تواند
پرده از این راز بردارد و این مطلب را بیان کند. فقط
او می‌تواند!

نقد رویکرد رفاه‌طلبی در حج با استناد به سیرهٔ معصومین علیهم السّلام
حضرت امام حسن علیه السّلام که بیست و پنج
بار از مدینه به مکه رفتند،

نیامدند اول تمام مسائل عیال و زندگی شان را کامل تأمین و مرتب کند و بعد بگویند: ”حالا به مکه برویم!“ نه، این طور نبود؛ بلکه با همان کیفیت زندگی عادی ای که داشتند، وقتی موقع حج می شد، می گفتند: ”بفرمایید برویم!“

بزرگان وقتی به مکه می رفتند، این طور نبود که حتماً در فلان هتل و فلان فندق اسکان داده شوند. نه؛ چون سابقاً مکه این طور نبود. مگر مکه در سابق اصلاً چند تا منزل داشت؟! همه در خیمه بودند؛ همان طور که الآن حجّاج در عرفات و منا در خیمه هستند. یعنی در صدها سال پیش که هنوز این وضعی که الآن مشاهده می کنیم و این برج های طویل و... وجود نداشت، تمام حجّاج خیمه داشتند، زیر خیمه می خوابیدند، بعد بلند می شدند و به مسجدالحرام می آمدند و دوباره به زیر خیمه برمی گشتند و می خوابیدند. یعنی همان طور که الآن حجّاج در عرفات و منا هستند؛ البته نه به این کیفیت که خیمه ها کولر داشته باشد و با آب، فضای آن محوّطه را تبرید و خنک کنند و امثال ذلک، نه خیر؛ یک خیمه را با چند طناب به زمین وصل می کردند و

سیدالشهدا علیه السّلام زیر همین خیمه می‌خوابیدند، امام صادق علیه السّلام زیر همین خیمه می‌خوابیدند. محلّ اسکان، هتل و اطاق ایشان در مکه همین بود و بعد هم بلند می‌شدند، به مسجدالحرام می‌رفتند، زیارت و طوافشان را بجا می‌آوردند و دوباره به همین ”هتلشان“ برمی‌گشتند و می‌خوابیدند. مسئله مکه در سابق، به این نحو بود.

اهمیت نظر به حج به عنوان ادای دین

... لذا مسئله حج باید در ذهن، به عنوان یک ”ادای دین“ جا بیفتد و استقرار پیدا کند؛ آن وقت انسان به دنبال تحصیل استطاعت حرکت می‌کند و کم‌کم مقداری پول کنار می‌گذارد تا اینکه بتواند توفیق پیدا کند. آن وقت، این حج، حجبی است که در آن، انسان به دنبال حضرت ابراهیم علیه السّلام حرکت کرده است. حضرت ابراهیم چطور می‌آمد و حج انجام می‌داد؟ آیا با هواپیمای دوطبقه و صندلی آن‌چنانی می‌رفت؟! حضرت ابراهیم از فلسطین، سیصد فرسخ راه را سوار بر مرکب شد و به مکه آمد

و خانه خدا را بنا نهاد.^۱

در زمان‌های سابق، وقتی افراد برای حج حرکت می‌کردند، گاهی شش ماه در راه بودند. حالا ما اگر هواپیما نباشد، می‌گوییم: ”آقا، حج واجب نیست! مگر با ماشین می‌شود رفت؟! خسته می‌شویم، مگر می‌شود سه‌چهار روز در راه بود؟!“ لابد یک روز، این هواپیما هم خسته‌کننده می‌شود و باید پنج‌شش دقیقه‌ای رفت! این طور نمی‌شود؛ مسئله چیز دیگری است.

نتیجه‌اش این است که از این نعمت محروم می‌شویم، به آن نمی‌رسیم و آن فعلیت‌هایی که خداوند مترتب بر بروز استعدادهای ما کرده است، برایمان پیدا نخواهد شد و آن حقایق برایمان متجلی نخواهد گشت.^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۰ - ۶۳.

^۲ عنوان بصری، ج ۶، ص ۵۴۶. (آیة الله طهرانی)

فصل سوم: ملکوت و باطن اعمال حج

بخش اول: وجهه ظاهر و باطن اعمال و سرّ

قبولی آنها

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حیثیت مادی و صوری تکالیف

«تمام احکام و تکالیف و آنچه از ناحیه پروردگار
درباره مکلفین و متدینین به شریعت حقه نازل شده
است، دارای دو جنبه و دو وجهه ظاهر و باطن
می باشد:

[اول:] جنبه ظاهر و وجهه ظاهر که از آن تعبیر

به ماده تکلیف می کنیم، همین صورت ظاهری افعال
و اعمال است که ما مشاهده می نماییم. در این جنبه
تشابه و همگونی می تواند برای همه افراد وجود
داشته باشد.

نمازی را که یک منافق می‌خواند با نماز یک فرد مؤمن تشابه دارد و چه بسا نماز منافق به حسب ظاهر ارجح و افضل بنماید. حجتی را که یک فاسق و فاجر بجای می‌آورد درست همانند حج یک مؤمن دارای تلبیه و احرام و سایر اجزا و شرایط است؛ و به عبارت دیگر در مادهٔ حج، هیچ افتراقی بین آن دو مشاهده نمی‌شود. جهادی را که دو نفر یکی پاک‌دل و صافی‌ضمیر، و دومی آلوده و مریض انجام می‌دهند، تفاوتی با یکدیگر ندارند؛ زیرا هر دو اسلحه به دست دارند و هر دو به طرف دشمن هجوم می‌آورند و چه بسا هر دو در معرکه جان می‌بازند؛ و همین‌طور همهٔ تکالیف، ماده‌ای مشترک و همسان در بین مکلفین و مجریان آن دارند که برای یک فرد عادی تشخیص کُنه و باطن آنها امکان نخواهد داشت.

نمازی را که خلیفه غاصب پس از رسول خدا در محراب پیامبر می خواند همان نمازی بود که وصی^۱ بر حقش علی مرتضی بجای می آورد، هر دو تکبیرة الإحرام و حمد و سوره و رکوع و سجود و غیره داشتند، و در ماده عبادت و تکلیف هر دو مشترک و متشابه بودند.

[دوم:] و اما جنبه دیگر که وجهه باطنی و نفسی و ملکوتی آنهاست، همان حیثیت صورت را دارد نسبت به ماده، که **”حقیقه الشّیء بصورتیه لا بمادّته”**^۱ واقعیت اشیاء به حیثیت صوری آنها برمی گردد، نه به جهت مادی آنها. “ و همان صورت است که هویت اشیاء را به وجود می آورد و انواع از آن متولد می شوند، یکی جماد و دیگری نبات و هم چنین حیوانات و انسان و هکذا... .

حیثیت صوری تکالیف و اعمال است که یکی را مقبول و دیگری را مردود می سازد، یکی نورانی و دیگری ظلمانی می شود. یک نماز می شود نماز ریایی، و نماز دیگر نماز موحدین؛ یکی برای فریب

^۱ جهت اطلاع بر این قاعده فلسفی رجوع شود به الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۲ - ۳۷؛ معاد شناسی، ج ۶، ص ۸۱ - ۱۱۸ و ۱۷۶.

و دیگری برای تجرّد و نورانیت. و همین‌طور روزه و حج و جهاد و هکذا... .

یکی جنگ می‌کند برای احقاقِ حق و تثبیت عدل و داد و تحکیم ولایت، دیگری جهاد می‌کند برای کشورگشایی و بسط قدرت و سُلطه و توسعهٔ آنانیت و فرعونیت.^۱

«حقیقت تکالیف و جوهرهٔ آن، ربط بین بنده و پروردگار اوست؛ و هرچه این ربط عمیق‌تر و بی‌آلایش‌تر و مجرد‌تر و بدون شائبه‌تر در تعلقات و کثرات و خواست‌های بنده باشد، آن تکلیف و عمل بیشتر و عالی‌تر و راقی‌تر به‌سوی پروردگار صعود خواهد نمود.»^۲

حضور قلب، جان‌عبادت و شرط قبولی آن

«حقیقت عبادت و سرّ و جان آن به‌طور اخصّ، و کلیهٔ تکالیف الهیه به‌طور اعمّ، در توجه مکلف به حضرت حق است؛ و هرچه این توجه عمیق‌تر و استوارتر باشد جان و سرّ عبادت قوی‌تر و مُتَقَن‌تر و

^۱ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۲۱. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ همان، ص ۱۲۴. (آیه‌الله طهرانی)

از نقطه نظر تأثیر بر نفس و عبور آن از تعلقات و
تقریب عبد به مرحله عبودیت و تجرّد مؤثرتر خواهد
بود؛ و روایاتی که در این مورد وارد است از حد
إحصاء خارج می باشد.^۱

حضور قلب و توجه تام در عبادت شرط اصلی
قبولی آن است، گرچه عبادت بدون آن نیز بنا بر
حکم فقیه موجب برائت از ذمه باشد؛ اما باید به این
نکته توجه داشت که ذمه چیست و برائت از آن به
چه نحو حاصل می شود.

تبیین دو دیدگاه ظاهری و باطنی نسبت به اعمال عبادی

دیدگاه ظاهری: اکتفا به صحت عمل برای برائت ذمه

از آنجا که در مباحث فقهی ملاک و مناط بر
إتیان، ظاهرِ عمل است و شخص، مکلف به صرف
عمل به داعی تقرب و إتیان امر و دستور مولا است،
بنابراین نفسِ صدور فعل از مکلف به هر نیت و هر
مرتبه از مراتب حضور موجب ادای تکلیف و برائت

^۱ به عنوان نمونه رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۱۶ و ۸۵ و ۲۹۳ - ۲۹۷؛
علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۸؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۵۲۶؛ عوالی اللئالی،
ج ۱، ص ۳۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۶۴ - ۷۳ و ج ۵، ص ۴۷۶ - ۴۷۸؛
بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۵۹ - ۲۶۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص
۹۱ - ۱۰۹.

ذمه خواهد بود.

در این دیدگاه، ذمه عبارت است از تعهد و مسئولیت نسبت به فعل به همان نحو که ذکر شد؛ و برائت از آن نیز به صرف انجام آن عمل ولو به هر نحو از تحقق معنا و روحانیت، و یا اصلاً عدم تحقق این مطلب، حاصل می‌شود. و لذا کسی که نماز برعهده او است، به صرف تحصیل طهارت و رعایت آداب و افعال ظاهریه - از استقبال و تصحیح در الفاظ و رعایت تلفظ از مخرج حروف و مکث و سکون به قدر لازم در افعال و بین آنها - ادای تکلیف نموده و ذمه او از وجوب نماز بری خواهد شد؛ ولو اینکه از اول تکبیرة الإحرام تا آخر تشهد تمام حواسش به دنبال معاملات و

امور دنیویہ و رتق وفتق مشکلات و چک و سفته و داد و ستد بگذرد، و حتی برای یک لحظه نداند که دارد چه کار می کند و با که صحبت می کند و در مقابل چه حقیقتی به عبادت پرداخته است! از نقطه نظر فقهی این عبادت کاملاً درست و مُبرِئ ذمه و بدون هیچ اشکال و ایراد است.

دیدگاه باطنی: لزوم خلوص برای قبولی عمل

اما از دیدگاه پروردگار و کار و برنامه ملائکه مسئله به کلی متفاوت است. در روایت است:

وقتی مکلف نماز می خواند و ذهن و قلب او در نماز به مسائل دیگری از امور دنیوی و صُور برزخیه مشغول است، ملائکه این نماز را به بالا می برند و همین که می خواهند از عالم صور و مثال عبور دهند ندا می رسد که: این بنده ما غیر ما را در نماز شریک ما قرار داد و ذهن او متوجه مسائل دیگری غیر از ما بود، و از آنجا که من شریک خوبی هستم برای شُرکا، سهم خود را از این نماز به سایر شرکایم بخشیدم و برای خود چیزی برنداشتم، شما بروید و این نماز را بر سر آن نمازگزار بزنید که این نماز مبارک خود او باشد، و ما این نماز را از او نمی پذیریم!^۱

در دیدگاه فقه ظاهری مبنا بر انجام ظاهر است و اصلاً توجهی نسبت به باطن و سرّ و حقیقت عبادت وجود ندارد، و تنها تکلیف را بر مدار نفسِ اِتیان فعل می شمرد. در این دیدگاه اگر فردی از زمان بلوغ تا صد سال تمام نمازها و روزه ها و حج و سایر عباداتش از روی ریا و سُمعه و تظاهر باشد هیچ ایراد و اشکالی ندارد، و در پیشگاه پروردگار مورد

^۱ مأخوذ از: الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۲۹۵؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۶.

بازخواست و سؤال و جواب قرار نخواهد گرفت و
بر او ایراد و اعتراض واقع نخواهد شد.

اما در دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السّلام تمام
این نمازها و روزه‌ها به مقدار یک غاز ارزش معنوی
ندارد و در دستگاه ملائکه و حضرت ربوبی به
پشیزی نمی‌خورند!

عبادتی در این مکتب مورد امضا و پذیرش است که فقط براساس خلوص نیت و استقامت ضمیر و قلب در هنگام عبادت باشد، و به هر مقدار این مسئله قوی‌تر باشد، جانِ عبادت و مقبولیت آن نزد پروردگار بیشتر است.^۱

اهتمام فقه ظاهری به صورت عمل و غفلت از باطن عبادت

«و از آنجا که تمام وجهه و همت و ادراک علمای ظاهر و فقهای عادی بر انجام نفسِ فعل به طریق ظاهری و نمود آن است و به جنبهٔ باطنی و معنوی و ربط آن کمتر توجه و عنایت دارند، لذا تمام تلاش و اهتمام خود را مصروف صحت نفس عمل و تکلیف از نقطه نظر ظاهرِ عمل نموده‌اند، و از مکلف صرفاً صحت عمل را براساس مبانی و ملاکاتِ موضوعهٔ خویش خواسته‌اند؛ حال او در نیتش چه می‌گذرد و چگونه با این عمل و عبادت خود را تطبیق می‌دهد، و از نقطه نظر جنبهٔ معنوی و نفس آن، که همان جان و روح و حقیقت عمل است چه احساسی با آن فعل و عبادت دارد، با او کاری ندارند.

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۶۷. (آیه الله طهرانی)

آنها از او می‌خواهند که باید نماز طوافش را
به نحوی اداء نماید که تمام حرکات و سکانات و
کیفیت تلفظ حروف از مخرج آنها **طَابَقَ النَّعْلُ**
بِالنَّعْلِ^۱ همچون یک فرد بلیغ ادیب خیر به اصوات
حروف و تجوید قرآن، از عهده‌اش برآید، و آنگاه
نوبت به تهدید و ارعاب و تخویف می‌رسد که اگر
چنان نشد چنین خواهد شد؛ زنت بر تو حرام
می‌شود، عقدت باطل خواهد شد، دیگر زندگی
نخواهی داشت، و چه و چه! و طبیعی است که
یک‌هم‌چنین فردی در قبال این تکلیف الهی چه بر
سر او خواهد آمد و این فریضة حیاتی به‌جای افاضة
روح و حیات و نور بر قلب او به چه کابوس
وحشتناکی مبدل خواهد شد.

حجی که باید ابتدایش به انقطاع از ماسوی‌الله و
تبتّل به‌سوی او شروع شود، و در تمام اطوار و
حرکات و افعال جز ذکر حق و یاد حبیب چیز
دیگری بر ضمیر او

^۱ یکسان و برابر. (محقق)

و ذهن او خطور ننماید، و تمام توجه و حواسش باید به سمت عوالم ربوبی و ملکوت این اعمال و افعال متمرکز گردد، برای او تبدیل به جهنمی سوزان و دره‌ای هولناک و مخوف خواهد شد که برای هر لحظه لحظه‌اش از خدا طلب خلاصی و نجات را می‌کند، و پس از انجام تکالیف با هزار شک و تردید و عذاب و محنت، به شکرانه تخلص از این مصیبت عظمی سر به سجده شکر می‌گذارد و خود را رها و آسوده از تشویش و اضطراب عجیب احساس می‌کند؛ و این است نتیجه این احتیاطات و وسواس‌ها و تشکیک‌ها!

توجه قلبی، معیار صحت در شریعت واقعیه و عرفان

اما صحت عمل از دیدگاه عارف بالله و شریعت حقه واقعیه با توجه تام قلب و سرّ انسان به مبدأ هستی و قادر متعال در هنگام اِتیان به فعل، در عین رعایت موازین ظاهری به قدر طاقت و توان هر فرد تحقق می‌پذیرد؛ زیرا اصل در دیدگاه مقدس شرع انور بر اتصال قلب بنده است با حضرت ربّ الأرباب، نه بر رعایت جوانب و آداب ظاهری بدون توجه به حقیقت و باطن آن.

و بر این لحاظ اگر مجموع رعایت و توجه به حقیقت و باطن عمل و عبادت و ظاهر آن را به صد درجه تقسیم کنیم، از دیدگاه شرع مقدس نود و پنج قسمت به مسئله باطنی و روحی آن تعلق دارد، و تنها پنج درصد و یا کمتر به رعایت جوانب ظاهری و صحت فعلی ارکان و جوارحی آن تعلق می‌گیرد. و رعایت احتیاط از دیدگاه عارف طبعاً به جنبه باطنی و حقیقی عبادت برمی‌گردد که آن اصل و میزان در مضممار سنجش و محاسبه است، و آن معیار قبول و یا رد عبادات و اعمال است.

انصراف از حقیقت توحید با وسواس در مخارج حروف

وظیفه سالک در انتخاب مرجع تقلید (ت)

در این سفر اخیری که خداوند توفیق زیارت بیت‌الله الحرام را در سفر حج نصیب این حقیر نمود، روزی یکی از رفقاء و احبّه و إخوان روحانی ما که به شخصی از شاگردان بعضی از منتسبین به معرفت و مشهورین به اخلاق و عرفان و تهذیب نفس برخورد کرده بود، آن شخص توحید خود را در این فریضه مقدس الهی، رعایت دقیق افعال و دقت در تحسین تلفظ ادعیه و اذکار و وسواس در صحت تام

اعمال ظاهری - اعم از رَمی و طواف و سعی و
صلات طواف و غیره - قرار داده بود، و گفته

بود که به خانواده خود نیز توصیه کنید که حمد و سوره را دقیقاً با مخارج صحیح آن بخوانند و ادعیه و اذکار را دقت کنند که اشتباه نخوانند و چه و چه.^۱ ایشان تصور کرده‌اند که اگر ذکر و یا حمد و سوره آن‌طور که منظور ایشان است خوانده نشود، ملائکه از روی جهالت و نادانی آن را به اشتباه و خطا به آسمان بالا خواهند برد، و در نتیجه ثواب و اجری نصیب این بنده مسکین نخواهد شد! این افراد از این نکته غافل‌اند که ملائکه را با ما فرق از زمین تا آسمان است. آنها به خلوص نیت و مقدار توجه عبد نظر می‌افکنند، و ما به کیفیت اداء کلمات و حروف از مخرج خود. آنها به مقام عبودیت بنده و مقدار خلوص او توجه دارند، و ما به اطوار و حرکات او

^۱ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۲۵۵:

«حال شما بنگرید با این نصیحت و رهنمود دیگر حال و حضور قلبی برای حاج و مُعْتَمِر باقی می‌ماند؟ و حج او و نماز و طواف و سعی و همه مواقف چگونه خواهند گذشت و به چه کیفیتی سپری خواهند شد؟ و لذا سالک تا می‌تواند باید سعی و تلاش کند که مُقَلَّد و مرجع خود را فردی انتخاب کند که از نظر علمی و احاطه بر مبانی اصیل دین مبین و شرع حنیف، نزدیک به ممشا و منهج اهل بیت و عرفای بالله و اولیای الهی باشد، تا مشکلی برای او در کیفیت مناسک و عبادات و معاملات پیدا نشود و فتاوی مجتهد او با موازین سلوک و مبانی سیر إلى الله تعارض و منافاتی پیدا نکند.» (آیه الله طهرانی)

ملکوت عمل معیار پذیرش یا رد عبادت

«حج، حرکات مخصوص و اعمال خاصی به اضافه نیت است که انسان آنها را انجام می دهد. در پس این حرکات و ظواهر، ملکوت آن عبادت قرار دارد که عبارت است از جنبه ربطی آن عمل با عالم ملکوت، عِلَلِ اُولیٰ، عالم تجرّادات و مجردات، ملائکه و پروردگار.

آن جنبه ملکوتی با آن جنبه ظاهری تفاوت دارد؛ به جهت اینکه در آن جنبه ملکوتی، حالت خلوصِ نفس و کیفیت ربط و تعلق نفس به مبدأ اُعلیٰ مدنظر است

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۸۹ - ۳۹۱. (آیه الله طهرانی)

و هرچه آن جنبه قوی تر باشد، حالت عبادت، جنبه باطنی و روح و سرّ عبادت نیز قوی تر می شود؛ و همین جنبه باطنی است که یا مورد پذیرش خداوند متعال قرار می گیرد یا مورد رد و عدم پذیرش.^۱

حج ظاهری، انجام تکلیف بدون ادراک فلسفه آن

«حج عبارت است از اعمال و رفتاری که حاجی در وقت احرام و پس از آن باید با رعایت آنها حج را بجا بیاورد و نیز مبطلات و مسائلی دارد که باید آنها را رعایت کند؛ اما اینکه چه نیتی باید در این حج باشد، انسان باید در این حج چه وجهه‌ای به خود بگیرد، با چه کیفیتی با این اعمال روبه‌رو شود، فلسفه وضع هر کدام از این اعمال و احکام چگونه است و انسان در هنگام انجام تک تک اعمال، چه تفکر و چه اتجاه قلبی و نفسی را باید داشته باشد؛ این اصلاً هیچ ارتباطی و ربطی به فقه ندارد!

شما در وقت سنگ انداختن، فقط کافی است نیت کنید که هفت سنگ به این ستون می زنید، **قَرَبَةً إِلَى**

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۲. (آیه الله طهرانی)

الله! همین. حال اینکه این سنگ را برای چه می‌زنید،
چه کسی گفته بزنید، باید چه نیتی ماورای آن بکنید
و آیا مطلبی پشت این قضیه نهفته است یا هیچ مطلبی
نهفته نیست، اینها دیگر لازم نیست و هیچ دخالتی
در صحت عمل ندارند. خدا گفته است بزن و ما هم
می‌زنیم؛ تمام شد و رفت! دیگر نیاز نیست که انسان
فکر دیگری داشته باشد و به دنبال مطلب دیگری
بگردد. اگر خدا می‌گفت ده تا بزن، طبعاً ما هم
می‌زدیم! اگر خدا می‌گفت اصلاً به این ستون زن و
به این آجر بزن، طبعاً ما هم به این آجر می‌زدیم!
کاری نداریم که چه هدفی پشت این عمل هست یا
نیست؛ گفته‌اند این کار را بکن و ما هم می‌کنیم و
کلا همان را هم به آسمان می‌اندازیم که ما همه کارها
را صحیح انجام دادیم؛ نماز را هم کاملاً موازی،
خط‌کشی‌شده و دقیق پشت مقام ابراهیم خواندیم و
حروفات را از مخارج خودش ادا کردیم و دیگر
جایی برای إن قُلْتَ باقی نمی‌ماند. لذا چنین شخصی
می‌گوید: ”خدایا، حج را درست انجام دادیم، طلبکار
هم هستیم و مطلبی نیست!“ این، یک نوع حج است.

حج حقیقی، اتجاه قلبی و یادآوری مقام ذلت و بندگی

یک حج هم، حجی است که در آن، همین که امام مجتبی یا امام سجاد علیهما السّلام می خواهند احرام ببندند، رنگ از رویشان می پرد و زرد می شود! این مسئله هم درباره نماز و هم در مورد حج این دو امام وجود دارد. از حضرت سؤال می کنند که چرا این طور شدید و چنین حالی پیدا کردید؟ حضرت می فرمایند:

انقلاب حال حضرت سجاد علیه السّلام هنگام تلبیه

می ترسم آن کسی که دارم به او لبیک می گویم، در پاسخ بگوید: **لا لَبَّيْكَ لَيْكَ وَ لا سَعْدِيكَ**؛ لبیک در کار نیست و با این کارهایی که انجام داده ای، پاسخی به تو داده نمی شود!^۱

اصلاً چنین مسائلی در فقه داریم؟ ابداً! فقط

کافی است دو تا حوله، یکی به دوش و یکی به کمر

^۱ عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۳۵:

«رَوَى سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، قَالَ: حَجَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَحْرَمَ وَ اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ اصْفَرَ لَوْنُهُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الرِّعْدَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُلَبِّيَ، فَقِيلَ: أَلَا تُلَبِّي؟ فَقَالَ: **”أَخْشَى أَنْ يَقُولَ لِي لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدِيكَ!“** فَلَمَّا لَبَّى خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ وَ سَقَطَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَعْتَرِيهِ ذَلِكَ حَتَّى قَضَى حَجَّهُ.»

ترجمه: «سفیان بن عیینة گوید: امام زین العابدین علیه السلام به حج رفته بودند. هنگامی که احرام بستند و بر مرکب خود آماده حرکت شدند، رنگشان زرد شد و لرزه بر اندام مبارکشان افتاد و نمی توانستند لبیک بگویند. به ایشان عرض شد: چرا لبیک نمی گوید؟ فرمودند: ”می ترسم که خداوند در پاسخم بگوید: نه لبیک و نه سعدیک!“

و هنگامی که بالاخره لبیک گفتند، غش کرده و از مرکبشان به زیر افتادند. این حالت پیوسته بر ایشان عارض می شد تا زمانی که حج خود را به پایان رساندند.» (محقق)

بندازیم و بعد هم بگوییم: **”لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ،**

لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ
لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.”^۱ یا اینکه چند **لَبَّيْكَ**

هم بعداً اضافه شود. یک بار گفتن، تمام و صحیح

است و انسان حرکت می کند و بقیه اعمال را هم

انجام می دهد. این، یک حج است با این وضع.

و حج دیگر، حجبی است که در آن، کسی که

می خواهد سنگ به ستون بندازد،

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۳۳۵.

بداند که دارد چه عملی انجام می‌دهد؛ خود را در
پیشگاه پروردگار و نظام هستی در چه موقعیتی
احساس می‌کند؛ و وضع خود را در قبال مقام
عبودیت و بندگی یادآوری می‌کند که تا چه حد در
آن مقام پیشرفت کرده، خود را ذلیل و پست شمرده
است و به همان کیفیت، دین و اتجاه قلبی خود را در
این راستا تعیین می‌کند.^۱

نقش فقیه در چشاندن لذت عبودیت به افراد

«از جمله موارد فوق‌العاده مهم در کار مجتهد این
است که در طرح احکام و تکالیف، روح و جان
مکلف را به‌سوی درک حقایق دینی بکشانند، و لذت
ارتباط عبودیت با ربوبیت را به جان مکلف بچشانند،
و احکام و تکالیف شرعیه را از صورت ظاهری
به‌دراورده، حقیقت ملکوتی و ربطی آنها را برای
مکلف مجسم نماید؛ تا شیرینی ارتباط با پروردگار
را با تمام وجود حس کند، و تأثیر قوانین و تکالیف
شرعیه را در نفس و جان خود احساس کند، و عبور

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۸ ه.ق، مجلس
۱۶. (آیة‌الله طهرانی)

از عوالم نفس و توهمات و تخیلات را به‌سوی مبدأ
أعلى و افق مبین، خود به چشم خویش مشاهده
نماید.

از جمله مواردی که می‌توان در این باب نام برد،
مسئله حج و کیفیت اِتیان اجزاء و اعمال آن است که
با نحوه تبیین آن برای حجاج، کاملاً در تعارض
می‌باشد؛ و حاجی را از مقام اطمینان و امنیت خاطر
و استفاده از لذات روحانی حج، به ورطه خوف و
تشکیک و شبهه و دلهره و اضطراب و تعجیل در
اتمام ساقط می‌کند. ایجاد شبهات بی‌اساس درباره
طواف و نماز طواف، به‌خصوص طواف نساء و
بطلان قرائت، که هیچ مستند و مدرکی در شرع
ندارد، دائماً او را در حالت اضطراب و تشویش نگه
می‌دارد و از حصول به فیوضات و انوار ملکوتی حج
باز می‌دارد.^۱

استحالة جمع میان تمرکز تام بر معنا و دقت مفرط در تلفظ

«پُر واضح است که یک‌هم‌چنین فریضه‌ای با
این‌همه مؤکدات چه آثار و برکاتی می‌تواند برای

^۱ فقاہت در تشیع، ص ۱۴۲. (آیة‌اللہ طهرانی)

تزکیه نفس و تجلی انوار الهی بر قلب زائر در امکانه
مختلفه و مواقف متفاوته داشته باشد. و هرچه که
حاجی حضور قلب و اخلاص نیت و توجه خود را

بیشتر نماید طبعاً نزول مراتب رُوح و انوار و ظهور اسماء و صفات غُلّیای پروردگار در قلب و سرّ او بیشتر خواهد شد، و موجب سکونت خاطر و انشراح صدر و محو تعلقات و ارتکاز بر محوریت توحید و اقبال بر لقاء خدا خواهد گردید. و این نکته از متون احادیث و اخبار و صریح روایات و آثار از ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین به خوبی مشهود و هویدا است.^۱

درست مانند نماز که هرچه حضور قلب و توجه به توحید و حقیقت عبودیت در آن بیشتر، به همان میزان مقبولیت و تقرب آن به ساحت قدس إله بیشتر خواهد بود، و تحقق مسکنت و ذلت و عبودیت در قبال حضرت احدیت در وجود مصلّی افزون‌تر خواهد شد. و هرچه انسان بیشتر به ظواهر صلات و رعایت قواعد عربیت و تجوید و لحاظ جُودت و تحسین کلمات و عبارات و سَجْع و قافیه در ادعیه بپردازد، حظ و نصیب او از حقیقت صلات و مقربّیت او کمتر خواهد بود.

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۵۲ - ۲۶۴؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۳.

آیا نمازی را که مولا علی علیه السّلام بجای می آورد این چنین بود؟ آیا تمرکز و توجه او به تلفظ صحیح مخرج صاد و عین و ظاء بود؟ اگر چنین بود پس این حالات عجیب و غلبه جذبات و بوارق الهی و در نتیجه بروز محو و سستی و عروض حالت اغماء و افتادن به روی زمین و از خود بی خود شدن ها^۱ از کجا می آمد؟ و همین طور در سایر ائمه علیهم السّلام و اصحاب آنها.^۲ و چگونه ممکن است شخصی

توجه خود را صرف در تحسین کلمات و عبارات بنماید و در عین حال تمرکز تام نسبت به معانی عبارات و ادعیه و اذکار نیز داشته باشد! این از محالات است.

^۱ رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۷۸ و ۷۹؛ مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام، ج ۲، ص ۱۲۴؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷؛ المحجّة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.

^۲ به عنوان نمونه رجوع شود به الکافی، ج ۳، ص ۳۰۰ و ج ۸، ص ۱۶۳؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۲؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴۳؛ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۲۸۶؛ مناقب آل أبی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۳۱۸؛ مشکاة الأنوار، ص ۳۵؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۷۴؛ عدّة الدّاعی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲؛ عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۴۵ - ۲۴۸.

بلی، انسان لازم است به قدر امکان در تصحیح کلمات بر وفق قواعد تجوید و عربیت اهتمام داشته باشد، اما نه اینکه این مسئله به عنوان اصل لا یتغیر و لا یتبدّل و غیر قابل تشکیک در صحت و بطلان اصل نماز قرار گیرد، به طوری که اگر فردی عادی در ادای کلمات نماز اختلافی با رعایت موازین تجوید داشته باشد حکم به بطلان نماز او داده و قضای تمام نمازهایش را بر ذمه او و ذمه ولد اکبر پس از مرگ مستقر بدانیم!

أَعَاذَنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْخَطَايَا وَ الزَّلَّاتِ، وَ الْفُتْيَا بِغَيْرِ التَّفَقُّهِ وَ الْمَعْرِفَةِ، وَ سَدِّ أَبْوَابِ الْمَعْرِفَةِ وَ الْخَيْرَاتِ عَلَى الْعِبَادِ، وَ إِيْرَادِهِمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَ الْهَلَكَاتِ وَ الْمُوبِقَاتِ.^۱

ایجاد اضطراب در حجاج توسط متصدیان و نقد آن

حال بیاییم و ببینیم افرادی که موظف به بیان مسائل شرعیّه حج و رفع اشکال از افعال و اعمال حجاج و متعهد به تصحیح مناسک حج می باشند چگونه با ایراد شبهات و القای مخوفات نسبت به

^۱ ترجمه: «خداوند متعال ما را پناه دهد از خطاها و لغزشها، و از فتوا دادن بدون فهم و شناخت، و از بستن درهای معرفت و نیکی ها به روی بندگان، و از وارد کردن آنها در شبهه ها و موارد هلاک کننده و نابودگر.» (محقق)

نمازهای حاجی و علی‌الخصوص نماز طواف نساء و حکم به بطلان نماز در صورت عدم رعایت صحیح تلفظ کلمات چه بر سر آنها و حج آنها و نیت پاک آنها در می‌آورند، و چگونه آنها را در تشویش و اضطراب و دلهره قرار می‌دهند، و چگونه حج را بر آنها فاسد می‌گردانند، و چگونه ترس از عواقب بطلان حج و بقاء در احرام و یا بقاء بر حرمت تماس و نکاح را بر وجود آنان مستولی می‌نمایند!

تکلیف به نماز طواف براساس قدرت فعلی مکلف

یکسان بودن نماز طواف با سایر نمازهای یومیه (ت)

بنای شارع بر تسهیل و رخصت در مناسک حج (ت)

مگر نماز طواف نساء با نمازهای سایر اوقات و نماز صبح تفاوت دارد؟! و چرا در مورد سایر نمازها حکم به بطلان و أخذ نائب نمی‌کنید؟ و چگونه از ادله جواز و یا وجوب نائب در صورت عدم استطاعت بر اداء و إتیان عملی از اعمال حج، حکم به وجوب استنباه از صلات طواف نساء را می‌کنید، درحالی‌که تکلیف الهی بر آن فرد

ایتان نماز به همان کیفیت موجوده بالفعل و قدرت بر ادای صلات به نحو عادی و متعارف اوست؟! و آنگاه شخص حاجی با هزار ترس و دلهره از بطلان نماز و ترتب عواقب بطلان، یک سره خود را در خسران و بدبختی و بیچارگی احساس نموده برای دفع این محذور به هر وسیله‌ای متمسک می‌گردد، و آن افراد هم که فرصت را غنیمت شمرده با أخذ مبالغ قابل توجه، استنابه از نماز را به عهده می‌گیرند، و بازار داد و ستد و معاملات را حتی در

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:

«نماز طواف نساء مثل نماز صبح می‌ماند؛ اگر این نماز صبح را خدا قبول کند، آن را هم قبول می‌کند؛ اگر نه، آن هم قبول نیست و هیچ تفاوتی ندارد. هم چنین انسان باید نماز طوافش را خودش بخواند و خدا نگفته است که نیابت بده! این نیابت برای کسانی است که اصلاً نمی‌توانند نماز بخوانند؛ و من نمی‌دانم این نیابت را چه کسی درآورده، در دهان مردم انداخته و آنها را به مصائبی مبتلا کرده است!

خدای متعال همین نماز را از ما قبول کرده و ما را به همین مسئله مکلف کرده است. حاجی خودش طواف کرده و خودش هم باید نماز بخواند. دیگری یعنی چه؟ نیابت یعنی چه؟ منتها بهتر است که رفقا پیش افرادی که تجوید خوبی دارند و از مسائل بهتر اطلاع دارند، حمد و سوره خودشان را حتی الامکان در همین مدت تصحیح کنند تا کمتر دچار شک و شبهه شوند. البته این مسئله برای همه نمازهاست و اختصاص به نماز طواف ندارد؛ برای نمازهای عادی هم همین طور است. به هر حال، نماز طواف به هر کیفیتی و در هر مرتبه‌ای از صحت که باشد، اشکالی ندارد؛ و حتی اگر کسی در همان موقع ناراحتی پیدا کرده است و نمی‌تواند بایستد، می‌تواند نماز را نشسته بخواند، نیازی به ایستادن ندارد و احتیاط هم در اینجا نیست.» (آیه الله طهرانی)

عبادات و اعمال، رونق و صفا می بخشند!»^۱

حکایت سفر حج مؤلف و پاسخ به شبهات حجاج

۲

«چند سال پیش ما در مکه بودیم و در منا نشسته بودیم. یک دفعه دیدیم پیرمردی لرزان آمد و گفت: آقا، به دادم برسید!

ما هم که همیشه گویی یک چیزمان می شود و بی هیچ نیستیم، گفتیم: چه شده، چه بر سرت آمده است؟

گفت: آن آقا می گوید حمد و سورهات باطل است!

^۱ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۶. (آیة الله طهرانی)

^۲ ← می کند. شارع می گوید: همین قدر یک کاری بکن و برو، بقیه اش را ما درست می کنیم. تو به حج بیا؛ حال اگر آنجا یک پا زدی و یک سوسک و حشره را هم کشتی یا کار دیگر کردی، آخرش یک چارک خرما به فقیر کفاره بده و از هر کاری که کرده ای بریء الذمه می شوی؛ البته در بعضی موارد که تعمد باشد، حکمش فرق می کند.

اما الآن می بینیم که با بیان این مسائل چقدر زحمت و گرفتاری مردم دارد زیاد می شود و چقدر در تشویش و اضطراب و دلهره و خوف قرار می گیرند. همه اینها برای این است که الآن به آن چیزی که شارع گفته است عمل نمی شود و یک فقه دیگری دارد مطرح می شود.» (آیة الله طهرانی)

* به عنوان نمونه رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۰۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۲۴۰؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۹ و ج ۲، ص ۱۹۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۸۲ - ۸۴؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۲۰۲ و ج ۳، ص ۳۸۵؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۵، ص ۱۴۱ - ۱۴۴ و ۱۴۶.

گفتم: باطل باشد، مشکلی نیست.

گفت: آقا، می‌گویند زنت بر تو حرام می‌شود!

گفتم: بنده خدا، تازه شانس آورده‌ای! اگر من

جای تو بودم، اصلاً نمازم را باطل می‌خواندم تا زنت

بر من حرام بشود! برای چه می‌خواهی آن را درست

کنی؟!

دیدم کمی ایستاد. دید پیش عجب کسی آمده

است؛ می‌گویم باید حمد و سوره‌ام را درست کنم،

اما او می‌گوید: برو آقا، تازه شانس آورده‌ای که

نمازت باطل است!

گفتم: چند سال عمر داری؟ گفت: هفتاد و دو.

گفتم: آقا، هفتاد و دو سال زن داشتی، حالا چهار

سال نداشته باش؛ مهم نیست و طوری نیست! تازه

خیالت راحت است و دیگر دردسر نداری؛ دیگر

نمی‌گویند کجا رفتی، چه زمانی آمدی، دیر آمدی،

زود آمدی. دیگر کار و مشکلی نداری. همین‌طور

خواهر برادری این چند سال آخر را با هم زندگی کنید و راحت باشید.

کمی با او شوخی کردیم و سربه سرش گذاشتیم و وقتی از آن حال و هوا درآمد، گفتم: حالا بنشین ببینم. نشست. گفتم: حمد و سورهات را برای من بخوان. خواند. گفتم: تو که از من بهتر می خوانی.

گفت: حاج آقا، ما را دست می اندازی؟

گفتم: روز قیامت شهادت می دهم که حمد و سورهات درست است. خوب است؟

باور نمی کرد. چنان دلش را خالی کرده بودند که هر چه به او می گفتم، باور نمی کرد. گفتم: من سید هستم؛ واللّه، باللّه، به جدم قسم حمد و سورهات درست است! به پیغمبر قسم درست است! ما الآن در منا نشسته ایم، به چه کسی قسم بخورم؟! بلند شو برو، این بازی ها چیست؟ نمازت درست است.

رفت اما چشمتان روز بد نبیند، دیدم سی نفر همین طور دارند به درِ خیمه می آیند! سی نفر را با خود آورده بود. اینها دیگر چه کسانی هستند؟!

– حاج آقا سلام علیکم!

– بفرمایید آقا.

چطور شما تا حالا نبودید؟ کجا بودید؟ تا پای
حمد و سوره آمد، اینجا پیدایتان شد؟! تا حالا نه
سلامی و نه علیکی. در راهرو از کنارتان می گذشتیم،
سرتان را آن طرف می کردید، حالا که پای پول دادن
[به میان] آمده، پیدایتان شده است؟! بعد معلوم شد
که حساب و کتابی است و مبلغ از صدوپنجاه ریال
سعودی [گفته شده] به بالا! به آنها گفته اند: کار شما
خیلی خراب است، باید صدوپنجاه یا دویست ریال
بدهید! کمترین آن بر حسب وسع، صدوپنجاه ریال
بود.

اینها آمدند نشستند و گفتند: حاج آقا، این شخص
می گوید پیش حاج آقا رفته ام و ایشان می گوید حمد
و سوره ات درست است؛ حمد و سوره همه ما هم
خراب است!

گفتم: عجب آقا! پس شما تا حالا در این عمرتان نماز نمی خواندید؟! آیا تا حالا همه نمازهایتان باطل بوده؟! بلند شوید بروید نمازهایتان را قضا کنید؛ چون اگر حمد و سوره باطل است، نمازهایی که تا حالا خوانده اید هم باطل است! اگر قرار است باطل باشد، باید از قبل باطل باشد و به نماز نساء نمی رسد؛ منتها قضیه نساء که پیش می آید، دیگر دست و بال افراد شُل می شود و ریال ها و دلارها را رد می کنند!

اینها هم نشستند و قرار شد حمد و سوره شان را بخوانند. این خواند، گفتم درست است؛ آن خواند، گفتم درست است؛ و همین طور؛ گفتم: همه درست است، بلند شوید بروید و راحت باشید. فقط یکی را دیدم که خیلی اضطراب دارد و این طرف و آن طرف می کند؛ بالأخره آن هم درست شد. منتها سه نفر بودند که دیدم هرچه می گویم، اصلاً به این بیچاره ها نمی چسبد! گفتم: اسم هایتان را بنویسید، نماز شما سه نفر را من می خوانم؛ خوب است؟

اسمشان را نوشتند. البته گفتم: بقیه نه، فقط این سه نفر؛ اینها هم به خاطر اینکه اضطراب دارند. بقیه

همه درست است. و به آنها گفتم: ببینید، من دارم به شما می‌گویم: واجب است که خود شما هم بخوانید، من هم از طرف شما نیابتاً می‌خوانم؛ بلند شوید بروید.

آقا، سی نفر بلند شدند و رفتند. طبعاً دیگر شما بدانید که تبعاتش چه شد! بعضی‌ها تا آخر به ما سلام نکردند و سرشان را برمی‌گرداندند و شروع کردند پشت سرِ ما بد گفتن و از این بساط‌ها درآوردن که این کیست و چیست؟!

هرچه می‌خواهید بکنید، بکنید؛ نمی‌خواهید سلام کنید، نکنید. همین است و نمازهای اینها همه درست است. و به آنها گفتم: خدا از شما همان نمازی را می‌خواهد که صبح می‌خوانید؛ اگر آن نماز شما باطل است، این هم باطل است؛ و اگر آن درست است، این نماز طواف هم درست است؛ همان! اضافه بر اینکه نماز صبح، همین نماز طواف است، هیچ نداریم؛ نه روایت داریم، نه چیز دیگری. نماز صبح، همین نماز نساء و نماز طواف است و هیچ تفاوتی با هم ندارند؛ ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾

آن، ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ این هم هست!^۱

نقد احتیاط افراطی در قرائت نماز طواف

«بنده در مسجدالحرام بودم و در نماز طواف،

سوره «هل أتى» را خواندم. یک بنده‌خدایی که

صاحب‌رساله هم بود، کنار من بود. یک‌دفعه گفت:

آقا، شما نترسیدی سوره «هل أتى» را خواندی؟

گفتم: ترس از چه؟

گفت: ممکن است در بعضی از موارد، صحیح

ادا نشود؛ این سوره را بگذارید در نمازهای دیگر

مانند نماز صبح بخوانید. اینجا باید از عهده صحت

صلاتیۀ نماز فارغ شوید و فراغت پیدا کنید!

یعنی این شخص اصلاً نمی‌فهمد که نماز طواف

با نماز غیر طواف فرق نمی‌کند؛ واللّه فرق نمی‌کند!

ماهیت حضور قلب در نماز و عدم تفاوت آن در فرائض و نوافل

من یک وقت از مرحوم والد - رضوان الله علیه -

سؤال کردم: آیا حضور قلب انسان در نماز واجب

باید بیشتر باشد؟ فرمودند:

نماز، نماز است؛ حضور قلب یعنی چه؟ کم و زیاد یعنی چه؟ نماز، نماز است؛ چه نماز واجب باشد، چه نماز مستحب؛ در هر دو، یک تکلیف، یک اتجاه و یک تمرکز است و باید در آن، یک وجهه باشد. منتها در واجب، الزام هست و در مستحب، الزام نیست؛ فرقی فقط همین است.

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۵. (آیه‌الله طهرانی)

آیا نماز مستحب را می‌شود بدون وضو یا پشت‌به‌قبله خواند؟ نمی‌شود! مگر در صورتی که فرصت نباشد و وقت تنگ باشد، آن وقت تسهیلاتی قائل شده‌اند؛^۱ اما در توجه به نماز، این مسائل نیست. اینها همه ناشی از کج‌فهمی ما است که به این مسائل نرسیده‌ایم.^۲

تحریف حقیقت حج و تبدیل آن به عبادتی نفرت‌انگیز!

«[مع‌الأسف] حج را به یک عبادت نفرت‌انگیز

برای مردم تبدیل کرده‌اند که

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۳۲۸ - ۳۳۶ و ج ۵، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۰۹. (آیة‌الله طهرانی)

جز وحشت، خَشِیت، خوف، ترس، ناامیدی و
یأس، چیزی در آن وجود ندارد. این در حالی است
که حج، عبادتی است که باید بهترین لحظات زندگی
و عمر انسان به حساب بیاید و خاطرات حلاوتِ آن
تا آخر عمر زیر زبان باشد.^۱

حکایت پیزاری یکی از اطبا از سفر حج به سبب رفتار روحانی کاروان

«آن وقت شما ببینید داریم چه بر سر این حاجی
می آوریم؛ یک حجی برای او درست می کنیم بسیار
تلخ و ناگوار! دکتر سید حمید سجادی که یکی از
دوستان ما است، به من می گفت:

فلانی، من خودم را لعنت کردم که دیگر پایم را به مکه بگذارم! این روحانی کاروان
بلایی بر سرم آورد که گفتم به جدم قسم اگر من دیگر پایم را تا روز قیامت در مکه
بگذارم!

به او گفتم: ببین، بیا با هم یک عمره برویم، از آن
لعتت که دست بر می داری هیچ، بر خودت عهد و
نذر هم می کنی که هر سال به عمره و حج و مکه
بیایی! ولی هنوز موفق نشده ایم که به عمره برویم.^۲

^۱ همان، درس ۷۱. (آیه الله طهرانی)

^۲ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۵۸، تعلیقه:

«به یاد می آورم روزی به اتفاق مرحوم والد - رضوان الله علیه - به دیدن
چشم پزشک ایشان جناب صدیق محترم و برادر عزیزم آقای دکتر حاج سید
حمید سجادی - وفقه الله لمرضاته - به منزلشان رفتیم. در ضمن مکالمات،
صحبت از بعضی احتیاطهای بیجا و تکرار در اعمال که موجب تشویش
خاطر و ایجاد شک و تردید در صحت عبادت می شود به میان آمد. ایشان

به مناسبت، داستانی بس تأسف‌انگیز از سفر حج واجب خود و کیفیت بیان احکام و مسائل روحانی کاروان نمودند که حقیقتاً تمام افراد مجلس را در تألم و تأثر شدید فرو برد.

ایشان گفتند:

به واسطه تشکیک آن روحانی در اعمال حج ما مجبور بودیم هر عملی را چند بار تکرار نماییم تا یقین به صحت آن پیدا نماییم. من جمله من هفده بار نماز طواف نساء خواندم و آن چنان دلهره و اضطراب مرا فراگرفت که اصلاً نفهمیدم چه حجی بجای آوردم و از کجا شروع کردم و به کجا ختم نمودم! و به حدی این کیفیت عمل روحانی مذکور اثر سونی در من گذاشت که به کلی از حج بیزار و بری گشتم و با خود عهد کردم تا ←

۱ ← زنده هستم دیگر به مکه برنگردم. و در آخر به آن روحانی گفتم: در روز قیامت تو را

پیش جدم رسول خدا می‌برم و به او می‌گویم: اگر حج این است که این روحانی به ما آموخت من از دین تو برمی‌گردم، و اگر آن است که خلافت را به ما آموخت داد من را از این فردی که ما را به کلی از حج بیزار نمود بگیر!

و ایشان حتی در هنگام بیان این داستان آن چنان ملتهب و مضطرب گردیده بود که مرحوم والد با دست اشاره کردند که به صحبت ادامه ندهد.

وقتی که از منزل آقای دکتر سجادی بیرون آمديم مرحوم والد - رضوان الله علیه - رو کردند به من و فرمودند: بین این روحانی‌ها با دین مردم چه می‌کنند! و چطور آنها را با احتیاط‌های بیجا و بی‌مورد از دین بیزار می‌کنند، و آن حجی را که باید طعم حلاوت آن و انبساط قلب و انشراح صدری که از آن حاصل می‌شود موجب شوق و رغبت و عشق به مراجعت مجدد به حرم الهی گردد بر آنها زهرمار می‌نمایند! و همچون دیو و غولی مهیب موجب تنفر و انزجار آنها می‌گردانند، به طوری که دیگر جرئت تکرار این فریضه بزرگ را در خود نمی‌بینند. چنانچه خود ایشان مکرر می‌گفتند: "دیگر من به حج یا عمره نخواهم رفت."

البته ناگفته نماند: حقیر پس از مدتی طی مباحثاتی پیرامون سهل و آسان بودن شریعت مقدس اسلام با ایشان به ذکر این نکته پرداختم و برای ایشان مستدلاً ثابت کردم که کردار آن روحانی کاروان صد در صد باطل و برخلاف سنت و روش زعمای دین بوده است و هیچ گاه خدای متعال بدین اعمال و راهنمایی‌ها رضایت ندارد، و اگر با هم به سفری به حج یا عمره مشرف شویم خواهید دید که این حج چقدر شیرین و دل‌پسند و باطمینان و روح‌افزا و دل‌چسب است، به طوری که هر سال شوق دیدار خانه محبوب و ملاقات با جلوات مخصوصه حج شما را به آن سوی بکشاند و نه تنها هیچ گونه اضطراب و تشویشی عارض شما نگردد، بلکه دائماً در حال بهجت و سرور، تمنای حضور بیشتر و فیض کامل‌تری را بنمایید؛ گرچه مع‌الأسف هنوز توفیق تشرف در معیت صدیق محترم برای حقیر دست نداده است. رَزَقَنَا اللهُ جَمِيعًا الْوَفودَ إِلَى بَيْتِهِ الْكَرِيمِ عَلَى مَا هَدَانَا اللهُ وَ هَدَانَا رَسُولُهُ وَ الْأَنْمَةَ الْمُنْتَجَبُونَ عَلَيْهِمُ السَّلَام، آمین.*» (آیه الله طهرانی)

آقاجان، این چه حجی است؟! این چه حجی
است که ما باید با مردم این طور باشیم؟! یعنی واقعاً
پیغمبر از تویِ روحانیِ کاروان این توقع را دارد که
حج را برای او این طور کنی و این طور رقم بزنی؟!
آن امام صادقی که می‌فرماید: ”اگر نان و زیتون

* ترجمه: «خداوند متعال به همگی ما توفیقِ زیارتِ خانهٔ گران‌قدرش را
طبق هدایتِ خود و پیامبرش و امامان برگزیده‌اش علیهم‌السَّلام روزی
گرداند. الهی آمین.» (محقق)

هم به بچه‌هايت بدهی بايد آنها را به مکه
بياوری!“^۱ آن امام صادق اين حج و اين عمره را
خواسته است که [بعد از آن] تو خودت را لعنت کنی
برای اینکه ديگر پايت را در مکه بگذاری؟ کدام حج
را خواسته است؟!

چرا اينها را نبايد به مردم بگويم؟ چرا اينها را
نبايد ياد دهيم؟ چرا بايد اين قسم اقتصادی با اين
مسائل برخورد کنیم؟! آيا آن حجی که حضرت
ابراهيم ندا داد: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ
رِجَالًا﴾^۱، اين حج است که مردم از هرچه خدا و
پیغمبر و خازن و رضوان است بيزاری و تبری
بجویند؟! يا اینکه با آن عشق و علاقه و سوزِ دل و
التهابِ درون و هروله‌کنان، ﴿وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ
يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۲، به سمت اين مکه و
حج و ساير اعمال حرکت کنند؟! کدام حج مورد نظر
امام صادق ما بوده است؟ اين حجی که پدر حاجی
را در ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ گفتن درآوری و سپس بگویی
زنت بر تو حرام است؟! يا اینکه حجی برای او

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۲۵۶.

درست کنی که بگوید: ای کاش نمیرم تا دوباره سال دیگر به چنین مکان و مشاعر و مواقفی برگردم!

حکایت انس علامه طهرانی با دیوان حافظ در سفر حج

خداوند مرحوم والد - رضوان الله علیه - را رحمت کند، ظاهراً ایشان شش سفر به حج مشرف شدند. در یکی از این سفرها، وقتی که داشتند ساک و چمدانشان را برای حج می‌بستند، من دیدم یک دیوان حافظ کنار چمدانشان گذاشته‌اند. یک دفعه آن را برداشتند و گفتند:

آقا سید محسن، دیوان حافظ هم با خودمان برداشتیم تا به آنجا ببریم.

آن سفری بود که با یکی دیگر از اخوی‌های ما و ظاهراً به اتفاق والده رفته بودند و عده‌ای از دوستان همدانی و طهرانی نیز حضور داشتند. سفر در زمان شاه و در فصل زمستان بود. افرادی که همراه ایشان بودند، می‌گفتند: ”این کتاب حافظ در اکثر مواقع: در عرفات، مشعر، منا، مکه و مدینه در دست ایشان بود!“ چرا ما نباید اینها را بگوییم؟ چرا مردم نباید بفهمند؟ چرا مردم باید فقط به خودشان مشغول باشند و

مواظبت کنند که گوشه لباس احرامشان به زمین
 کشیده نشود؟!
 این مسائل چیست؟! اینها وظایفی است که
 مجتهد به عهده دارد و تمام اینها وظیفه فقیه است؛ اما
 کدام فقیه؟ آن فقیهی که واقعاً فقیه باشد! شاگرد امام
 صادق است که می‌تواند این مطالب و حقایق را
 روشن سازد.»^۱

حکایت انس آیه‌الله طهرانی با گلشن راز شبستری در سفر حج

«هنگامی که ما در مکه بودیم، یکی از رفقا چند
 کتاب برای من آورده بود و به من هم نگفته بود.
 گفتم: «دیدم اینها به درد تو می‌خورد.» یکی از آن
 کتاب‌ها همین گلشن راز بود. من در تمام مدت این
 اشعار را می‌خواندم. مرحوم شبستری
 - رحمة الله علیه - می‌فرماید:

برون آی از سرای امّ هانی *** بخوان مجمل حدیث **«مَنْ رَأَى»**
 چه کردی فهم از **«دینُ العَجائز»** *** که بر خود جهل می‌داری تو جائز؟
 کلیم‌آسا برو حق را طلب کن *** شبی را روز و روزی را به شب کن^۲

اشعار شبستری خیلی خوب و عالی است و واقعاً

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۵. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ گزیده‌ایاتی از گلشن راز، ص ۲۷ و ۲۸:

برون آی از سرای امّ هانی *** بگو مطلق حدیث **«مَنْ رَأَى»**
 چه کردی فهم ازین **«دینُ العَجائز»** *** که بر خود جهل می‌داری تو جائز؟
 خلیل‌آسا برو حق را طلب کن *** شبی را روز و روزی را به شب کن

جان بخش است!

در عرفات شعر شبستری می خواندیم. یکی می گفت که اینجا می گویند دعا و این چیزها باید بخوانیم؟! گفتم بالأخره، شخصی اهل دعا است، دیگری اهل شعر، یکی اهل گریه و آن دیگری اهل خنده است. یعنی هر کسی یک طور است و حالی دارد و هر کدام در مظهریت خودشان، مظهري هستند؛ نه این می تواند به آن اعتراض کند و نه آن می تواند به این معترض باشد.^۱

حکایت وفات جوانی در عرفات هنگام خواندن شعر حافظ

«مرحوم آقا شیخ محمد بهاری

– رضوان الله علیه – در عرفات بود. نزدیک ظهر

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، منظومه، درس ۳۶. (آیه الله طهرانی)

متوجه می‌شود که صدای آواز بسیار عجیبی
می‌آید و به سمت آن صدا به بیرون کشیده می‌شود؛
از خیمهٔ خود بیرون آمده و به سمت آن صدا حرکت
می‌کند. وقتی به آنجا می‌رسد، می‌بیند دمِ
جبل‌الرَّحْمه جوانی نشسته و از همین اشعار حافظ
می‌خواند. هنگامی که به نزدیک آن صدا رسید، شنید
که این شعر را می‌خواند:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را *** که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را^۱

وقتی نزدیک‌تر شد، دید جوان دیگر نمی‌خواند؛
جلوتر رفت و فهمید که صفا کرده و فوت کرده
است.

نمونه‌هایی از احتیاط‌های افراطی در ادای مناسک حج

[درست در مقابل این دیدگاه و عملکرد] یکی از
آقایان معروف طهران، دمِ مستجار نشسته بود. یکی
از رفقا که او را می‌شناخت، از او می‌پرسد: ”چه کار
کنیم که حَجّمان بهتر و بیشتر مقبول شود؟“ آن آقا در
پاسخ می‌گوید:

سعی کنید عباراتی را که در حج آمده است، صحیح آدا و تلفظ کنید!

مثلاً ضاء ”إلهی رَضّی“ را قشنگ بگویید. جدی

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴.

می‌گویم و شوخی نمی‌کنم! این شخص از افراد بسیار معروف و معلم اخلاق است. آن یکی چه می‌گوید و این یکی چه می‌گوید. و یا شخص دیگری می‌گفت:

مواظب باشید به شما تنه نزنند؛ اگر تنه زدند، همان‌جا را دقیقاً علامت بزنید و از باب مقدمه علمیه، آنگاه به عقب بازگردید و احتیاطاً یک وجب هم عقب‌تر باشد تا طواف درست آدا شود و دوباره طواف کنید. لذا مواظب باشید کسی به شما تنه نزند و شما را هل ندهد؛ اگر هل دادند و سر یا کتفتان برگشت، کار شما تمام است و دیگر هیچ!

آخر این چه طوافی شد؟!!

ما داشتیم نماز طواف می‌خواندیم و هنوز نوبت

طواف نساء نرسیده بود. یک حاجی آمد و گفت:

”حاج آقا شما ایرانی هستید؟“ گفتم: بله، این‌طور

می‌گویند.

گفت: "حاج آقا، خیلی شوخ هستید!" گفتم:
شوخی مربوط به همین جا است؛ پس مربوط به
کجاست؟ خوش هستیم؛ اگر اینجا شوخی نکنیم،
کجا شوخی کنیم؟! هر جا می‌رویم ابرویمان هفت
است، لا اقل اینجا کمی باز باشد.

بعد گفت: آقا، [مطاف] شلوغ بود و به من تنه
زدند؛ آقای روحانی کاروان می‌گوید طواف باطل
است و باید دوباره طواف انجام بدهی!

گفتم: حالا مگر چه شده است؟ گفت: کِتفَم
برگشته است.

گفتم: حُب برگردد! اگر دو دور هم مثل فرفره
بچرخ می‌مسئله‌ای نیست؛ برو نمازت را بخوان. کمی
کتفت به آن طرف رفته و هیچ مشکلی ندارد.

گفت: جداً؟! بروم به روحانی کاروان بگویم؟
گفتم: برو او را صدا کن بیاید اینجا. این حرف‌ها
چیست که می‌زنید؟!!

دیگر رفت و بازنگشت. می‌گویند: باطل است و
باید دوباره برگردی و هفت دور دیگر طواف کنی.
یا الله! این که طواف نشد، این زجر است! چه دارند

به خلق خدا می گویند!«^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۱۳۵. (آیه الله طهرانی)

بخش دوم: نقد دیدگاه اهل ظاهر نسبت به

تکالیف الهی

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

معنای صحیح محاذات شانهٔ چپ با کعبه هنگام طواف

«یکی از مواردی را که می‌توان در اعمال حج

بر شمرد مسئلهٔ طواف به دور خانهٔ خداست. چنانچه

اخبار و روایات دلالت دارند، باید حاجی طواف به

دور خانهٔ خدا را از سمت چپ شروع نماید؛ یعنی

ابتدای حرکت او باید از حَجْر الْأَسْوَد به سمت باب

کعبه و بعد حَجْر اسماعیل و همین‌طور ادامه دهد تا

دوباره به حَجْر الْأَسْوَد برسد؛ یعنی باید در موقع

طواف، کعبه در سمت چپ او واقع گردد و به این

نحو ادامه دهد تا هفت شَوَط او تمام گردد. و در این

بین از ادعیه و اذکار در روایات بسیار وارد شده است

و حاجی در هنگام طواف باید به این ادعیه مشغول باشد.^۱

دعای امام رضا علیه السّلام در طواف

در روایت است که امام رضا علیه السّلام در هنگام طواف دست‌ها را به طرف آسمان بلند می‌کرد و می‌فرمود:

يا الله! يا وَلِيَّ العَافِيَةِ و خَالِقَ العَافِيَةِ و رَازِقَ العَافِيَةِ و الْمُنْعِمَ بِالعَافِيَةِ و الْمَنِّانُ بِالعَافِيَةِ و الْمُتَفَضِّلُ بِالعَافِيَةِ عَلَيَّ و عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ! يا رَحْمَنُ الدُّنْيَا و الآخِرَةِ و رَحِيمَهُمَا! صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ، وَاَرْزُقْنَا العَافِيَةَ، و دَوِّامِ العَافِيَةِ و تَمَامِ العَافِيَةِ و شُكْرَ العَافِيَةِ فِي الدُّنْيَا و الآخِرَةِ؛ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.^۲

مرحوم شیخ صدوق در عیون الأخبار روایت می‌کند از سعد بن سعد از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السّلام؛ سعد می‌گوید:

با امام رضا علیه السّلام مشغول طواف بودم تا جایی که به مقابل رکن یمانی رسیدیم؛ حضرت ایستاد و دستش را به طرف آسمان بلند کرد و عرضه داشت: ”ای پروردگار! ای کسی که عافیت به دست توست، و به وجود آورنده عافیت هستی، و عطا کننده عافیت می‌باشی، و نعمت عافیت را به بندگان ارزانی می‌داری، و بر بندگان منت می‌گذاری به واسطه عافیت بر آنها؛ و ای کسی که به لطف خود عافیت را بر من و بر جمیع مخلوقات کرامت می‌بخشی. ای پروردگار رحمان در دنیا و آخرت و رحیم در دنیا و آخرت (انعام عام و خاص در هر دو نشئه)، بر محمد و آل محمد درود بفرست و نصیب ما عافیت بفرما، و آن را دوام بخش، و تمام و مُنتهای عافیت را بر ما ارزانی بدار، و شکر بر عافیت را در دنیا و آخرت روزی ما بگردان؛ ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان.“

دعای مأثور بین رکن یمانی و حجرالأسود

و کذلک مرحوم کلینی با سند متصل خود از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

يُسْتَحَبُّ أَنْ تَقُولَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْحَجَرِ: اللَّهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الآخِرَةِ حَسَنَةً

^۱ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۱ - ۳۳۷ و ۳۴۴ - ۳۵۱ و ۳۵۳ - ۳۵۵.

^۲ وسائل الشّیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۵، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۶.

و قِنَا عَذَابَ النَّارِ. وَ قَالَ: إِنَّ مَلَكًا مُوَكَّلًا يَقُولُ: آمِينَ! ^۱

”مستحب است که حاجی در هنگام طواف بین رکن یمانی و حجرالأسود بگوید: خدایا در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی عطا فرما، و ما را از عذاب آتش حفظ فرما. بعد حضرت فرمودند: ملکی از ملائکه پروردگار می‌گوید: آمین!“

و روایات عدیده دیگری نیز حاکی است که

شخص طائف مستحب است زبان او به ذکر اذکار

خصوصاً صلوات بر محمد و آل محمد و ادعیه مأثوره

مترنم باشد و توجه او به معانی اذکار و ادعیه متمرکز

گردد.^۲

تعارض دقت در توجه به سمت کعبه با حضور قلب در طواف

حال چطور ممکن است شخصی هم دقیقاً

متوجه سمت کعبه باشد و هم به اذکار و توجه به

ادعیه مشغول گردد؟! به عبارت دیگر: آیا می‌شود

انسان دقت در سمت‌گیری کعبه و مُحاذات دقیق

شانهٔ چپ با کعبه خصوصاً هنگام عبور از زاویهٔ

بیت‌الله را با توجه تام به اذکار و خلوص نیت و

اشتغال به یاد محبوب جمع نماید؟

بدیهی است پرداختن به ظاهر طواف و تفسیر

نادرست از مُحاذات مِنْكَبْ أَيْسَر ^۳ با کعبه مکرمه

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۴۰۸.

^۲ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۳۳ - ۳۳۷.

^۳ شانهٔ چپ. (محقق)

موجب تعطیل بالکلیهٔ جمیع حیثیات و شئون حاجی در هنگام اشتغال به این فریضهٔ مهم خواهد شد، و یک‌سره او را در اشتغال به محاسبه و دقت در زاویه‌های بیت‌الله، و بالمآل عدم فهم و ادراک از حقیقت طواف و تعطیل قوا و حضور در محضر حضرت ربوبی وامی‌دارد؛ و طوافی را که باید کاملاً با حضور قلب و توجه سرّ به مبدأ اعلیٰ و انغمار در بحار انوار شهود و حضور حضرت حق باشد، به یک عمل خشک و جامد و توخالی و ظاهری بی‌محتوا مبدّل خواهد نمود. آیا مقصود و منظور ائمهٔ دین ما از طواف این طواف است یا طواف دیگری؟! قضاوت با خوانندگان و متأمّلین و متدبّرین خواهد بود.

عواقب مصیبت‌بار عدم فهم صحیح مبلغین از مبانی شرع

حال باید توجه نمود که چطور با عدم فهم صحیح مسئلهٔ طواف و تفسیر ناصواب آن برای مردم بی‌اطلاع از رمز و رموز حقایق اعمال و توجیه نادرست بعضی از روحانیون کاروان‌ها، مردم عوام به‌جای پرداختن به حج صحیح و واقعی و توجه به آنچه که رسول خدا و ائمهٔ معصومین علیهم السّلام

بیان فرموده‌اند، که همانا رشد و رُقَاء و استفاضه از
جلّوات خاصّه این عملِ بسیار مؤکد است، آنها خود
را به ظاهری آراسته و به‌دور از تلقی معانی و
روحانیت مشغول می‌دارند و موجب سدّ ابواب
خیرات و برکات الهی بر آنان می‌گردند.

در اینجا به‌خوبی و وضوح روشن گردید که
عدم اطلاع صحیح مبلّغ احکام و متصدی
امر به معروف و نهی از منکر از مبانی شرع مُبین و
حیازت جوانب و حدود

مسائل شرعی چه ضررهای جبران‌ناپذیری از
خود به‌جای خواهد گذارد و چه عواقب
مصیبت‌باری به‌بار خواهد آورد.^۱

بررسی مسئله محاذات شانه چپ با بیت‌الله در طواف و نقد اعمال
ظاهرگرایان

«روزی به مرحوم والد - رضوان الله علیه -
عرض کردم: این مسئله که می‌گویند طائف هنگام
طواف به دور کعبه باید چنان مواظبت و مراقبت
نماید که هیچ‌گاه شانه چپ او از مُحاذات بیت خارج
نگردد، چگونه است؟ و آیا این فتوا با نفس توجه و
عبادت و التجاء به‌سوی پروردگار در هنگام طواف
منافات ندارد؟ و انسان را از باطن به ظاهر، و از
ادراک مغز و حقیقت به مجاز و پوست، و از توجه
به معنا به کثرت منصرف نمی‌سازد؟ ایشان فرمودند:

دقیقاً همین‌طور است و اصلاً این حکم بدین صورت در احادیث وجود ندارد.

و حقیر پس از مراجعه به روایات متوجه شدم
به‌طور کلی طرح این مسئله اشتباه محض می‌باشد و
آنچه که از مُفاد روایات به‌دست می‌آید این است که:
شخص طواف‌کننده باید از سمت چپ به دور خانه

^۱ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۵۹. (آیه‌الله طهرانی)

خدا طواف کند نه از سمت راست، به نحوی که شأنه
چپ او به سمت بیت باشد نه شأنه راست او؛^۱ و این
مسئله چه ربطی به محاذات شأنه با بیت و انطباق
دقیق او با جرم بیت الله دارد؟!

البته طرح این مسئله برای حقیر که سالیان
متمادی در چنین مکتبی به برخی از اشارات و دقایق
اطلاع حاصل نموده‌ام سهل و عادی می‌نماید، اما
برای افراد عادی چه بسا دور از ظرفیت ادراک و سعه
علمی و معرفتی آنان باشد؛ و از این باب است که به
هیچ عنوان نمی‌توانند دست از ظهور تخیلی و
توهمی پاره‌ای از ظواهر کلمات بردارند و سعه
وجودی و معرفتی خود را قدری به سمت و سوی
عروج و صعود به مراتب کشف، به حرکت درآورند
و خود و دیگران را در همین موقف تنگ و تاریک و
پوست و مجاز و عاری از روح و جان و نشاط و
انبساط و تَلَأْلُؤْ انوار عالم قدس

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۴۴ - ۳۴۹.

بر ضمیر و قلب، محبوس و گرفتار می‌کند.^۱»

اهمیت حضور قلب در حج و تقابل آن با اضطراب و تشویش

«حاجی باید با توجه و حضور قلب، طواف و

سعی را انجام دهد. من نشسته بودم، دیدم شخصی

بسیار مضطرب آمده و می‌گوید: آقا، چه کنم؟

همه‌چیزم از بین رفت!

گفتم: چه شده است؟

گفت: داشتم طواف انجام می‌دادم، شخصی آمد

و شأنه مرا مقداری به این سمت برگرداند و من

حرکت کردم و رفتم. حالا آمده‌ام، می‌گویند اصلاً

طواف باطل است!

گفتم: برو آقا جان، طواف از طواف من هم

قبول‌تر است. در روز قیامت من ضامن بر این هستم.

گفت: آقا، می‌گویند شأنه باید موازی باشد.

گفتم: تو چهار دور هم دور من چرخ بزنی

طواف قبول است و اشکالی ندارد.

این حرف‌ها چیست که در می‌آورند؟! ما

به این نحو، آن حالت نفسانی و حالت روحی حج را

^۱ نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص ۳۸. (آیة‌الله طهرانی)

می‌گیریم و به‌جای آن، تشویش و اضطراب و دلهره و کدورت و شک و شبهه و انبانی از تأثرات و شُکوک را همراه با آن شخص به وطنش می‌فرستیم. این حج شد؟ صد سال هم آدم چنین حجی نرود بهتر است!»^۱

اشتغال به ظواهر به‌جای ادراک فلسفه حج

«مردم تقصیر ندارند و این‌طور برای آنها بیان شده است. فقط یک میلیونیم آن مقداری که نسبت به حقیقت و فلسفه و روحانیت و معنویت و آثار و برکات حج نصیب انسان می‌شود، مربوط به احکام و عبادات و اعمال و افعالی است که انسان باید انجام بدهد؛ اما متأسفانه تمام سعی و توان را روی همین اعمال می‌گذارند که این عمل را چطور انجام بدهید، آن عمل را چطور انجام بدهید، سرتان را برنگردانید، موقعی که دارید لبّیک می‌گویید متوجه باشید که لبّیک را قشنگ بگویید، ”عین“ را خوب بگویید و مخارج را خوب ادا کنید!

^۱ عنوان بصری، ج ۸، ص ۱۹۲. (آیة‌الله طهرانی)

توصیه یکی از معروفین به دقت در ظواهر اعمال و نقد آن

در سفر گذشته که ما مشرّف شدیم، یکی از افراد
که از معروفین هم بود، آمده بود. از باب نصیحت به
بعضی از دوستان گفته بود:

به آن مقدار که دقیق به اعمال و کردارتان برسید، به همان مقدار به خدا نزدیک
می‌شوید!

یعنی چه؟ یعنی تمام اعمال و رفتار حج، منوط
به دقت در کیفیت حرکت کردن و نگاه کردن و الفاظ
را از دهان خارج کردن است. این که حج نیست، این
تئاتر و فیلم است!

ما حدود ده سال پیش با یک گروه لبنانی به حج
مشرّف شده بودیم. شخصی از لبنان آمده بود و
با اینکه مرجع تقلید آنها بود، می‌گفت:

اینکه نباید شانه از سمت کعبه تکان بخورد، به‌خاطر این است که خدا می‌گوید همه
در یک صف باید حرکت کنند!

گفتم:

آقا، این حرف‌ها را از کجا در آورده‌اید و می‌زنید؟! مگر اینجا ارتش و نظام است
که همه باید در یک صف قدمرو، نه چپ و نه راست حرکت کنند؟! گاهی اوقات
پیغمبر سوار شتر می‌شد و با شتر دور کعبه می‌گشت.^۱

هیچ، آن بنده خدا رفت. بعد آنها گفتند: سید،
[مسائل را] تو برای ما بگو. دیگر ما هم شروع کردیم
به گفتن. روز سوم که شد، گفتند: ”خدا خیرت
بدهد، پدرت را بیامرزد، ما را راحت کردی، داشتیم

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۹۴ و ۳۹۵؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۸۳۱.

می‌مردیم. شب‌ها از این مسائل خواب پریشان
می‌دیدیم!“ جدی می‌گفتند! التفات می‌کنید که بر سر
مردم چه می‌آورند؟!

وقتی هم که حششان تمام شد، آمدند پیش ما و
گفتند: ما این کار را کردیم. گفتم: برو پی‌کارت!
گفتند: آن کار را کردیم. گفتم: بلند شو برو! فقط به
یکی گفتم احتیاطاً این عمل را دوباره انجام بده، فقط
همین؛ گفتند: آقا، خدا خیرت بدهد، خدا عمرت
بدهد! واقعاً عجیب بود.

ببینید، ما آمده‌ایم این مسئله و قضیه به این مهمی را فقط در کیفیت کلمات و تعابیر و توجه به شانه‌ها و پرداختن به حرکات ظاهر و غفلت کردن از همه آنچه خداوند در این قضیه برای ما تعیین و بیان کرده است، خلاصه کرده‌ایم.^۱»

لزوم ادراک حقیقت باطنی مناسک حج و بیان نمونه‌هایی از آن

«وقتی انسان به‌سوی حج حرکت می‌کند، باید بداند که صرفاً به اعمالی ظاهری نمی‌پردازد؛ بلکه تمام این اعمال ظاهری، از رفتن به عرفات و منا و مشعر، باطنی در پسِ خود دارند و حاجی باید این را بفهمد و آن حالت روحانی را احساس نماید.

برای مثال، در سنگ‌زدن باید این حالت را داشته باشد که سنگ می‌زند تا در بازگشت دیگر شیطان به او مراجعه نکند. یا وقتی طواف می‌کند، باید بداند که مسیر حیات خود را از این‌پس بر چه اساسی قرار می‌دهد؛ این، مسئله مهمی است. یا هنگامی که سعی می‌کند، باید بداند که در تبعیت از حضرت هاجر سلام الله علیها به دنبال آب حیات می‌گردد؛ و نباید

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

این گونه باشد که پس از بازگشت، اینها را فراموش کند. تک تک این اعمال و مواقف، حال خاص خود را دارند.»^۱

نقد تقلیل حج به اسقاط تکلیف ظاهری

«لذا آن، چه شناختی است که وقتی از شخصی که برای انجام فریضة حج به مکه می رود، سؤال می کنیم: حال و وضعیت شما چطور است؟ می گوید: «إن شاء الله این سختی ها دو سه روز دیگر تمام می شود و پیش زن و بچه مان بر می گردیم!» آیا این شناخت و میزان معرفت، با آن شناختی که امام حسن علیه السلام بیست و پنج بار به حج می رود که بیشتر آنها هم با پای پیاده بوده است،^۲ یکی است؟ به نظر می رسد این مسئله از قضایایی است که «قیاساتها معها» است.^۳

^۱ همان، مجلس ۲. (آية الله طهرانی)

^۲ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۴.

^۳ به قضایای فطری که به صرف تصور طرفین آنها، جزم به صدقشان حاصل می کنیم، «قَضَايَا قِيَّاسَاتُهَا مَعَهَا» گویند؛ و آن را در موردی گویند که احتیاج به استدلال و آوردن دلیل و برهان نباشد. مثل قضیه «عدد چهار، زوج است» که قضیه ای فطری است، زیرا حکم ما به صدق آن مستند به این قیاس است: «چهار به دو امر مساوی بخش پذیر است، و هر عددی که به دو مساوی بخش پذیر باشد زوج است، پس چهار زوج است.» (محقق)

چنین شناختی که انسان از فريضة حج دارد، صرفاً آن را به عنوان اسقاط یک تکلیف ظاهری می بیند؛ ولذا در نگاه او، کعبه با یک تپه معمولی در بیابان تفاوتی ندارد. تفاوت فقط در این است که نسبت به حج، تکلیف است، اما در گشتن به دور تپه ها و سنگ ها در بیابان تکلیفی نیست؛ شناخت او فقط به همین مقدار محدود می شود. هم چنین، سعی بین صفا و مروه برای او با حرکت در یک خیابان تفاوتی ندارد؛ تنها تفاوت در این است که در آنجا مکلف است و در اینجا تکلیفی ندارد. یا رفتن به عرفات و مشعر، با مسافرت از شهری به شهر دیگر و اُتراق کردن در بیابان برای خوردن چای و پنیر و صبحانه، هیچ تفاوتی نمی کند؛ مگر آنکه نسبت به عرفات و مشعر تکلیف شده است و نسبت به جلوس در بیابان و شب را در آنجا گذراندن و خیمه زدن تکلیفی نیست. تمام ادراک او فقط به همین مقدار است، نه بیشتر.

آیا این سطح از معرفت، انسان را به خدا می رساند؟! آیا همین که خداوند فرموده است بیایید چادر بزنید و بمانید، شب به آنجا بروید و بیتوته کنید

و بعد فردا چند سنگ بردارید و به ستونی بزنید و
گوسفندی را هم ذبح کنید، کافی است؟ و اینکه اگر
در آنجا هم نتوانستید ذبح کنید، بهتر است بگویید زن
و بچه‌تان در وطن برایتان ذبح کند و منظور فقط ذبح
کردن است. آیا این، با اینکه ما اصلاً بفهمیم
[حقیقت] ذبح در منا چیست و چه آثار و خواصی
دارد، یکی است؟

ما از تمام این مسائل بیگانه هستیم و معرفتمان
صرفاً متمرکز بر رعایت تکلیفی است که آن را طبق
فهم ناقص خود و براساس چند دلیل و روایت،
استفاده می‌کنیم.

تبیین شمه‌ای از اسرار باطنی و عرفانی مناسک حج

آیا این مسئله با آن حجتی که مرحوم آقای حداد
رفتند و بعد اسرارش را برای مرحوم والد
- رضوان الله علیهما - نقل کردند، یکی است؟ اینکه
وقوف به مشعر چه مرتبه‌ای از مراتب انسان است؛
سیر رجوع به حق در مقام **إِنَّا لِلّٰهِ وَّ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛

وقوف در عرفات و مشعر و اسرار آن؛ سنگ زدن
به شیطان؛ روبه قبله و پشت به قبله بودن؛ سعی بین
صفا و مروه و متابعت از حضرت هاجر
سلام الله علیها، که این متابعت در چه مرتبه‌ای باید
انجام بگیرد و چرا باید تا روز قیامت، حتی انبیاء و
ائمہ علیهم السّلام، به دنبال این بانوی بزرگوار
حرکت کنند؛ نمازی که پشت مقام حضرت ابراهیم
علیه السّلام خوانده می‌شود و انسان باید جای پای
او را پیش روی خود قرار دهد و پشت آن نماز
بخواند؛ این جای پا چه ارزشی دارد و این نماز چه
موقعیتی برای انسان حاصل می‌کند که اگر در سایر
جاها بخواند باطل است، بلکه باید بیاید و پشت
جای پای حضرت ابراهیم این کار را انجام دهد؛
یعنی با این نمازی که الآن می‌خواند، با حضرت
ابراهیم در بنای این کعبه شریک است!

آیا این حج با این خصوصیات، با حجبی که
می‌گویند باید شانه‌ات را با یک زاویه هندسی چنان
تطبیق دهی که این طرف و آن طرف نشود، یکی
است؟ این معرفت با آنها یکی است؟!

انسان نمی‌داند بر این مطالب بگرید یا بخندد؛ بر

این میزان از معرفت تأسف بخورد یا اینکه مسئله به حدی است که اصلاً آن را در گوش خود راه ندهد! این معرفت انسان را به خدا می‌رساند؟! به جای رفتن به عرفات و توجه و ابتهال، آن جناب روحانی بگوید از نماز ما عکس و فیلم بگیرید و مردم همگی در نماز، به جای آنکه توجه داشته باشند، چشمشان به دوربین فیلم‌برداری باشد و او هم یکی یکی در صفوف بگردد! این می‌شود عرفاتشان و آن هم می‌شود نمازشان و مسائل دیگری که حالا دیگر بماند! مطالبی که می‌گویم چیزهایی است که با چشم خودم دیدم.

[واقعیت] قضیه این است یا آن حجتی که ما از بزرگان و اولیای خدا دیدیم و آن توجهی که از آنها مشاهده کردیم و آن اسراری که از آنها شنیدیم؟!»^۱

حکایت مواجههٔ مرحوم حداد با یکی از علما در مسجد الخیف

«مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه -

فرمودند: یک شب که با رفقا به

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷ ه.ق، مجلس ۹. (آیه الله طهرانی)

مسجد الخیف داخل شدیم، دیدم آقای حاج سید احمد زنجانی^۱ با جمیع رفقای طهرانی و ایرانی گرد هم نشسته، و ایشان سخت از وضع طهارت و نجاست حجاج و معابر ناراحت است، و گویا نیز در وقت دخول به مسجد الخیف ترشحی از آن آب‌ها به ایشان شده است، و ایشان را چنان متغیر نموده بود که: ”خداوندا! بارالها! می‌خواهیم دو رکعت نماز با طهارت در مسجد تو بجای آوریم، ببین مگر این عرب‌ها و این مردم با این وضع و کیفیت می‌گذارند؟!“

پرداختن به طهارت ظاهری و غفلت از توجه تام به خدا

^۱ روح مجرد، ص ۱۴۲:

«منظور حضرت آیه‌الله حاج سید احمد فهری زنجانی - دامت برکاته - می‌باشند که از شاگردان اخیر مرحوم قاضی، و از ارادتمندان مرحوم حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی است. مردی است فاضل و عالم و خوش‌فهم، و در ترویج دین کوشا و ساعی. در مراجعت از نجف مدتی در باختران در مسجد جامع مشغول تدریس و اقامه جماعت و تبلیغ بود؛ سپس در طهران، و پس از آن در زمان انقلاب اسلامی ایران از طرف رهبر کبیر فقید به شام عازم و در دمشق مشغول اقامه شعائر دینی است. حقیر با ایشان سوابق ارادت و آشنایی و دوستی دارم، و در سفر اخیر حقیر به بیت‌الله الحرام در مناشرف ملاقات دست داد، و یک بار هم در مشهد مقدس در حرم مطهر توفیق زیارتشان حاصل شد؛ و در هر دو بار حقیر را به ”شام“ دعوت فرمودند و موانع سفر را خود به عهده گرفتند. ولی مع الأسف تابه حال توفیق تشرف و اجابت دعوت معظم له برای بنده دست نداده است.» (علامه طهرانی)

من به او پرخاش کردم و گفتم:

مریدی از نزد استادش، حضور بزرگی رفت. آن مرد بزرگ به او گفت: ”ما عَلَّمَكُم أُسْتَاذُكُم؟! اِسْتَادَ شَما بَهِ شَما چَهِ چِیزِی تَعلِیمِ كَرَدَهِ اِست؟!“ مرید گفت: ”عَلَّمَنَا أُسْتَاذُنَا بِالتَّزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذُّنُوبِ! اِستاد ما بَهِ ما التَّزَامِ بَهِ طاعَتِهای خِدا وَ تَرْكِ نِمودنِ گِناهاَن را تَعلِیمِ نِمودَهِ اِست!“

آن بزرگ گفت: ”تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكُم بِالتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ ما سِوَاهُ؟! اِینِ كَارِها صِرْفاً اَدابِ دِینِ مَجوسِ اِست (زردشتی‌ها كَهِ قائلِ بَهِ دو مِبدأ خِیر وَ شَر، وَ نور وَ ظِلْمَت‌اند). چِرا شَما را اِمرِ نِكَرد تا یِک‌سَره بَهِ‌سوی خِدا بِروید، وَ توجِهانِ بَهِ وی باشَد؛ بَهِ فِراموشِ كَرْدنِ وَ دورِ رِیختنِ ما‌سِوایِ خِدا؟!“

آقا جان من! شما چرا دین خدا را عوض
می کنید؟! چرا شریعت را وارد پیچ و خم می نمایید؟!
چرا مردم را از خدا می بُرید و به اعمالشان سوق
می دهید؟! مگر دین رسول الله دین آسان و راحت
نیست؟! مگر فرمود:

بُعِثْتُ عَلَى شَرِيعَةٍ سَمَحَةٍ سَهْلَةٍ^۱ ”من بر شریعت بدون گیر و بند، و شریعت قابل
إغماض و گذشت، و شریعت آسان مبعوث شده‌ام.“

مگر رسول خدا و ائمه نفرموده‌اند:

هر چیز، به هر شکل و صورت و در هر زمان و مکان طاهر است، مگر آن وقت
که علم یقینی به نجاست آن پیدا کنی.^۲

شما مطلب را واژگون نموده‌اید و می گوید: همه
چیزها نجس است تا ما علم یقینی به طهارت آن پیدا
کنیم!

چرا دست از سر مردم بر نمی دارید؟! چرا مردم
را با پیغمبرشان و با دین سهل و سمحه و آسانشان
رها نمی کنید؟! چرا راه توجه و انقطاع به خدا را

^۱ مسائل الناصریات، ص ۴۶:

«رَوَى عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنَّهُ قَالَ: **بُعِثْتُ عَلَى
الشَّرِيعَةِ السَّمَحَةِ السَّهْلَةِ.**»

هم چنین رجوع شود به الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۲۸؛ مسند أحمد، ج ۵،
ص ۲۶۶. با قدری اختلاف در مصادر.

^۲ الْمُقْنَع، شیخ صدوق، ص ۱۵: «**كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ إِلَّا مَا عَلِمْتَ** (خ.ل: **حَتَّى
تَعْلَمَ**) **أَنَّهُ قَذِرٌ.**»

می‌بندید؟! چرا بر روی بابِ مفتوح قفل می‌زنید؟!!

لزوم توجه به خدا در حج، نه صحت و بطلان عمل

اشعار آبدار شیخ بهایی در باب توحید و حقیقت حج (ت)

همهٔ مردم حج می‌کنند، باید از میقات که احرام می‌بندند تا وقت تقصیر و قربانی که از احرام بیرون می‌آیند توجهشان به خدا باشد. غیر از خدا نبینند و نشنوند، و ذهنشان یک لحظه از خدا منقطع نگردد. اعمال و رفتار را نباید به نظر استقلالی نظر کرد.^۱

← آبدار برای من می‌خواند. از جمله این اشعار را خواند: ...

يَا مَنْ بِمُحَيَّاهُ جَلَى الْكَوْنِ وَ زَانَهُ *** الْعَالَمُ
فِي الْحَيْرَةِ لَا يُدْرِكُ شَانَهُ
أَخْفَاكَ ظُهُورٌ لَكَ عَنْهُمْ وَ أَبَانَهُ *** اِی تیر
غمّت را دل عشاق نشانه

عالم به تو مشغول و تو غائب ز میانه

إِيَّاكَ تَطَلَّبْتُ وَ ذِكْرَاكَ هَوَيْتُ *** مِنْ كُلِّ
حَدِيثٍ بِأَسَانِيدَ رَوَيْتُ
إِنْ كَانَ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ الْبَيْتِ أَتَيْتُ^۲ *** مقصود
من از کعبه و بتخانه تویی تو

^۱ روح مجرد، ص ۵۰۱:

«مرحوم حداد می‌فرمودند: مرحوم قاضی هر وقت به کربلا مشرف می‌شد و در کلبهٔ حقیر نزول اجلال می‌فرمود، علاوه بر آنکه چنان غرق دریای خروشان معارف بود مع ذلک گهگاهی از اشعار ←

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

إِنْ فِي عَرَافَاتٍ وَ مِنْهَا جَسَدِي دَار *** أَوْ
مَشْعَرِهَا مَا لِسِوَاكَ خَلَدِي دَار

مَنْ مِثْلِي مَنْ حَجَّ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ الدَّارِ ۳ ***

حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

قَدْ كَلَّ لِسَانِي صِفَةَ الدَّارِ بِتَجْرِيد *** فِي فَضْلِ
صِفَاتٍ وَ لَقَدْ طَالَ بِتَحْمِيد

مِنْ مُقَلَّةٍ قَلْبِي فَأَرَى نَوْرَكَ تَوْحِيد *** چون

در همه جا عکس رخ یار توان دید

دیوانه منم من که روم خانه به خانه

لَا مَطْلَبَ إِلَّا وَ بِأَيْدِيكَ مُشَيَّد *** لَا مُفْضِلَ
إِلَّا وَ بِنُعْمَاكَ مُقَيَّد

لَا مُفْضِلَ إِلَّا وَ لَا غَيْرَكَ ذُو الْيَدِ *** هر

کس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به نوا خوانی و قمری به ترانه

لَا مَطْلَبَ لِي غَيْرُكَ لَا وَ الَّذِي يُوجِد *** إِنْ
أُتِهُمُ أَوْ أُشْتِمُ أَوْ أُعْرِقُ أَنْجِد

لِلْفَوْزِ إِلَى وَصْلِكَ يَا مَنْ هُوَ مُنْجِد ۶ *** گه

معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می طلبم خانه به خانه ***»

* از جمله ابیات مخمّسی است در استقبال غزل منسوب به هلالی یا خیالی
که شیخ بهاء الدّین عاملی نیز در اشعار مشهوره خود به استقبال آن رفته است.

• ترجمهٔ ابیات عربی:

«۱) ای آنکه با چهره و جلوه‌ات جهان را آشکار کردی و آن را آراستی؛ جهان در سرگردانی است و شأن و مقام تو را ادراک نمی‌کند؛ همین آشکار بودنت برای آنها، تو را از دیدگان‌شان پنهان کرده و در عین حال مقامت را هویدا ساخته است.

۲) تنها تو را طلبیدم و یاد تو را عشق ورزیدم؛ از هر سخنی، با سندهای معتبر روایت کرده‌ام؛ و اگر هم به‌سوی کعبه و بتخانه آمدم... .

۳) اگر جسم من در عرفات و منا و مشعرِ آن ساکن شد، بدان که قلب و روح من برای غیر تو قرار و آرام نیافت؛ چه کسی مانند من است که به‌سوی کعبه و آن سرا حج کرده است؟

۴) زبانم از توصیف ظاهری و مجرد کعبه خسته و ناتوان شده است؛ و در عوض به بیان برتری صفات تو پرداخته و با ستایش تو، سخن را طولانی کرده است؛ پس با چشمِ دلم، نورِ تو را عینِ یگانگی و توحید می‌بینم.

۵) هیچ خواسته‌ای نیست مگر آنکه به‌دستان تو بنا و استوار شده است؛ هیچ بخشنده‌ای نیست مگر آنکه به‌نعمت تو در بند و وابسته است؛ هیچ بخشنده‌ای جز تو نیست و کسی غیر از تو صاحب بخشش و قدرت نیست.

۶) سوگند به آن کسی که خلق می‌کند، مرا هیچ

مقصودی جز تو نیست؛ چه به‌سوی تِه‌امه (جنوب)

رَوم یا به شام (شمال)، چه به عراق (شرق) و چه به

نَجْد (غرب)، هرکجا روم برای کامیابی به وصال

توست، ای کسی که تو یاری‌دهنده و نجات‌بخشی!»

(محقق)

تکالیفی است از طواف و نماز و غیرهما که طبعاً انجام داده می‌شود؛ و در تمام این اعمال باید منظور خدا باشد، نه عمل. باید فکر و اندیشه به خدا باشد نه به صحت و بطلان عمل. این همان مجوسیت محضه است که خداوند واحد را مختفی نموده و دو خدای عمل خوب و عمل بد را به جای آن نشانده است.

این مردم بدبخت را شما از میقات تا خروج از احرام از خدا جدا می‌کنید! از وقت احرام در تشویش می‌اندازید که مبادا ترش‌حی به بدنم، به احرامم برسد. مبادا شانه‌ام از خانه منحرف شود. مبادا در حال طواف از مَطاف بیرون آیم. مبادا نمازم باطل باشد. مبادا طوافِ نِسَائِم باطل آید و تا آخر عمر زن بر خانه‌ام حرام باشد.

هیچ‌یک از اینها در شریعت نیامده است. همین نماز معمولی که خود مردم می‌خوانند درست است. طوافشان درست است. شما آنها را باطل می‌کنید و مَهر بطلان به آنها می‌زنید! و ترشح همین آب‌های مشکوک را نجس دانسته‌اید! و در این صورت، حج

مردم به کلی ضایع شده است. یعنی حاجی که باید از میقات تا پایان عمل همراهش با خدا باشد، و با تقصیر و حلق از انقطاع به خدا و احرام با خدا بیرون آید؛ از ابتدای احرام از خدا منصرف می‌شود، و این انصراف و تشویش و تزلزل برای او باقی می‌ماند تا آخر عمل؛ وقتی از عمل فارغ شد، اینجا نفس راحتی می‌کشد و خدا را می‌یابد.

نقد احتیاط‌های مستلزم غفلت از خدا

ادله عدم جواز احتیاط در عبادات (ت)

تمام احتیاط‌هایی که در این موارد انجام داده

می‌شود و مستلزم توجه به نفسِ

عمل و غفلت از خداست، همه‌اش غلط است.^۱

نقد عبادت مبتنی بر احتیاط و منافات آن با جزم (ت)

در شریعت رسول‌الله و در زمان رسول‌الله کجا

این گونه احتیاط‌کاری‌های عَسِر و حَرَج آمده است؟

^۱ معاد شناسی، ج ۳، ص ۵۳:

«نظر حقیر در کیفیت عمل، عدم جواز احتیاط است فی‌الجمله، **كَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْمَشْهُور**. و برای این مدّعی ادله‌ای موجود است که محل آن در فقه باید ذکر شود و عمده آن دو وجه است:

اول: عدم تعارف این قسم از احتیاطات در زمان معصومین است، خصوصاً **إِذَا لَزِمَ التَّكْرَارُ فِي الْعِبَادَةِ**.

دوم: اینکه عبادت از روی احتیاط مقرون به شک و تردید در نیت است؛ و این حال تردید کم‌کم منجر به وسواس می‌گردد و قاطعیت را از مؤمن می‌گیرد و عبادتی که باید نتیجه‌اش تقرب باشد نتیجه به‌عکس می‌دهد، و مؤمن را پیوسته دو دل و در وادی احتمال و تردید که محل شیطان و ورود خواطر او است نگاه می‌دارد و این همان بُعدی است که صد در صد خلاف راه یقین و تقرب است.

و به‌طور کلی دأب و سنت اسلام بر این است که افراد امت را در اعمال خود قاطع گردانند و از ریب و شک خارج کند؛ زیرا بالأخره کثرت ریب و تردید در اعمال به حالت شک و تردید در نفوس سرایت نموده و نسبت به صاحبان آن حالت تزلزل و اضطراب پدید می‌آورد، و این حالت از امراض مُهْلِكَةُ نفس است و موجب یأس از رحمت خدا خواهد شد؛ زیرا دائماً هر عملی را که انجام می‌دهد نمی‌داند آیا این مورد تکلیف و مقرّب است یا نه؟

و لذا هیچ در دوران امامت ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم دیده نشده، و دأب اصحاب و فقهاء هم نبوده است که شخصی را که مثلاً در نمازهای خود تردید دارد او را وادار به إعاده یا قضاء بنمایند و مثلاً به شخصی که نمازهای خود را ادا کرده و در صحت آن شک دارد او را از باب احتیاط ترغیب به قضاء آنها بنمایند؛ بلکه همیشه امر قاطعانه به نوافل نموده‌اند و گفته‌اند که: نوافل جبران کمبود نمازهای فریضه را می‌نماید؛ چنانچه از روایات وارده در این باب به‌خوبی معلوم است که فقط در صورت ترک نماز امر به قضا نموده‌اند، و حتی در صورت ترک نوافل امر به قضای آنها نموده‌اند.» (علامه طهرانی)

اصل اوّلی عدم عُسر و عدم حَرَج و عدم ضَرر است.

اصل اوّلی ما در قرآن کریم، ﴿وَتَبَتَّلْ إِلَىٰ هِ

تَبِّ تَيْلٍ﴾^۱ است؛ یعنی: یک سره از همه بُر و به

خداوند روی آور!^۲

تبیین معنای احتیاط در حدیث عنوان بصری

احتیاطی را که مرحوم قاضی - قدّس الله سرّه -

در ضمن حدیث عنوان بصری^۳ دستورالعمل همه

^۱ سوره مزمل (۷۳) آیه ۸: ﴿وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَىٰ هِ تَبِّ تَيْلٍ﴾.

^۲ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۷:

«مقصود از خلقت انسان وصول به مرحله فعلیت و کمال است، و آن همان معرفت ذات پروردگار به نحو انکشاف حقیقت ذات در سرّ و سویدای ضمیر و قلب و تبدل و تحول نفس انسان از رتبه ←

^۳ ← حیوانیت و بهیمیت به حیطة و حریم خلافة اللّٰهی می باشد

بناءً علیٰ هذا عبادتی که انسان را به این مقصد و مقصود برساند در راستای این هدف قرار گرفته و مقبول و مُمضا و قابل پذیرش از ناحیه پروردگار است، و آنچه انسان را به این رتبه نرساند مردود و مطرود و بدون ارزش و اعتبار خواهد بود؛ و این معنی حاصل نخواهد شد مگر با اتقان در طریق و جزم در عبادت و یقین به مطلوبیت و انجاز دعوت از ناحیه پروردگار.

کسی که عملی را با شک و تردید انجام می دهد امکان ندارد قلبش در حین انجام عمل محکم و مُتَقَن و متیقّن به تکلیف و راسخ باشد. او نمی داند که این عمل که فعلاً به آن اشتغال دارد مورد تکلیف است یا عملی که پس از این انجام می دهد، و امر به کدام یک از آن دو تعلّق گرفته است! و لذا دائماً در نفس خود هنگام انجام فعل دچار یک نوع وسوسه و تردید و شک می باشد؛ درست مثل کسی که قبله را گم کرده و باید به جهات مختلف نماز بگزارد.

البته شکی نیست که در بعضی موارد نفس احتیاط مورد تکلیف است؛ چنانچه در اخبار و ادله موارد آن مشخص و روشن شده است. اما اینکه مکلف نداند که این حکم، نفس حکم الله واقعی است، و فقط براساس احتیاط مجتهد در فتوا بخواند آن را انجام دهد، این مسئله با جزم به تکلیف

شاگردهایش قرار داده بود که:

و خُذْ بِالْاِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ اِلَيْهِ سَبِيْلًا؛^۱ ”و در هر جایی که به‌سوی احتیاط راه یافتی آن را پیشۀ خود ساز!“

منظور عملی است که راه انسان را به خدا باز کند،

نه آنکه موجب سد طریق شود، و راه توجه و ابتهال

و حضور قلب را بگیرد. مقصود عملی است که برای

مؤمن یقین آورد و وی را در ایمان مستحکم کند، نه

آنکه او را متزلزل و مشوّش کند، و بیت‌الله‌الحرام را

در نزد او خانه عقوبت مجسم کند، و حج این خانه

را یک عمل جبری اضطراری از ناحیه اهرمن

و تبعاً ارادهٔ بتّیه و اعتقاد راسخ به عبادت که موجب حضور قلب و قوّت نفس در هنگام عمل است منافات دارد؛ و تنها اثری که در نفس مکلف باقی می‌گذارد این است که اگر این تکلیف مورد انشای پروردگار و ارادهٔ او بوده باشد من آن را انجام داده‌ام و چیزی بر گردنم نخواهد ماند و همین! و این مقدار کفایت نمی‌کند، و نفس را حرکت نمی‌دهد و به اطمینان و سکون و طمأنینه در نمی‌آورد و اثر عبادت را در قلب و ضمیر او ظاهر نمی‌کند. مکلف عملی را انجام داده است در تردید و شک، و فقط دلش به این خوش است که تکلیف از ذمهٔ او ساقط شده است و بس، و در پیشگاه پروردگار مُعاقَب نخواهد بود.» (آیه‌الله طهرانی)

روح مجرد، ص ۱۴۵:

«مرحوم آیه‌الله حاج میر سید علی آقا قاضی - قدّس الله سرّه - به همهٔ شاگردان خود دستور می‌دادند تا روایت عنوان بصری را بنویسند و در جیب خود نگه دارند و در هفته‌ای یکی دو بار بخوانند. این روایت را مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار، ج ۱، از طبع حروفی، از ص ۲۲۴ تا ص ۲۲۶، در باب ۷، **کتابُ العلم، بابُ آدابِ طلبِ العلم و احکامه**، نقل کرده است؛ و الحقّ روایتی است جامع و برای مریدان و طالبان راه خدا کافی و شافی.» (علامه طهرانی)

^۱ مشکاة الأنوار، ص ۳۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

شیطانی برای عقوبت جلوه دهد. این همان مجوسیّت محضه است.

همه غذاهای مسافران و میهمان‌خانه و آشامیدنی‌های آنها حلال و طاهر است، همه آب‌های مترشحه از ناودان‌ها و جوی‌ها طاهر است مگر زمان علم به نجاست.^۱ بنابراین ای آقای من اینک با این ترشحی که به تو شده است برخیز و نمازت را بجای آور، و اصلاً تصور نجاست و عدم طهارت در خودت منماید که بدون شک از تسویلات شیطان است که می‌خواهد انسان را از فیض عظیم نماز و بیتوته و توجه و دعا در این مسجد شریف محروم دارد.»^۲

نقش احتیاط‌های افراطی در ایجاد وسواس در حجاج

«مسئله حج یکی از مسائلی است که بسیار در این

قضیه برای افراد وسواس پیدا می‌شود و من خیلی از

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۱:

«عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: **الْمَاءُ كُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى يُعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ.**» ترجمه:

«امام صادق علیه السلام فرمودند: هر آبی پاک است تا زمانی که دانسته شود نجس است.» (محقق)

^۲ روح مجرد، ص ۱۴۲ - ۱۴۶. (علامه طهرانی)

افراد را دیده‌ام که وسواسشان بعد از حج شروع شده است؛ چون در موقع حج افراد را می‌ترسانند و می‌گویند: ای وای، حَجّت باطل شد! ای وای، زنت بر تو حرام شد! و امثال اینها.

این اضطراب به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر همین مسئله احتیاط است که شخص می‌خواهد اعمال حج همان‌طوری که واقعاً مورد امضاء است، همان‌طور انجام شود. طبعاً

وقتی که این طور شد، کم کم حالت نفس نسبت به این مسئله دگرگون می شود و حالت وسواس در آن پیدا می شود؛ لذا شارع آمده این مسئله را کنار گذاشته است. بنابراین انسان باید عمداً در این موارد، خلاف احتیاط انجام دهد و طبق ظواهر عمل کند و جلو برود! یعنی اگر بخواهد به سمت احتیاط برود، خودش وارد شدن در مهلکه است.

بله، در مواردی که انسان احساس می کند جنبه تفویت یک مصلحت سلوکیه است و ممکن است در آن مورد از راه عقب بماند و مورد بازخواست قرار بگیرد، قطعاً عقل در آن موارد حکم به احتیاط می کند. و این مسئله در اختیار انسان است و هر شخصی بر طبق مُدرکات خودش می فهمد که در کجا باید احتیاط کرد و در کجا نباید احتیاط کرد؛ و بایستی مقدار و حدود احتیاط هم مشخص شود.^۱

«عملی که از روی احتیاط و دو دلی انجام پذیرد، فاقد جزم و یقین و استقرار نفس و ثبات قلب است، و چنین عملی از روح و جان و حقیقت عبادت

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۳۴۴. (آیه الله طهرانی)

خالی، و نصیبی نخواهد داشت؛ آن عملی موجب تأثیر در نفس و قلب است که از روی یقین و جزم صورت پذیرد، و انسان در هنگام انجام آن، اتصال خود را با حضرت حق احساس کند، و ربط خود را وجدان کند و خواست و طلب و دعوت خداوند را با وجود خود و حضور خود مشاهده نماید، و این معنا با شک و تردید منافات دارد.^۱

خاطره‌ای از اولین سفر حج علامه طهرانی و نکات تربیتی آن

«اولین سفری که مرحوم والد - رضوان الله علیه - به مکه و حج مشرف شدند، به اتفاق چند نفر از دوستانشان بود و تقریباً بیش از دو ماه هم به طول انجامید. ایشان به عراق رفتند و از آنجا عازم حج شدند.

در آن سفر، چند نفر از دوستانشان نیز همراه بودند؛ از جمله آنها، یکی مرحوم حاج آقا معین شیرازی بود که جد ما هستند؛ دیگر مرحوم حاج اسماعیل دولابی بود که ایشان چند سال پیش به رحمت خدا رفتند و از شاگردان مرحوم آیه الله

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۹۳. (آیه الله طهرانی)

و دوستان مرحوم والد بودند - البته مرحوم والد در اواخر دیگر با مرحوم دولابی ارتباطی نداشتند - و بعضی از افراد دیگر که الآن در قید حیات هستند. مرحوم حاج آقا معین، بسیار به مسائل طهارت و نظافت و تطهیر اهتمام داشتند - البته مقداری هم خارج از عادت - و تا آخر عمر نیز همین طور بودند. طبعاً در آن زمان، آنها بسیار سرکیف و سرحال و خوش بودند و مانند این دوره زمانه نبود که لب و لوجه‌های همه آویزان است!

زمانی که در مکه بودند، می‌خواستند به مسجدالحرام بروند و آخرین طواف را انجام بدهند و از آنجا به سوی مدینه حرکت کنند - چون حجتشان مدینه بعد بود - بعد از ظهر، در مکانی نشسته بودند؛ چون از جایی پیاده آمده و خسته شده بودند، به همین خاطر نشسته بودند تا چایی بنوشند و سپس بروند و طواف و زیارت آخر را که در واقع به عنوان طواف وداع بود، بجا بیاورند.

توضیحاتی درباره باب بنی شیبه (ت)

در آن زمان، مسجدالحرام این گونه و با این

کیفیت فعلی نبود و تشکیلات زیادی داشت؛
نمی‌دانم رفقا عکس‌های آن زمان را دیده‌اند یا نه؛
حتی باب بنی‌شیهه^۱ هنوز

وجود داشت. خلاصه، ایشان نشسته بودند و آن
قهوه‌چی هم می‌خواست چای بیاورد. حاج آقا معین
رو کردند به بقیه - مرحوم والد، حاج اسماعیل و
افراد دیگر - و گفتند:

به یک حمام حسابی رفتیم و لباس‌های تمیز پوشیدیم و غسل هم کردیم که دیگر یک
طواف دل‌چسب، از آن طواف‌هایی که مو لای درز آن نمی‌رود، انجام بدهیم! هم از
نظر خودمان - که مفصل غسل کرده‌ایم - و هم از نظر لباس، دیگر هیچ شک و
شبهه‌ای در قضیه وجود ندارد.

^۱ باب بنی‌شیهه: از درب‌های ضلع شرقی مسجدالحرام و نخستین درب از
سمت شمال بود که با سه لنگه، در برابر باب کعبه، مقام ابراهیم و شمال چاه
زمزم قرار داشت. این باب مقابل خانه‌های بنی‌شیهه واقع بود و فرزندان شیهه
بن عثمان، که پرده‌داران کعبه بودند، از آن استفاده می‌کردند.
در ماجرای نصب حجرالأسود، هنگامی که میان قبایل اختلاف افتاد و بنا بر
آن شد که قضاوت برعهده نخستین فردی باشد که از باب بنی‌شیهه وارد
می‌شود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این باب وارد شدند و به
آن اختلاف پایان دادند.*

در فتح مکه (سال هشتم هجری) حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بت هُبَل
را به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکستند و آن را در درگاه
باب بنی‌شیهه دفن کردند. از این رو، دخول به مسجدالحرام از باب بنی‌شیهه
مستحب شمرده شده است؛ زیرا با ورود از این درب، بت یادشده لگدمال
می‌شود.**

امروزه باب بنی‌شیهه به واسطه توسعه مسجدالحرام، درون مسجد قرار گرفته
و تقریباً محاذی باب‌السلام واقع است. بنابراین، با دخول از باب‌السلام و
پیشروی به موازات آن به سمت داخل مسجد، ورود از باب بنی‌شیهه محقق
می‌شود. (محقق)

* رجوع شود به التّاریخ القویم لمکّة و بیت الله الکریم، ج ۳، ص ۳۷۲ و ج
۴، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۵۲.
** رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۳۸.

و این توضیح از بنده است: هم از نظر اندام مبارک و بدن شریف هیچ مسئله‌ای نیست - چون کاملاً تمام قسمت‌ها، حتی لای ناخن‌ها و بیخ گوش‌ها و هر جا که احتمال می‌رفت آب به آنجا نرسد را شستیم و یک غسل حسابی هم کردیم - و هم لباس نظیفی پوشیدیم که به قدری تمیز است که نگاه پرنده هم به این لباس نیفتاده است!

خلاصه، شروع کردند به توضیح دادن و بسیار سر کیف بودند؛ - خدا مرحوم جدمان را بیامرزد - وقتی که این توضیحات را دادند، مرحوم آقا یک لیوانی را که آنجا روی میز بود، از آن پارچی که قهوه‌چی آورده بود، پُر از آب کردند و رو کردند به حاج اسماعیل و گفتند: حاجی، بریزم روی این حاج آقا معین؟!

حاج اسماعیل هم گفت: بریزید آقا سید محمد حسین!

مرحوم آقا هم آب را روی سر ایشان ریختند و از عبا تا تمام لباس‌های ایشان را خیس کردند - چون ایشان روی صندلی نشسته بودند - و یک بساط و

لباس طاهری برای ایشان درست کردند که دیگر توبه

کنند دوباره چنین غسلی انجام بدهند!

یک دفعه حاج آقا معین دستشان را بلند کردند و

گفتند:

ای وای، همه چیز ما بر باد رفت، صد رحمت به همان لباس همیشگی ما! ای

چون این لباس با صندلی و همهٔ این چیزهایی که

خیس شده، تماس پیدا کرده است!

غفلت از باطن با اهتمام افراطی به ظواهر

طبعاً این کارها همه روی حساب بود؛ هم

شوخی بود و هم سر کیف بودند. اینها چه بساطی

است؟! ما وظیفه داریم غسل کنیم، لباس بپوشیم و

بیاییم؛ اما این گونه رعایت و تحفظ بر ظاهر، انسان

را از باطن می‌گیرد.

شما در تمام این طوافی که الآن انجام می‌دهی،

دلت به چه خوش است؟ به اینکه الآن لباسم طاهر

است. تمام شد! گیر دقیقاً همین است. آیا این طور

نیست؟ یا نمازی که می‌خوانی، می‌گویی: این نمازم

با نمازهای دیگر فرق می‌کند و نمازم این گونه است.

تمام شد!

خداوند در اینجا می‌فرماید: تو در تمام این

حرف‌هایت به چه توجه داشتی؟ به لباس و طهارتی

که کسب کردی؛ درحالی که باید فقط در این طواف

به من فکر کنی و همه چیز را کنار بگذاری و اصلاً در

این طواف نباید لباس، غسلی که کردی و این مسائل

را بینی.

البته انسان ابتدائاً کارهایی را انجام می‌دهد؛ اگر جایی نجس بود، آن را طاهر می‌کند و کسب طهارت می‌نماید یا لباس طاهر می‌پوشد؛ اما نه اینکه بخواهد تمام فکرش را صرف آن کند و بعد هم بیاید برای دیگران تعریف کند! همین که آمده و تعریف کرده، معلوم می‌شود که این قضایا در دلش جا باز کرده بوده؛ و الاً تعریف نمی‌کرد. پس معلوم می‌شود که غیر از توجه به پروردگار، یک سهمی هم برای لباس کنار گذاشته و حصّه آن را در اینجا مورد نظر قرار داده است. اینها نکات بسیاری دارد و انسان باید به این مسائل توجه کند.

خلاصه، مرحوم آقا می‌فرمودند: ”ما این آب را روی ایشان ریختیم و دیگر درست شد!“ چون بنده خدا مجبور شد و دیگر نمی‌توانست برود لباسش را عوض کند.

نقش ولیّ خدا در عبور دادن سالک از عقبه‌ها

اینها همه، حرکات عبور دادن است؛ حرکاتی است که ولیّ خدا یا رفیقی که مؤیّد به ولیّ خداست، می‌آید و انسان را عبور می‌دهد. حرکات عبوردهنده

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

۲۸۵

اینهاست که یک‌دفعه انسان را برمی‌دارد و به جای دیگری می‌اندازد؛ به‌گونه‌ای که اگر خود انسان بخواهد از آن عبور کند، کار و زحمت بسیاری دارد. اما این شخص می‌آید دست انسان را می‌گیرد و به‌راحتی او را پرت می‌کند و انسان یک‌دفعه می‌گوید: چه شد؟! ما کجا هستیم؟! و می‌بیند چه درّه‌هایی را پشت‌سر گذاشته و چه وادی‌ها و عقبه‌هایی را طی کرده است. یک‌دفعه دستش را گرفتند و با یک جهش به آنجا پرت کردند و گفت: عجب! اصلاً راحت شدیم و از این‌همه گرفتاری بیرون آمدیم. اینها همان عنایات خاصه است؛ آن عنایات و لطف‌ها همین است.^۱»

حکایت اضطراب و نگرانی یکی از علما هنگام احرام بستن

«اولیاء آمده‌اند تا راه و مسیر را باز کنند و راه انسان را به خدا نزدیک کنند. بنده زمانی در جایی بودم و شخصی از آقایان که از منتسبین به بعضی از افراد است - و آن شخص هم الآن حیات دارد و فردی بسیار مُعَنَوَن، مَوْجّه و معروف است - نقل

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس ۱۱. (آیه‌الله طهرانی)

می کرد:

ما با ایشان به حج یا عمره رفتیم. از جدّه به جُحفه رفتیم و در جحفه مُحرم شدیم.

آن شخص، پیرمردی بود که در آن زمانی که ایشان این قضیه را نقل می کرد، هفتادوپنج یا هشتاد سال از سن او گذشته بود؛ شخصی که صاحب رساله و صاحب تقلید بود.

او ادامه داد:

همین که ما احرام بستیم، یک مرتبه دیدم رنگ این آقا عوض شد و بدنش شروع به لرزیدن کرد و همین طور ناراحت بود! گفتم: آقا، چه شده؟ چرا این طور شدید؟ ایشان گفت: من الآن دارم این فکر را می کنم: الآن که احرام را بستم، چگونه از این احرام خارج می شوم؟!

می فهمید یعنی چه؟ یعنی الآن که این احرام را بستیم، عاقبت چه می شود؟! به او گفتم:

به آن پیرمرد می گفتم: خب، از احرام خارج نشدی که نشدی! مگر

می‌خواهی ازدواج کنی که نگران هستی چگونه از این احرام خارج شوی؟! فرض کن تا آخر عمرت در احرام باشی، چه اتفاقی می‌افتد؟

اما می‌گویند: چگونه از این احرام خارج شوم و

با این اوضاعی که می‌بینم، با این شک‌هایی که وجود دارد، با این اعمالی که انسان می‌خواهد انجام بدهد، با این مُبطلاتِ احرامی که ممکن است رخ بدهد و این وضعیتی که پیش می‌آید، تکلیف چه می‌شود؟! درحالی‌که او هنوز حولهٔ احرام را بر سر نینداخته، ماتم گرفته است و می‌لرزد که چگونه احرامش را تا آخر به سلامت به سر ببرد! این نگرانی در حالی است که تا عصر هم بیشتر طول نمی‌کشد؛ مگر اعمال عمره چقدر طول می‌کشد؟ اما او در این تردید به سر می‌برد!

حال متوجه شدید اوضاع از چه قرار است؟ هفتاد سال، هشتاد سال از سن یک نفر بگذرد و آن شخص در تمام مسائل و روایات و بالا و پایین غور کرده باشد، ولی وقتی می‌خواهد خودش یک عمل را انجام بدهد، هنوز نمی‌تواند مانند یک فرد عادی خیابانی این عمل را بجا بیاورد! این را سیرِ قَهْقَرایی می‌گویند؛ یعنی آنچه تا به حال بوده، در بُعد از خدا پیموده شده است!

لزوم «تَبَتَّلْ إِلَى اللَّهِ» در برابر التزام به طاعات

مرحوم آقای حداد - رضوان الله عليه - به آن

شخص چه فرمودند؟ گفتند:

هان! چه خبر است؟! همه چیز را به هم ریخته‌ای، همه دنیا را نجس کرده‌ای! همه دنیا را به هم ریخته‌ای! مگر چه شده است؟ کمی ترشح به تو رسیده است! بنشین، با تو کار داریم!

وقتی نشست، فرمودند:

شخصی نزد بزرگی رفته بود. آن بزرگ گفت: ”استادتان به شما چه یاد داده و چه تعلیمتان کرده است؟“ او گفت: **عَلَّمَنَا أَسْتَاذُنَا بِالتَّزَامِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الذُّنُوبِ؛** ”ما را امر کرده که دقیقاً سر ساعت، فلان کار و فلان عبادت و فلان عمل خیر را انجام بدهیم؛ به طوری که مسئله هیچ تکانی نخورد؛ و از گناهان هم بپرهیزیم و کاملاً مواظب باشیم!“ او در جواب گفت: **تِلْكَ مَجُوسِيَّةٌ مَحْضَةٌ؛ هَلَّا أَمَرَكَمُ بِالتَّبَتُّلِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ التَّوَجُّهِ إِلَيْهِ بِرَفْضِ مَا سِوَاهُ؟!** ”چرا به شما نگفت که از خودتان بیرون بیایید؟! چرا به

شما نگفت که دیگر غیر از او چیزی نبینید؟! چرا به شما نگفت که افکارتان را به جای اینکه متوجه تأثیر و تأثرات ظاهری در اعمال و عبادات کنید، به او توجه کنید و دیگر اصلاً [به غیر او] نگاه نکنید؟! چرا شما را به این امر نکرد؟!^۱

دعوت ائمه به مقام عبودیت

ببینید! این مقام، مقام عبودیت است. امام صادق

علیه السّلام می خواهد انسان را به این مقام ببرد.

اینکه حضرت می فرمایند:

باید همه اشتغال عبد منحصر [به اطاعت از خدا] باشد.^۲

یعنی دیگر از خود بیرون بیاید و بدی و خوبی را

در اعمال نبیند؛ بلکه بگوید: او گفته است، پس انجام

می دهم. او گفته است، پس این کار را می کنم.

نه اینکه بگوید: این کار چه اثری دارد؟ آن را انجام

می دهم تا فلان اثر را داشته باشد! که اگر آن اثر را

ندید، در مقام اعتراض بر بیاید که: چه شد؟ پس چرا

این طور نشد؟

عبودیت یعنی عمل برای «او» نه برای وصول و نتیجه

عبد، آن عبدی است که در مقام اطاعت، دیگر

خود را نبیند و حتی نگوید که این عمل برای رسیدن

به او است. به قول خواجه حافظ که در اینجا خیلی

^۱ رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۴۲ - ۱۴۶.

^۲ اشاره به این فقره از روایت عنوان بصری، منقول از امام صادق علیه السّلام:

و جُمْلَةُ اسْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَا عَنْهُ؛* ”و تمام مشغولیات عبد در آن منحصر شود

که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.“» (محقق)

* بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

عالی می‌فرماید:

ولی تو تالاب معشوق و جام می‌خواهی *** طمع مدار که کار دگر توانی کرد^۱

بله، انسان باید برای رسیدن به او اهتمام داشته باشد؛ اما این مسئله مرتبه‌ای دارد و از آن مرتبه به بعد، دیگر این خواست باید کنار برود.

اگر بگوید: عمل را انجام می‌دهم تا از آنجا جاذبه‌های الهی و بارقه‌ها بیاید؛ پس عمل برای آن شد. اگر بگوید: بلند می‌شوم این کار را انجام می‌دهم تا حالم خوب بشود؛ پس برای حال انجام دادی. اگر بگوید: به حج می‌روم تا وضعم دگرگون

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

بشود؛ پس برای وضع رفتی، بنابراین تو حج
انجام ندادی!

تا زمانی که تو لب معشوق و وصل و جام او و
استفاده از آن شراب‌های معنوی را برای خودت
می‌خواهی، ”طمع مدار که کار دگر توانی کرد“ نه؛ به
آن جایی که بزرگان رفتند، نمی‌رسی!

مراتب عبودیت؛ از نگاه به افعال تا سلب کامل آن از نفس

باید از خود بیرون بیایی؛ باید دیگر در خود
چیزی را نبینی و احساس نکنی. آن مقام عبودیت که
در تو پیدا شد، آن وقت، آن زمانی است که مرحوم
والد - رضوان الله علیه - می‌فرمودند:

انسان به جایی می‌رسد که می‌بیند همه کارهایی را که انجام داده است، همه را از
خودش سلب کرده است.

ابتدا نظر به افعال داشت؛ بعد در همان مرتبه عمل
عوام، آن نظر را برداشت؛ سپس تسلیم پروردگار شد
و جلو آمد. بعد به جایی می‌رسد که می‌خواهد دیگر
خودش را کنار بگذارد و از خودش بگذرد - چون
همه اینها برای رسیدن به وصل است؛ یعنی می‌گوید:
خدایا، عمل را انجام می‌دهم تا به تو نزدیک بشوم -
اما به آن مرتبه که می‌رسد، می‌بیند دیگر این کار، کار
او نیست! اینجا مرحوم والد - رضوان الله علیه -

می فرمودند:

اینجا کار، کار امیرالمؤمنین علیه السلام است که می آید و با آن اکسیری که دارد [کار را تمام می کند]!

در زیارت آن حضرت داریم: «شهادت می دهم

که تو اکسیر اعظم هستی!»^۱

آن اکسیری که می آید و می زند و آن ماهیت را

برمی گرداند و انسان را از آنجا بیرون می آورد. آنجا

دیگر جایی است که انسان احساس می کند که با اراده

و اختیار خودش، دیگر نمی تواند در آنجا کاری انجام

بدهد.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خداوند قسمت کند و همه ما را

مشمول رسیدن به این نعمت عظمی قرار بدهد.»^۲

^۱ المزار، شهید اول، ص ۴۶:

«السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَنْمَةِ وَ خَلِيلِ النَّبُوَّةِ الْمَخْصُوصِ بِالْأُخُوَّةِ، السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ وَ الْإِيمَانِ وَ كَلِمَةِ الرَّحْمَنِ، السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ وَ مُقَلَّبِ الْأَحْوَالِ وَ سَيْفِ ذِي الْجَلَالِ وَ سَاقِي السَّلْسَبِيلِ الزَّلَّالِ، السَّلَامُ عَلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ الْحَاكِمِ يَوْمَ الدِّينِ، السَّلَامُ عَلَى شَجَرَةِ التَّقْوَى وَ سَامِعِ السِّرِّ وَ النُّجُوى، السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْبَالِغَةِ وَ نِعْمَتِهِ السَّابِغَةِ وَ نِقْمَتِهِ الدَّامِغَةِ، السَّلَامُ عَلَى الصِّرَاطِ الْوَاضِحِ وَ النُّجْمِ اللَّائِحِ وَ الْإِمَامِ النَّاصِحِ وَ الزِّنَادِ الْقَادِحِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ.» ترجمه:

«سلام بر پدر ائمه، و دوست خالص نبوت، آن که به برادری با پیامبر مخصوص گشت. سلام بر پادشاه و پیشوای دین و ایمان، و کلمه خداوند رحمان. سلام بر ترازوی اعمال، و دگرگون کننده احوال، و شمشیر خداوند صاحب جلال، و ساقی چشمه سلسبیل گوارا. سلام بر شایسته ترین مؤمنان، و وارث دانش پیامبران، و حاکم روز جزا. سلام بر درخت تقوا، و شنونده راز و نجوای پنهان. سلام بر حجت رسای خداوند، و نعمت فراگیر او، و عذاب کوبنده او. سلام بر راه روشن، و ستاره درخشان، و امام خیرخواه، و آتش زنه فروزنده؛ و رحمت و برکات خداوند بر او باد.»

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۸۸. (آیه الله طهرانی)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

۲۹۵

بخش سوم: عبادت مَرَضیّ حق

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

«در نهج البلاغه وارد است:

إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً، فَتَلَتْ عِبَادَةُ النَّجَّارِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً، فَتَلَتْ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَتْ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.^۱

”دسته‌ای از مردم، خدای را از روی رغبت به ثواب و میل به پاداش عبادت می‌کنند، این عبادت تاجران است؛ و دسته‌ای از مردم خدای را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و دسته‌ای از مردم خدای را از روی شکر عبادت می‌کنند، این عبادت آزادگان است.“^۲

اثر فعلی و آنی عبادات در نفس

«مسئله این است که پاداش در همین دنیا داده

می‌شود و این عمل، همین الآن از نقطه نظر جنبه

ملکوتی، اثر خود را دارد و اثرش واضح است. و اما

اینکه می‌فرمایند برای آخرت کار کن نیز درست و

صحیح است؛ به جهت اینکه مآل انسان آن طرف

است. اما نه اینکه انسان بخواهد عملی را برای

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۱۰.

^۲ امام شناسی، ج ۵، ص ۴۴. (علامه طهرانی)

رسیدن به آن طرف انجام بدهد؛ این عمل اصلاً غلط
است و صحیح نیست. انسان باید عمل را برای
خصوصیت فعلیه آن انجام بدهد، نه برای اینکه بعداً
چه نتیجه‌ای می‌گیرد.

آن شخصی که برای فردی کار می‌کند تا سر ماه حقوق بگیرد، طبعاً حقوقش هر روز به دست او داده نمی‌شود. او هر روز کار می‌کند و از روز اول و دوم و... همین‌طور به انتظار روز سی‌ام است و روز سی‌ام برای او روز بسیار جالبی است؛ و از میان روزهای ماه، همیشه به این روز سی‌ام توجه دارد! خواب روز سی‌ام را می‌بیند، فکر روز سی‌ام را می‌کند، حرف و نقلش همه روز سی‌ام است، نقل‌زبان‌ش روز سی‌ام است، آرزویش روز سی‌ام است؛ تماماً روز سی‌ام! چرا؟ چون قبل از روز سی‌ام حقوقش را نمی‌دهند.

اگر حقوق هر روز را همان موقع می‌دادند، دیگر برای او روز سی‌ام و روز بیستم فرقی نمی‌کرد و همه یکسان بود؛ ولی این بیچاره را یک ماه در انتظار نگه می‌دارند. روز اول که کار می‌کند با خود می‌گوید: "امروز شب شد، به خانه برویم" دوباره فردا می‌آید و کار را شروع می‌کند، پشت میز می‌نشیند و تا شب کار می‌کند؛ تماماً به امید اینکه فردا بیاید. دوباره به امید اینکه پس فردا بیاید، و روز بعد از آن، و هفته

دیگر و ... تا روز سی‌ام نزدیک می‌شود، کم‌کم اشتیاقش بالا می‌رود و قلبش شروع به تپیدن می‌کند، چون وعده دیدار و موعد وصال و رسیدن به حاصل این زحمات یک‌ماهه نزدیک می‌شود. همین‌طور نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود و دیگر روزهای آخر خواب ندارد و همه‌اش خواب می‌بیند که دارد پول‌ها را یکی‌یکی می‌شمرد؛ به‌به! تماماً چیست؟ روز آینده! دارد به آینده فکر می‌کند.

اصالت «حال» در برابر امید به پاداش آینده

اما این قضیه در اعمال و رفتار انسان معنا ندارد. اصلاً معنا ندارد که به این فکر باشید نمازی که می‌خوانید، به حساب روز قیامتتان نوشته بشود. روز قیامت یعنی چه؟! اصلاً بر فرض، روز قیامتی هم نباشد؛ بلکه نمازی که می‌خوانید، همین الآن اثری بر شما دارد و به روز قیامت مربوط نیست؛ چه روز قیامت باشد یا نباشد، فرقی نمی‌کند.

من‌که دیدار توأم امروز حاصل می‌شود *** وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟!^۱

^۱ جامع نسخ حافظ، مسعود فرزاد، ص ۴۱۲:

من‌که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود *** وعده فردای زاهد را چرا باور کنم؟!



صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق *** نیست فردا گفتن از شرط طریق^۱



ای دل آر عشرت امروز به فردا فکنی *** مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟!^۲

امروز و همین الآن!

بینید، همه اینها ما را به همین وضعیت فعلی
سوق می دهند، نه به امید آینده. تفاوت بسیاری است
میان اینکه انسان در تفکر و مرامش، بدون ملاحظه
موقعیت فعلی، امید به آینده داشته باشد، یا اینکه در
تفکرش همیشه ”حال“ حاکم باشد. چنین شخصی،
همیشه در حال به سر می برد، همواره در موقعیت
حال حرکت می کند و آن نشاط را در وجود خود
احساس می نماید.

تبیین عبادت احرار در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

به فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام:

”لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ!“^۳ یعنی من الآن دارم خدا را
می بینم؛ نه به امید بهشت و نه از ترس دوزخ آینده،

^۱ مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۰.

^۲ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۶۴.

^۳ الکافی، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۳۸؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۲؛ مختصر
البصائر، ص ۳۹۹. با قدری اختلاف در مصادر. ترجمه:

«پروردگاری را که ندیده باشم، عبادت نکرده‌ام!» (محقق)

بلکه همین الآن! **”بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ**

فَعَبَدْتُكَ!“^۱ این عبادت، عبادت احرار است؛ عبادتی

که از توقع

و تعلق به آینده خارج شده و خود را بیرون کرده

است.

حریت یعنی رهایی از بندگی و عده‌های آینده

آدم حرّ کیست؟ کسی است که به هیچ چیز تعلق

ندارد؛ مثلاً در آینده چه وعده‌ای به او داده می‌شود؟

یا فردا می‌خواهند به او چه بدهند؟ یا فردا چه عذابی

در انتظار اوست؟ یا فردا چه بهشتی در انتظار

اوست؟ او این‌طور نیست که بخواهد خود را در این

مدت در غُل قرار داده و دست‌وپای خود را نسبت به

آینده بسته ببیند. چه‌بسا اتفاق افتاد و فردایی هم

نیامد!

این مسئله بسیار عجیب است که امیرالمؤمنین

^۱ عوالی اللّثالی، ج ۲، ص ۱۱:

«و قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكِ وَ لَا شَوْقًا إِلَى**

جَنَّتِكَ؛ بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ.» ترجمه:

«امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: خداوندا، تو را نه از ترسِ آتش جهنّم

عبادت کردم و نه به شوقِ بهشت؛ بلکه تو را سزاوار عبادت یافتم، پس به

عبادتت پرداختم.» (محقق)

علیه السّلام در اینجا چگونه نفسِ موقعیتِ فعلی را
برای انسان توضیح می‌دهند؛ که عبادتی را که
می‌خواهی ”به‌خاطر“ بهشت انجام بدهی، یعنی تو
بندهٔ بهشت هستی! دست‌وپایت بسته است، چشم
امید به آینده داری و خدا را در اینجا کنار گذاشته‌ای!
گرچه الآن به‌ظاهر برای خدا عبادت می‌کنی، یا
به‌ظاهر جلوی صاحب‌کار تعظیم می‌کنی و برای او
بالا و پایین می‌شوی و می‌گویی: آقا، ما در خدمتتان
هستیم و هرچه امر بفرمایید انجام می‌دهیم! اما در
باطن، این کارها برای وعدهٔ سر ماه است.

چرا دروغ می‌گویی که در خدمتتان هستیم؟! اگر
صاحب‌کار بگوید: آقا، این ماه از حقوق خبری
نیست، فردا می‌گویی: ای داد، دلم درد گرفت؛ آقا
بخشید، امروز نتوانستم سر کار بیایم! پس چرا دروغ
می‌گویی؟! مگر نمی‌گفتی در خدمتتان هستیم؟!

تو در خدمت پول سر ماه هستی؛ منتها این مسئله
را این‌گونه بیان می‌کنی و می‌گویی: ما در خدمتتان
هستیم؛ هرچه امر بفرمایید؛ قابل ندارد قربان! بنده در
خدمتتان هستم. آن هم به تو می‌گوید: اختیار دارید
آقا، اینجا اصلاً متعلق به شماست. هر دو دارید به هم

دروغ می‌گویید! هم آن به این دروغ می‌گوید و هم
این به آن؛ یکی برای پول سر ماه این حرف را
می‌زند، و آن دیگری هم برای اینکه کارش متوقف

نشود! حرّیت اینجا نیست.

حرّ به چه کسی می گویند؟ حرّ به کسی می گویند
- مانند امیرالمؤمنین علیه السّلام - که نماز
می خواند، اما نه به بهشت چشم دارد و نه از جهنم
می ترسد؛ هیچ کدام. وقتی می گوید **”الله اکبر“** نه
بهشت در نظرش می آید و نه جهنم، که از ترسِ آن
باشد.

نقد انگیزه‌های رایج افراد از سفر حج

الآن نماز ما چطور است؟ روزه‌مان چطور است؟
حج‌مان چطور است؟ می‌گوییم: برویم حج انجام
بدهیم، چون اگر انجام ندهیم، فردا خدا پدرمان را در
می‌آورد! غیر از این است؟ آیا این‌طور حج انجام
نمی‌دهیم؟

از این مردمی که به حج می‌روند پرسید: برای
چه می‌روید؟ می‌گویند: ”اگر نرویم خدا پدرمان را
در می‌آورد و ما را به جهنم می‌برد!“ آنهایی هم که
اطلاعتشان کمی بیشتر است، می‌گویند: ”موقع مردن
به تارک حج می‌گویند: نصرانی بمیر یا یهودی؛ پس
برویم حج را انجام بدهیم تا این بار و تکلیف را از
دشمن برداریم.“ ببینید، تماماً نگاهشان این است:

تکلیف و بار را از دشمنان برداریم و عقاب را از خودمان دفع کنیم.

و اگر امیدشان کمی بیشتر باشد، می‌گویند:
برویم بهشت را برای خودمان رزرو کنیم! آنهایی هم
که ترس بر آنها غلبه دارد، می‌گویند: بالأخره باید
برویم؛ اگر نرویم خدا ما را کتک می‌زند!

چندی پیش، یکی از آشنایان از حج برگشته بود
- البته از رفقا نبود - به او گفتم: خب، مکه چطور
بود؟ گفت: "الحمد لله، رفتیم و تکلیف را از دوش
خود برداشتیم؛ دیگر چیزی به خدا بدهکار نیستیم!"
ادراک او در همین حد بود. یک ماه به حج رفته
است، اما مقدار شعور و معرفتش نسبت به حج این
است که: "دیگر به خدا بدهکار نیستیم." همین!
طبعاً خداوند هم به همین مقدار از اینها قبول می‌کند
و بیش از این، قبول نمی‌کند.

حج، ادراک توحید است نه ذخیره آخرت

اما آن کسی که می‌رود تا ببیند آنجا چه خبر
است، در مکه چه خبر است، در منا یا عرفات چه
خبر است، اصلاً فکر بهشت را نمی‌کند؛ اصلاً فکر

تکلیف را نمی‌کند که آیا خداوند بر او واجب کرده
است یا نه؛ بلکه می‌گوید: خدایا، به اینجا آمده‌ام تا

چیزی بفهمم؛ به اینجا آمده‌ام تا تو را ببینم؛ به
اینجا آمده‌ام تا جمال و آثار تو را ببینم. اصلاً فکر
بهشت به ذهن او نمی‌آید؛ ابداً!

بعضی از این رفقا و دوستانی که در سفر حج در
خدمتشان بودیم، گاهی در آنجا صحبت می‌شد و ما
می‌دیدیم که اینها اصلاً تا به حال فکر نکرده‌اند که
مثلاً این حج برای آنها ذخیرهٔ آینده بشود؛ نه موقع
تلبیه، نه موقع احرام، نه موقع عرفات، نه موقع منا؛
اصلاً هیچ! اصلاً بهشت چیست؟! جهنم چیست؟!
آنها فقط دنبال این هستند که چه خبر است، چه
هست، چه چیزی نصیبشان می‌شود، چه معارفی
حاصل می‌کنند، چه انفتاحی برایشان پیدا می‌شود،
چه شهودی برایشان حاصل می‌شود؟ این شخص،
حرّ است! آدم حرّ و آزاد این است. معنای شعر:

من که امروز بهشت وصل حاصل می‌شود *** وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم؟!^۱

همین است. او می‌گوید: من امروز می‌خواهم
ببینم که یار چه جلوه‌ای به من می‌کند، در عرفات چه

^۱ جامع نسخ حافظ، مسعود فرزاد، ص ۴۱۲:

من که امروز بهشت نقد حاصل می‌شود *** وعدهٔ فردای زاهد را چرا
باور کنم!؟

جلوه‌ای دارد، در منا و مشعر چه جلوه‌ای دارد، در سنگ زدن چطور، در طَوْفِ حَوْلِ خانۀ او چه جلوه‌ای برای من ایجاد می‌کند. من به‌دنبال این هستم؛ نه به‌دنبال اینکه خدا بر من واجب کرده است! به‌دنبال اینکه اگر انجام ندهم فردا عقاب و خطاب متوجه من است، نیستم! به‌دنبال اینکه چه آثاری در بهشت بر این عمل مترتب است، نیستم و اصلاً به این فکرها نیستم.

این می‌شود کسی که در عبادت، تعلق به چیزی ندارد و بنده‌ای نیست که رقبۀ او گیر باشد. ما بنده هستیم و رقبه و فرمان گیر است؛ گیر فردا و جهنم است، گیر بهشت و حوری است، گیر پرتقال و سیب آنجاست. فرمان گیر است.

ولی رقبۀ امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گیر نیست؛

پرتقال و سیب و بهشت و مار

و عقرب و جهنم، او را گیر نینداخته است. فقط
آنچه او را گیر انداخته، وصال محبوب است؛ همین!
فقط بندهٔ این است و بس؛ اینکه به وصل محبوبش
برسد؛ تمام شد. بهشت چیست؟! جهنم چیست؟!
آن مطالب کجاست؟ آن مسائل کجاست؟

عدم تنزل اولیای الهی از مقام ذات در گفتار و رفتار

من در این مدتی که در خدمت بزرگان بودم، یک
بار در عمرم نشنیدم که در مجالسشان از نعمت‌ها و
آثار ظاهریهٔ جمال و جلال الهی صحبت کنند. فقط
صحبت از “او” بود، از خود او بود، از لطف او بود،
از رحمت او بود، از بخشش او بود. صحبت از امید
بود، نه از ترس، فقط از امید.

لطف الهی بکند کار خویش *** نکته سربسته چه گویم، خموش^۱

فقط از امید بود، فقط از لطف بود. این مسائل
نبود که در بهشت چیست، مسائل بهشت چیست،
طبقات بهشت چیست، در هر طبقه چه مسائلی

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۸۴:

لطف الهی بکند کار خویش *** مزدهٔ رحمت برساند سروش
... *** ...

لطف خدا بیشتر از جرم ماست *** نکتهٔ سربسته چه دانی، خموش

هست، چه آثاری هست؛ اینها اصلاً در صحبت‌ها و گفتار و ارتباطات و تصرفات خودشان، از آن مقام ذات، تنزل نمی‌کردند.^۱»

تبیین اقسام سه‌گانه عبادت و روایاتی در این باب

«باید دانست که عبادت بر سه قسم ممکن است واقع شود:

اول: به‌جهت میل و طمع به بهشت؛

دوم: به‌جهت ترس از دوزخ؛

سوم: به‌جهت محبت به خداوند، **تَقَرُّبًا إِلَيْهِ وَ**

ابْتِغَاءً لِّوَجْهِهِ؛^۲ نه به‌جهت طمع و نه به‌جهت ترس.

و سالکین إلى الله که مقصدشان وصول به ولایت و

محض عبودیت است حتماً باید عبادات بلکه تمام

کارهای خود را به‌جهت سوم که عشق و

محبت به خداوند تعالی است، انجام دهند.

زیرا نهایت و غایت از دو قسم اول و دوم، یا

رسیدن به راحتی و یا تَخَلُّص و دوری از عذاب و

ناراحتی است. و بنابراین مقصد و مقصود رسیدن به

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۲ ه.ق، مجلس ۱۰. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ ترجمه: «برای تقرب به او و برای طلب رضایتش.» (محقق)

مُشتهای نفس است، و توجه به خداوند سبحانه برای حصول اشتهای نفسانی است. و در این صورت خداوند واسطه‌ای برای کامیابی و امیال نفسانی قرار گرفته است. و معلوم است که واسطه از جهت نفس و ساطت، مقصود اصلی نیست، بلکه مقصودِ عرضی و تبعی است، و علی‌هذا چنین عبادتی حقیقتاً برای خدا نیست، بلکه برای وصول به مُشتهیات نفسانی است، ولیکن حق عبادت که برای حق است حقاً همان قسم سوم است، که طالبان ولایت بر آن وتیره تمشّی دارند.

روایت امام صادق از عبادت بردگان، اجیران و آزادگان

محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل، از هارون بن خارجه، از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که:

قَالَ: إِنَّ الْعِبَادَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَوْفًا، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حُبًّا لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ؛ فَهِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ.^۱

”عبادت‌کنندگان بر سه گروه تقسیم می‌شوند: گروهی خداوند عزّ و جلّ را از روی ترس عبادت می‌کنند، این عبادت بندگان است؛ و گروهی خداوند تبارک و تعالی را از روی خواستن مزد و پاداش و ثواب عبادت می‌کنند، و این عبادت اجیران است؛ و گروهی خداوند عزّ و جلّ را از روی محبت عبادت می‌کنند، و این عبادت آزادگان است، و این با فضیلت‌ترین اقسام عبادت است.“

روایت امام صادق از عبادت حریصان، بردگان، کریمان

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

... صدوق در خصال با سند متصل خود از یونس

بن ظبیان آورده است که:

قال: قال الصادق عليه السلام: إنَّ النَّاسَ يَعْبُدُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: **فَطَبَقَةً يَعْبُدُونَهُ رَغْبَةً فِي ثَوَابِهِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْخُرَاصِ وَهُوَ الطَّمَعُ؛ وَ**

آخِرُونَ يَعْبُدُونَهُ فَرَقًا مِّنَ النَّارِ، فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَ هِيَ الرَّهْبَةُ؛ وَلِجَنَّتِي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ وَ هُوَ الْأَمْنُ؛ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ﴾^۱، وَلِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

دُنُوبَكُمْ﴾^۲، فَمَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ مِّنْ

الْآمِنِينَ^۳.

”حضرت جعفر بن محمد علیهما السّلام فرمودند: مردم خداوند عزّ و جلّ را بر سه طریق عبادت می‌نمایند: یک طبقه از مردم خداوند را به‌جهت رغبت به ثواب و پاداش عبادت می‌کنند، و این عبادت حریصان است که طمع دارند؛ و طبقه دیگر از مردم، خداوند را به‌جهت دوری از آتش عبادت می‌کنند، و این عبادت بندگان است که از روی ترس است. ولیکن من خداوند را از روی محبت عبادت می‌کنم، و این عبادت کریمان است و این مقام امن است.

زیرا که خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿این طبقه از مردم در آن روز بازپسین و قیامت از فزع در ایمنی هستند﴾ و نیز به علت آنکه خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: ﴿(ای پیغمبر) بگو اگر شما مردم به خدا محبت دارید، باید از من پیروی کنید، تا خدا نیز به شما محبت داشته باشد و گناهان شما را ببامرزد﴾.

و بنابراین هر کس که خدا را دوست داشته باشد، خداوند عزّ و جلّ نیز او را دوست دارد، و هر کس که خدا او را دوست داشته باشد از اهل امن و امان خواهد بود.“

چگونگی تبدیل عبادت به معرفت حضوری حق

باری، چون عبادت حقیقی بدون توجه به

خداوند غیر معقول است، بنابراین پیوسته در اثر

ازدیاد عبادت، زیادی توجه پیدا می‌شود، تا کم‌کم

این توجهات متراکم شده و برای نفس به صورت

ملکه در می‌آید و مُورِثِ یقین و معرفت و شهود

می‌شود.

^۱ سوره نمل (۲۷) آیه ۸۹.

^۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۳۱.

^۳ الخصال، ج ۱، ص ۱۸۸.

و این اصل کلی علاوه بر آنکه از آیات و روایات شواهد بسیاری دارد، اعتبار عقلی نیز مساعد آن است؛ چون محبت و اشتیاق به هر چیزی، موجب توجه و دلبستگی به آن چیز می‌گردد، و این توجه که نفسِ عمل است، آن اشتیاق و محبت را در دل پابرجا و ثابت می‌کند، و این ثبات که علم است، موجب تأکّد ثبوت آن چیز در دل می‌گردد، و چون آن چیز مؤکّداً در دل نشست و به صورت ملکه درآمد، ظهوراتش پیدا می‌شود و تمام آثار و خواصش پدیدار می‌گردد؛ تا رفته‌رفته شخص عابد و متوجه به محبوب حقیقی و معبود واقعی، پروردگارش را مشاهده می‌کند و او را می‌شناسد و نیز خود را و تمام موجودات را به خدا و با خدا می‌شناسد، و در این حال توجه عبادی به جای خود نشسته و در محل خود استقرار می‌یابد، زیرا که تا عبادت طوری نشود که معبود را مشهوداً و وجداناً و حضوراً ببیند، آن عبادت صورت تصوّریه‌ای بیش نیست، و حق عبادتِ معبود نیست، زیرا که معبود او یک صورت فکریه و ذهنیه محدود است، و مطابق آن صورت نیز در خارج متوهم و محدود است، و آن معبود حقیقی

و مقصود اصلی نیست، آن غیر مقصود است.

البته این گونه عبادت باید به هیچ وجه مورد قبول حق تعالی واقع نشود، ولیکن از فضل و رحمت، حق آن را پذیرفته است.

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾^۱ ”و اگر فضل و رحمت
واسعه و زائده خداوند بر شما نبود هیچ گاه یک نفر از شما پاک و پاکیزه نمی شد.“

کیفیت عبادت عارفان و مقربان الهی

و اما عارفان به خدا و مقربان حریم مقدس او
هیچ گاه خدا را با مفهوم فکری و صورت تخیلی
ذهنی عبادت نمی کنند، و هیچ گاه مطابق خارجی
همان مفهوم را نمی پرستند، بلکه عبادت آنان به ذات
حقیقی و واقعی پروردگارشان **جَلَّتْ عَظَمَتُهُ** تعلق
می گیرد، و حضوراً و شهوداً خدا را می خوانند،
﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۲۱.

عِبَادَ اللَّهِ آلَ مُحَمَّدٍ لِّصَيْنَ*؛^۱ و راه وصول به این

مطلب، تمکّن ذکر خداست در دل.

﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا﴾؛^۲ ”خداوند را یاد کنید، همچنان‌که پدران

خود را یاد می‌کنید؛ بلکه از یاد پدران خود نیز خداوند را بیشتر یاد کنید.“^۳

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ سوره صافات (۳۷) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۷۱:

«پاک و منزّه و مقدّس است خداوند از اوصافی که به وی نسبت می‌دهند * مگر اوصافی را که بندگان مخلص و پاک و پاکیزه شده خدا به او نسبت دهند.»

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۲۰۰.

^۳ امام شناسی، ج ۵، ص ۴۳ - ۴۶. (علامه طهرانی)

三六

三六

三六

三六

三六

三六

三六

三六

三六

三六

三六

三六

三六

三六

فصل چهارم: انقطاع از ماسوی الله

۳۱۹

بخش اول: لزوم قطع تعلق از ماسوی الله در زیارت بیت الله

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبتّل، شرط رسیدن به منزل مقصود

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً»^۱ «و یک‌سره منقطع به‌سوی خدا باش و از همه چیزها بپُر و بدو بپیوند.»

آیه مبارکه به این امر دلالت دارد که: عازم سفر

حرم خدا باید از هر چیز جز خدا و جز رضای خدا

چشم‌پوشد و راه اخلاص بی‌پوید، و جز وجه خدا و

رضای او هیچ نجوید، وگرنه به منزل مقصود

نمی‌رسد.^۲

^۱ سوره مزمل (۷۳) آیه ۸.

^۲ امام شناسی، ج ۵، ص ۴۲. (علامه طهرانی)

«وقتی انسان به حج می‌آید، باید فکر خود را به کلی از متعلقات خود در مَوطن خالی کند و همه را کنار بگذارد؛ کَأَنَّ تنها خود او در دنیاست، و بعد به سمت مقصود و مبدأ خود می‌آید تا خود را متصل کند و اتصال هم شرایطی دارد. تا زمانی که باطن گرفتار خواب و خیال و تصورات باشد، انسان صد مرتبه هم حج انجام بدهد، اتصال برقرار نمی‌شود! اتصال، شرایط، مقررات و مبانی دارد و باید طبق آنها عمل شود.»^۱

پاسخ علامه طهرانی به سؤال حجاج دربارهٔ چگونگی استفاده از حج

«در اولین سفری که ما [در معیت علامه والد] به حج مشرف شدیم و من حدود هفده سال یا کمتر داشتم، در آن شب اولی که به مدینه وارد شدیم، به اتفاق اخوی و بعضی دیگر با مرحوم والد - رضوان الله علیه - به بیرون رفته بودیم. وقتی مراجعت کردیم، آن عده‌ای که در آنجا بودند - اتفاقاً

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه الله طهرانی)

همه هم از افراد سرشناس، مسئولین هیئات و افراد
موجه بودند - مشغول بحث بودند و در عالم و
فضای فکری خودشان درباره مسئله‌ای صحبت
می‌کردند.

وقتی که مرحوم آقا نشستند، یکی از آنها گفت:

آقا، ما الآن در حال صحبت راجع به مطلبی بودیم و برای هر کدام از رفقا و
دوستان، نظری حاصل شد؛ حال گفتیم این مسئله را به شما عرضه کنیم تا ببینیم
شما در این قضیه چه نظری دارید؟

ایشان سکوت کردند و علامت رضا دادند که

ادامه بدهید. آن شخص گفت:

همه ما در این مسئله متفق بودیم که این سفری که پیش آمده، سفری است که طبعاً
یک ماه به طول می‌انجامد و ما در این سفر از زن و فرزند و متعلقین دور شده‌ایم؛
چهبسا حتی کسب‌وکار را کنار گذاشته یا به حدّ اقل رسانده‌ایم؛ برای این سفر هزینه
کرده‌ایم و طبعاً این مال هم رایگان به‌دست نیامده است، بلکه برای آن صرف عمر
و وقت شده است.

ما می‌خواستیم ببینیم چه کنیم که از این مسائلی که پیش آمده - مانند جلای وطن، بُعد
سفر، مدت طولانی مسافرت، مخارج و سایر اموری که طبعاً در این سفر وجود
دارد - حدّ اکثر استفاده را در اینجا ببریم؟

وقتی آن آقا خوب صحبت‌هایش را کرد و خیلی

هم قشنگ صحبت کرد و توانست مطلب را آن‌طور

که باید و شاید جا بیندازد، و شاید هم توانست

به‌خاطر این خرج‌های سرسام‌آور و سر به فلک

کشیده‌ای که برای یک حج انجام داده است، رقت

قلبی ایجاد کند، مرحوم آقا مقداری به اینها نگاه

کردند که در پاسخ چه بگویند؟

نقش ولیّ الهی در ارتقا و رشد افراد

ببینید، عارف و ولیّ الهی نمی‌گذارد که انسان

متوقف بماند و در یک حد باقی بماند. ایشان

می‌توانستند با پاسخ‌های دیگری جواب آنها را بدهند

که دلشان را نیز

به دست بیاورند و آنان را شاد و سرمست کنند؛ ولی عارف همیشه می خواهد دست بالا را بگیرد و بالاترین را اختیار کند و از آن سفره ای که خود بر سر آن نشسته است، برای افراد دیگر نیز مائده بگذارد و بگوید: شما هم بر سر سفره ما بیایید، کجا دارید می روید؟!

حکم فقهی تکرار عمره در یک ماه (ت)

در جاهای دیگر برایتان چرتکه می اندازند و حساب و کتاب می کنند: "این قدر خرج کرده ای، لذا برو این قدر طواف و این قدر عمره انجام بده و هر روز هم برو!" چون کاری ندارد، پنج ریال می دهی، ماشین می گیری و به مسجد تنعیم می روی، احرام می بندی و می آیی؛ یک طواف انجام می دهی، دوباره فردا هم انجام می دهی و پس فردا هم انجام می دهی!^۱

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶ ه.ق، مجلس ۸:

«این را بدانید که انجام دو احرام عمره در یک ماه کراهت شدید دارد و اگر فاصله کمتر از ده روز باشد، باطل است؛ یعنی باید بین دو احرام، ده روز فاصله باشد؛ مگر اینکه در دو ماه پشت سرهم باشد که یک احرام مربوط به این ماه و احرام دیگر مربوط به ماه دیگر باشد. انجام عمره مجدد قبل از گذشت یک ماه از عمره قبلی، کراهت شدید دارد؛* ولی الآن می روند و این کار را انجام می دهند، در حالی که این مسئله صحیح نیست.» (آیه الله طهرانی) * رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۷ - ۳۱۰. هم چنین جهت

اما مکتب عرفان، مکتبِ بالاترین است؛ مکتبی

است که می‌گوید: حالا که تو چنین خدا و چنین راه

و مسیری داری، بیا مرتبه بالاتر را انتخاب کن؛ چرا

در آن مراتب پایین گیر کرده‌ای؟

بیان علامه طهرانی قدس سره در نقد دیدگاه مادی و حسابگرانه سفر حج

مرحوم آقا شروع به صحبت کردند و فرمودند:

رفقا، ما الآن یک حساب سرانگشتی می‌کنیم تا بعد ببینیم باید پاسخ این سؤال شما را چه بدهیم. اولاً راجع به اینکه از شهر و دیار و زن و فرزند خود فاصله گرفته‌ایم، باید گفت: چقدر برای ما اتفاق افتاده است که به‌خاطر کسب‌وکار یا به‌خاطر تفریح و تفرّج و گردش از زن و فرزند فاصله گرفته‌ایم؟ **إلی‌ماشاءالله!** (آنها افرادی اهل تجارت و اهل مسافرت‌های متعدد بودند.) **إلی‌ماشاءالله** به

اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله عمره مفرده، از آثار آیه‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی قدس الله سرّه.

کشورهای دیگر رفته‌ایم تا جنس بیاوریم و تجارت و خرید کنیم، یا به‌خاطر تفریح و تفرج و کسب علم و... بالأخره از زن و فرزند فاصله گرفته و دور شده‌ایم؛ اما اینها را هیچ به‌حساب خدا نمی‌گذاریم و نمی‌گوییم: خدایا، ما به ژاپن رفتیم تا فلان جنس را بیاوریم و از زن و فرزند دور شدیم؛ خدایا ببخشید، چاره نداریم! درحالی‌که خدا می‌گوید: اصلاً نرو! در همان‌جا بمان و به همان لقمه نان اکتفا کن؛ لازم نیست بروی آنجا تجارت کنی. خودمان یک‌چیزمان می‌شود، لذا آن را به‌حساب نمی‌آوریم؛ اما الآن که به مکه می‌اییم، این را به‌حساب می‌آوریم! آنجا که خودمان دلمان می‌خواهد به کشور دیگری برویم تا فلان دستگاه را وارد کنیم یا فلان جنس را بیاوریم، آنها را هیچ به آن حساب نمی‌آوریم که: خدایا...؛ چون خدا می‌داند که آن را دیگر به‌خاطر او انجام ندادیم، بلکه به‌خاطر پول درآوردن خودت انجام دادی. پس می‌گوید: به‌حساب ما نگذار. پس چرا ما آنجا خدا را به‌حساب نیاوریم؟

بعد فرمودند:

اینکه می‌گوییم خرج کرده‌ایم؛ باید پرسید چه خرج‌هایی در زندگی کرده‌ایم که اصلاً ضروری هم نبوده است؟ این همه مخارج، این همه مسائل که برای ما اتفاق می‌افتد؛ اگر بخواهید خرج یک حج را با آنها مقایسه کنید، اصلاً یک‌صدم آنها هم به‌حساب نمی‌آید، و همین‌طور راجع به کیفیت زندگی و امثال آن. اکنون چه شده است که وقتی نوبت آمدن به مکه می‌شود، تمام اینها را لیست می‌کنیم: خدایا از زن و فرزندمان جدا شدیم؛ خدایا از شهر و دیارمان جدا شدیم؛ خدایا از اجتماعمان جدا شدیم؛ خدایا در مغازه و دفترمان را بستیم - و البته خیلی‌ها هم نبسته‌اند و شاگرد دارند و کارشان انجام می‌شود -؛ خدایا این مقدار خرج کردیم و الآن داریم برای تو صرف می‌کنیم.

خدا می‌خندد و می‌گوید: تو صد برابرش را جای دیگر صرف کردی اما به‌حساب ما نگذاشتی، ولی الآن که دوزار برای مکه خرج کرده‌ای، می‌گویی خدایا ما خرج کرده‌ایم و از زن و فرزند دور شده‌ایم و چه‌ها کرده‌ایم؟!

مرحوم آقا بیست دقیقه تا نیم ساعت صحبت

کردند و همه خلع سلاح شدند و

گفتند: عجب! ما اصلاً کاری نکرده‌ایم! ما با این

سن بالا، این‌همه در عمرمان مسائل و مخارج

گوناگون داشتیم، این‌همه خرج‌ها کردیم و این‌همه

به این طرف و آن طرف رفتیم.

ابراز فقر و احتیاج بنده در برابر توفیق الهی

بعد ایشان فرمودند:

حال که این‌طور است، پس بیاییم واقع را به خدا عرضه کنیم و بگوییم: خدایا ما هیچ هستیم، ما پوچ هستیم؛ نه خرجی کرده‌ایم، نه از زن و فرزند جدا شده‌ایم، نه دفتر و دستکمان را بسته‌ایم و نه کار شاق دیگری که مستحق عرضه کردن باشد در اینجا انجام داده‌ایم! خدایا با دست خالی آمده‌ایم؛ اگر پولی هم خرج کرده‌ایم، تو داده‌ای و اراده‌اش را هم تو داده‌ای.

بعد فرمودند:

آیا شما آمدن به اینجا را توفیق خدا نمی‌دانید؟ چند نفر را در شرکا و هم‌مسلك‌هایتان در تجارت و فنون مختلف سراغ دارید که می‌توانند به مکه بیایند، اما نمی‌آیند و خدا به آنها توفیق نداده است؟

آنها گفتند: ”إلىٰ ما شاء الله!“ بسیار افراد ثروتمند

و صحیح و سالم و بدون هیچ مشکلی هستند که

هزارجا می‌روند و هر چیزی هم این طرف و آن طرف

می‌خورند، اما این فریضة الهی و این مسئله

فوق‌العاده مهم، ضروری و حیاتیِ زندگی را انجام

نمی‌دهند و می‌گویند: برویم پولش را به فلان

بدهیم؟!

ایشان فرمودند:

پس این توفیقی که الآن خدا به شما داده و از میان آن افراد، شما به اینجا آمده‌اید، جای شکر ندارد؟! آیا خدا نمی‌توانست شما را هم مانند آنها در شهر و خانه‌تان نگه دارد؟! اگر اراده خدا بر این تعلق می‌گرفت، چه کار می‌کردید؟ می‌گفتید: ”امسال حوصله ندارم به مکه بروم، حالا ببینیم سال دیگر می‌شود یا نه؛ فعلاً امسال حالش را نداریم!“ درحالی‌که نه مرضی دارید، نه علتی دارید و نه مشکلی؛ هیچ مانعی ندارید. آیا می‌شد یا نه؟

گفتند: ”بله، می‌شد.“ ایشان فرمودند:

حج، دعوتی برای خروج از تعلقات روزمره

پس اینکه شما راه افتاده و به اینجا آمده‌اید، آیا هیچ فکر نمی‌کنید که یک دست غیبی شما را از خانه و زندگی و کارتان حرکت داده و در شما اشتیاق ایجاد کرده

است که: یک ماه از آن فضا بیرون بیا، یک ماه بیا و چیزهای دیگر را ببین. یک عمر در مغازه و فلان خیابان و بالای شهر و پایین شهر، درگیر افراد مختلف، دفتر و دستک، حساب و کتاب، بانک، چک و سفته بودی؛ اکنون یک ماه از این فضا خارج شو و ببین چه می بینی. یک ماه از این فضا خارج شو و این پوسته و لباسی را که به تنت کرده ای، بیرون بپنداز و لباس دیگر را بپوش؛ و یک ماه از آنچه دور خودت از هواها و تصورات و توهّمات قرار داده ای، خارج شو، نمی میری! مطمئن باش که صحیح و سالم به شهر و دیارت برمی گردی.

تفاوت حال انسان در مواقف حج با اماکن دیگر

بلند شو و بیا ببین اینجا چه خبر است؛ یک نگاه

به کعبه بکن، آن وقت ببین با خیابان ها و

آسمان خراش های طهران فرق می کند یا نه؟ تفاوتی

دارد یا نه؟! یک نگاه به آن دو کوه صفا و مروه بکن،

آن وقت ببین با آن پارک هایی که صبح و شب در آنها

قدم می زدی و ورزش می کردی، تفاوت دارد یا نه؟!

یک نگاه به صحرا و کوه عرفات و شب مشعر بکن،

آن وقت بگو با آن شب هایی که ماشین برمی داشتی و

در خیابان های بالای طهران می گشتی، فرق دارد یا

نه؟! یک نگاه به آن فضای منا بکن، آن وقت ببین با

آن گردش های شمال و دریای مازندران، متفاوت

است یا نه؟ ببین چه فرقی مشاهده می کنی و فرقی

کجاست؟ حسی را که اینجا داری، با حسی که در

آنجا داشتی مقایسه کن؛ ببین چه اختلاف و امتیازی

در این دو حس برایت پیدا می شود. باشد که با این

احساس، تکانی بخوری؛ باشد که چیزی نصیب

شود و حرکتی بکنی و همواره در آن فضای پارک و

بالای طهران و شمال و جنوب باقی نمانی . بیا اینجا
را هم ببین ؛ کوه عرفات و صحرای مشعر را هم ببین ؛
رمی جمرات و سنگ زدن به شیطان را هم ببین ؛ شب
مشعر و شب‌های بیتوته در منا را هم ببین ؛ ممکن
است اینجا چیزهای دیگری باشد که از آن خبر
نداری .

فقر محض بنده و غنای مطلق پروردگار

بعد ایشان فرمودند :

رفقا، پس ما چه کاری کرده و چه رنج و مسئله‌ای را تحمل کرده‌ایم؟! چه تعلقی در
اینجا گرفته شده که بخواهیم آن را به حساب بیاوریم؟! هیچ! دستان خالی و صفر
است و هیچ عوضی در اینجا نداریم تا بخواهیم از خدا

مُعَوَّضی را تقاضا کنیم. با دست خالی آمده‌ایم و فقط تقاضای عنایت و لطف از آن‌طرف داریم؛ همین!
از یک طرف، جیب خالی خالی و فقر محض، و از آن‌طرف، غنی بالذات که بحر کرم متلاطم او حد و انتها ندارد. مسئله این است؛ با دست خالی به اینجا آمده‌ایم.

تضاد دو دیدگاه توحیدی و مادی نسبت به حقیقت عبودیت

در دیدگاه ماده و ماده‌گرایی، برای انسان در قبال

عنایت و لطف پروردگار، حساب و کتاب قائل

هستند؛ اما در دیدگاه توحید و اهل معرفت، انسان

جایگاهی ندارد تا بخواهد متاع خود را در این بازار

عرضه کند. مگر عبد از پیش خودش چیزی دارد؟!!

مگر عبد دفترچه بانکی دارد که بخواهد از حساب

خودش بردارد؟! مگر بنده چه دارد که بخواهد آن را

عرضه کند؟! عبد چه دارد؟! صفر و صفر و صفر؛

هیچ ندارد!

حال که هیچ ندارد، با این دیدگاه به خدای

خودش رو می‌آورد که: ”خدایا، من هیچ ندارم، هیچ

نیستم و چیزی ندارم که عرضه کنم.“ آن وقت با این

کیفیت، شما می‌بینید که این مسئله در روحیه و حال

بنده تأثیر می‌گذارد؛ حال استکانت و فقر را بالا

می‌برد و هرچه این حال بالاتر برود، در نتیجه،

عنایت و کرامت و لطف پروردگار نیز در آنجا اضافه

و بیشتر می‌گردد.

وقتی استاد در کلاس درس می‌دهد، به شاگردانش نگاه می‌کند که کدام شاگرد طلبش بیشتر است و نسبت به استاد، خاضع‌تر و خاشع‌تر است و خود را محتاج‌تر عرضه می‌کند. آیا استاد به آن شاگردی که فخر می‌فروشد، نظر می‌اندازد؟ خیر، بلکه می‌گوید: برو پیِ کارت! آیا نسبت به شاگردی که می‌گوید: آقا این چیزها را من بلد هستم، نظر می‌کند؟ آیا نسبت به شاگردی که می‌گوید: من پدرم فلان‌الدوله است، نظر می‌کند؟ خیر، به او کاری ندارد و توجه نمی‌کند؛ چرا؟ چون کلاس درس، کلاس اعطای معرفت و علم است و انسان باید در حال کسب علم، آن فقر و بضاعت اصلی را داشته باشد تا بتواند استفاده کند؛ وإلاّ اگر بگوید: من [علم] دارم؛ استاد هم می‌گوید: داری دیگر! پس برو، چه می‌خواهی؟!!

این دیدگاه، دیدگاه اهل توحید و دیدگاه
عبودیت است؛ دیدگاهی که تمام مسائل را از جنبه
روحی و نورانی آن مورد توجه قرار می‌دهد. نمازی
را که انسان می‌خواهد بخواند، باید چگونه بخواند تا
آن جنبه در آن رعایت شود؟ روزه‌ای را که می‌خواهد
بگیرد، باید چگونه بگیرد که آن جنبه در آن رعایت
شود؟ حج و انفاقی را که می‌خواهد انجام بدهد، باید
چگونه انجام بدهد؟ باید همه اینها در آن جنبه باشد
تا آن قضیه در آن انجام بشود؛ برخلاف دیدگاه
مادی. بنابراین در مسائل سیاسی، اجتماعی و
حکومتی، در همه اینها آن دیدگاه توحید حاکم
است.

مقایسه دو دیدگاه در باب «حداکثر استفاده» از حج

چند سال پیش به سفر عمره رفته بودم. در آن
کاروانی که بودیم، عده‌ای از علما، بزرگان و وجوه
نیز حضور داشتند. ما هم به‌طور ناشناس در کناری
نشسته بودیم؛ چون همین لباس سفید عربی را بر تن
داشتیم و کسی مطلع نبود که ما هم [اهل علم]
هستیم.

عجیب است که همان سؤال در آنجا نیز مطرح

شد؛ منتها در آنجا افراد بیشتری - شاید حدود صد

نفر - حضور داشتند. طبعاً همه به یکدیگر تعارف

کردند و یکی از آنها، که نسبت به بعضی مسائل بر

دیگران امتیاز و ترجیح داشت، شروع به گفتن کرد:

باید در اینجا زیاد طواف کنید و انسان باید حدّاکثر استفاده را ببرد. این پول‌هایی را که شما خرج می‌کنید، رایگان به‌دست نیاورده‌اید؛ لذا باید کاری بکنید که بعداً احساس پشیمانی نکنید! و امثال‌ذلک.

طبعاً حرف‌هایی که در آنجا مطرح شد، در همان

حدی بود که بیش از آن هم توقعی نمی‌رفت. با خود

گفتم: ای پدر، جایتان خالی! ما در جلسه آن شب از

شما چه شنیدیم و چه دیدیم، و اکنون در اینجا چه

می‌بینیم و چه می‌شنویم!^۱

پاسخ مؤلف به سؤال احساس اهمال و کوتاهی در حج

«سؤال شده است:

طبعاً ما آنجا اعمالی انجام داده‌ایم، اما باز انگار آن‌طور که باید، نمی‌دانیم چه کرده‌ایم! می‌خواستیم بدانیم از دیدگاه شما، حجتی که ما رفته‌ایم إن شاء الله به

^۱ برگرفته از: سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، سخنرانی، مجلس ۱۷۷؛ ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶ ه.ق، مجلس ۸. (آیه الله طهرانی)

چه صورت است؟ احساس می‌کنم در آنجا واقعاً هیچ کاری نکرده‌ام! ترس من از کوتاهی‌ام است؛ چون واقعاً احساس می‌کنم گویی فقط رفته‌ام، بازگشته‌ام و هیچ! یعنی آن چیزی را که باید در آنجا کسب می‌کردم، اکنون اصلاً در وجود خود احساس نمی‌کنم و همواره فکر می‌کنم که از جانب من کوتاهی بوده است. تنها از این می‌ترسم که صرفاً رفته و بازگشته باشم.

بینید، ما هر عملی هم که انجام داده باشیم،

نمی‌توانیم آن را در مقابل الطاف و عنایات الهی

عرضه کنیم. شما هرچه هم کارتان بهتر و خلوص

نیتان بیشتر باشد، باز قابل عرضه نیست. این

خلوص نیت را از کجا آورده‌اید؟ مگر این صفای

باطن و این توفیق عمل، غیر از عنایت و لطف

پروردگار است؟ پس چگونه ما بخواهیم در اینجا

بگوییم: خدایا، آیا این کار و عملی که ما انجام

داده‌ایم، مورد قبول تو هست یا نه؟ یعنی برای یک

بنده، اصلاً جای این سؤال نیست که بیاید عملی را

انجام بدهد و بعد نگران باشد که آیا خداوند این

عملش را پذیرفته یا نپذیرفته است.

لزوم گذر از فکر قبولی عمل و واگذاری امر به خدای متعال

سالک در مقام عبودیت باید کار خودش را انجام

بدهد؛ همین! دیگر به فکر این افتادن که آیا قبول

شده یا نشده است، دور از شرط بندگی و دور از

شرط ادب است؛ این مانند آن است که انسان مایه را

از کس دیگری بگیرد، اما بعد بیاید در مقابل او عرض

اندام کند. مثل اینکه شخصی به مهمانی فردی برود، درحالی که قبلاً پول این مخارج را از خود میزبان گرفته باشد، اما بعداً به رخ او بکشد: بین ما چه زحمتی کشیدیم و چه کار کردیم! وقتی پول و مخارج از شخص دیگری است، دیگر عرضه داشتن این متاع در قبال او، کم‌لطفی است.

ضرورت انتساب عمل خالص و نیت پاک به پروردگار

هر عمل خالصی که انجام بدهیم و هر نیت پاکی که در اینجا داشته باشیم، باید آن را از جانب او بدانیم؛ نه اینکه برای خود سهمی در نظر بگیریم. اینکه ما بگوییم: ”خدایا، آیا عمل من در اینجا موجب تقرب شده است یا نه؟ عمل من چقدر خوب بوده است؟“ این مسئله مانند این است که بگوییم: ”خدایا، چقدر از لطف تو شامل حال من شده است؟“ وقتی خدا لطف کند، دیگر انسان نباید سؤال کند؛ بلکه بهتر

است این مسائل را به او منتسب کرده، به او بازگرداند و بگوید: خدایا، ما هیچ کاری انجام نداده‌ایم و هیچ عملی از ما سر نزده است. ما آمدیم و مهمان تو بودیم؛ اگر کار خوبی کردیم، از تو بوده و اگر کوتاهی کردیم، از ما بوده است؛ و غیر از این، هیچ چیز در ذهن ما وجود ندارد.

لذا انسان باید برحسب مقدار تکلیف و شعور و ادراکی که دارد، به خدا واگذار کند و از کرم او برای کار و حال خود امداد بطلبد. بالأخره خداوند، حج و زیارت بیت‌الله و تشرّف به اعمال و زیارت قبور اولیای خودش را قسمت کرده است؛ اگر انسان در آنجا به آن مقداری که تکلیف و سعه وجودی‌اش اقتضا می‌کند، انجام داده و سعی خود را کرده باشد، دیگر نباید راجع به بقیه مسائل فکر کند که: ”آیا مورد قبول واقع شده یا نشده است؟ کوتاهی کرده‌ام یا نه؟“ انسان باید در هر حالی، خود را مقصّر و قاصر بداند و فقط توجه و اتکانش به کرم او باشد.

حکایت فرودگاه شام و پاسخ به پرسشی در قبولی زیارت

در یک سفری که چند سال پیش از طریق شام،

به اتفاق چند نفر از دوستان به کربلا مشرف شده بودیم، موقع مراجعت در فرودگاه شام، یکی از همین دوستان از من پرسیدند: ”آقا، از کجا بدانیم که این زیارتان مورد قبول واقع شده یا نشده است؟“

من خنده‌ای کردم و گفتم: از کجا معلوم است که مورد قبول واقع شده باشد؟! چه کسی گفته است که اصلاً زیارت شما قبول شده است؟!

ایشان ناگهان جا خورد و این پاسخ برایش بسیار عجیب بود. گفت: ”آقا، یعنی قبول نشده است؟!“

گفتم: حال اگر قبول نشده باشد شما چه کار می‌کنید؟ فرضاً امام حسین یا امیرالمؤمنین علیهما السلام بفرمایند: نه، ما زیارت شما را قبول نکردیم!

گفت: ”طبعاً هیچ!“

گفتم: الآن هم هیچ! اصلاً چرا باید فکر کنید که زیارت قبول شده یا قبول نشده است، مگر ما چه کرده‌ایم؟ مگر ما در قبال آنها چه کرده‌ایم؟

حال من از شما سؤالی می‌کنم: شما را با هواپیما در عرض دو ساعت به آنجا بردند، در بهترین مکان‌ها اسکان دادند، بهترین پذیرایی را از شما کردند و بازگشتید؛ آیا شما خبر دارید که در سابق، و حتی همین صد سال پیش، مردمی که به حج می‌رفتند، وصیت‌نامه می‌نوشتند؟ نیمی از اینهایی که می‌رفتند، باز نمی‌گشتند! یک سفر رفت و برگشت به آنجا شش ماه طول می‌کشید. به انواع مرض‌ها، سِل، وبا و بیماری‌های غیر قابل علاج مبتلا می‌شدند؛ دزدان سرِ گردنه، آنان را گردن می‌زدند و اموالشان را به غارت می‌بردند؛ لذا در تمام یک محله، به‌سختی یک حاجی پیدا می‌شد. آنان این‌گونه حج انجام می‌دادند.

امام مجتبی علیه السّلام بیست‌وپنج مرتبه سفر حج انجام دادند و اغلب این سفرها از مدینه تا مکه با پای پیاده بود؛ با اینکه شترها و مرکب‌های حضرت، جلوی ایشان حرکت می‌کردند؛^۱ نه‌اینکه

^۱ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۴.

نداشتند! نود فرسخ بین مکه و مدینه فاصله است و بیابان آنجا که مانند زمین سبز و چمنزار شمال نیست. چه منازل ناهموار و چه موقعیت‌های طاقت‌فرسایی وجود داشته است. آنان این‌گونه حج را انجام می‌دادند، نه مانند ما! بنابراین، اگر قرار باشد سؤالی بشود که: چه کردیم؟ آنها باید این را پرسند؛ ما کجای مسئله و کجای قضایا قرار داریم که اصلاً تصور این قضیه در ذهن ما خطور کند؟!

لزوم توجه دائمی به قصور نفس و هیچ دانستن خود

همیشه باید به قصور خود توجه کنیم. انسان باید همیشه خود را قاصر ببیند و خود را هیچ بداند؛ نه فقط در حج، بلکه حتی در همین‌جا! در ارتباط با دیگران نباید برای خود حسابی باز کند؛ همیشه باید خود را خادم همه بداند؛ واقعاً باید بداند. اگر ما به‌اندازه سر سوزنی در نفسمان نسبت به دیگران احساس برتری کنیم، در همان‌جا با مغز به زمین خورده‌ایم؛ اگر به‌اندازه سر سوزنی احساس کنیم که مورد توجه هستیم، همان‌جا نقطه سقوط ماست و نقطه آنانیت و فرعونیت ما در همان‌جا قرار

دارد. بهترین سالک و بهترین عبد، کسی است که واقعاً خود را از همه کمتر بداند و عملاً خود را از همه کمتر نشان بدهد.

سیره عملی سالکین در سفر زیارتی

در همین سفری که ما به کربلا مشرف شده بودیم، طبعاً حساب دوستان ما با بقیه فرق می‌کرد. مردم را می‌دیدید که موقع حرکت، سینه‌زنی و نوحه‌خوانی می‌کردند و می‌گفتند: حسین جان، ما داریم می‌آییم و چنین و چنان می‌کنیم؛ اما در آنجا برای نشستن روی صندلی به هم فحش می‌دادند! ما با خود گفتیم: نه آن سینه‌زدنتان، نه این رفتارتان! اما رفقا - ما که هیچ بودیم - این بندگان خدا می‌ایستادند و وقتی همه آن مردم تا نفر آخر سوار اتوبوس می‌شدند، آنگاه نوبت ما می‌شد.

به رفقا گفته بودم: هیچ کس راجع به صندلی اصلاً حرفی نزنند، هر وقت دیدید کسی روی صندلی شما نشسته است، اگر ممکن است بلند شوید و به عقب بیایید. یا موقع غذا که می‌شد، این بندگان خدا آخرین نفری بودند که وارد مطعم و محل صرف غذا

می‌شدند و اولین نفری بودند که بیرون می‌آمدند. هم‌چنین راجع به مسائل دیگر نیز همین‌طور بودند؛ به‌طوری‌که خود مأمورین عراقی از همه بیشتر به اینها رسیدگی می‌کردند و می‌گفتند: این رفتاری که ما از شما می‌بینیم، با آنچه از دیگران می‌بینیم، بسیار متفاوت است.

یعنی وقتی این بندگان خدا می‌گفتند: ما برای زیارت آمده‌ایم؛ درست می‌گفتند. در هر جا به آنها اطاق می‌دادند، اعتراضی نمی‌کردند؛ وضع اطاق‌ها هر طور بود، سخنی نمی‌گفتند؛ غذا هر طور بود، حرفی نمی‌زدند؛ اتوبوس هر طور بود، گلایه‌ای نمی‌کردند.

لزوم تواضع واقعی و اثر آن در شئون نفس

انسان باید این‌طور باشد و این‌قسم خود را متواضع ببیند؛ واقعاً باید ببیند. اگر این‌طور باشد، این مسئله در همه شئون نفس نفوذ می‌کند و در همه کارها و افعال انسان خودش را نشان می‌دهد و واقعاً انسان، آن خواهد شد که ”او“ می‌خواهد. اما اگر این‌گونه نباشد، و به‌جای آن، آمدیم و برای خودمان حساب باز کردیم که: ”آن کار من خوب بود، پس

باید خوشم بیاید!“ یا ”این کار را من خوب انجام
دادم،

الحمدلله!“ یا ”بالآخره یک زیارت با حال انجام دادیم، الحمدلله!“ اینها مسائلی است که نفس، آنها را خوش می‌پندارد و به همان دل‌خوش می‌شود. درحالی‌که چه کسی می‌تواند بگوید که ما قابل هستیم؟ چه کسی می‌تواند بگوید که ما چنین هستیم؟!

نقد عرضه کردن عمل به درگاه الهی و حکایتی در این باب

من در همان سفری که حدود سه سال پیش [به حج] مشرف شده بودم، یک روز یکی از بزرگان و اساتید خودمان را - که فردی است بسیار متعهد و اهل مراقبه - در کنار قبرستان دیدم. ایشان ما را به منزلشان بردند. در آنجا صحبتی شد و آن شخص می‌خواست به‌نوعی از خود تعریف کند؛ البته از یک منظر می‌خواست بگوید که ما کاری انجام نداده‌ایم و معلوم نیست تمام این کارهای ما برای خدا باشد یا نه، ولی در همان موردی هم که می‌خواست تعریف کند، اشکال و تأمل وجود داشت. مطلبی که ایشان گفتند این بود:

من وقتی به مکه رفتم، گفتم: خدایا، من در همهٔ عمرم فقط یک کار برای تو انجام دادم و آن اینکه شش ماه متوالی را شب تا به صبح برای تو بیدار بودم و صبح را تا به شب برای تو روزه گرفتم. من در همهٔ عمرم این کار را برای تو انجام دادم.

من خنده‌ای کردم و گفتم:

آقای فلان، ما این کار را هم انجام نداده‌ایم! پس خیال و پروندهٔ ما صافِ صاف است

او متوجه نشد که من چه می گویم و مقصود من چیست. می خواستم به او بگویم: این کار تو هم توفیقش از کجا آمده است که آن را به خدا عرضه می داری؟ اگر یک شب خداوند اراده می کرد که تو بخوابی، آن وقت می توانستی این حرف را بزنی؟! اگر تو در این شش ماه مریض می شدی، آن وقت می آمدی در اینجا افتخار کنی که: خدایا، من شش ماه چنین کردم؟ پس هم قدرتش را او داده، هم موانع را او برطرف کرده و هم توفیقش را او داده است. آن وقت ما بیاییم این را در قبال خدا عرضه بداریم: ”خدایا، ما شش ماه شب ها را تا به صبح بیدار بودیم و صبح ها را هم تا به شب روزه داشتیم؛ ما این کار را انجام دادیم.“ نه؛ اگر هم این عمل را انجام داده ای، نباید اصلاً در فکر و ذهنت بیاید که چنین کاری کرده ای.

فرق راهی که موحدین، اولیا و اهل توحید نشان داده‌اند، در همین است؛ فرق این راه با راه‌های دیگر در این است که اهل توحید، همهٔ امور را به خدا واگذار می‌کنند و برای خود چیزی برنمی‌دارند.^۱

لزوم دست کشیدن از توقعات نفسانی در حج

«آنچه در موقع احرام، طواف، حضور در مسجدالحرام و به‌طور کلی، در یک بینش جامع برای زائر بیت‌الله مهم است، این است که دیگر در آنجا واقعاً برای خود حساب باز نکند؛ یعنی از آن حساب‌هایی که در این دنیا داشته و توقعاتی که در نفس خود پرورانده و با آنها زندگی کرده است، دست بکشد؛ توقع دارد به او سلام کنند، توقع احترام دارد، توقع دارد وقتی وارد می‌شود دیگران برخیزند و به او جا بدهند، توقع دارد وقتی می‌آید راه را برایش باز کنند. او باید واقعاً تمام این توقعات خیالی، پوچ و بی‌ارزش را کنار بگذارد.»^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۶. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ همان، مجلس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

بخش دوم: تجلی توحید و غیرت الهی در حج

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

حج، مقام کبریائیت الهی و عدم پذیرش غیر

«در موقع حج انسان باید بی‌پیرایه باشد...»

خداوند می‌فرماید: به اندازه ذره مثقالی غیرت من

اجازه نمی‌دهد که غیر از جنبه وحدت - که همان

مقام ذلت و تذلل و عبودیت است - چیزی بخواهد

در اینجا تسری پیدا کند، به‌هیچ وجه! وقتی که به حج

می‌آیی، باید تنها بیایی؛ نه اینکه پنجاه نفر اطرافت را

بگیرند و با سلام و صلوات به‌عنوان مرجع عظمای

دینی وارد شوی. این حج نیست؛ این شیطنت است.

همه اینها تخیل است؛ اینها وارد شدن در هوی و

هوس و ورود در جهنم است؛ جهنم تخیلات و

جهنم انیت‌ها!

باید تنها به حج بیایی؛ حال اگر رفیقی هم با تو می‌آید، بیاید، ولی تو باید در این حج تنها باشی و نباید کس دیگری را با خودت بیاوری. یعنی نباید در قلبت کس دیگری را بیاوری؛ اینجا مقام، مقام عزت است؛ اینجا مقام، مقام غیرت است؛ اینجا مقام، مقام کبریائیت است؛ اینجا مقامی است که غیر را نمی‌پذیرد و بر نمی‌گزیند؛ فقط او باید باقی بماند.

حکایت سفر حج مؤلف و ابتلائات توحیدی آن

تقریباً دو سال پیش بود که خداوند به ما توفیق داد و با اهل بیت به حج مشرف شدیم. طبعاً مسائل و مشکلاتی بود که بسیاری از رفقا - خدا إن شاء الله حفظشان کند - در صدد برآمدند تا آن مشکلات را برطرف کنند. وقتی ما سوار شده بودیم و به

سوریه می‌رفتیم تا از آنجا به جدّه برویم، من رو کردم به اهل بیت و گفتم:

ببین، حضرت ابراهیم با حضرت اسماعیل علیهما السّلام می‌آید و یک حج انجام می‌دهد، یک حج هم ما داریم انجام می‌دهیم!

گرچه این مسائلی که ما گفتیم، مسائل حق و واقعی بود و همه کار به دست خداست و به دست انسان نیست، اما خدا می‌خواست به ما نشان بدهد و این مسائل در جان ما بنشینند. همان‌جا به ذهن من خطور کرد که در این راه و مسیری که به سمت حرم مقصود و معبود می‌رویم، مسائل و مطالبی در پیش است.

دربسته و بالجمله به شما عرض کنم که وضعیت ما به نحوی بود که از یک دقیقه بعد خود خبر نداشتیم که چه خواهد شد! در آن شبی که از بالای مدینه می‌گذشتیم و به سمت جدّه می‌رفتیم – مسیر شام به جدّه از بالای مدینه می‌گذرد – من به این کلام حضرت سیدالشهدا علیه السّلام رسیدم:

إِلَهِي إِنَّ اخْتِلَافَ تَدْبِيرِكَ وَ سُرْعَةَ طَوَائِ مَقَادِيرِكَ مَنَعَا عِبَادَكَ الْعَارِفِينَ بِكَ عَنِ السُّكُونِ إِلَى عَطَاءٍ وَ الْيَأْسِ مِنْكَ فِي بَلَاءٍ^۱.

”خدایا، اختلاف تدبیر تو و وحدت در تدبیری که مختص به ذات توست، و سرعت پیچیدگی مقام قضا و قدر و مقادیر تو برای نزول حکم مُبرمت در عالم کثرات (یعنی

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸، فرازی از دعای امام حسین علیه السّلام در روز عرفه.

از یک سو، اختلاف در تدبیر که ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۱ امروز این و فردا آن؛ و

از سوی دیگر، کثرت آن مقادیر و عالم تصادمات و و تصادفات و عالم زد و خوردهای در قضای کلی و نزولش در تقدیرهای متضاد و متشابه برای تأثیر در عالم کثرات، این قدر زیاد است که موجب می‌شود از یک طرف، آن افرادی که به تو عرفان و معرفت دارند، از آن عطا و موهبتی که تو به آنها روا داشته‌ای، دل‌خوش و خاطر جمع نشوند؛ و از

طرف دیگر، اگر نظر لطفت را از آنها برگرداندی، از تو مأیوس نباشند.“
در این درگه که گه‌گه گه گه و گه گه شود ناگه *** مشو نومید اگر هستی ز لطف و قهر او آگه

اینجاست که واقعاً باید بدن همه ما بلرزد و به

موقعیت خودمان پی ببریم که هیچ امیدی را احساس

نکنیم؛ و از طرف دیگر، نسبت به رحمت پروردگار

هم مأیوس نباشیم.

ضرورت احتیاط در نقد و پرهیز از شماتت افراد

لذا اگر خدای نکرده از روی بی‌التفاتی به شخصی

نظر بیندازیم، چه‌بسا فردا همان شخص بیاید و

همچون گلی که خود را ذلیل و متواضع قرار داده

است، تبدیل به گُلی شاهدِ بازاری بشود؛ و آن

شخص خاطی به قعر جهنم و درهٔ هلاکت سقوط

کند! سالک باید این حال را همیشه داشته باشد؛ این

واقعیت است و شوخی نیست.

من با چشم خودم افرادی را دیدم که دیگران را

تعیب می‌کردند و حتی در آن تعیب هم حق

داشتند، نه‌اینکه ناحق باشند؛ ولی نکته‌ای را که آنها

^۱ سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:

«هر روز خداوند در ارادهٔ خاص و شأن جدیدی است.»

فراموش کرده بودند این بود که: ”اگر او عیب دارد، تو هم بی عیب نیستی.“ آنها این مسئله را فراموش کرده بودند. بله، درست تعیب می کرد، درست تنقید می کرد - البته بعضی از آنها هم اشتباه بود - ولی کسی که متوجه این حالت باشد، با احتیاط قدم برمی دارد. این طور نیست که شمشیری را به دست بگیرد و همه را از دم تیغ انتقاد و تعیب بگذراند؛ روزی خواهد رسید که خداوند متعال ما را به همان بلیه ای مبتلا خواهد کرد که قبلاً دیگران را به واسطه آن صفت مذمومه، مورد تهاجم قرار می دادیم! و از این قضایا بسیار اتفاق افتاده است.

۱ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۶:

«عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَذَاعَ فَاخِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا وَمَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ.» ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هرکس کار زشتی را شایع و عمومی کند، مانند کسی است که در ابتدا مرتکب آن شده است؛ و هرکس مؤمنی را برای چیزی سرزنش کند، از دنیا نمی رود تا آنکه خود مرتکب آن شود.» (محقق)

• همان:

... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ.»

ترجمه: «از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر کس مؤمنی را به خاطر گناهی سرزنش کند، نمی میرد تا آنکه خود مرتکب آن گناه شود.» (محقق)

اینجاست که انسان باید همیشه متوجه این نکته باشد که ما نباید هیچ وقت آن جنبه وحدت را فراموش کنیم.^۱

تأثیر آنیِ خطورات ذهنی بر گشایش و انسداد امور

«در آن سفر حج که ما بعد از فوت مرحوم والد - رضوان الله علیه - مشرف شده بودیم، من واقعاً عجایی از اسرار الهی در آن سفر دیدم؛ عجایی که بعضی را گفته‌ام و بعضی را هم هنوز نگفته‌ام. خلاصه در آنجا دیدم که چطور مسئله توحید نسبت به همه افراد علی السواء بود و انسان در آنجا نباید خدای نکرده یک سر سوزنی خودش را نسبت به بقیه بالاتر فرض کند؛ که اگر چنین کند چنان بر سر انسان می‌زنند که دیگر حتی نمی‌تواند از جایش بلند شود! آنجا کاملاً این حقایق و قضایا برای انسان مشهود بود و قدم به قدم مسئله و مطلب بود. تا به ذهنمان خطور می‌کرد، درها بسته می‌شد! هرچه می‌کردیم باز شود، امکان نداشت. و همین که آن خطور رد می‌شد و می‌گفتیم: خدایا، نمی‌دانیم و قطع امید

^۱ آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۱۴۸ - ۱۵۳. (آیه الله طهرانی)

می‌کردیم، یک‌دفعه باز می‌شد. عجب! همان
مأموری که تا الآن، صاف ایستاده و می‌گوید: نه!
به محض اینکه این‌طور به ذهن می‌آمد که دیگر
کسی نمی‌تواند درست کند، می‌گفت: بسیار خب،
بیاید برایتان درست کنم! این وضعیت به انحاء و
مسائل مختلف تکرار می‌شد.

خسران غفلت از حقایق و اسرار باطنی حج

دیگر بماند که در جمرات چه اتفاقاتی افتاد...؛
واقعاً مطالب و مسائلی وجود دارد و ما همه غافل
هستیم از اینکه چه می‌گذرد. و بسیار خسران‌زده
هستند آنهایی که بدون توجه به این مطالب، حج را
مسئله‌ای سرسری می‌پندارند و آن را متعیّن در

بعضی از اصناف و اشخاص فرض می کنند؛ آنان

خبری از این مطالب ندارند.^۱»

حاکمیت وحدت و توحید و نفی هرگونه تعین در مکه

«در سفر مکه همیشه وحدت حاکم است. من در

آن سفر متوجه شدم که آنجا نه علم خریدار دارد، نه

شخصیت، نه مقام، نه سلوک، نه راه و نه هیچ چیز

دیگری؛ تذلل، تنها متاعی است که در این بازار

می خرند و به قیمت خوب هم می خرند. خداوند

خیلی عالی به ما نشان داد.

من در آنجا متوجه شدم که هر کاری که بخواهم

برای خودم انجام بدهم، خداوند در مقابل آن مانع و

سد قرار می دهد؛ حال اگر می توانی برو انجام بده!

یک دفعه می دیدیم بر سر یک قضیه پوچ و بی اهمیت،

کار چنان متوقف می شد که به هیچ وجه نمی توانستیم

حرکت کنیم؛ و تا اینکه از آن مطلب رد می شدیم،

می دیدیم همان چیزی که موجب شده بود ما را نگه

دارند، خودش موجب جواز ما می شود!

یعنی به همان دلیلی که ما را نگه داشته بودند، به

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۳. (آیه الله طهرانی)

همان دلیل اجازه می‌دادند حرکت کنیم. این عجیب بود که آن مانع را دلیل دیگری برطرف نمی‌کرد، بلکه همان دلیل اولیه آن را برطرف می‌کرد. این یعنی چه؟ یعنی بگو هر چیزی که در اینجا پیش می‌آید، از اوست؛ چرا خودت را معطل می‌کنی؟! چرا ایستاده‌ای؟!

و هر وقت که من این جهت را نداشتم و به جهت دیگری که اسم نمی‌برم، توجه می‌کردم، می‌دیدم مسائل بسیار روشن و آماده است و به هیچ وجه مشکلی وجود ندارد. این برای آن است که آنجا جایی است که نباید هیچ تعینی در آن راه پیدا کند.

حکایت دکتر نصر از انقلاب حال شدید محمدرضا پهلوی در کعبه

مرحوم والد - رضوان الله علیه - قضیه بسیار جالبی را از قول دکتر سید حسین نصر نقل می‌کردند. ایشان اکنون در آمریکا هستند و یکی از دانشمندانی هستند که در علوم اسلامی و حکمت نیز بسیار کار کرده و زحمت کشیده‌اند؛ ولی در زیّ اهل علم نیستند. در زمان سابق استاد دانشگاه بودند، در اینجا مناصب مهمی داشتند و بعد هم به خارج از کشور

رفتند. او نقل می کرد:

در سفری که ما در زمان سابق با عده‌ای از رؤسای مملکت، به اتفاق خود محمدرضا شاه پهلوی به مکه مشرف شدیم (ظاهراً شاه در زمان حیاتش دو سفر به حج رفته بود که در یکی از آنها، ایشان هم حضور داشتند) ما در آنجا مهمان ملک فیصل بودیم و از ما بسیار پذیرایی می‌کرد. در روز هشتم (یا نهم) ذی‌الحجه، به اتفاق شاه عربستان، عده‌ای از مقامات خود عربستان، رؤسای جمهور کشورهای دیگر و عده‌ای هم که با شاه ایران آمده بودند، وارد بیت شدیم. بعد، برای شست‌وشو گلاب آوردند.

ظاهراً گلاب هم از خود ایران می‌برند؛ آن موقع

که از ایران می‌بردند. در آن سفری که ما در سن

هفده سالگی با مرحوم آقا مشرف شدیم و ایشان هم

در کتاب روح مجرد ذکری از آن سفر می‌آورند،^۱ من

خودم دیدم که این شرطه‌ها آمدند و حجاج را کنار

زدند و شاه عربستان که آن زمان فیصل بود، آمد و

داخل خانه کعبه رفت. و ظاهراً در روز هشتم یا نهم

ذی‌الحجه در آنجا مراسمی دارند که بسیاری از رجال

هم به اتفاق آنها می‌آیند و با همین گلاب، بیت را

شست‌وشو می‌دهند و جارو می‌کنند. و هر کسی هم

که به آنجا می‌رود، خودش نیز کاری انجام می‌دهد؛

یعنی همه لباس‌های رسمی را درمی‌آورند و مشغول

شست‌وشوی بیت می‌شوند و بعد هم به عنوان تبرک،

از آن آب و... بین افراد تقسیم می‌کنند.

بعد دکتر نصر می‌گفت:

اینها مشغول شست‌وشوی بیت شدند. ما نفهمیدیم چه شد، دیدیم کم‌کم حال انقلابی پیدا شد و اصلاً وضع ما عوض شد و حال دیگری پیدا کردیم؛ گویی در عالم دیگری قرار گرفتیم! و دیدیم همه افرادی که آنجا بودند، شروع به گریه کردند؛ حتی حال خود فیصل هم بسیار منقلب شده بود. ظاهراً توجه من به حال خودم از همه بیشتر بود و احوال دیگران را نظاره می‌کردم.

^۱ روح مجرد، ص ۴۹۹.

جالب اینجا بود که دیدم خود شاه ایران، محمدرضا پهلوی، از همه آن افراد منقلب‌تر بود و بی‌اختیار داد می‌زد و سرش را به دیوار بیت می‌کوبید! مدتی

تجلی مقام عزت و اضمحلال تعینات اعتباری در مقام توحید

این قضیه نشان می‌دهد که وقتی آن مقام عزت و جلال ظهور کند، دیگر زید و عمرو نمی‌شناسد؛ یعنی همهٔ این تعینات، فقط برای ما تعین است، اما آنجا این تعینات معنا ندارد و او می‌آید و همه را یک‌کاسه می‌کند. منتها مشیّت بر این است که در اینجا بر طبق مقتضای عمل و شاکلهٔ افراد، مراتب ثواب و عقاب باشد؛ ولی نکته این است که تمام اینها به ید قدرت، اراده و مشیّت اوست.

انسان تا وقتی در آنجا هست، از همه پست‌تر و بدبخت‌تر و گریه و ابتهالش از همه بیشتر است؛ اما بیرون که می‌آید، شاه مملکت و بیا و برو و بالا و پایین است! اما جان من، تو فردا به جایی می‌روی که دیگر بیا و برویی نیست، دیگر به‌چپ‌چپ و به‌راست‌راست در کار نیست، دیگر وزیر اعظم و نخست‌وزیر و وزیر دربار معنا ندارد؛ چرا به آن جنبهٔ وحدت و غربت خودت فکر نمی‌کنی؟! چرا به این دو روزهٔ دنیا فکر می‌کنی، درحالی که همهٔ اینها تعینات است؟! لذا تمام هدف انبیا، اولیا و بزرگان بر

این بوده است که ما را به آن وحدت بازگردانند تا به آن جنبه وحدت برسیم.

به امیرالمؤمنین علیه السّلام "ابوتراب" می گفتند؛ چون همین طور بر خاک سجده می کردند و اندکی خاک جمع نموده، سرشان را بر آن می گذاشتند و می خوابیدند. "ابوتراب" یعنی خاکی؛ وقتی ما می گوئیم فلانی خاکی است، یعنی اصلاً تعینی ندارد و گویی با خاک محشور و مأنوس است.^۱

حکایت مشکلات سفر یکی از حجاج پس از اظهار خودبینی

«خدا مرحوم حاج آقا معین شیرازی، پدر بزرگ ما

را رحمت کند. ایشان برای ما نقل می کردند:

ما یک وقتی با چند نفر از رفقا و دوستان به عراق رفته بودیم تا از آنجا برای حج به مکه برویم. طبعاً آنجا دوستان و رفقا آمدند و کارهای ما را درست کردند؛ گذرنامه ها را گرفتند و امور را انجام دادند و بدون اینکه زحمتی متقبل

^۱ آموزه های معرفت، ج ۲، ص ۱۴۸ - ۱۵۳. (آیه الله طهرانی)

شویم یا مشقتی برایمان باشد، کار انجام شد و گفتند: بفرمایید! در روز معین آمدیم و سوار شدیم؛ حتی در طیاره را هم بستند و طیاره می‌خواست حرکت کند. یکی از افراد، ناگهان رو به ما کرد و گفت: ”ببینید چه راحت می‌آیند و کار آدم را انجام می‌دهند و روانه می‌کنند! نه زحمتی کشیدیم و نه چیزی.“ انگار یک قدری این مسئله را به خودش گرفته بود؛ یعنی تصورش این بود که شاید تافتهٔ جدابافته‌ای باشد و حتماً خدا نسبت به او نظر خاصی داشته که کارش به این نحو انجام شده است!^۱

ایشان می‌گفت:

تا این حرف را زد، یکی‌دو دقیقه بعد گفتند که اشکالی در وضعیت بعضی از مسافری‌ن پیدا شده است؛ لذا آمدند در طیاره را باز کردند و گفتند: فلانی بیرون بیاید، گذرنامه‌اش ایراد دارد! و این آقا را پیاده کردند. گفتیم: ای داد بیداد، مگر مجبور بودی این حرف را بگویی؟! خلاصه، پیاده شد. وقتی که داشت می‌رفت، رو به ما کرد و گفت: شما بروید، ان‌شاءالله این دوستانی که در عراق و بغداد هستند کار ما را ردیف می‌کنند و ما به شما ملحق می‌شویم. به این امید پیاده شد و رفت. آنها رفتند و پرسیدند: آقا چه شده است؟ گفتند: بله، ایرادی در مسئلهٔ ویزا پیدا شده است؛ از همین ایرادهایی که ممکن است در پرونده‌ها باشد و یک‌مرتبه انسان می‌بیند به‌خاطر یک مسئلهٔ عادی و ایرادی جزئی، جلوی یک قضیه گرفته می‌شود. خلاصه، ایشان پیاده شد و به این امید به آنجا رفت؛ رفقا هم آمدند و دو روز هر کاری کردند، درست نشد. و طبعاً آنها هم از آن‌طرف رفته بودند و کارشان

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۱۲:

«این شخص سابقاً حالات خوبی داشت و از رفقای ایشان بود. آن موقع حالش خوب بود، گرچه بعدها به کثرات و بیاوبروها و مسائل مختلف دنیوی مبتلا شد و به‌قول مرحوم والد رضوان الله علیه: ”مانند مَشکی که پوستی از آن باقی نمانده“ به همین کیفیت بود تا اینکه از دنیا رفت. ولی آن موقع حالش خوب بود.» (آیةالله طهرانی)

گیر داشت. خلاصه، می‌گویند: ما نمی‌دانیم ایراد کجاست و هر جا را می‌رویم و درست می‌کنیم، یک‌دفعه ایراد دیگری در جای دیگر پیدا می‌شود! و آخر سر، گذرنامه را صاف به‌دستش دادند و گفتند: آقا، کاری از ما بر نمی‌آید.

بعد ایشان می‌گفت:

یک‌دفعه این فرد متوجه اشتباه و خطایش شد که: عجب! ما که اتکا بر این دوستانمان داشتیم و می‌گفتیم این افرادی که در اینجا با ادارات و سازمان‌ها ارتباط دارند، یک‌ساعته برایمان درست می‌کنند و با طیاره بعدی می‌رویم و شاید هم طیاره یک قدری تندتر برود و زودتر از آنها برسیم؛ اما دو شبانه‌روز معطل شدیم و گفتند: آقا، فایده ندارد و شما باید به ایران برگردید!

آن شخص می‌گفت: ”تا حالِ یأس برای من پیدا شد، گفتیم: خدایا، غلط کردم و فهمیدم گیر من از کجاست.“

خلاصه، همین‌که داشت می‌گفت غلط کردیم، یک‌دفعه تلفن زنگ زد و یکی گفت: آقا، من می‌خواهم فردا بیایم گذرنامه‌ات را بگیرم. فردا گذرنامه را گرفت و یک ربع هم طول نکشید، یعنی تا به اداره رفت، گفتند: آقا، این که ایراد ندارد و همه‌چیزش درست است. یک مهر زدند و گفتند: آقا بیا، کاری ندارد. و ایشان قبل‌ازظهر حرکت کرد و ما هم دوسه روز در جده مانده بودیم تا اینکه ایشان برسد.

نقد اتکا به اسباب در مسیر توحید

حکایت ابراهیم ادهم و پرهیز از انس با فرزند در طواف (ت)

همه ما در زندگی و ارتباطات و وضعیتمان از این

قبیل مسائل داریم. خدا می‌خواهد نشان بدهد و

بگوید: تو داری به سمت حج و به سمت جایگاه

توحید می‌آیی، آخر چرا دیگران را با خودت

برمی‌داری؟ و چرا در قلبت دیگران را گذاشته‌ای و

می‌گویی: ”دیگران برای ما درست کردند، بین کار

ما را چه راحت راه انداختند!“ خدا می‌گوید: خیلی

خب! حالا بفرمایید پایین تا بفهمی و خالص بشوی؛

وقتی درست شدی آن وقت بیا. آنجا جایی نیست که

انسان غیر از خدا را راه بدهد و غیر از او را در قلب

خودش داخل کند.^۱

^۱ الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۴:

از امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿رَبِّ أَجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا﴾^۱ سؤال شد. طبعاً این

^۱ ← «شیخ بهاءالدین عاملی حکایت کرده است که در روایت وارد است: ابراهیم بن ادهم در طواف بود، جوانی امرد را که موی در صورت نداشت و زیباچهره بود دیدار کرد. شروع کرد به نگاه کردن به او و پس از آن روی از وی برگردانید و در میان طواف کنندگان متواری شد. چون به خلوت آمد، از علت این نگاه سؤال نمودند و به او گفتند: ما تا به حال از تو سابقه نداشته‌ایم که در سیمای جوان امردی نظر کنی!

گفت: او پسر من است، و من او را در خراسان گذارده بودم. چون به جوانی رسید، از آنجا بیرون شده دنبال من می‌گردد. من ترسیدم که وی مرا از ذکر پروردگارم باز بدارد و حذر کردم که اگر او مرا بشناسد، من با او انس بگیرم. و سپس ابراهیم این اشعار را انشاد نمود:

هَجَرْتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَ *** وَ أَيَّمْتُ الْعِيَالَ لِكَيِّ أَرَاكَ (۱)
فَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبًا *** لَمَا حَنَّ الْفُؤَادُ إِلَى سِوَاكَ (۲)

* * *

أَحِبُّ التَّقَى وَ النَّفْسُ تَطْلُبُ غَيْرَهُ *** وَ إِنِّي وَ إِيَّاهَا لَمُصْطَرِّعَانِ (۳)

فَيَوْمٌ لَهَا مِنِّي وَ يَوْمٌ أُذِلُّهَا *** كَلَانَا عَلَى الْأَيَّامِ مُعْتَرِكَانِ (۴)*

(۱) من در راه میل و هوای تو از جمیع خلائق کناره گرفتم؛ و برای دیدار و لقای تو عیالم را یتیم نمودم.

(۲) بنابراین، اگر تو دربارهٔ محبت مرا قطعه‌قطعه کنی، ناله و آه دل من به‌سوی غیر تو بلند نمی‌شود.

(۳) من تقوا را دوست می‌دارم و نفس من غیر آن را می‌پسندد، و من با نفسم در این باره پیوسته در کشتی‌گیری به سر می‌بریم.

(۴) بنابراین، یک روز آن بر من غالب است و یک روز من او را رام؛ هر دوتای ما در مدت گذراندن ایام، یکدگر را به خاک در می‌افکنیم. «(علامه طهرانی) * کشکول بهایی، ج ۳، ص ۲۴۴. رجوع شود به شرح أسماء الله الحسنى، قشیری، ص ۳۹۷؛ محاضرة الأبرار، ج ۲، ص ۶۳.

سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمِنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾. ترجمه:

«و آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! این سرزمین را شهری امن بگردان و از مردم آن، هرکس را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده است، از انواع

آیه یک معنای ظاهری دارد و آن اینکه: کسی که در آنجا می‌رود در امن

است و کسی حق تعرض به او را ندارد؛
صید کردن در آنجا حرام است و کفارہ دارد؛ و
خصوصیاتی مربوط به حرم بودن آنجا، هم برای
حیوانات و هم برای غیر حیوانات وجود دارد؛ مثلاً
انسان نمی‌تواند اشیاء حرم را از حرم خارج کند و
اگر شخصی بخواهد یک مشت خاک از مکه به ایران
بیاورد، حرام است و جایز نیست.^۱

تفسیر ﴿بَلَدًا آمِنًا﴾ به ولایت اهل بیت علیهم السّلام

امام علیه السّلام در پاسخ به این سؤال که مقصود
از این آیه چیست، می‌فرمایند:

منظور ولایت ما اهل بیت است که خدا در این ولایت ما امنیت را قرار داده است.

امام باقر علیه السّلام می‌فرمایند:

حضرت ابراهیم علیه السّلام دعا کرد که خدا ولایت ما را در قلوب شیعیان ما تثبیت
کند و آنها با ولایت ما به مقام امن برسند و احتیاجی به شخص دیگری پیدا نکنند.^۲

ثمرات و بهره‌ها روزی بخش.» (محقق)

^۱ رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۵۵۲ - ۵۶۰؛ ج ۱۳، ص ۵ - ۱۰۵.

^۲ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۹:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ غَالِبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
[عَلَيْهِمَا السَّلَام] قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ: ﴿رَبِّ أَجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا
وَأَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ﴾، **إِيَّانَا عَنْ بَدَلِكِ**
وَأَوْلِيَاءَهُ وَشِيعَةَ وَصِيَّهِ.» ترجمه:

«از امام سجاد علیه السّلام در تفسیر این دعای حضرت ابراهیم که فرمود:

جمع میان حال معنوی و وظایف اجتماعی در حج (ت)

این امنیت در سایه عزّت توحید برای انسان حاصل می‌شود. باید در حرکت به‌سوی حج، این امنیت برای انسان محرز شود و انسان نیتش را خالص کند، مثلاً به‌خاطر رفیقش حج نکند؛ که چون رفیقش امسال می‌خواهد برود، او هم حجتش را با او قرار بدهد. در سفر کربلا یا امام رضا علیه السّلام عیب ندارد، ولی در سفر حج فقط باید خدا را در نظر داشت.^۱

﴿پروردگارا! این سرزمین را شهری امن بگردان و از مردم آن، هرکس را که به خدا ایمان آورده است، از ثمرات و بهره‌ها روزی بخش﴾ چنین روایت شده است که فرمودند: «منظور حضرت ابراهیم از این دعا، ما اهل بیت و دوستان ما و شیعیان وصی رسول خدا، امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم بوده است.» (محقق)

• همان، ص ۱۸۹:

«عَنْ عَبْدِالْخَالِقِ الصَّقَلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ: ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾؛^۲ فَقَالَ: «لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ شَيْءٍ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ (أَحَدٌ) إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ.» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَيْتُ الَّذِي أَمَرَ اللهُ بِهِ، وَ عَرَفْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَقَّ مَعْرِفَتِنَا كَانَ آمِنًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»

ترجمه: «از عبدالخالق صیقل روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السّلام درباره این سخن خداوند که: ﴿و هر کس وارد آن شود، در امان خواهد بود﴾ پرسیدم. امام علیه السّلام فرمودند: ←

۱ ← «درباره چیزی از من پرسیدی که هیچ‌کس، جز آن‌که خدا خواسته، نپرسیده بود. سپس فرمودند: همانا هرکس آهنگ این خانه کند درحالی‌که بداند این همان خانه‌ای است که خدا به آن امر فرموده، و ما اهل بیت را

آن گونه که حق معرفت ماست بشناسد، در دنیا و آخرت در امان خواهد بود.» (محقق)

• همان، ص ۱۹۰:

«عَنْ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُ اللَّهِ: ﴿أَيُّتُ بُيِّنْتُ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^۳ و قد يَدْخُلُهُ الْمُرْجِيُّ وَالْقَدَرِيُّ وَالْحَرُورِيُّ وَالزَّنْدِيقِيُّ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ، قَالَ: «لَا وَ لَا كَرَامَةً.» قُلْتُ: فَمَنْ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: «وَمَنْ دَخَلَهُ وَ هُوَ عَارِفٌ بِحَقِّنَا كَمَا هُوَ عَارِفٌ لَهُ، خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ كُفِيَ هَمُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.»» ترجمه:

«از علی بن عبدالعزیز روایت شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، درباره این سخن خداوند که ﴿و هر کس وارد آن شود در امان است﴾ چه می فرمایید در حالی که مُرْجئه و قَدَری و حَرُوری و زندیق که به خدا ایمان ندارد نیز وارد آن می شوند؟

امام فرمودند: «نه، و هیچ کرامتی برایشان نیست.»

عرض کردم: فدایت شوم، پس منظور چه کسی است؟

امام فرمودند: «هر کس وارد آن شود درحالی که به حق ما عارف باشد، همان گونه که به خود کعبه عارف است؛ چنین کسی از گناهانش خارج شده و از اندوه دنیا و آخرت کفایت می شود.» (محقق)

• تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۷۹:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ [تَعَالَى]: ... فَقُلْتُ: فَقَوْلُهُ ﴿وَهَذَا آلُ بَلَدٍ آلُ أَمِينٍ﴾^۴؟ قَالَ: ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ سَبِيلٌ آمَنَ اللَّهُ بِهِ الْخَلْقَ فِي سَبِيلِهِمْ [سُبُلِهِمْ] وَ مِنَ النَّارِ إِذَا أَطَاعُوهُ...» ترجمه:

«از محمد بن فضیل صیرفی روایت شده است که گفت: از امام کاظم علیه السلام درباره سخن خداوند متعال پرسیدم... پس گفتم: پس سخن او که می فرماید: ﴿و این شهر امن﴾ یعنی چه؟

امام فرمودند: «آن شهر امن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. و او راهی است که خداوند به واسطه او، خلق را در مسیرشان و از آتش دوزخ، در صورتی که از او اطاعت کنند، امان بخشیده است...» (محقق)

۱) سوره بقره (۲) آیه ۱۲۶.

۲ و ۳) سوره آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۴) سوره تین (۹۵) آیه ۳.

سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۳۰:

«سؤال شده است:

باتوجه به مطالب شما در مورد سفر معنوی حج که انسان باید در این سفر، هرگاه حالی به او دست داد، به دیگر امور و افراد توجه نداشته باشد، جمع بین حال خود و رعایت امر شوهر یا امور فرزندان و سایر افراد کاروان، مثلاً دوستان و فامیل، اگر احتیاج به کمک داشته باشند، چگونه است؟

این کلماتی را که خدمتتان عرض می‌کنم، از خودم نمی‌گوییم؛ اینها مطالبی است که از بزرگان شنیده‌ام. انسان نباید در سفر حج غیر از خدا را مدّ نظر قرار بدهد؛ اگر چنین کند، گرچه با آن رفیقش برود، ولی از کیسه‌اش رفته است! باید فقط و فقط او را در نظر بگیرد؛ حال اگر برحسب اتفاق با هم همسفر شدند، چه بهتر؛ و اگر هم نشدند، باز هم چه بهتر؛ زیرا مقصد عبارت است از همان ادراک حقیقت توحید؛ و

جواب: ببینید، منظور از این صحبت‌ها همیشه راه میانه‌روی است، نه راه افراط و تفریط. اگر کسی که به حج می‌رود، مثل مربای آلو یک گوشه بنشیند، سرش را پایین بیندازد و دیگر به کسی اعتنا نکند، این هم خلاف است. اتفاقاً در روایت داریم:

انسان باید در سفر حج با همه بگوید و بخندد و با اطرافیان مزاح کند و همه را شاد کند؛* و حتی باید در مخارج توسعه بدهد و نباید نسبت به اطرافیان امساک ورزد.**

اینها خصوصیات است که در سفر حج بیان شده است. خلاصه، حج یک سفر معنوی است که باید همراه با توجه باشد و عزلت‌گزیدن و دیگران را به حساب نیاوردن، با این مطلب منافات دارد. انسان باید حال خودش را داشته باشد و درعین حال، حال دیگران را هم ملاحظه کند.» (آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۴۱.

** رجوع شود به همان، ص ۱۴۹.

ادراک حقیقت توحید هم ممکن است بدون رفیق و مصاحب برای انسان پیش بیاید و حاصل شود. این، مسئله توحید است.^۱

حکایت نیامدن مرحوم حداد به سفر حج و نکات تربیتی آن

«مرحوم والد - رضوان الله علیه - در یکی از سفرهای حج، با عده‌ای از دوستانشان بودند. شاید حدود ده تا سیزده نفر از دوستانشان بودند و افراد مختلفی هم در میانشان بودند؛ حتی افرادی که از شاگردان مرحوم آية الله انصاری همدانی - رضوان الله علیه - هم بودند، شرکت داشتند. قرار بود که خود مرحوم حداد - رضوان الله علیه - هم از عراق بیایند و مقدماتی هم فراهم شد؛ اما یک مرتبه مانعی پیش آمد و بعد از اینکه خیلی از کارها را هم انجام داده بودند و خود مرحوم آقا و دوستانشان و بعضی از شاگردان ایشان در عراق و بغداد، وسایل را آماده کرده بودند، یک مرتبه ایشان اطلاع دادند که: “من نمی‌توانم امسال بیایم.” خیلی عجیب بود و غیر از عده خاصی، اصلاً همه سرد و دل‌زده شدند که

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۱۲. (آية الله طهرانی)

چقدر برای خود حساب کرده بودیم که امسال را در خدمت ایشان باشیم!

ادب نعمت: شکر، نه به رخ کشیدن آن

همهٔ اینها حساب دارد. اینکه من مدام به رفقا می‌گویم باید فقط به توحید و به ”او“ نگاه کرد، برای همین است؛ کسی که می‌خواهد به حج برود، نباید نگاه کند که چه کسی و چه رفیقی همراه اوست. باید به او توجه داشته باشد و قصدش را او قرار بدهد. حال اگر کسی هم باشد که از بعضی خصوصیات اطلاعاتی دارد، چه بهتر؛ اما نباید قصد این باشد.

سن من در آن موقع کم بود و حدود نوزده یا بیست سال بیشتر نداشتم؛ اما یادم است در آن زمان، حتی بعضی از آنها به افراد فخر می‌فروختند و می‌گفتند: ”بله، حجبی که ما امسال می‌رویم را تابه‌حال کسی نرفته است و خلاصه امسال چه بساطی خواهد شد!“ برای من در همان موقع، با آن سن کم، جای سؤال و اشکال بود که چطور می‌شود؟! تو داری به حج می‌روی، اما می‌گویی: این حج ما امسال چیز دیگری است و به دیگران هم فخر

می‌فروشی و می‌گویی: بله دیگر، ما این هستیم!

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خدا قسمت شما هم بکند، ولیکن ما این توفیق را پیدا کرده‌ایم.

این ایراد در میان ما هم هست. هیچ‌گاه نعمت خدا را به رخ دیگران نکشید؛ خدا نعمتی داده است، شکرش را بجا بیاورید و از ته دل بگویید: خدایا، ما قابل نبودیم که این قضیه برای ما اتفاق بیفتد، خود تو لطف کردی؛ این را به بقیه هم عنایت کن. این مسئله بسیار مهم است.^۱

مرحوم حداد: پس کی به‌سوی خدا می‌روی؟

«حاج سید هاشم [حداد رضوان الله علیه]

می‌فرمود:

روزی برای دیدن فلان، در کاظمین که بودم به مسافرخانه‌اش رفتم، دیدم خود با زوجه‌اش ایستاده‌اند و چمدان‌ها و اسباب را بسته و عازم مسافرت به حج هستند پس از کُرّات و مرّاتی که حج رفته بود، و شاید تعدادش را غیر از خدا کسی نداند. به وی نهیب زدم: تو که هر روز کربلا می‌روی، مشهد می‌روی، مکه می‌روی، پس کی به‌سوی خدا می‌روی؟!

وی حق سخن مرا خوب فهمید و ادراک کرد، اما به روی اندیشه خود نیاورد و خود را به نادانی و غفلت زد، و خنده‌ای به من نمود و خداحافظی کرد و گفت: دعای سفر برای من بخوانید؛ و چمدان‌ها را دست گرفته بیرون می‌برد تا به حرکت درآید.

نقد مرحوم حداد بر سفرهای زیارتی تَهِی از مقصد توحید

حضرت حاج سید هاشم می‌فرمود:

دیده شده است بعضی از مردم حتی افراد مسّیّ به سالک و مدعی راه و سبیل إلی‌الله، مقصود واقعی‌شان از این مسافرت‌ها خدا نیست؛ برای انس ذهنی به مُدرکات پیشین خود، و سرگرمی با گمان و خیال و پندار است؛ و بعضاً هم برای به‌دست آوردن مدتی مکان خلوت با همراه و یا دوستان دیرین در آن اماکن مقدسه می‌باشد. و چون دنبال خدا نرفته‌اند و نمی‌روند و نمی‌خواهند بروند و اگر خدا را دودستی بگیرد و - العیاذُ بِاللّٰه - مثل آفتاب نشان دهی باز هم قبول نمی‌کنند و نمی‌پذیرند، ایشان ابداً به کمال نخواهند رسید. فلَهِذا در تمام این اسفار از

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۲۹. (آیه‌الله طهرانی)

آن مشرب توحید چیزی ننوشیده و از ماء عذب ولایت جرعه‌ای بر کامشان ریخته نشده، تشنه و تشنه‌گام باز می‌گردند، و به همان قصص و حکایات و بیان احوال اولیاء و سرگرم شدن با اشعار عرفانی و یا ادعیه و مناجات‌های صوری بدون محتوا عمر خودشان را به پایان می‌رسانند.

سخاوت بی‌دریغ مرحوم حداد در اعطای معارف توحیدی

حاج سید هاشم در توحید حق، مردی صَریح اللّٰهجه و قویّ البُنیان و محکم الإراده و سریع النّفوذ بود؛ و بدون بخل و اغماض بیان می‌کرد و دلالت می‌نمود و سخن‌ها داشت. هریک از اولیای حق، با هزار افسون و نیرنگ انسان نمی‌تواند یک جمله از ایشان بیرون بیاورد؛ در کتمان به قدری قوی می‌باشند که بعضی، از حد هم تجاوز کرده راه افراط را می‌پیمایند.

اما حاج سید هاشم که رُوحی و رُوحُ جمیع وُلْدی و اُسرتی و کُلِّ مَنْ یَتَعَلَّقُ بَی، به حق فدای او باشد، به قدری در اعطاء آن معارف سریع و بدون مضایقه و دریغ و بدون امساک بود که برای انسان ایجاد شک می‌نمود که آیا تا این درجه هم ولیّ خدا باید دعوتش را گسترش دهد و بخواهد و دنبال کند، و بطلبد افراد لایق را که سخنش را دریابند و از مسیرش حرکت نمایند؟!

او به افراد غیر لایق و غیر مستعد چیزی نمی‌گفت؛ ولی دوست داشت افراد، لایق گردند و

استعداد یابند، و یا افراد مستعد و لایقی پیدا شوند و آن معانی راقیه و مُدرکات عالیّه خویشان را که از ملکوت اُعلیٰ سرچشمه می گیرد به آنها إلقا نماید.

اما افسوس و صد افسوس که او گفت، و دنبال کرد، و پیگیری نمود، و دعوت کرد، و در مسافرخانه به دیدار و ملاقاتشان رفت؛ و آنها نپذیرفتند تا دامن از این سرای خالی تهی کنند، و نزد ارباب حقیقی دست خالی بازگشت ننمایند.

اهمیت جستجوی خدا در ضمیر خویش (ت)

او که نمی گفت: حج نرو؛ مکه و مدینه نرو؛ کربلا و نجف نرو! حقیقت حج و روح ولایت را او چشیده بود و مزه واقعی آن را او دریافت نموده بود. او می گفت: لحظه ای به دنبال معرفت ذات و نفست بگرد، دقیقه ای در حال خود تفکر کن تا خودت را بیابی که خدای را خواهی یافت، و در این صورت تمام مسافرتهایت صبغه

الهیة به خود می گیرد، و با خدا و از خدا و به سوی
خدا خواهی رفت. در آن حال چنانچه تمام جهان
بلکه تمام عوالم را سیّر کنی برای تو ضرری ندارد،
زیرا با خدا و عرفان ذات اقدسش سفر نموده‌ای!»^۱

پرهیز از اشتغال ذهنی به دنیا و تماس‌های مکرر در حج

^۱ روح مجرد، ص ۶۷۱. (علامه طهرانی)

• نفحات انس، ص ۱۰۷:

«انسان باید خدا را در ضمیر و نفس خود پیدا کند. اگر انسان به جای
این طرف و آن طرف رفتن و زیاد مسافرت کردن، در جای خود بنشیند و
به دنبال حقیقت باشد، نیت خود را خالص کند، ضمیر خود را صاف کند و
خود را تسلیم اراده حق کند - نه اینکه برای خود چیزی بردارد - خدا در
همان جا به سراغش می آید و در همان نقطه خداست.

ما به آن مطالب اساسی توجه نمی کنیم، آن گاه مدام به زیارت ائمه
علیهم السّلام می رویم و خیال می کنیم در آنجا برای ما فتح باب است.
زیارت امام رضا علیه السّلام بسیار خوب است و ثواب بسیاری دارد و
شیعیان نیز باید مرتب به زیارت آن حضرت بروند. نفس زیارت، خود از
شعائر است. این اماکن مقدسه ائمه علیهم السّلام نباید از زائر خالی باشد؛
مانند حج است که چقدر در روایات توصیه شده است که حج را نباید خالی
بگذارید! حتی اگر در بعضی از سال‌ها حاجی کم باشد، حاکم اسلام باید با
خرج دولت اسلام، عده‌ای را برای حج بفرستد تا اینکه حج هیچ گاه خالی
نباشد. حج هیچ گاه نباید ترک شود و در هیچ شرایطی نباید تعطیل باشد؛ در
هیچ شرایطی! همیشه باید حج لحاظ شود.*

زیارت مراقد مطهره ائمه اطهار سلام الله علیهم نیز مانند حج است و باید
همیشه در آنجا زائر باشد و از برکات آنجا استفاده شود؛ اما نه اینکه انسان
همه وقت خود را صرف زیارت کند و مکرر به زیارت برود و بازگردد. امام
رضا علیه السّلام همه جا هست؛ امام رضا در منزل خود انسان هم هست؛
امام رضا اختصاص به مشهد و نقطه خاصی ندارد؛ ولایت امام علیه السّلام،
با خون و گوشت و پوست انسان قرین و عجین است؛ با نفس و ضمیر و
سرّ و روح انسان عجین است.» (آیه الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۰ - ۲۴.

«وقتی که حاجی قدم به مکه می‌گذارد، دیگر
نباید در فکر خانه و منزل باشد. این مسئله بسیار
مهمی است و متأسفانه امروزه به این کیفیت عمل
نمی‌کند. افرادی که برای حج به مکه می‌روند، دائماً
به منزلشان تلفن می‌زنند و از حال و احوال فرزندان

سؤال می‌کند؛ درحالی‌که وقتی حاجی به حج می‌آید، دیگر نباید به منزل تلفن کند. آنها هم خدایی دارند و برای خود نگهبان و حافظی دارند. بله، هر یکی دو هفته‌ای یک مرتبه عیب ندارد؛ اما نه اینکه هر روز تلفن کنند و شروع کنند به صحبت کردن از اخبار این‌وآن، که مثلاً فلانی مُرد، آن یکی زنده شد، دیگری عروسی کرد و آن شخص مریض شد یا فلان!

حاجی دیگر نباید به مسائل و مطالبی که در منزلش می‌گذرد فکر کند؛ نباید به کارش فکر کند و نباید به اینکه چه بر سر مغازه و دکان و دفتر و دستکش آمده است، فکر کند. تمام اینها از سهم انسان می‌کاهد و موجب می‌شود که سهمیه انسان کم شود. برای رسیدن به آن مبدأ، به همان مقداری که نفس، صفا و خلوص دارد، باید [توجه به امور دنیوی] کم باشد. انسان فرزند را در منزل می‌گذارد؛ خب، او خدا دارد! مگر وقتی که ما در اینجا هستیم، به امید خودمان و با اتکای به خودمان فرزندانمان را تحت تکفل قرار می‌دهیم؟! امور به دست خداست.

حاجی نباید به فرزند و زن و شوهر و عمه و

شریکش فکر کند! اگر می‌خواهد هفته‌ای یا ده روزی یک مرتبه تلفنی بزند و به همین مقدار بگوید: “سلام علیکم، حال همه شما خوب است؟ خداحافظ شما!” عیب ندارد. اما اینکه او چه کرد و دیگری چه کرد، موجب می‌شود که آن حالت صاف، فکر صاف، آن اتجاه و وجهه و خلوص نیت و صفای باطن، آمیخته و خلط شود. انسان به زیارت می‌رود، اما در فکر این است که آن قضیه اتفاق افتاده است؛ برای طواف می‌رود، اما در فکر این است که فلان مسئله رخ داده است؛ اما اگر چیزی نداشته باشد، آسوده رفته است.

سیره عملی علامه طهرانی در سفر حج

ما به یاد نداریم وقتی که مرحوم والد - رضوان الله علیه - به حج می‌رفتند، حتی یک بار تلفن کرده باشند. بله، در اواسط حج وقتی پانزده‌روزی می‌گذشت، روی جهات مختلفی یک نامه می‌فرستادند؛ فقط همین. اصلاً به یاد نداریم که ایشان تلفنی زده باشند که مثلاً حالتان چطور است. اینها بسیار مؤثر است. شما خودتان را از این مسئله

بیرون بیاورید و ببینید چه وضعیتی دارید، یا اینکه
خودتان را در چنین موقعیتی

قرار بدهید؛ آن وقت خودتان را مقایسه کنید و

حالتان را ببینید.^۱»

آسیب‌های وسایل ارتباط جمعی در سفر روحانی حج

«وقتی که افراد به حج مشرف می‌شوند، یک ماه

از اوضاع و شرایط و آن حال‌وهوایی که در آن شرایط

و در آن حال‌وهوا زندگی می‌کنند و به‌سر می‌برند،

خارج می‌شوند؛ از افراد دور می‌شوند، از تجارت و

کسب خارج می‌شوند، از محیط و ارتباطات و

تعلقات تا حدودی بیرون می‌آیند. چقدر حج

می‌تواند برای انسان مفید باشد و آن اثر را بر نفس

انسان بار کند، در صورتی که این معنا و مقصود

حاصل باشد؛ نه اینکه انسان هر روز و هر شب با تلفن

و امثال ذلک تماس بگیرد: ”فلانی چه شد؟ حالش

چطور است؟ اوضاع چطور است؟ معاملاتی که قرار

است در شهر انجام شود، آیا به قوت خود باقی

است؟ چه افرادی در این مدتی که من نیستم چه

کارهایی انجام می‌دهند؟“ و رتق و فتق امور خود را از

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس

۲. (آیه‌الله طهرانی)

آنجا انجام دهد! این حج فایده‌ای ندارد و حجتی نیست که آن اثر بر آن مترتب شود.

خوشا به حال آن حجاج و آن ضیوف خدای متعال که در سابق به حج مشرف می‌شدند. این وسایل امروزی نبود، این اموری که تعلق انسان را اضافه می‌کند نبود، این اموری که باعث پیوند بیشتر انسان با اطرافیان است نبود.

در آن سالی که ما به حج مشرف شدیم، تماس بسیار سخت و ارتباط بسیار مشکل بود؛ لذا افراد بهتر توجه داشتند و بیشتر بهره می‌بردند. لازمه حج و رسیدن به آن مطلوب، جدا شدن و قطع شدن از این تعلقات است.

[گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست] *** رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست^۱

انسان باید از تعلق بیرون بیاید تا بتواند به نیکی و درستی و صحت، به ندای پروردگار لبیک بگوید.^۲

توصیه به مراقبت در فکر، کلام و معاشرت در حج

«بنابراین، رفقا و دوستان باید بدانند و قدر این

^۱ گنجینه الأسرار، عمان سامانی، ص ۱۱۴.

^۲ جلوه‌های معرفت، ص ۳۴۰. (آیه‌الله طهرانی)

سفر را به خوبی متوجه شوند که حال که توفیق الهی شامل حال ما شده و خداوند این پذیرایی را نصیب و قسمت کرده است باید قدر آن را بدانیم؛ مگر یک ماه چقدر است؟ ما حساب این یک ماه را از زندگی مان کنار بگذاریم؛ یک ماه به مطالب عادی نپردازیم، یک ماه هر حرفی را نزنیم، یک ماه هر فکری را به سرمان نیاوریم. خیلی زیاد نیست؛ ما باید در تمام طول سال این طور باشیم، اما حالا خدا گفته است فعلاً یک ماه این طور باشید. یک ماه با هر کسی ننشینیم و برنخیزیم و به حرف های بقیه گوش ندهیم؛ مردم در غفلت هستند.

پرداختن به خود، سیره علامه طباطبائی در نجف

مرحوم والد - رضوان الله علیه - در یکی از همین نوارها راجع به مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - می فرمودند:

وقتی که ایشان در نجف بودند، علما اعتراض می کردند که چرا ایشان همیشه سر خود را پایین می اندازد، به درس یا به حرم می رود و سر خود را هم بلند نمی کند؛ به این طرف نگاه نمی کند، به آن طرف نگاه نمی کند و سلام نمی کند.

مرحوم آقا می فرمودند:

علامه هزار بیچارگی دارد و می خواهد به درد خود برسد. او که به نجف نیامده است ویتترین ها را نگاه کند و یکی یکی ببیند چه کسی رد شد و چه کسی پسر خاله و پسر عمیش بود! او فقط دنبال خود است، دنبال فکر خود است، دنبال راه خود است، دنبال مقصد خود است؛ دیگر فرصتی نمی ماند که انسان سر خود را این طرف

معمولاً روش من [در بیت الله الحرام] این بود که شب‌ها در مستجار می‌نشستم و تا پاسی از شب هم همان‌جا بودم. افرادی که به آنجا می‌آمدند، افراد مختلفی بودند و عده زیادی از آنها از آقایان بودند؛ اصلاً به آنجا می‌آمدند بنشینند تا رفقایشان و افرادی را که از کشورهای دیگر می‌آیند، ببینند؛ و آنجا مجلسی برای اجتماع، خندیدن، حرف‌زدن و غیبت‌کردن شده بود! دو ساعت می‌نشستند و می‌گفتند: ”بالآخره امشب

^۱ رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۶۱.

عده‌ای را دیدیم“ و برمی‌خاستند و می‌رفتند.
وقتی هم راه می‌رفتند، تماماً چشم آنها به این طرف
و آن طرف بود که چه کسی را ببینند، اطراف خود
جمع کند و صدایش بزنند!»^۱

حکایت حج شیخ محمد بهاری در گمنامی و خدمت به زوار

«در سفری که مرحوم آیة‌الله آقا شیخ محمد
بهاری - رضوان الله علیه - به حج رفته بودند، ایشان
به گونه‌ای در کاروان حضور داشتند که تا آخر سفر
کسی نفهمید ایشان آقا شیخ محمد بهاری هستند. به
زوار خدمت می‌کردند، برای آنها چای می‌آوردند
و

مرحوم آقا شیخ محمد بهاری، از شاگردان
معروف آخوند ملا حسینقلی همدانی
- رضوان الله علیه - بودند. در تمام مدتی که ایشان
در مکه بودند، مانند یک فرد معمولی، همین لباس
عربی را می‌پوشیدند؛ بدون اینکه عمامه‌ای بر سر
بگذارند تا توجهی به ایشان جلب شود. مانند یکی

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس
۳. (آیة‌الله طهرانی)

از افراد کاروان، برای شستشوی دیگران آب می‌آوردند و در کارها کمک می‌کردند. همهٔ افراد کاروان تصور می‌کردند که ایشان یک فرد عادی، مانند بقیهٔ افراد است و می‌خواهد برای خدا خدمت کند.

وقتی سفر تمام شد و ایشان به نجف بازگشتند، بعضی از آن افراد ایشان را شناختند و مبهوت شدند که چگونه در تمام این مدت، کسی نفهمیده بود ایشان چه شخصیتی هستند!

ببینید، انسان باید این‌گونه برود و احرام ببندد؛ خداوند چنین زائری می‌خواهد. اما اگر انسان بخواهد با همان توقعات، تفکرات و نیت‌ها حج انجام بدهد، نصیب او کم خواهد بود.^۱

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ همان، مجلس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

३८५

بخش سوم: غنیمت شمردن توفیق حج

بیت الله الحرام

بسم الله الرحمن الرحيم

حج، موهبت الهی برای خروج از توهمات اعتباری

«ما باید این توفیقی را که نصیب زائرین بیت الله

می شود، مغتنم بشماریم؛ یعنی مسئله حج و زیارت

بیت الله و پس از آن، زیارت معصومین علیهم السلام

در مدینه و یا قبل از آن - از این نظر تفاوتی ندارد -

یک موهبت الهی است؛ موهبتی است که واقعاً

خداوند نصیب عده ای می کند.

و چقدر مهم است که ما متوجه شویم خدای

متعال خواسته است قدری ما را متوجه کند و ما را از

این تفکرات اعتباری و تخیلات و توهمات بیرون

بیاورد؛ تا سری هم به جای دیگری بزنیم و ببینیم

خبرهای دیگری هم هست. مسئله و زندگی ما فقط در همین حول و حوشِ صبحِ سرِ کار بیرون رفتن، شب برگشتن، انس با اهل و عیال و شریک و رفیق، زندگی را گذراندن و در ضمن، نمازی خواندن و روزه‌ای هم گرفتن نیست و مسئله فقط به این بازمی‌گردد! مطالب دیگری هم هست، عوالم و حقایق دیگری هم هست که خدای متعال خواسته است اینها را با تغییر و تحول به ما بفهماند.

جدایی ظاهری از محیط، مقدمهٔ تغییر و تحولات

چون اگر ما در زندگی خودمان بودیم، هیچ وقت اینها را نمی‌فهمیدیم. صبح که از منزل بیرون می‌آیم، یا به دفتر و کارخانه و مغازه می‌رویم یا به فلان سازمان و اداره؛ تمام آنچه که در حول و حوش ما می‌گذرد، مسائلِ مُنسیه و به‌فراموشی اندازندهٔ ما از آن مطلب اصلی و مسئلهٔ حقیقی است. چه کسی مانند شخصی از اولیای الهی

پیدا می‌شود که باتوجه‌به این مسائل، آن جهت را هم لحاظ کند و بتواند با یک دست دو وزنه بردارد و بتواند در یک حال، آن حالت وحدت و انس و ربط را هم حفظ کند؟! کجا چنین شخصی پیدا می‌شود؟! لذا خدای متعال برای ما راهی قرار داده است که خود را با جدا کردن از آن محیطی که با آن مأنوس هستیم، بتوانیم این جدا کردن ظاهری را مقدمه‌ای برای تغییر و تحولات قرار دهیم؛ از زندگی خود بیرون بیاییم و وارد مکان و فضایی شویم که همه انبیای الهی و پیامبران گذشته در این فضا آمده‌اند.

اکنون سفر حج با این وضعیت و کیفیت و با این‌نحو از معیشت و پذیرایی وجود دارد؛ اما در سابق این‌طور نبود. به دویست سال پیش بازگردیم، به سیصد سال پیش بازگردیم؛ در آن زمانی که هیچ‌کدام از وسایل امروزی وجود نداشته است؛ گرمای شصت‌درجهٔ مکه را در نظر بیاوریم، بدون اینکه پنکه‌ای بوده باشد. باران و بادهای آن زمان را در نظر بیاوریم، بدون اینکه یک وسیلهٔ نقلیه و ماشین و وسایل امروزی بوده باشد. مردم چگونه مسافت بین مدینه و مکه را طی می‌کردند؟ با الاغ و شتر و یا

پیاده طی می کردند.

اکنون مسائل به این کیفیت و به این نحو آسان و سهل است. تمام سختی مکه فقط همان دوسه روزی است که انسان به عرفات و بعد به مشعر و منا می رود که آه و ناله او هم به فلک می رسد: ”ای وای، چه شده است! ای داد، به کجا رسیده است!“ درحالی که در سابق عرفات این طور نبود؛ این درختان و آب نبود؛ این وضع نبود. مشعر و منا این طور نبود. ما باید به این مطلب فکر کنیم که خداوند ما را به جایی آورده است که همه انبیا با آن مراتبشان و با آن وضعیشان و با آن شناخت و معرفتشان، باز به اینجا آمده و در همین جا طواف می کردند.

اهتمام بلیغ معصومین علیهم السّلام به سفر حج

امام حسن علیه السّلام بیست و پنج مرتبه زیارت خانه خدا کردند و بسیاری از آنها پیاده بوده است؛ یعنی حضرت از مدینه تا مکه را پیاده طی می کردند، درحالی که مرکب جلوی ایشان بود. واقعاً امام علیه السّلام چه مسئله ای را احساس می کنند؟

جایی که امام علیه السّلام چنین حال و هوایی دارند! یا امام سجاد علیه السّلام با آن وضع پیاده به مکه می‌رفتند، یا موسی بن جعفر علیهما السّلام پیاده به مکه می‌رفتند و آن حضرت را در بین راه مکه پیاده دیده بودند.^۱

«موسی بن جعفر علیهما السّلام را در بیابان می‌بینند اما نمی‌شناسند؛ - جریانش مفصل است - شقیق بلخی می‌بیند شخصی با لباس مُعرضین از اهل دنیا راه می‌رود، با خود می‌گوید: این صوفی است، بروم نصیحتش کنم! بعد متوجه می‌شود که او موسی بن جعفر علیهما السّلام است که دارد این راه را همین‌طور پیاده طی می‌کند!^۲

اینها - نَعُوذُ بِاللّهِ، نَعُوذُ بِاللّهِ - بیکار بودند؟! روی تفنّن و تفرّج این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! پس

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیة الله طهرانی)

^۲ دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ - ۳۱۹؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تذکرة الخواص، ص ۳۱۲.

این چه حرکتی بود که می کردند؟!»^۱

دل‌بستگی عجیب رسول خدا به کعبه

«امام رضا و سایر ائمه علیهم السّلام همین طور.^۲

خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پس از

هجرت از مکه فرمودند:

چون مرا از مکه بیرون کردند، دیگر آن را به عنوان خانه و سکنی بر نمی‌گزینم، ولی نمی‌توانم از کعبه دل بکنم!^۳

و این معنا، معنای بسیار عجیبی است. حضرت

پس از هجرت به مدینه، چند مرتبه به حج آمدند که

آخرین آن حجة الوداع بود و در آن، مأمور به نصب

^۱ آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۱۸۲. (آیة الله طهرانی)

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۷۲؛ ج ۴، ص ۲۴۴ - ۲۵۲ و ۵۳۲؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۵ - ۱۸ و ۱۳۵ و ۲۲۵ و ۲۲۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۰؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مناقب آل‌أبی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۶۹.

^۳ التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۵۵۴:

«قَالَ الْإِمَامُ [الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ...أُجْتَوُّهُ إِلَى الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ، التَّفَتَّ خَلْفَهُ إِلَيْهَا فَقَالَ: اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أُحِبُّكَ وَلَوْلَا أَنَّ أَهْلَكَ أَخْرَجُونِي عَنْكَ لَمَا أَثَرْتُ عَلَيْكَ بَلَدًا وَلَا ابْتَغَيْتُ عَنْكَ بَدَلًا وَإِنِّي لَمُعْتَمِدٌ عَلَى مُفَارَقَتِكَ...» ترجمه:

«امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام سجاد علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را به خارج شدن از مکه به سوی مدینه وادار ساختند. هنگام خروج ملتفت پشت سر شده و رو به سوی مکه کرده و فرمودند: "خدا می‌داند که من تو را دوست دارم و اگر اهالی تو مرا از تو بیرون نکرده بودند، هرگز شهر دیگری را بر تو ترجیح نمی‌دادم و به جای تو، جایگزین دیگری بر نمی‌گزیدم؛ و همانا من از جدایی تو سخت اندوهگینم."» (محقق)

ولایت برای امیرالمؤمنین علیه السّلام شدند.^۱ حال، خداوند توفیق داده است که ما به چنین جایی مشرّف شویم.^۲

لزوم انقطاع فکر از وطن در سفر حج

«در سفری که در زمان مرحوم والد - رضوان الله علیه - و سه سال قبل از فوت ایشان رفتیم، هنوز در مدینه بودیم و به مکه نرفته بودیم. در آنجا به شخصی گفتیم: خب، اینجا خوب است؟ گفت:

خوب است دیگر! إن شاء الله این چند روز هم می‌گذرد و زود تمام می‌شود و به وطن و شهرمان و نزد زن و فرزندمان باز می‌گردیم.

به به! هنوز در مدینه است، اما در فکر بازگشتن است. این یک دیدگاه است. اما دیدگاه دیگری هم هست که اصلاً نمی‌خواهد از آنجا بیرون بیاید و وقتی پایش را به آنجا می‌گذارد، دیگر نمی‌تواند دل بکند و دیگر جا و مکان برای او مطرح نیست.^۳

«بنابراین، اولین چیزی که باید در نظر بگیریم این است که فکر خود را از ارتباط با محیط وطن بیرون

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۴ - ۲۵۲.

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

^۳ همان، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

بیاوریم؛ و هرچه بیشتر فکر را بیرون بیاوریم، بیشتر کاسبی کرده‌ایم! اما اگر از اینجا خارج شویم ولی مدام صبح، عصر، شب و فردا تلفن کنیم، این فایده‌ای ندارد؛ باید بدانیم که دیگر بیرون آمده‌ایم.

بنده نمی‌گویم که انسان ارتباط را قطع کند؛ اگر گاهی تلفن بزند اشکالی ندارد، بالأخره موجب تجدید خاطرات و انبساط آنها می‌شود؛ اما باید فکر، آزاد باشد. خدا دوست ندارد کسی که به زیارت خانه او می‌رود، فکرش را نیز همراه با آن تعلقات بیاورد و با همان تعلقات طواف کند و در لیکی که می‌گوید، آن تعلقات نیز باشد. وقتی که ما از منزل بیرون می‌آییم، باید بگوییم: خدایا ما آمدیم؛ دیگر هرچه در کاسه ما ریختی، ریختی! دیگر ما جدا شدیم؛ از آن شراکت و... جدا شدیم.

سفر حج، فرصت دریافت جذبات و انوار الهی

... امیدواریم که إن شاء الله همه رفقا با این هدف و با این نیت و با این خصوصیات حرکت کنند و بروند و وارد این دریا شوند و تا جایی که عمق دارد فرو روند؛ نترسند و خود را رها کنند! خیال نکنند چون آنجا محل زیارت بزرگان و اولیای خداست، ترس آنها را فراگیرد که: ”ما در اینجا راه نداریم و قابل نیستیم!“ نه، خودشان را رها کنند تا اینکه از آن نعمات الهی بر آنها ببارد.

و باید هرچه بیشتر سعه خود را برای دریافت آن

جذبات و انوار بیشتر کند و تصور نکنند که این حالات و این جذبات و این جلوات برای عده‌ای خاص است. نه خیر، خداوند این راه را برای همه باز کرده است و انسان باید خود را در این دریا بیندازد و رها کند تا اینکه بتواند با رها کردن، آن طائر وصل را در آغوش بگیرد؛ که خداوند متعال این سفر را برای این امر اختصاص داده است.^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ همان، مجلس ۴. (آیه‌الله طهرانی)

۳۹۶

۳۹۶

فصل پنجم: عبودیت و تسلیم

۳۹۸

۳۹۸

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

تأملی در دعای پانزدهم صحیفه سجادیه

«حضرت سجاد علیه السلام در دعای پانزدهم از

صحیفه سجادیه می فرماید:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَرَّفْ فِيهِ مِنْ سَلَامَةٍ بَدَنِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا
أُحْدِثْتُ بِي مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي.
فَمَا أَدْرِي يَا إِلَهِي! أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ، وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ؟
أَوْقْتُ الصَّحَّةِ الَّتِي هُنَاتُنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ، وَ نَشِطْتُنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ
فَضْلِكَ، وَ قَوَّيْتُنِي مَعَهَا عَلَيَّ مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ؟ أَمْ وَقْتُ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحَصَّنْتَنِي
بِهَا، وَ النِّعَمِ الَّتِي أَتَحَفَّتَنِي بِهَا، تَخْفِيفًا لِمَا ثَقُلَ [بِهِ] عَلَيَّ ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَ
تَطْهِيرًا لِمَا أَنْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَ تَنْبِيهًا لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ، وَ تَذْكِيرًا لِمَحْوِ الْحَوْبَةِ
بِقَدِيمِ النِّعْمَةِ؟ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِي الْكَاتِبَانِ مِنْ رِزْقِي الْأَعْمَالِ! مَا لَا قَلْبٌ فَكَّرَ
فِيهِ، وَ لَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ، وَ لَا جَارِحَةٌ تَكَلَّفَتْهُ! بَلْ إِفْضَالًا مِنْكَ عَلَيَّ، وَ إِحْسَانًا مِنْ
صَنِيْعِكَ إِلَيَّ.
اللَّهُمَّ فَصَّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ حَبِّبْ إِلَيَّ مَا رَضِيتَ لِي، وَ يَسِّرْ لِي مَا أَحَلَّلْتَ بِي، وَ
طَهِّرْنِي مِنْ دَنَسٍ مَا أَسْلَفْتُ، وَ أَمْحُ عَنِّي شَرًّا مَا قَدَمْتُ، وَ أَوْجِدْنِي حَلَاوَةَ الْعَافِيَةِ وَ
أَذِقْنِي بَرْدَ السَّلَامَةِ، وَ اجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عِلَّتِي إِلَى عَفْوِكَ، وَ مُتَحَوِّلِي عَنْ صَرَغَتِي
إِلَى تَجَاوُزِكَ، وَ خَلَّاصِي مِنْ كَرْبِي إِلَى رَوْحِكَ، وَ سَلَامَتِي مِنْ هَذِهِ

الشَّدَّةِ إِلَى فَرْجِكَ؛ إِنَّكَ الْمُتَفَضِّلُ بِالْإِحْسَانِ، الْمَتَّطَوِّلُ بِالْامْتِنَانِ، الْوَهَّابُ الْكَرِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.^۱

تبیین فلسفه شکر در بیماری و سلامتی

”بار پروردگارا! حمد اختصاص به ذات تو دارد بر نعمت سلامتی که همیشه به آن بهره‌مند و متنعم هستم. و باز حمد و ستایش مختص تو است به واسطه بیماری و علتی که در بدن من به وجود آوردی. پس ای خدای من! نمی‌دانم کدامیک از این دو حالت سزاوار شکر افزون است، و کدامیک از این دو وقت سزاوار ستایش بیشتر تو است؟ آیا هنگام صحت و سلامتی که رزق پاک و پاکیزه‌ات را بر من گوارا نمودی، و مرا برای تحصیل رضای خودت و جود و فضل انعامت نشاط و ابتهاج بخشیدی، و مرا به واسطه سلامتی و صحت بدن بر انجام طاعت و بندگی‌ات قوت و قدرت بخشیدی؟

و یا در وقت مرض و بیماری، حمد تو را بجای آورم که مرا در بوتۀ آزمایش و خلوص و تطهیر قرار دادی، و به واسطه مرض و ابتلا به تحفه‌های خاص از جانب خودت سرفراز نمودی، که آن تخفیف لغزش‌ها و خطایابی است که پشت مرا سنگین ساخته است، و پاک گردانیدن نفس من از ورود و آلوده شدن به گناهان است که مرا در خود فرو برده است، و مرا به سمت توبه و انابه به سوی خودت متنبه ساختی، و جهت محو و از بین بردن آثار و تبعات گناهان به واسطه نعمت‌های گذشته یادآوری نمودی؟ و در این حالت فرشتگان موکل بر من، چه اعمال و کردار پاک و خالصی را از من ثبت نکردند! اعمال و طاعاتی را که هیچ قلب و ضمیری فکر آن را نمی‌کرد، و هیچ زبانی قادر بر توصیف آنان نبود، و هیچ عضوی از اعضا از عهده آن بر نمی‌آمد! بلکه تمام اینها به جهت اکرام و بخشش تو است بر من و از ناحیه عمل کریمانه و احسان تو است بر من.

بار خدایا! درود خود را بر محمد و آل او بفرست، و محبت مرا در تحصیل رضای خودت قرار ده، و تحمل آنچه را که بر من می‌فرستی آسان بگردان، و مرا از پلیدی و زشتی اعمال گذشته‌ام طاهر بگردان، و تبعاتِ سوء و عواقب

^۱ الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّة، ص ۷۶.

ناپسند آنچه را که انجام داده‌ام محو و نابود بگردان، و شیرینی عافیت را در وجود من مستقر نما، و خنکی سلامت در دین را به جان من بچشان، و این بیماری و مرض را موجب عفو و گذشت خود قرار بده، و موجب تغییر و تحول من از گرفتاری به سمت و سوی گذشت و اغماض خود بگردان، و باعث رهایی من از گرفتاری و شدت به جانب انبساط و حیات از جانبت بگردان، و سلامتی من از این شدت و مضیقه به فرَج و گشایش از ناحیه تو باشد؛ به‌درستی که تو فضل و کرم به احسان بر بندگان ساری و جاری می‌باشد، و همیشه مَنّت لطف و عنایت بر ما استوار است، و تویی بخشنده کریم و دارای جلالت و اکرام.“

طهارت نفس و جلای قلب؛ نعمتی مختص ایام شدت و بیماری

در این دعا حضرت سجاد علیه السّلام حمد

خدای را بر ابتلا به امراض و شداید بجای می‌آورد،

و مصالح مترتبه بر آن را بر صحت و سلامتی ترجیح

می‌دهد. و فضل و انعام پروردگار را که در این وقت

به خصوص – که وقت ابتلا به کسالت و مرض و

شدت است – بر بندگان نازل می‌شود، بالاتر از تصور

و مُدرکات بشری می‌شمرد. و صفای روح و طهارت

نفس و جلای قلب را که هیچ نعمتی و هیچ مائده‌ای

را یارای برابری و رقابت با او نیست از آثار و برکات

این اوقات می‌شمرد؛ نعمت‌ها و برکاتی که ابداً در

سایر ایام و روزگار خوشی و نشاط و فرح و انبساط

برای انسان نخواهد آمد.

سرّ ابتلائات و امتحانات انبیا و اولیا

مقام رسالت و نبوت و اتصال به ملکوت اعلیٰ

برای حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السّلام

وقتی حاصل می‌شود که هفت سال از عمرش را در

زندان و شرایط سخت آن محیط بگذرانند.^۱

و کشف اسرار توحید و کیفیت نزول اراده حق
در عالم تشریع و هدایت و بروز و ظهور اسماء
جمالیه و جلالیه حضرت حق بر حضرت یونس
علی نبینا و آله و علیه السّلام وقتی پدیدار می گردد
که چهل روز در شکم ماهی به ذکر ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

^۱ رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۵۳.

سُبِّحَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١﴾ اشتغال

ورزد.^۲

و افاضه فیض خاص و استجلاب شوائب

وجودی حضرت ایوب با ابتلا به انواع مصائب و

امراض حاصل می شود.^۳

و خلعت تشریف امامت و حیازت ولایت مطلقه

الهیة بر قامت حضرت ابراهیم علیه السلام پس از

آن همه گرفتاری ها و هجران از زن و فرزند و

امتحانات عجیب و غریب، که آخرین آن ذبح فرزند

برومند خود حضرت اسماعیل است، موزون و

مناسب می شود.^۴

و مقام شفاعت کبرای الهیه وقتی به رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم داده می شود که عمر و

زندگی خود را در آن دوران تاریک و سیاه جهل و

ضلالت با انواع شدائد و مصائب طاقت فرسا

^۱ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. روح مجرد، ص ۲۸۶، تعلیقه:

«هیچ معبودی نیست جز تو ای خداوند! تو پاکی و منزّه و مقدّس می باشی!

من هستم که رویّه و دأبم این بوده است که از ستمگران بوده ام.»

^۲ رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۱۸ - ۳۲۰.

^۳ رجوع شود به همان، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۲۴۲.

^۴ رجوع شود به همان، ج ۱، ص ۵۹.

بگذراند.^۱

و منصب خلافت علی مرتضی امیرالمؤمنین
علیه السّلام با آن فجایع و جنایات قرین است که
اوراق تاریخ را سیاه نموده است.

و شفاعت کبری به سیدالشهدا علیه السّلام پس
از واقعه منحصراً به فرد تاریخ بشریت داده شده
است.^۲

رابطه مقامات عرفانی و ازدیاد بلایا و شدائد

و همین طور تمامی ائمه علیهم السّلام و اولیای
الهی؛ چنانچه مرحوم والد

^۱ رجوع شود به همان، ج ۲، ص ۲۵؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۶۷۱؛ الجامع
لأحكام القرآن، ج ۱۰، ص ۳۰۹ و ۳۱۰؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.
^۲ رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۵۲.

– رضوان الله عليه – می فرمودند:

به هر ولیّ و عارفی که درجات و مقامات بیشتر دادند او را به انواع بلايا و شدائد بیشتری مبتلا نمودند.^۱

آری، این است سرّ فرمایش حضرت سجاد علیه السّلام که می فرماید:

و در این اوقات (اوقات مرض و شدائد و ابتلائات) ملائکة تو اعمال و حالاتی را از من ثبت می کنند که امکان ندارد به قلبی خطور کرده باشد و یا زبانی از آن پرده برداشته باشد (یعنی این حالات و مقاماتی که به واسطه ابتلا برای انسان پیش می آید).

اشعار ابن فارض درباره فَنای در معشوق

ابن فارض می گوید:

و إن شئت أن تخيّا سعيداً فمُت به *** شهيداً و إلا فالغرام له أهل
فمن لم يمُت في حبه لم يعيش به *** و دون اجتناء النحل ما جنت النحل^۲

”اگر می خواهی که به حیات ابدی و سعادت سرمدی نایل شوی باید در راه محبوب و معشوق، خود را فدا کنی و از هستی خود بگذری و خود را محو و نابود سازی و هستی را به اصل خود ارجاع دهی، در غیر این صورت افراد دیگری هستند که عشق محبوب و حب او را برای خود برگزیده اند.

پس کسی که در راه محبوب فانی نشود و جانش را نثار نکند به حیات و زندگی جاودان نرسیده است؛ و کسی که به دنبال استحصال و دستیابی به عسل

^۱ جهت اطلاع بر احادیث در این باب، رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲ – ۲۶۰.

^۲ دیوان ابن فارض، ص ۱۶۲.

خالص و ناب می‌باشد، تحمل و توقع نیش زنبور را هم خواهد داشت و بر او سخت و گران نخواهد آمد.

ابتلا، تحفه‌ای الهی برای بندگان خاص

بدین جهت در مکتب اهل بیت علیهم السّلام وقوع در مرض و شدت و گرفتاری همانند تحفه‌ای است که خدای متعال بندگان خود را به آن کرامت می‌بخشد؛ چنانچه در روایت وارد است:

خداوند بندگان خاص خود را به واسطه ابتلاء سرفراز می‌کند و مورد محبت و لطف خود قرار می‌دهد؛ همان‌طور که فرد در مراجعت از سفر، اهل و عیال خود را به انواع تحف و هدایا خشنود و مبتهج می‌نماید.^۱

بنابراین در مکتب توحید و عرفان نه تنها از بلایا

و شدائد احتراز و اجتناب نمی‌شود، بلکه از آن

به‌خوبی استقبال می‌گردد و مقدمش را گرمی و

مغتنم می‌شمرند و از آن به‌خوبی پذیرایی می‌کنند.

یکسان بودن مشیّت الهی در صحت و ابتلا

در مکتب توحید و عرفان، مرض و شدت و سایر

ابتلائات با صحت و گشایش و حصول توقعات

متعارف در یک راستا و در یک خط - که همان نزول

مشیّت و اراده حق است - قرار دارد و ابداً فرقی بین

آن دو نمی‌باشد؛ صورت‌های آن متفاوت و باطنش

یکی است، مظاهر متفاوت ولی ظهور یکی است.

عارف هر دو رتبه را یک مشیّت می‌داند و به یک

چشم به آن نگاه می‌کند؛ نه اینکه اصل و اولویت را

بر صحت و سلامتی و سرور بگذارد، و به مرض و

ابتلا به چشم یک اجنبی و مهمان ناخوانده و نامیمون

نظر بیندازد و در صدد بیرون کردن آن از خانه برآید؛

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۵:

«عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغَيْبَةِ وَ يَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ.»

و نه اینکه مرض و شدت را استقبال کند و به آن دل خوش نماید و از اینکه مبتلا به بلیه‌ای شده است در نفس خود احساس فخر و عظمت و خود بزرگ‌بینی بنماید و این بلیه را موجب امتیاز خود از سایر افراد بداند؛ هر دو غلط است و هر دو باطل است و هر دو ناشی از دویینی و شرک است و با وحدت مخالف است.

حق با مکتب اهل بیت است و با امام سجاد

علیه السّلام است که می‌فرماید:

اگر برای من صحت را خواستی مرا بدان راضی، و اگر مرض خواستی بردبار و شاکر و صابر مدار؛ هر چه تو خواستی همان رضای من است.

حکایت جابر بن عبدالله در بستر بیماری و عیادت امام باقر از او

امام باقر علیه السّلام به عیادت جابر بن عبدالله

انصاری که بیمار بود تشریف

آوردند و فرمودند: ”حالت چگونه است؟“

عرض کرد:

در حالی هستم که پیری را بر جوانی، و مرض را بر صحت، و موت را بر زندگی ترجیح می‌دهم.

حضرت فرمودند:

و اما من این‌گونه نیستم؛ اگر خدای برای من پیری بخواهد ما نیز همان را می‌خواهیم، و اگر جوانی را تقدیر کند ما نیز به همان رضا می‌دهیم، و اگر مرض را بپسندد من نیز می‌پسندم، و اگر شفا بخشد من نیز آن را می‌طلبم، و اگر بمیراند من همان را خواهیم، و اگر باقی بدارد من نیز طالب آن می‌باشم.

زمانی که جابر این را از آن حضرت شنید صورت

حضرت را بوسید و عرض کرد:

راست فرمود رسول خدا صَلَّی الله علیه و آله و سلَّم که: ”تو فرزندی از ذریّه مرا ادراک خواهی کرد که نام او نام من است، و شکافنده علم خواهد بود چونان که گاو زمین را شخم می‌زند.“

و بدین جهت به شکافنده علوم اولین و آخرین موصوف گشت.^۱

نقد توسلاتِ منافی با مقام رضا و تسلیم

اما در سایر مکاتب برای رفع گرفتاری و مرض

دیده می‌شود که اِعمال رویه و اراده می‌کنند، و برای

رفع گرفتاری‌ها و شدائد با توسلاتِ منافی با مقام

رضا و

^۱ مسکن الفؤاد، ص ۸۷:

«و رَوَى أَنَّ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أُبْتُلِيَ فِي آخِرِهِ بِضَعْفِ الْهَرَمِ وَالْعَجَرِ؛ فَزَارَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ: أَنَا فِي حَالَةٍ أَحِبُّ فِيهَا الشَّيْخُوخَةَ عَلَى الشَّبَابِ، وَالْمَرَضَ عَلَى الصَّحَّةِ، وَالْمَوْتَ عَلَى الْحَيَاةِ!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ”أَمَّا أَنَا يَا جَابِرُ فَإِنْ جَعَلَنِي اللَّهُ شَيْخًا أَحِبُّ الشَّيْخُوخَةَ، وَ إِنْ جَعَلَنِي شَابًّا أَحِبُّ الشَّيْبُوبَةَ، وَ إِنْ أَمْرَضَنِي أَحِبُّ الْمَرَضَ، وَ إِنْ شَفَانِي أَحِبُّ الشِّفَاءَ وَ الصَّحَّةَ، وَ إِنْ أَمَاتَنِي أَحِبُّ الْمَوْتَ، وَ إِنْ أَبْقَانِي أَحِبُّ الْبَقَاءَ!“

فَلَمَّا سَمِعَ جَابِرٌ هَذَا الْكَلَامَ مِنْهُ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ قَالَ: صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی الله علیه و آله و سلَّم، فَإِنَّهُ قَالَ: ”سَتُدْرِكُ لِي وَلَدًا اسْمُهُ اسْمِي، يَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا كَمَا يَبْقُرُ النَّوْرُ الْأَرْضَ.“ فَلِذَلِكَ سَمَّى بَاقِرَ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ، أَيْ شَاقَهُ.»

تسلیم به دفع آن اقدام می کنند. و به هر طریقی می خواهند این تقدیر را از خود و دوستان خود بگردانند و خود را در رفاه و خوشی و انبساط قرار دهند. تو گویی فقط مرض و گرفتاری و شدت برای غیر است و آنان باید از این مسئله مستثنی شوند؛ و به عبارت معروف: مرگ برای همسایه است نه اهل خانه.

عبادت باید برای خدا باشد، اما کیفیت آن و شکل آن دیگر فرق ندارد. نماز باید برای خدا باشد، چه در حال صحت و استقامت و چه در حال مرض. انسان نباید در حال مرض از خدا بخواهد که به او قوت و قدرت ببخشد تا نماز را به حال استقامت و صحت بخواند، و در حال تیمم نباید از خدا بخواهد که طهارت مائیه و با آب را نصیب او کند. در حال صحت، خدا طهارت با آب و نماز در حال استقامت را خواسته، و در حال مرض طهارت با تیمم را اراده کرده است. در هر دو حال انسان نباید فرقی بگذارد، عبد باید در مقام عبودیت فقط خواست و اراده مولا را انجام دهد، و از خود اظهار نظر و سلیقه نداشته باشد؛ مثل کسی که در حال سفر نماز را تمام

می خواند و می گفت: ”من نمی خواهم در سفر
راحتی در عبادت را برای خود قرار دهم!“ این نماز
باطل است؛ زیرا مولا در سفر نماز را شکسته و در
حضر تمام خواسته است و فضولی در کار او
بر نمی دارد!

احوال مرحوم آیه الله سلطان آبادی و حکایت تفسیر قرآن ایشان

مرحوم والد - رضوان الله علیه - می فرمودند:

یکی از بزرگان و صلحا و معاریف نجف، مرحوم آیه الله حاج میرزا فتحعلی
سلطان آبادی بود. مردی بود فقیه، مجتهد، اهل معرفت و باطن و صاحب علوم و
اسرار غریبه.^۱ همان کسی که مرحوم آیه الله حاج میرزا حسین نائینی به اتفاق بعضی
از هم طرازان خود یک ماه رمضان شب ها به منزل ایشان می رفت و از درس تفسیر
او در حیرت واقع می شد.
ایشان در شب اول ماه رمضان یک آیه از قرآن را انتخاب و درست یک ساعت

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر احوال مرحوم سلطان آبادی - رحمة الله علیه -
رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۶۸؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۶؛
مهر تابان، ص ۳۲۲.

در اطراف او بحث کردند، به نحوی که بزرگان حاضر در جلسه می گفتند: تا به حال در عمرشان یک همچو تفسیری به این مرتبه از درجه و شأن و رُقاء نشنیده بودند. و در شب دوم نیز ایشان همان آیه را به نحو دیگری تفسیر نمود و یک ساعت طول کشید، و همین طور تا سی شب. و هر شب تفسیر به طور کلی با شب های قبل تفاوت داشت. پس از انقضای ماه فرمود: ”قرآن هفتاد بطن و تفسیر دارد و من فقط بر سی بطن و تفسیر آن وقوف دارم و از چهل تفسیر و بطن آن خبری ندارم، و هستند افرادی که از چهل تایی آن اطلاع دارند.“^۱

و ایشان دارای حالات و مکاشفات و مشاهدات برزخیه و ملکوتیه بوده است.

دعای مرحوم سلطان آبادی برای شفا در آستانه حج و استجابت آن

ایشان سالی به قصد حج بیت الله الحرام از کوفه حرکت می کند به سمت مکه، در حالی که سال ها بود که به بیماری اگزما - که یک بیماری پوستی و بسیار پر زحمتی است - مبتلا بوده است، و دائماً ایام زمستان از دست ها و بدن او خون و جراحت خارج می شده است و ایشان را واقعاً به اذیت و زحمت می انداخته است. هنگام خروج از کوفه می ایستد و عرض می کند: ”خدایا! من دارم به سمت خانه تو حرکت می کنم و دوست ندارم در حرم تو و در مَشاهد تو با این وضع و موقعیت قرار بگیرم!“

در این هنگام یک مرتبه مشاهده می کند هیچ اثری از قُروح و جراحت ها بر بدن او وجود ندارد. حرکت می کند به سمت مکه و به انجام اعمال و فرائض می پردازد و پس از اِتیان اعمال صحیحاً و سالمأ بدون هیچ اثری از آن مسائل به کوفه برمی گردد. همین که به همان مکانی که ابتدائاً از خدا خواسته بود تا او را شفاء دهد می رسد، یک مرتبه تمام آن مسائل دوباره به حال اول خود برمی گردد.

تفاوت حج متوَّع بنده و حج مرضیّ اراده الهی

البته بعضی این مطلب را از کرامات این بزرگوار

به حساب می آورند و شاید هم همین طور باشد؛ اما

مطلب در نزد مکتب اهل بیت و عرفان و توحید فرق

می کند. در مکتب اهل بیت حجتی مورد قبول و

رضای الهی است که به همان کیفیت و حالتی که

^۱ رجوع شود به حقائق الأصول، حکیم، ج ۱، ص ۹۵.

خداوند برای انسان مقرر کرده است انجام پذیرد،
و انسان نباید از پیش خود دخل و تصرفی در کیفیت
و نحوه آن بنماید. آن حجی که انسان مایل است با
پاکیزگی و طهارت لباس و بدن انجام پذیرد، حج
متوقع خود اوست، نه حجی که اراده حق بر آن تعلق
گرفته است. مگر حج فقط برای افراد صحیح البدن و
سالم واجب و مشروع شده است، و فرد مریض نباید
حج بجای آورد؟ فرد مجروح نباید بجای آورد؟
فردی که سَلَسُ الْبُول دارد نباید بجای آورد؟ نه! همه
باید بجای آورند و برای همه به یک نحو و یک شکل
واجب شده است؛ ولی هر کدام وظیفه خاص خود
را دارند، و این مطلب دیگری است.

تشریح یکسان حج و نفی ترجیح حالت صحت

خدا برای انسان مرض را خواسته و در حال
مرض حج را واجب کرده است؛ پس حج در حال
مرض مورد رضا و امضای او است. اگر در حال
مرض حج را برمی داشت و می گفت: کسی نباید با
این حال به مکه بیاید و به بیت من داخل شود، و بیت
من باید از وجود این افراد خالی و فارغ باشد! خُب

این مطلبی بود؛ اما حال که او این را نگفته است و انجام این فریضه را به یکسان برای همه عبادت قرار داده و به یک نحو تشریع نموده است، چرا انسان بیاید و شِقِّی را انتخاب کند که خواست خدا بر آن تعلق نگرفته است؟!»^۱

آیا عبودیت، مشروط به سلامتی و صحت است؟

«مرحوم والد - رضوان الله علیه - می خواستند بفرمایند: اگرچه آخوند ملافتحعلی دعایی کرده است، ولی مطلب بالاتر از این است. مرحوم آخوند ملافتحعلی، صاحب نفس بود و حالاتی داشت و بطون قرآن را می دانست؛ ولی مطلب این است که آیا ما تحت حکومت خدا هستیم یا نه؟! آیا خداوند ما را عبد خود قرار داده است یا نه؟! خدا که نمی تواند این را انکار کند و بگوید: نه، تو تا وقتی که سالمی عبد من هستی؛ من عبد مریض نمی خواهم، برو پی کارت! کجا برویم؟! آیا خدا می تواند چنین حرفی بزند: تا وقتی حرارت بدنت ۳۷ درجه است، تو عبد من هستی و من هم مالک تو؛ اما همین که یک درجه

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۷. (آیه الله طهرانی)

تب کردی، دیگر بیرون رفتی؛ خدا حافظ؟!!

این خدای بزرگوار، هر کاری از دستش برآید انجام می‌دهد، اما نمی‌تواند بگوید که: «من تو را از عبودیت و از حکومت خودم بیرون می‌کنم!» این حرف را نمی‌تواند بزند و چه بخواهد و چه نخواهد، به پای خدا نوشته شده است و مجبور است اقرار کند!

حال سراغ خودمان برویم؛ آیا ما می‌توانیم خودمان را در شرایطی و موقعیتی، بیرون از حکومت خدا حساب کنیم؟! نه، ما هم نمی‌توانیم. می‌گویند: «مال بد، بیخ ریش صاحبش است!» خدا مجبور است ما را همین‌طور قبول کند. خب، اگر نمی‌خواست ما را خلق نمی‌کرد؛ حال که ما را آفریده است، باید پای آن هم بایستد. از آن طرف، ما هم نمی‌توانیم. پس هم ما به او بند هستیم و هم او به ما بند است. او هم این آدم دوپا را آفریده است و حالا مانده است که با او چه کار کند! پس خدا ما را در همه حال می‌خواهد.

^۱ مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۴۵، فرازی از دعای کمیل: «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمَتِكَ.»

تنها تویی تنها تویی در گوشه^۱ تنهایی‌ام *** تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسوایی‌ام^۲

پس خدا ما را با همهٔ این عیب و نقص‌ها

می‌خواهد و نمی‌تواند نخواهد؛ چون این امراض را

خودش داده است. پس خداوند متعال، هم خودش

ما را خلق کرده، هم به ما وجود داده، هم صحت داده

و هم مرض می‌دهد.

تبیین حکمت بیماری در کلام امام سجاد علیه السّلام

به فرمودهٔ حضرت سجاد سلام الله علیه:

خدایا، تو به من صحت دادی؛ و به واسطهٔ صحت و سلامتی است که می‌توانم تکالیف و فرائضی را که در هنگام صحت است، انجام بدهم. همچنین تو را در هنگام مرض، شکر می‌کنم بر اینکه تو مرا مریض کردی و مرا متوجه ضعف خودم ساختی و چه‌بسا بعضی از گناهانی را که به واسطهٔ

^۱ خ.ل: خلوت.

^۲ شاعر: منصوره اتابکی، متخلّص به زهره. (محقق)

نقش بیماری در توجه به ضعف و رفع انانیت

پس مرض هم از کیست؟ از خداست. این کلام حضرت معجزه است! یعنی می خواهند بفرمایند: به همان مقدار، و بلکه بیشتر از آن مقداری که صحت ممدوح است، مرض هم ممدوح است. شخصی که مریض نشود، نمی تواند به سلامتی خود پی ببرد؛ تکبر و استغنا او را فرامی گیرد و آن ضعف ها و خِلَل و نقصان، برای او متجلی و متبلور نمی شود. تا کسی گرفتاری پیدا نکند، نمی تواند به ضعف های خود پی ببرد؛ آن ضعف هایی که او را از معبود دور کرده اند و بین او و پروردگار و مالک حقیقی اش فاصله انداخته اند. این ضعف ها می آیند و فاصله می اندازند و جلوی انسان را می گیرند. مرض نعمت است، بلایا نعمت است، گرفتاری ها همه نعمت های الهی هستند که خداوند برای بندگان می آورد. بدون این نعمت ها، انسان نمی تواند ربط برقرار کند و دچار انانیت و تفرعن می شود.

حضرت سجاد علیه السّلام می فرماید:

^۱ و ۲. رجوع شود به الصّحیفة السّجّادیّة، دعای پانزدهم، ص ۷۶.

چگونه شکر تو را بر این مرضی که به من داده‌ای بجای بیاورم؟! تو به واسطهٔ این مرض، مرا به مسائلی باطنی راهنمایی و دلالت کردی که هزارتای آنها هم در صحت و سلامتی به‌دست نمی‌آید!

و این یک واقعیت است.

پذیرش عبودیت در حال صحت و مرض

پس ما با این خصوصیت و با این کیفیت، در هر دو حالِ صحت و مرض، بندهٔ خدا هستیم. آیا ممکن است پروردگار، که خودش این مرض را برای تطهیر ما و برای مصالح دیگر به ما عنایت کرده است، بیاید و بگوید: من حالِ سلامتی تو را بیشتر از این حالت دوست دارم؟! این مطلب بسیار عجیب و کلام احمقانه‌ای است! این بندهٔ بیچاره که گناه نکرده است. یا اینکه خدا بیاید و به مریضی که در تب است بگوید: من نماز در حال استقامت و با طهارت مائیه و با تمام شرایط را بیشتر دوست دارم!

اگر چنین نمازی برای مرض بد باشد، اصلاً حرام و باطل است.^۱ اگر روزه برای جسم ضرر داشته باشد، هم باطل است و هم قضا دارد؛ نه تنها ممدوح نیست، بلکه مذموم هم هست،^۲ البته در صورتی که در آن، قُرْبِیت نباشد؛ کما اینکه در بعضی از وجوه، قُرْبِیت هست؛ مانند وقتی که شخص جاهل است. اما اگر شخصی با علم به اینکه روزه برای او موجب اشکال است و دستور و تکلیف به ترک هم دارد، بگوید: ”دلم می‌خواهد روزه بگیرم، به‌خاطر اینکه در جمع آبرویم نرود و نگویند که روزه را خورده است.“ روزه او هم باطل است، هم باید قضا کند و هم گناه کرده است.

خداوند می‌گوید: من مالک تو هستم و اکنون تو را در این شرایط قرار داده‌ام، و مقصود من این است که تو این کار را انجام بدهی؛ آیا تو داری در کار من فضولی می‌کنی؟! تو چه کسی هستی که داری در کار من دخالت می‌کنی؟! من تو را مریض کرده‌ام و از تو

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۴۶ - ۳۴۸.

^۲ رجوع شود به همان، ج ۱۰، ص ۲۱۷ - ۲۲۴.

نماز مستلقياً (به پشت خوابیده) می‌خواهم، ولی تو بلند می‌شوی و مستقیماً (ایستاده) می‌خوانی، درحالی‌که برای کم‌تر ضرر دارد و می‌افتی! چه کسی به تو گفته است که چنین کاری بکنی؟! من اکنون می‌گویم: وضو برای تو ضرر دارد، باید با تیمم نماز بخوانی.

حکایت کشتن یک بیمار به واسطه غسل دادن

مانند آن افرادی که آمدند و مریض بیچاره‌ای را برداشتند و داخل آب کردند و بعد هم آن مریض مُرد! نزد امام صادق علیه السّلام آمدند، حضرت فرمودند:

قَتَلُوهُ؛ قَتَلَهُمُ اللَّهُ! «شما او را کشتید، خدا شما را بکشد! چه کسی به شما گفت که او را بردارید و در آب بیندازید؟! باید او را تیمم می‌دادید.»^۱

وظیفه این است و عبد باید عبودیتش را داشته

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۶۸:

«... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذُكِرَ لَهُ أَنَّ رَجُلًا أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ عَلَى جُرْحٍ كَانَ بِهِ، فَأَمَرَ بِالْغُسْلِ فَأَغْتَسَلَ فَكُزَّ فَمَاتَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: قَتَلُوهُ؛ قَتَلَهُمُ اللَّهُ! إِنَّمَا كَانَ دَوَاءً الْعِيِّ السُّؤَالَ.» ترجمه:

«از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمودند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که مردی که زخمی بر بدن داشت، جُنُب شد. به او دستور غسل داده شد و او نیز غسل کرد، پس دچار کزاز شد و از دنیا رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او را کشتند، خدا آنان را بکشد! همانا تنها داروی نادانی، پرسیدن بود.» (محقق)

باشد؛ نباید به مولای خود اظهار نظر کند که: ”دل من این طور می خواهد.“ دل تو بیخود می خواهد! من به تو می گویم این طور عمل کن.

حج مطلوب، به تشخیص بنده است یا اراده الهی؟

حال که این طور شد، آیا صحیح است این جنابی که الآن با این حالِ جراحت به مکه می رود، پیش خود بگوید: خدایا، این جراحات را خوب کن تا یک حج خوب انجام بدهم؟! خدا می گوید: حج خوب چیست؟ آیا حج خوب، آن حجتی است که تو می دانی و تو می فهمی و تو تشخیص می دهی؟! آیا حج خوب، آن حجتی است که با تمام شرایط باشد؟! آیا آن حجتی است که با وضو باشد؟! آیا آن حجتی است که در آن، قُروح و جروح نباشد؟! این است؟! آیا تو باید قبول کنی یا من باید قبول کنم؟! آیا تو باید به این حج نورانیت و روحانیت بدهی یا من باید بدهم؟! ﴿وَأَلِّعْمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۱؛ آیا آن چیزی که باعث رفعت این عمل است، به دست توست یا به دست من است؟! آیا روحانیت عمل

^۱ سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۴۲:

«و عمل صالح آن کلام طیب را بالا می برد.»

به دست توست یا به دست من است؟! من که برای تو
این قروح و جروح را قرار داده‌ام، دست تو را
مجروح کرده‌ام، تو را در این حالِ مِمراضیت^۱ قرار
داده‌ام و در عین حال، تو را به حج مکلف کرده‌ام؛
حالا در این میان، چه کسی باید این حج را قبول
کند؟!!

نقدی بر دعای مرحوم سلطان آبادی برای شفا در آستانه حج

بنابراین ما به اینجا می‌رسیم که دعای ایشان هم
چندان وجهی نداشته است و چه بسا اگر با همان حال
به مکه می‌رفت، خداوند ثواب، نعمت و روحانیت
بیشتری نصیب او می‌کرد. اما ما می‌گوییم: به به،
عجب مقامی دارد! از دروازه شهر که خارج

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «بسیار مریض شدن.»

شد، خدا دعایش را مستجاب کرد و یک حج پاک و پاکیزه و شسته و رفته و با بدن سالم نصیب او کرد.

اینها توحید است. اینها را از خودم نمی‌گویم؛ اینها مطالبی است که بزرگان به ما گفته‌اند و به ما یاد داده‌اند.^۱

عبودیت یعنی تسلیم تقدیر شدن نه درخواست برای تغییر

«مرحوم والد - رضوان الله علیه - می‌خواستند این مطلب را بفرمایند که انسان باید ببیند "او" برای ما چه تقدیر و مصلحت کرده است؛ از کجا معلوم که اثر و ثواب و تأثیر و روحانیت آن حجتی که با این کیفیت است، کمتر از آن حجتی باشد که بدون این ابتلا و مشکلات است؟! »

البته این مرد، مرد بزرگی است؛ ولی شما ببینید اولیای الهی تا کجا رفته و سیر کرده‌اند و تا کجا می‌خواهند ما را سیر بدهند! بله، بسیار خوب است، انسان حج را با طهارت انجام می‌دهد و از خدا می‌خواهد و خدا هم استجابت می‌کند؛ اما بالاتر هم

^۱ آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۲۰۵ - ۲۰۹. (آیه الله طهرانی)

دارد یا نه؟ افق بالاتر این است که بگویند: خدایا، من با این وضع به‌سوی تو حرکت کردم، خودت می‌دانی؛ تمام شد! این بالاتر است و آن چیزی که نصیب انسان می‌شود، فرق می‌کند.

بله، آن حج را هم خدا قبول می‌کند و حجی که آخوند ملافتحعلی انجام می‌دهد، دیگر معلوم است چه حجی است؛ اما باز بالاتری هم هست، و آن این است که انسان عبد باشد و بگویند: خدایا، می‌خواهد خون بپاید، بیاید؛ چه کار کنیم؟ تکلیف و وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم؛ لباس احراممان هم نجس می‌شود، بشود! مگر قرار است لباس احرام انسان همیشه پاک باشد؟! هر وقت به جایی رسیدیم، طبعاً لباس را طاهر می‌کنیم؛ تمام شد!

ببینید، نفس مدام می‌خواهد حتی در امور معنوی هم دخالت کند و می‌خواهد در آن حال و هوایی که می‌پسندد قرار بگیرد؛ و وقتی می‌بیند که در لباس احرام است

اما دستش دارد خون می‌آید و بدنش نجس است، حالش دگرگون می‌شود و می‌گوید: ”ای کاش این طور نبود! اکنون که به سمت مکه حرکت می‌کنیم و لبیک می‌گوییم، اگر این طور نبود بهتر بود؛ شاید ما این توفیق را نداریم؟!“ درحالی که اگر خودش را رها کند، آن وقت چیزهای دیگری به او می‌دهند.^۱

نقد عمل برخی از بانوان برای انجام مناسک و زیارات

«این خانم‌هایی که در دوران عادت ماهیانه برای رهایی از گرفتاری‌های آن و انجام وظایف و تکالیف و زیارات، به داروهای جلوگیری از عادت متوسل می‌شوند، کار آنها تماماً اشتباه و خطا و خلاف رضای الهی است! گرچه عمل آنها صحیح است و مُسَقِّط تکلیف است، ولی ابداً مورد رضای پروردگار نمی‌باشد؛ زیرا خداوند برای آنها عادت را خواسته است، نه جلوگیری از آن را. مثل کسی که برای فرار از روزه ماه رمضان هر روز به مسافرت برود و برگردد، گرچه عمل حرام انجام نداده است ولی این عمل برخلاف رضای الهی است؛ زیرا در ماه رمضان

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۲۰۰. (آیه‌الله طهرانی)

حکم اوّلی بر انجام روزه است، مگر برای کسی که به جهتی شرعی یا عقلایی مسافرت برای او ضرورت داشته باشد،^۱ در این صورت آن روز را قضاء می کند؛^۲ اما اگر صرفاً برای فرار از روزه بخواهد به مسافرت اقدام کند، خداوند او را مورد بازخواست قرار خواهد داد و از او سؤال خواهد کرد.

پیامدهای جسمی و روانی قرص های جلوگیری از بارداری (ت)

زن در هنگام عادت به مقتضای جری طبیعی و عادی و تکوینی باید عادت شود، و خوردن قرص های مضر علاوه بر اینکه حرام است، آن روحانیت و نور و آثار و برکات مناسک را که باید بر نفس او بنشیند و اثر بخشد و او را متحول کند، از بین می برد، و به فیض برکات و تأثیرات تکوینیّه این فرائض و مناسک توفیق نخواهد یافت.^۳

ادراک روحانیت حج با تسلیم و اطاعت و عمل به تکلیف

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۸۱ - ۱۸۳.

^۲ همان، ص ۲۰۹.

^۳ رساله نکاحیه، ص ۴۰:

«خوردن دارو برای جلوگیری رَحِم از پذیرش نطفه، و آبستن نشدن زنان که امروزه به صورت قرص متداول و معمول شده است ضررهای مزاجی شدید دارد، و موجب کسالت اعصاب و در بعض از ←

یکی از شاگردان زن سلوکی مرحوم والد

- رضوان الله عليه - نقل می کرد:

می خواستم به سفر عمره مشرف شوم، رفتم خدمت آقا و عرض کردم: خداوند توفیق تشرف به عمره را نصیب فرموده، ولی مشکلی دارم و آن مسئله عادت زنانه است، و درست پنج روز از مکه را من در عادت هستم، آیا شما اجازه می دهید که از این قرص ها مصرف کنم تا بتوانم به انجام اعمال مسجدالحرام بپردازم؟ ایشان در جواب فرمودند: ”خیر!“ عرض کردم: پس چه کنم؟ فرمودند: ”شما می توانید بین صفا و مروه بنشینید و از دور کعبه را تماشا کنید؛ تکلیف شما همین است، و وقتی پاک شدید به اعمال بپردازید.“

آن مخدره می گوید:

۱ ← احيان منجر به جنون و دیوانگی است. و علاوه، موجب کسالت قلب و سرطان رحم و اختلال جریان خون، و به هم خوردن سیر طبیعی و عمل طبیعی غُدَد و ترشحات زائده، و امراض فراوان دیگری است که دست به گریبان جوامع فقیر بشر شده است. خوردن این داروها به هر صورت و به هر کیفیتی که باشد، و با هر فرمولی که ساخته شود، موجب قطع جریان حیض در اوقات معین و مشخصه می گردد؛ و موجب عدم قبول رحم نطفه را در خود می شود؛ و عواقب وخیمی را در پی دارد.

بسیاری از زنان مؤمنه هم در وقت زیارت مشاهد مشرفه، و در وقت حج بیت الله الحرام، برای جلوگیری از عادت ماهیانه و قدرت بر عمل مشروط به طهارت از این قرص ها می خوردند، که هم کسالت و مرض جسمی، و هم در بعضی از اوقات کسالت روانی پیدا می نمودند. و علاوه، چه بسا عادت ماهیانه شان خراب و دگرگون می شد؛ و به قول معروف، ”از اینجا مانده و از آنجا رانده“ می شدند. هم عملشان خراب می شد و هم بهره معنوی و روحی از این زیارت و مناسک نمی بردند.

شارع مقدس اسلام برای زنان حائض تکلیف خاصی مقرر کرده است که با بجا آوردن آن، هم حجتشان صحیح است و هم عمره شان.* دیگر در این صورت چرا در کار او تصرف کنیم؟ تصرفی که چه بسا موجب بطلان عمل می شود و حج و عمره صحیح و مطلوب را که پیغمبر به بعضی از زوجات خود دستور دادند و آنها عمل نمودند،** با دست خود و تصرف خود آلوده و مشتبّه سازیم؛ و عمل یقینی را به صورت عمل مشکوک انجام دهیم؟!» (علامه طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۸ - ۴۶۶.

** رجوع شود به السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۶۲؛ البدایة و النّهایة، ج ۵، ص ۱۶۴؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۴۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۹۶.

من به همین کیفیت عمل کردم، و خدا شاهد است به واسطه اطاعت از دستور استاد و عمل به تکلیف واقعی، آنچنان انوار و برکات و روحانیتی بر من نازل می‌شد که قطعاً اگر مانند سایر افراد عمل می‌کردم و با استفاده از داروهای جلوگیری به انجام مناسک می‌پرداختم، ابداً اثری از آن روحانیت و برکات بر خود نمی‌دیدم.

آری، این است فرق بین عالم عارف و غیر آن،

در ارائه طریق و مسیری که مورد رضای حضرت

حق و اولیای او باشد؛ عارف از نقطه اوج بر مسائل

می‌نگرد و غیر او از حسیض مظاهر و مُکتسبات و

مدرکات ظاهری، و بین این دو نقطه تفاوت از زمین

تا اعماق آسمان است.^۱

پذیرش تقدیر الهی به جای تغییر تکلیف

احکام بانوان دارای عذر در عمره و حج تمتع (ت)

«بنابراین، نیازی به مصرف این قرص‌ها نیست؛

بلکه بهتر است انسان همان‌طور که خداوند برای زن

تقدیر کرده است، عمل کند.^۲ بنده تضمین می‌کنم

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۱:

«خانمی که عذر شرعی دارد دو حالت دارد:

صورت اول: وقتی برای عمره تمتع احرام می‌بندد عذر دارد و وقتی وارد مکه می‌شود، عذر او تا زمان اعمال حج باقی می‌ماند. در این صورت، نیازی به احرام مجدد نیست و همان احرام عمره او به احرام حج تبدیل می‌شود و باید به عرفات و مشعر و منا برود، سپس باز می‌گردد و اعمال حج را انجام می‌دهد و پس از آن، اعمال عمره را خودش بجا می‌آورد.

صورت دوم: این است که عمره را انجام می‌دهد، ولی در موقع رفتن به عرفات عذر پیدا می‌کند. در این صورت، باید در همان حال عذر، از مکه و خارج از مسجدالحرام احرام حج ببندد و به عرفات و مشعر و منا برود. وقتی بازگشت، چنانچه عذر او تا زمانی که کاروان‌ها به ایران باز می‌گردند باقی

قرص‌ها را نخورد، به‌اندازهٔ سر سوزنی از ثواب او کاسته نخواهد شد و طبق دستور عمل کرده است؛ و انسان می‌تواند بدون هیچ‌گونه مشکلی اعمال را انجام بدهد. چرا انسان از آن مسیر و مجرای طبیعی

بود، باید در آنجا به شخصی نیابت بدهد تا اعمالی را که احتیاج به طهارت دارد (مانند طواف و نماز آن) انجام دهد؛ ولی اعمالی را که احتیاج به طهارت ندارد (مانند سعی بین صفا و مروه) باید خودش انجام دهد؛ زیرا سعی بین صفا و مروه، داخل مسجدالحرام نیست و طهارت لازم ندارد. اما اگر وقتی که به مکه بازگشت، مجالی بود تا پاک شود و این اعمال را انجام بدهد، در این صورت صبر می‌کند و وقتی که از عذر بیرون آمد، خود او مباشرتاً طواف، سعی و نماز طواف ←

۱ ← نساء را انجام می‌دهد.» (آیه‌الله طهرانی)

• سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۲:

«سؤال شده است:

اگر زنی نمی‌داند که تا موقع ظهر روز نهم ذی‌الحجه پاک می‌شود و می‌تواند عمره تمتع بجای آورد یا نه، به چه نیتی مُحَرَّم شود؟

باید در ابتدا احرام را به نیت عمره تمتع ببندد، بعد اگر تا ظهر روز نهم پاک شد [و وقت داشت] که هیچ؛ اگر نه، آن عمره او با همان احرام، تبدیل به حج افراد می‌شود. یعنی دیگر احتیاج به احرام مجدد نیست و همان احرامی که در مسجد شجره بسته است، همان احرام او برای حج افراد باقی می‌ماند و به نیت حج افراد، می‌رود اعمال حج را از عرفات انجام می‌دهد؛ بعد که اعمال حج و طواف نساء را انجام داد و بیرون آمد، به مسجد تنعیم می‌رود و آنجا احرام عمره مفرده می‌بندد؛ چون عمره تمتع دیگر فوت شده است. عمره مفرده‌ای [جبرانی] مثل یک عمره مفرده [اصلی] انجام می‌دهد و بعد، از احرام بیرون می‌آید.*» (آیه‌الله طهرانی)

* جهت اطلاع از احکام مربوط به زنان دارای عذر در انجام مناسک حج، رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۴۴۸ - ۴۶۶.

که خداوند تقدیر کرده است، بیرون بیاید و برای خود تکلیف جدیدی درست کند و بخواهد آن را دل‌بخواه انجام بدهد؟!!

خداوند گفته است که زن باید این گونه تکالیفش را انجام بدهد؛ احرام نیازی به طهارت ندارد، رفتن به صفا و مروه نیازی به طهارت ندارد، رفتن به عرفات و مشعر و منا و رمی جمرات نیازی به طهارت ندارد؛ فقط آنچه احتیاج به طهارت دارد، طواف و نماز طواف است؛ همین! سایر امور احتیاج به طهارت ندارد؛ و آن را هم انسان می‌تواند به تأخیر بیندازد و بعداً انجام بدهد. اگر تا وقت حرکت توانست خودش انجام بدهد، که انجام می‌دهد؛ وگرنه شخصی را نایب می‌کند و او از طرف وی انجام می‌دهد.

علی‌کلّ حال، وقتی مطلب به این سهلی است، چرا انسان بخواهد خود را گرفتار کند و تکلیف خود را تغییر دهد؟ پس بهتر است که انسان از این قرص‌ها

استفاده نکند و آنچه را خداوند برای او تقدیر کرده است، بپذیرد؛ زیرا اگر قرار باشد عنایت و موهبتی از جانب خدا باشد، بهتر است که انسان امور را به خود او واگذار کند تا بتواند به فیض بیشتری نایل شود.^۱»

بروز حادثه برای حاج آقا معین شیرازی و برکاتش در حج

«مرحوم جد مادری ما، حضرت حجة الإسلام و المسلمین و عماد العلماء العاملین، آقای حاج سید عبدالحسین معین شیرازی - رحمة الله علیه - مردی بود عالم، عابد، ناسک، سالک، اهل ورع و تقوا و دارای حالات و مکاشفات روحانیه، و از شاگردان سلوکی آية الحق و سند العرفاء الربانیین، مرحوم آية الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی، تَعَمَّدهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ و أَدْخَلَهُ بُحْبُوحَةَ جَنَّاتِهِ.

ایشان بسیار به زیارت أعتاب مقدسه و حج بیت الله الحرام مشرف می شد، و در هر سال شاید حدود پنج إلى شش ماه را در زیارت مقامات مقدسه و أعتاب عالیات به سر می برد و از برکات آن

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۴. (آية الله طهرانی)

مکان‌های مقدس کسب فیض و روحانیت می‌نمود.
در یکی از این سفرها که با ماشین سواری
به سمت مکه در حرکت بودند، به واسطهٔ بروز
حادثه‌ای ماشین از جاده منحرف و واژگون می‌شود
و ایشان به‌طور معجزه‌آسایی نجات می‌یابند، ولی
کاملاً مجروح و از سر و صورت خون می‌ریخته و
استخوان‌های ایشان به شدت شکسته و کوفته
می‌شود. ایشان را به مدینه می‌آورند و در بیمارستان
بستری می‌کنند؛ و خلاصه از رفتن به مکه و اِتیان
مناسک باز می‌ماند. در وقت مراجعت به طهران،
حقیر به اتفاق مرحوم والد (علامه طهرانی) به زیارت
ایشان می‌رویم؛ حالتی بسیار نحیف و رنجور و بیمار
و بسیار ضعیف و بی‌رمق داشتند. وقتی که به منزل
برگشتیم دیدم ایشان به والدۀ ما می‌فرمایند:

اگر حاج‌آقا معین ده بار به مکه می‌رفت به اندازهٔ این مرتبه که حال او تغییر پیدا
کرده است کسب فیض نمی‌نمود!^۱

اصالت ارتباط معنوی در برابر تکرار صوری مناسک

«آنچه قرار است اثر بگذارد، مکه نیست؛ یک چیز

دیگر و یک دست دیگر است و آن، ربط و ارتباط

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۹۸. (آیة‌الله طهرانی)

است؛ آن تأثیرگذار است و آن تأثیر در هر جا ممکن است. چنانچه در مکه پیدا شود، یا در فلان بیابان پیدا شود، یا از فلان حادثه یا قضیه دیگر، مهم تأثیری است که در ما می‌گذارد. حال اگر از ما سؤال کنند: این ارتباط را به تو نمی‌دهیم، اما به جایش ده مرتبه به مکه می‌روی؛ می‌گوییم: می‌خواهیم به مکه برویم چه کار کنیم؟ این همه زحمت بکشیم، برویم دور کعبه بگردیم و مدام سعی بین صفا و مروه انجام دهیم، اما دوباره دست از پا درازتر بازگردیم؟ لذا مهم آن ارتباط است؛ آیا ارتباط بهتر شد یا نه؟ آن مهم است. آن ارتباط، در این موقع برای انسان حاصل می‌شود و این، مطلب بسیار مهمی است.^۱

ثواب آرزومندان غیر مستطیع حج

«در روایات داریم: افرادی هستند که می‌خواهند خدمتی بکنند ولی پول ندارند؛ مثلاً آرزو دارد که حج برود ولی پول ندارد؛ و الآن که موسم حج می‌شود و زوار هم دارند برای حج حرکت می‌کنند، او دائماً نگاه می‌کند و حسرت می‌کشد. [باید به آنها گفت:]

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۴۲. (آیه‌الله طهرانی)

آقا جان، غصه نخور! در خانه خودت بنشین؛ ثواب حرکت، ثواب احرام، لبیک، طواف، نماز، سعی، وقوف و قربانی، همه‌اش در نامه عملت ثبت است و همه آن کارها را هم انجام داده‌ای.

ثبت اعمال در قیامت براساس صدق نیت

روز قیامت، خدمت پروردگار می‌آید و نامه عملش را به دستش می‌دهند و می‌بیند: یک حج، دو حج، سه حج، ده حج، عمره و...! می‌پرسد: آخر من کی حج رفتم؟!

می‌گویند: در سنه فلان حج رفتی، در فلان زمان عمره رفتی، در فلان زمان قبر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را زیارت کردی!

– چند مرتبه؟

– إلی ما شاء الله!

- آخر من کی رفتم؟! خدایا، تو که صادقی و صادقین را دوست داری، من که این کارها را نکرده‌ام؛ چرا اینها را در اعمال ما نوشته‌ای؟!

لذا تعجب می‌کند. بیچاره خودش مریض و فقیر و مفلوک است، اما در نامهٔ عملش می‌نویسند: این شخص هزار بنده در راه خدا آزاد کرده است، سفره‌ها انداخته است، اطعام‌ها کرده است، مسجدها ساخته است. به او می‌گویند: آیا آن روز که حرکت می‌کردی و نگاهت به فقرا افتاد، در دلت آرزو نکردی: ای کاش من داشتم و به تمام اینها انفاق می‌کردم؟! همین نیت به اینجا آمد و برایت درست کرد که تو هزار بنده را اطعام کردی و هزار بنده را آزاد کردی.

اثبات صدق نیت شرط اساسی قبولی عمل

اما به شرط اینکه اگر پول به دستش برسد، این کار را بکند؛ نه مثل بعضی که وقتی ندارند، می‌گویند: ”این کار را می‌کنیم و آن کار را می‌کنیم.“ اما وقتی پول به دستشان آمد، فراموش می‌کنند! سر خدا هم کلاه نمی‌رود؛ او بسیار دقیق و حسابگر خوبی است. اما اگر واقعاً این طور باشد که وقتی در

مَسند کار نیست، می‌گوید: ”اگر من در مسند کار واقع شوم، چنین و چنان خدمت می‌کنم.“ و وقتی در مسند کار هم قرار گرفت، همان کار را بکند؛ و اگر پول دستش آمد، همان سفره را بپندازد، همان غلام را آزاد بکند، همان حج را برود و همان جهاد را بکند؛ اگر این طور بود، تمام اینها در نامهٔ عمل او هست.^۱

بنابراین، آقاجان! ما هیچ وقت از خداوند علیّ اعلیٰ گله نداشته باشیم که چرا به ما پول ندادی تا ما خانهٔ خدا را بنا کنیم، قبر حضرت سیدالشهدا علیه السّلام را بسازیم، قبر امیرالمؤمنین علیه السّلام را بسازیم، چه کنیم و چه کنیم. خدا هم صاف جواب ما را می‌دهد و می‌گوید: راست می‌گویی؟ همهٔ این کارها را کرده‌ای؛ بیا و به نامهٔ عملت نگاه کن: قبر حضرت سیدالشهدا علیه السّلام را بنا کردی، حرم امیرالمؤمنین علیه السّلام را ساختی، آینه‌کاری کردی، قرآن چاپ کردی، مسجدها ساختی. این قدر در نامهٔ عملت

^۱ رجوع شود به المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶.

می ریزم که نمی توانی حسابشان کنی!

اما اگر راست نباشد، می گویند: واقعاً می خواستی این کار را بکنی یا نه؟ می گویی: بله! بعد در مقام امتحان به تو نشان می دهند که ما راه را برای تو باز کردیم، ولی خودت بستی؛ گفتی اما عمل نکردی؛ هنگامی که وسیله و سبب در دست تو نبود، نیت بود؛ اما وقتی وسیله دادیم، آن را پس زدی.

پس خدای علیّ اعلیٰ خیلی عادل است، این قدر عادل است که هر کس را می برد و در جای خود و مقام خودش قرار می دهد، و تمام اشکالات و گله ها هم از بین می رود. اینها تا آنجایی است که انسان می خواهد با فکر خودش در مقام انطباق با عالم ظاهر، کار خدا را بررسی کند و حُجت را علیه او تمام کند؛ اما وقتی انسان را از این مرحله عبور می دهند و با حساب واقع اندازه گیری می شود، می بیند که عجیب خدایی است! آن وقت همه از خدا راضی می شوند و دیگر هیچ کس از خدا گله ای

ندارد، و حجت خدا بر همهٔ افراد تمام می‌شود.^۱»^۲

حکایت تمثّل ملک به صورت علامه طهرانی در حج

«شخصی از حج برگشته و خدمت مرحوم والد

– رضوان الله علیه – رسید و گفت: «آقا، شما را در

حج دیدم.» مرحوم والد فرمودند: «بنده امسال حج

نرفته‌ام!»

گفت: «یعنی چه که حج نرفته‌اید! بنده شما را

آنجا دیدم.» ایشان فرمودند: «بلند شو برو و از این

مسجدی‌ها بپرس و ببین من حج بوده‌ام یا نه؟! من

شب‌ها و روزها به مسجد می‌آمدم.»

ایشان نزد مرحوم والد قسم خورد و گفت:

آقا من شما را در تمام مواقع دیدم؛ در منا دیدم، در طواف دیدم، در عرفات دیدم، در همه‌جا دیدم! منتها تا جلو می‌آمدم یک‌دفعه گم می‌شدید. خلاصه ما آنجا خیلی از دست شما شاکی شدیم.

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر روایات باب نیت، رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۵ – ۲۱۲.

^۲ مبانی اخلاق در آیات و روایات، ج ۲، ص ۳۷. (علامه طهرانی)

مرحوم والد فرمودند:

در روایات داریم که اگر انسان نیت حج را داشته باشد اما نتواند برود، خدا ملکی را به صورت انسان در می‌آورد تا [به‌جای او] حج بجا بیاورد. ما هم نیت حج را داشتیم اما نتوانستیم؛ شاید شما آن ملک را به صورت ما دیده‌اید.

آنجا عوالم بسیار عجیبی است.^۱

ثواب حج مقبوله برای مشتاقان فاقد تمکن مالی

«آن کسی که پول و تمکن و استطاعت برای رفتن

به حج را ندارد و در انتظار رفتن به حج، له‌له می‌زند

و برای رسیدن به این فریضة الهی لحظه‌شماری

می‌کند، اما نمی‌تواند برود و مرگ، او را درمی‌یابد،

آیا خدا همین‌طور کنار می‌نشیند و می‌گوید: بیخود!

نرفتی که نرفتی و هیچ خبری نیست؟!

در این صورت، این خدا خودش اول‌ظالم است؛ مگر

قضیه حج فقط مربوط به ثروتمندان و متمکنین

است؟!

آن کسی که اگر یک‌شاهی هم به‌دست بیاورد،

می‌خواهد آن را صرف رسیدن به حج کند، در

پیشگاه الهی اگر موفق به رفتن حج نشود، یک حج

تمام‌عیار با عمره و حج مقبوله در نامه عمل او

می‌نویسند و او را در روز قیامت در زمره شیعیان

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، اصول، درس ۱۳۳. (آیة‌الله طهرانی)

حضرت ابراهیم علیه السّلام محشور می‌کند؛ چرا؟

چون می‌خواسته برود.^۱

«آن پیرزن فقیری که برای رفتن به حج آه می‌کشد

اما آه در بساط ندارد، چه گناهی کرده است که خدا

نباید ثواب حج را به او بدهد؟! ولی شخص

ثروتمندی پول دارد و از راه مسائل و معاملات و

امور دنیا، مکتبی پیدا کرده و هر سال می‌رود؛ و این

پیرزن هم تحسّر رفتن او را می‌خورد که او باید به

فیوضاتی برسد اما خودش نرسد. طبعاً این ظلم بین

است و شکی در این قضیه نیست.

اما خدا عادل است و ظالم نیست؛ آن پیرزن را

می‌آورد و حسابرسی می‌کند که تا چه حد

می‌خواسته و اهتمام داشته و اگر پول داشت،

می‌رفت؟! آیا واقعاً می‌رفت؟

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس

۶. (آیه الله طهرانی)

آیا یک سال تأخیر می‌انداخت یا فوراً می‌رفت؟
چنان دقیق حسابرسی می‌کند و مو را از ماست
بیرون می‌کشند و به آن پیرزن می‌گویند: ”بفرما، شما
در این دنیا سی‌وشش حج و عمره مقبوله انجام
دادی.“ او نگاه می‌کند و می‌بیند: ”بله، من در دنیا
سی‌وشش عمره و حج مقبول که مورد قبول
پروردگار است، انجام داده‌ام.“ ”خب، چه شد؟! دیگر
نیاز به نامه عمل ندارد؛ نامه عمل، خود صحیفه
وجود انسان است که عبارت است از همان نفسی که
متحول شده و جوهره آن با آن حقایق وجودی شکل
پیدا کرده است؛ به آن شکل پیدا کردن می‌گویند:
﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾^۱؛ ما پرده را
برداشتیم.“^۲

حکایت انفاق پول حج به نیازمند و پاداش آن

«یکی از تابعین در زمان امام صادق علیه السلام
پولی را جمع کرده بود و می‌خواست با آن از کوفه
حرکت کند و به سمت مکه بیاید تا حج انجام دهد؛

^۱ سوره ق (۵۰) آیه ۲۲.

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۰ ه.ق، مجلس
۷. (آیه الله طهرانی)

البته حج واجب نبوده است. قبل از اینکه از کوفه بیرون بیاید، در همان منزل اول به خرابه‌ای می‌رسد؛ ناگهان می‌بیند که در آنجا زنی به‌دنبال چیزی می‌گردد و ظاهراً میته‌ای در دست آن زن می‌بیند.

نزدیک می‌رود و سؤال می‌کند: ”ای خانم، این چیست؟“ آن زن در ابتدا از پاسخ امتناع می‌کند، ولی بعد می‌گوید:

من علویّه هستم و شوهرم مدتی قبل فوت کرده است؛ و ما پولی برای تهیه غذا نداشتیم و چند روز است که فرزندان من گرسنه هستند. امروز آمدم و دیدم که مرغ مرده‌ای در اینجا افتاده است؛ با خود گفتم: همین را از باب اکل‌میته بردارم و به منزلمان ببرم.

این شخص، آن کیسه پولی را که برای حش کنار گذاشته بود، به همین خانم و مخدره می‌دهد و به منزلش بازمی‌گردد و دیگر پولی برای حج نداشته است.

اطرافیان به او می‌گویند: چرا نرفتی؟!

می‌گوید: برایم بداء حاصل شد و منصرف شدم؛
نمی‌روم.

شب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را
در خواب می‌بیند و حضرت به او می‌فرمایند:

شما فرزند مرا اکرام کردی، من ملکی را موکل کردم که تا روز قیامت، هر سال
برای شما یک حج انجام بدهد؛ چه هر سال به مکه بروی یا نروی.

او صبر می‌کند؛ وقتی افراد به مکه می‌روند و
باز می‌گردند، همه به او می‌گویند:

حاج‌آقا، حج شما قبول باشد؛ ما شما را در عرفات دیدیم، شما را در منا دیدیم، شما
را کنار زمزم دیدیم، شما را بین صفا و مروه دیدیم!

او نیز می‌گوید: ”الحمد لله“ و هیچ به روی خود
نمی‌آورد.^۱ این قضیه روی حساب است و براساس
آن حساب، همهٔ اشیاء و نظام عالم دارد به‌طور دقیق
انجام می‌شود.^۲

تأثیر خاص هر عمل در نفس انسان

«[البته باید دقت نمود که] افعال عبادی و
غیرعبادی، هر کدام از اینها در نظام تربیتی انسان یک
اثر خاص خود را دارد. نماز یک اثر ملکوتی دارد؛
حجی را که انسان

^۱ رجوع شود به تذکرة الخواص، ص ۳۲۸.

^۲ آموزه‌های معرفت، ج ۲، ص ۳۳۱. (آیه‌الله طهرانی)

انجام می‌دهد یک اثر ملکوتی دارد. برخی می‌گویند: ”چرا انسان برود حج انجام بدهد؟ خب پولش را به فقرا بدهد!“ حج اثر خود را دارد، کمک به فقرا هم اثر خود را دارد. انسان نمی‌تواند این را جایگزین آن کند. بله، اگر در جایی مسئله دائرمدار یک امر اهم و مهم شد، در آنجا انسان باید این قضیه را رعایت کند؛ اما اینکه چون می‌تواند به فقرا کمک کند و در امور تبرّعی اقدام نماید، لذا حج انجام ندهد، نه، این درست نیست؛ آن کار، آن اثر را ندارد! آن اثرِ خاص، مربوط به آن عمل است.^۱

اشتیاق بی‌نظیر علامه طهرانی به فریضة حج

۲

«من سراغ ندارم و به عمرم ندیدم کسی مانند

^۱ عنوان بصری، ج ۸، ص ۱۵۷. (آية الله طهرانی)

^۲ ← عبادات و تکالیفی را که انسان انجام می‌دهد، در وهله اول موجب تهذیب خود اوست؛ اگر این تهذیب انجام گرفت، آن وقت انسان می‌تواند به مردم خدمت کند؛ وگرنه، خدمت به مردم سر از جاهای دیگری درمی‌آورد. «(آية الله طهرانی)

(۱) بوستان سعدی، باب اول، بخش ۹، حکایت اتابک تُکله:

طریقت به جز خدمت خلق نیست *** به تسبیح و سجاده و دلق نیست

(۲) رجوع شود به تحف العقول، ص ۳۵ و ۴۱۴.

(۳) رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۸.

(۴) رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۹۲ - ۲۰۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۸۸ - ۳۹۱.

مرحوم والد ما - رضوان الله عليه - این قدر برای رفتن به مکه و برای انجام حج اشتیاق داشته باشد؛ مخصوصاً حج واجب. ایشان عمره نرفتند، و ظاهراً شش مرتبه به حج واجب مشرف شدند. ایشان می فرمودند: "اگر من می توانستم، هر سال می رفتم."
و کم دیده شد که کسی راجع به حج و اعمال و... نزد ایشان صحبت کند و اشکشان جاری نشود؛ همین طور اشک ایشان جاری می شد. اصلاً گویی ایشان خودشان را در آن اعمال حاضر می دیدند؛ در آن طواف و در عرفات حاضر می دیدند. آن مطالبی را که ایشان از این مسائل ادراک می کردند، کجا به ذهن ما می رسد؟ شش بار هم موفق شدند.

انصراف علامه طهرانی از سفر حج برای مراقبت از همسر

یک سال در همان اواخر زمان شاه و پس از آن سفری که ما به اتفاق ایشان مشرف شدیم، یکی از دوستانشان ایشان را برای همین حج دعوت کرده بود. مدت ها و سال ها بود که ایشان مشرف نشده بودند. در همین هنگام، والدۀ ما حامل بودند و می خواستند همشیره آخر ما را فارغ بشوند که با اشکالاتی مواجه می شوند و می گویند باید تحت

عمل جراحی قرار بگیرند؛ بالأخره این امر منجر به
عمل می‌شود و چند روزی هم در بیمارستان بودند.
یک روز که ما از قم آمدیم، به اتفاق مرحوم والد
به بیمارستان رفتیم. بیمارستان

هم اگر فراموش نکرده باشم، همین بیمارستان در خیابان آزادی [طهران] نزدیک خیابان آذربایجان بود و آن دکتر خاص ایشان که از متسبین به ما هم هست، در آنجا بود. ما رفتیم و قرار بود والده را هم فردا مرخص کنند و به منزل بیايند.

در همین حین، یعنی حدود دوسه روز یا سه چهار روز بعد، قرار بود کاروان‌ها حرکت کنند، که طبعاً والدۀ ما تا آن موقع به منزل منتقل شده بودند. وقتی ما داشتیم از بیمارستان به منزل بازمی گشتیم، من در راه به مرحوم والد گفتم:

آقا، این قضیه حج شما چه می‌شود؟ شما اگر می‌خواهید، حج را بروید؛ ما از قم می‌آییم طهران و نزد والدۀ هستیم و مشکل نداریم؛ چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می‌کنیم.

رفقا هم می‌آمدند و در منزل می‌ماندند؛ هر وقت ایشان مسافرت می‌رفتند، رفقا می‌آمدند و تا مدتی که ایشان بازمی گشتند، در منزل می‌ماندند؛ مثلاً اگر سفر کربلا یا سفر مکه می‌رفتند، دوستان می‌آمدند شب را هم می‌ماندند.

ایشان فکری کردند و به من گفتند:

آقای آقا سید محسن، این چه حجی است که من بروم، درحالی‌که بنده‌ای از بندگان خدا (عیال انسان) به شوهرش نیاز داشته باشد؟!!

التفات کردید؟ ایشان حج را نرفتند؛ درحالی‌که عمل سزایینی بود و انجام شد و والدۀ هم به منزل منتقل شدند. حال، آیا این حجی که ایشان می‌رفتند

بیشتر مورد رضای خدا بود یا الآن که نرفتند؟! مسئله بسیار دقیق است.^۱

حج آلوده به معصیت و توجیهات نفسانی

حال شیطان می آید و همین حج را برای انسان

به صورت موجّه جلوه می دهد،

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۹۸:

«... فَقَالَ [أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام]: أَمَا إِنَّكَ أَنْ تُعِينَ أَخَاكَ الْمُسْلِمَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَوَافِ أُسْبُوعٍ بِالْبَيْتِ مُبْتَدِئًا.» ترجمه:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «بدان و آگاه باش که یاری برادر مسلمان، نزد من محبوب تر است از هفت شوط طواف خانه کعبه، درحالتی که ابتداکننده باشی.» (محقق)

باوجود ارتکاب عمل حرام! یعنی انسان یک عمل حرامی را انجام می‌دهد، ولی نفسش می‌آید آن را کنار می‌زند و می‌گوید: ”نه، حج مهم است! به‌عنوان روحانی کاروان به آنجا می‌رویم؛ تبلیغ می‌کنیم، مسئله می‌گوییم و بالأخره عنصر مفیدی هستیم. برای افراد شبهاتی هست، ما هم باری را برداریم.“ مگر شریعت فقط مانده که جنابعالی بار را برداری؟! شما داری حجتی انجام می‌دهی که برای هر قدمش، یک معصیت برایت می‌نویسند!

من مورد دیگری را می‌گویم: تو داری عیالت را که تازه از بیمارستان به منزل آمده و اکنون در بدترین وجه است، رها می‌کنی که بروی به سؤال حجاج پردازی؟! چه کسی را داری گول می‌زنی؟ خدا را؟! شاید بیایی به منِ طهرانی بگویی: ”آقا، ما برای این و برای این می‌رویم انجام بدهیم“ و من هم گول بخورم و بگویم: ”إن شاء الله که خیر است!“ اما آن ملائکه‌ای که روی دو شانه تو نشسته‌اند و می‌نویسند، به ریشَت می‌خندند! آنها را که دیگر نمی‌توانی گول بزنی. آنها دلت را بیرون می‌آورند، مقابلت می‌گذارند و نشان می‌دهند و می‌گویند: ”این

دل سیاه است؛ این دل سیاه نمی‌تواند به مکه برود!
کجا می‌خواهی بروی؟! «اینجاست که تکلیف بسیار
دقیق می‌شود و مسئله، مسئله بسیار مهمی می‌شود؛
دیگر دست انسان هر جا نمی‌تواند برود، پایش هر جا
نمی‌تواند برود و فکرش هر جا نمی‌تواند برود.»^۱

حکایت بازگشت علامه طهرانی از عتبات به امر استاد

۲

«در یکی از سفرهای مرحوم والد - قدس سرّه -

به عتبات عالیات و تشرّف به خدمت حضرت استاد
حاج سید هاشم حداد - قدس سرّه - یکی از صباپای

^۱ آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۵۹ - ۶۱. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ ← تا توانی اگر از غم دگران برهانی *** به ز صد ناقه حَمراء است به
قربان بردن

بردن غم ز دل خسته‌دلی در میزان *** به ز صوم رمضان است به شعبان
بردن

یک جو از دوش مدّین دینی اگر برداری *** به ز صد خرمن طاعات به
دیان بردن

به ز آزادی صد بنده فرمان‌بردار *** حاجت مؤمن محتاج به احسان بردن
دست افتاده بگیری ز زمین برخیزد *** به ز شب‌خیزی و شاباش ز یاران
بردن

نَفَسِ خود را شکنی تا که اسیر تو شود *** به ز اشکستن کفار و اسیران
بردن

خواهی از جان به سلامت ببری تن در ره *** خدمتش را ندهی تن، نتوان
جان بردن

سر تسلیم بنه، هر چه بگوید بشنو *** از خداوند اشارت ز تو فرمان بردن
دل به دست آر ز صاحب‌دل و جان از جان‌بخش *** گل و تن را نتوان
فیض به جانان بردن»

ایشان که طفلی بسیار خردسال بود به بیماری سختی مبتلا شد، و پس از مراجعات مکرر به پزشک بالآخره در بیمارستان بستری گردید، و والدۀ ما نسبت به احوال او بسیار نگران و مشوّش بود و بیماری او به طور کلی اوضاع او را پریشان و مختل نموده بود. مرحوم والد که معمولاً سفرهایشان کمتر از دو ماه نبود، در اواسط سفر بودند که روزی مرحوم حداد به ایشان فرمودند: ”شما باید به ایران برگردید!“ یکی از رفقای عراقی ایشان که در نجف سکنی داشت و برای زیارت به کربلا آمده بود، به حضرت آقای حداد عرض می کند: ”آقا! آقا سید محمدحسین تازه به عراق آمده است، چرا به

این زودی باید برگردد؟“ ایشان می‌فرمایند:

من آقا سید محمدحسین را هزار برابر بیش از تو دوست دارم، ولی مسئله‌ای هست که باید برگردد.

مرحوم والد نیز اطاعت نموده پس از یکی دو

روز به طهران مراجعت می‌کند، و وقتی وارد

می‌شوند متوجه می‌شوند که مسائل به چه نحوی

بوده است و چه قضایایی اتفاق افتاده است. و وقتی

دستور حضرت حداد را مبنی بر رجوع به ایران نقل

می‌کند، والده اظهار می‌کند که:

در همان وقت من به آقای حداد متوسل شده بودم و از ایشان درخواست کرده بودم که شما را به ایران برگردانند؛ زیرا به‌شدت نگران وضع بیماری طفل بودم.

و در همان لحظه آقای حداد به مرحوم والد

فرموده بودند به ایران برگردد.

جداً اگر انسان بخواهد همان طریقی را که قطعاً

مورد نظر و عنایت زمامداران دین و لواداران شریعت

رسول خدا است بپیماید، و بداند که با متابعت از آن

از عهدهٔ انجام آنچه خدا امر کرده است برآمده است،

باید از سیره و سنت یک همچو بزرگانی که تمام

وجود و هستی آنها متحد و مُندک در حقیقت

حضرت حق شده است تبعیت نماید؛ **وَالْأَخْسِرَ**

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ، دستش از همه جا کوتاه و سرمایه‌اش

تمامی به فنا رفته است.

تذکر مرحوم حداد به شخص زائر عتبات به خاطر رها کردن عیال مریض

نظیر این داستان برای یکی از آشنایان مرحوم

حداد اتفاق افتاد:

یکی از دوستان حضرت حداد که سالیانی نیز

ادراک محضر مرحوم انصاری را کرده بود به اتفاق

عده‌ای از دوستان خود من جمله سیدی که از

معاندین بسیار شدید مرام عرفان و مکتب و شخص

حضرت حداد بود و دائماً بر علیه ایشان صحبت

می کرد و تهمت‌های ناروا به ساحت مقدس ایشان

وارد می نمود، به سفر عتبات مشرف و در کربلا

سکنی گزیده بود.

شبى حضرت حداد - رضوان الله عليه - برای

دیدن این افراد به منزلشان رفتند

و پس از جلوس رو کردند به آن مرد و فرمودند:

شما عیال مریض و گرفتار خود را رها کرده به امان خدا و بعد به زیارت می‌آیی!
این چه زیارتی است که شما انجام می‌دهی؟!

در این حال آن سید روحانی و معاند رو می‌کند به

مرحوم حداد و با تندی و بی‌ادبی و جسارت

می‌گوید:

به شما چه ارتباطی دارد که ایشان عیالش را رها کرده یا نکرده، او برای زیارت آمده است و شما نباید به ایشان اعتراض کنید!!

حکایت مکاشفه حاج آقا معین در حج و تمثیل ملک و شیطان (ت)

مرحوم حداد می‌فرمایند: ”ما مطلب خود را

گفتیم، حال می‌خواهید بشنوید یا نشنوید.“ و از

جای خود بلند شدند و مجلس را ترک کردند و

بیرون آمدند، و این در حالی بود که کسی به مرحوم

حداد از احوال عیال او خبری نداده بود. این است

فرق بین عارف و مکتب او و بین مدعیان ولایت و

مرامشان.^۱

۲

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۳. (آیه‌الله طهرانی)

^۲ ← ایشان را به صورت واقعی و برزخی خویش دیده باشید؛ زیرا در روایت داریم که: هر

مؤمنی که نیت و قصد زیارت بیت‌الله‌الحرام را داشته باشد، خداوند ملکی را به صورت او می‌فرستد و در تمام مواقف و مشاهد به نیابت از او حج و عمره و زیارت مدینه منوره را انجام می‌دهد، و چون ایشان لابد قصد تشرف داشته ولی موفق نگردیده است، خداوند ملکی را به صورت ایشان گمارده تا از طرف او نیابت اعمال و مناسک را بنماید؛ بنابراین این قسمت از مکاشفه شما صحیح و متقن و روشن می‌باشد.

و اما قسمت دیگر از مکاشفه شما، شیطانی بوده است که خود را به شکل و شمایل آن فرد دیگر مجسم و ممثل ساخته است، زیرا این فرد از تحت دائرة تربیت و ولایت حضرت حداد خارج شده است و شیطان متصدی اعمال و رفتار او شده است و در همه زوایای نفس او رسوخ نموده و قلب او را در تسخیر خود در آورده است؛ پس صورتی که شما از او دیده‌اید صورت و سیرت انسان نبوده است که دارد طواف انجام می‌دهد، بلکه صورت انسان و سیرت شیطان بوده است که نیابتاً از جانب او به انجام این امور مشغول بوده است، اما از آنجا که شما قدرت تشخیص بین ملک و جن و شیطان را ندارید، هر دو صورت را به یک قسم مشاهده می‌کنید و این چنین تصور می‌کنید که هر دو رحمانی است.

مرحوم حاج آقا معین فرمودند:

نمی‌توان این‌طور به ضرس قاطع ایشان را شیطانی دانست و از حقایق امر، خدا خبر دارد!

ثواب تربیت فرزند معادل ثواب حج همسر

و خلاصه این تفسیر و توجیه مرحوم والد در نظر ایشان موجه ننمود.

البته آن فردی که از تحت ولایت و اتصال به حضرت حداد خارج شده بود، در اواخر عمر لطف و عنایت الهی رفیقش گردید و دوباره در زمره تلامذه و ارادتمندان مرحوم حداد - سلام الله علیه - قرار گرفت و عاقبت او ختم به خیر شد و با ولایت از دنیا رحلت نمود؛ **رحمة الله علیه رحمة واسعة**. شب دوم که در خدمت مرحوم حداد نشسته بودیم، ایشان بدون مقدمه رو کردند به مرحوم والد و فرمودند:

اینکه می‌گویند ملانکه به صورت مؤمنین در می‌آیند صحیح است و نیز شیاطین به صورت افراد ناصالح؟

مرحوم والد عرض کردند:

بلی، همین‌طور است.

پس از گذشت لحظاتی مرحوم حداد فرمودند:

این مسئله چگونه است که هر کسی که قصد زیارت مشاهد مشرفه، خصوصاً حج را داشته باشد، ملکی به صورت او و به نیابت از او مراسم را انجام خواهد داد؟ ←

۱ ← مرحوم والد عرض کردند:

بلی، روایت داریم که اگر فردی قصد تشریف به حج را داشته باشد ولی بنا به عللی موفق نشده، ملکی به صورت او در خواهد آمد و یک حج و عمره تمام و کمال از جانب او انجام خواهد داد؛ و نیز ممکن است شیطان به صورت فرد ناصالح درآید و در همین اماکن حضور یابد.

مرحوم حداد باز لحظاتی مکث کردند و فرمودند:

طریق تشخیص ملک از شیطان چگونه است و آیا هر کسی می‌تواند این قدرت تشخیص را داشته باشد؟

مرحوم والد عرض کردند:

خیر، انسان باید خود دارای بینش و بصیرت غیر عادی باشد تا بتواند تمییز بین آن دو را دریابد و این از عهده هر کسی ساخته نیست.

مرحوم حداد فرمودند:

بله، بله، مطلب همین‌طور است! تا انسان قدرت تشخیص نداشته باشد، چه‌بسا بین ملک و شیطان خلط می‌کند و هر دو را ملک می‌پندارد و در هر دو به یک نحو قضاوت می‌نماید، درحالی‌که یکی از آن دو صورت ملک و فرشته بوده است و صورت دیگر شیطان بوده است.

آنگاه فرمودند:

بزرگان و اولیای خدا عیب مردم را صریحاً و رو در روی آنان نمی‌گویند، بلکه با کنایه و اشاره مطلب را به آنان تفهیم می‌کنند.

و این شعر مولانا را قرائت فرمودند:

داند و خر را همی راند خموش *** بر رُخت خندد برای روی پوش ***

فردا صبح که در معیت مرحوم والد به سمت حرم مطهر مشرف می‌شدیم مرحوم آقا، اخوی و حقیر را مخاطب قرار داده و فرمودند:

شما از مطالب دیشب آقای حداد چه دستگیرتان شد؟

ما عرض کردیم:

مسئله خاصی متوجه نشدیم بلکه یک سری مطالب کلی فرمودند.

ایشان فرمودند:

یادتان می‌آید که آن شب در جدّه ایشان [حاج آقا معین] گفتند: من دو نفر را در مواقف و مشاهد مشرفه زیاد می‌بینم، من گفتم: یکی از آن دو، ملک و دیگری شیطان بوده ←

۲ ← است، ولی ایشان نپذیرفتند؟

عرض کردیم:

«یکی از دوستان نقل می کرد:

در سفری که ما به حج رفتیم، عیال را نبردیم و ایشان به اتفاق بچه‌ها در منزل بودند و طبعاً بچه‌ها هم شیطننت و اذیت می‌کردند. (این‌طور که در نظرم می‌آید چهار یا پنج بچه داشت.) وقتی ما در آنجا بودیم، ایشان تماس می‌گرفت و دائماً اظهار نارضایتی می‌کرد و می‌گفت: «اینها اذیت می‌کنند و تو گذاشته‌ای و رفته‌ای و اینها را به سر ما انداخته‌ای، درحالی‌که خودت آنجا هستی و...».

بعد از مدتی دیدم دیگر این حرف‌ها را نمی‌زند و وقتی که تماس می‌گیریم، اظهار رضایت و مسرت می‌کند و می‌گوید: آنجا به فکر ما نباش و فقط به فکر خودت باش و چه و چه.

وقتی که مراجعت کردیم، از او سؤال کردم: قضیه چه شد؟ آن روزها و هفته‌های اول که دائماً گله و شکایت داشتی؟

گفت: بله، این‌طور بود؛ اما یک شب مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - را در خواب دیدم و به ایشان شکایت و گله کردم که: اکنون شوهر من

بله، این‌چنین بود.

سپس ایشان فرمودند:

دیشب صحبت آقای حداد به همین قضیه برمی‌گشت و تمام آنچه را که بین ما و ایشان در آن شب رد و بدل شد بازگو نمودند و در آخر به من ایراد گرفتند که چرا عیب و اشکال حاج‌آقا معین را مستقیم و در حضور دیگران بازگو کردم و فرمودند: گرچه اشکال و ایراد شما صحیح است ولی این مطلب نباید بدین صورت رو در روی ایشان و با صراحت مطرح می‌گردید، زیرا حفظ عزت و آبروی مؤمن مهم است.

سپس فرمودند:

این است روش و سیره اولیای الهی که انسان را این‌چنین با مبانی آشنا می‌گردانند.» (آیه‌الله طهرانی)

*** مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر اول، ص ۱۳۶؛ مثنوی معنوی (میرخانی)،**

دفتر اول، ص ۸۰.

مستطیع است و به حج واجب رفته است و دارای چه نعمت‌ها و ثواب‌هایی است؛ دارد طواف می‌کند و نماز می‌خواند؛ اما ما اینجا نشسته‌ایم و بچه‌ها دارند بر سر و کله هم می‌زنند و ما داریم از اینها پرستاری می‌کنیم؛ لذا نه کاری انجام می‌دهیم، نه نمازی داریم، نه عبادتی داریم و فقط باید اینها را نگهداری کنیم.

این جمله را خوب دقت کنید:

مرحوم آقا فرمودند: قوانین آنجا با اینجا فرق می‌کند؛ آنجا حساب دیگر است و اینجا حساب دیگر است؛ آنجا طوری حساب می‌شود و اینجا طور دیگری حساب می‌شود. شما بدان: در عوض این پرستاری و تربیتی که خداوند بر عهده تو گذاشته و اکنون به آن اشتغال داری و خود را از این اعمال محروم می‌بینی، به عدد هر ثوابی که خداوند به شوهر تو در آنجا می‌دهد، به همان مقدار در پرونده تو هم می‌نویسد.

یعنی او دارد در آنجا طواف می‌کند، انگار این زن

هم طواف می‌کند؛ او به عرفات می‌رود، این هم به

عرفات رفته است؛ او به منا می‌رود، این هم رفته

است؛ او سعی صفا و مروه می‌کند و ائمه بقیع

علیهم السّلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم را

زیارت می‌کند، انگار این هم دارد انجام می‌دهد.

چرا؟ چون حساب دقیق است، مسئله دقیق است و

خداوند هم ظالم نیست؛ خداوند عادل است و با

کسی هم رابطه ندارد. رابطه زن با خداوند با رابطه

شوهر با خداوند یکی است؛ تکلیف او رفتن به حج

است و تکلیف این، رسیدگی به فرزندان است؛ اگر

این به فرزندانش برسد، همان ثواب را به او هم عطا

می‌کند.

حکایت حج زنی که منجر به سقط فرزند او شد

این قضیه اکنون مرا به یاد این مطلب انداخت:

بینید، چقدر فرق است بین این زن که به تکالیف

الهی قانع شد و آنچه را که خداوند برای او مقدر

کرده است به جان پذیرفت و خداوند هم ثواب یک
حج و یک عمره را به پای او نوشت، و بین آن زنی
که شوهرش می خواست به مکه برود و او هم حمل
داشت و رفتن به مکه برای حمل او مضر بود و طبعاً
نباید به مکه می رفت - اگر رفتن به مکه برای حمل
مضر باشد و

اطبا اجازه ندهند، رفتن به مکه حرام است و اگر به مکه برود، آن حج از او قبول نمی‌شود و باید در وقت استطاعت، حج دیگری بجا آورد - و این شخص به شوهرش گفت: "اگر مرا به مکه نبری، من فرزندم را سقط می‌کنم!" و شوهرش به خاطر سقط نکردن فرزند، مجبور شد او را به حج ببرد و در حج، فرزند او سقط شد!

حال، آیا این حج قبول است؟ این حج را بر سرش می‌زنند! نه تنها حج او قبول نیست، بلکه مرتکب قتل نفس محترمه شده است و در آن دنیا باید جواب بدهد. چقدر فرق است بین این دو؛ پس چه خوب است که هر کسی به آنچه به او گفته شده است عمل کند تا خیالش راحت باشد. او آنچه وظیفه‌اش است را انجام بدهد و این دیگری هم آنچه وظیفه‌اش است را انجام بدهد؛ هر شخصی وظیفه خود را انجام بدهد.

بدانید که تربیت فرزند، بالاترین عبادتی است که یک زن می‌تواند انجام دهد. این مسئله، مسئله‌ای نیست که من از خود بگویم؛ بلکه بزرگان فرموده‌اند

و مطلب به همین کیفیت است.^۱

حکایت مخالفت علامه طهرانی با حج یک روحانی کاروان

«شخصی روحانی کاروان بود و هر سال به صورت روحانی به مکه می رفت. سال ها وضعیت این بود. من احساس می کردم مرحوم والد - رضوان الله علیه - از این عمل ایشان رضایت ندارند، ولی ایشان هم کاری به او نداشتند. تا اینکه مطلب به نحوه دیگری درآمد و قرار بر این شد که امور زیر نظر ایشان باشد.

موقع حج شد و مرحوم والد صریحاً مخالفت کردند و گفتند: «دیگر نباید به حج بروید!» آن شخص بالا پرید و پایین آمد و گفت: مسلمین و مؤمنین احتیاج به روحانی دارند و اگر نباشد چه می شود و...! خلاصه، این حرف ها به نحوی بود که به گوش مرحوم والد هم می رسید و ایشان هم اصلاً اعتنا نمی کردند؛ گویی اصلاً حرفی زده نشده است. تا اینکه باز مسئله قدری شدت پیدا کرد و موسم

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۱۶. (آیه الله طهرانی)

حج نزدیک شد. طبعاً هرچه

آن قضایا نزدیک تر می شود، پیوسته التهاب نفس
بیشتر می شود و شوق او برای رسیدن به مطلوب،
مؤکد می گردد. ایشان من را دید و به وسیله من برای
مرحوم آقا پیغام داد:

ما برنامه هایی در آنجا داشتیم و کارهایی می کردیم؛ می خواستیم کتابی بنویسیم و
نقشه مساجد مکه را ترسیم کنیم، و ما راجع به این قضیه تحقیقاتی کرده ایم و این
مطلب ناتمام می ماند و فایده عظیمی از دست مسلمین می رود! ما با این قضیه چه
کنیم؟

گویی نان و آب مسلمین مربوط به این است که
مکه چند مسجد و چند خیابان داشته و چند گوسفند
در آنجا می چریدند! ما هم که از خصوصیات مرحوم
آقا اطلاع داشتیم، با خودمان گفتیم: اگر این پیغام را
ببریم، اول ایشان من را توبیخ می کنند که چرا این
پیغام را آوردی؛ خلاصه، با هزار ترس و لرز رفتیم و
کنار ایشان دوزانو، مؤدب نشستیم و گفتیم: ”آقا،
فلانی پیغامی داده است که ما یک کتابی را هم...“
هنوز حرفمان تمام نشده بود که ایشان فرمودند:

آقا، ما می گوئیم نروید؛ خودتان می دانید، همین! برخیزید بروید.

آمدیم به آن شخص گفتیم: ایشان می گویند: ما
یک کلام می گوئیم، خودتان می دانید! والسلام؛
می خواهید بروید، بفرمایید!

اتفاقاً ما آن سال می خواستیم پس از حدود
بیست و سه سال به مکه مشرف شویم و حج دوم ما

بود. جایی نشسته بودیم و صحبت می‌کردیم، که همان شخص با حالت بسیار عجیبی رو به ما کرد و گفت: ”آقا، خداوند به شما توفیق داده است که مشرّف هستید؛ ما که بی‌توفیق هستیم! دیگر چه می‌شود کرد؟!“

من دیدم در این حرف ایشان شاید تعریض و کنایه‌ای وجود داشته باشد؛ لذا گفتم: پس بنده این بیست‌وسه سالی که نرفته بودم، بی‌توفیق بودم؟! امسال حج دوم من است که دارم می‌روم. و با خود گفتم اگر یک خرده دیگر هم بگویم عیب ندارد و برایش خوب است؛ لذا گفتم: پس مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - که یک

مرتبه به مکه رفتند، مثلاً اینکه از همه ما بی توفیق تر بودند؛ چون مرحوم آقا ظاهر آهفت مرتبه مشرف شدند و مرحوم آقای حداد یک مرتبه.

توجیه تراشی نفس برای نیل به آرزوها و خواسته‌ها

از این قضیه گذشت. یک روز من با مرحوم آقا نشسته بودم و راجع به این نحوه رفتن‌ها صحبت به میان آمد، ایشان فرمودند:

آقا، اصل مسئله این است که نفس می‌خواهد به لذتی برسد، بعد می‌آیند برای او بهانه درست می‌کنند و دلیل می‌تراشند.

البته راجع به شخص خاصی نگفتند و به طور کلی فرمودند. اصل مطلب این است که نفس می‌خواهد به این آرزو و لذت و خواستش برسد، بعد مدام شروع می‌کند به دلیل آوردن که: «این طور می‌شود، آن طور نمی‌شود، این صلاح است، آن نفع است!» آخر به تو چه ربطی دارد؟^۱

سفر به حج و بی توجهی به احتیاج شدید همسر

«روزی مرحوم والد - رضوان الله علیه - در مورد روحانی کاروانی که با وجود نیاز مُبرم و احتیاج شدید عیال او به حضور او به واسطه مسئله‌ای که

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - قم، مجلس ۱۴. (آیه الله طهرانی)

پیش آمده بود و او بی توجه به این قضیه به صوب

مکه حرکت کرده بود، فرمودند:

این چه حجی است که در این شرایط صورت می‌گیرد! اینها تمام التذاذات نفس است و گول زدن خود!

برتری عمل به تکلیف بر حضور ظاهری در مشاهد مشرفه

و درحالی که نظیر این مسئله برای خودشان قبلاً

اتفاق افتاده بود و قرار بود به دعوت یکی از رفقاییشان

به سفر حج مشرف شوند، حقیر عرض کردم: آقا

شما به حج بروید، ما امور را إن شاء الله تنظیم

می‌کنیم.

ایشان فرمودند:

خیر، من نمی‌روم! آیا این حج مورد رضای پروردگار است درحالی که فردی به حضور من و وجود من نیاز دارد و آرامش او در این است که مرا همراه خود ببیند و به من اتکاء داشته باشد؟!

برای عارف و ولیّ خدا مهم عمل به تکلیف

است، و خدای در مکه و کربلا با

خدای در سایر بلاد برای او تفاوتی نمی‌کند! او با خدا است و خدا در همه‌جا حضور دارد، سیدالشهدا علیه السّلام در همه‌جا حاضر است و با همه‌کس مُصاحِب و قرین است و باید او را در همهٔ جَلوات مشاهده نمود؛ و چه‌بسا حرمان از ادراک فیض حضور برای انسان بسیار مؤثرتر و مفیدتر و کارسازتر از حضور در مشاهد مشرّفه باشد.^۱

حکایت انصراف سیدی از حج پس از ملاقات با یکی از بزرگان

«نقل می‌کند:

سیدی می‌خواست به حج برود؛ در راه وقتی به بغداد رسید، نزد یکی از بزرگان رفت؛ چون استادش گفته بود: ”در راه که می‌روی، نزد این بزرگ برو و او را ملاقات کن.“ آن بزرگ وقتی او را ملاقات کرد، به او گفت: ای سید! کجا می‌خواهی بروی؛ حج می‌خواهی بروی؟ گفت: بله. گفت: پدر تو علی بن ابی‌طالب دو شمشیر داشت؛ یکی را به نفس خود می‌زد و دیگری را برای مردم می‌زد. آن سید فکر کرد، قدری تأمل نمود، سپس کیسهٔ همیان خود را باز کرد و در جلوی آن بزرگ گذاشت و گفت: ”من دیگر به مقصود خود رسیدم؛ هم کعبه را زیارت کردم و هم طواف کردم.“ و از همان‌جا بازگشت.^۲

می‌دانید آن مرد بزرگ چه می‌خواست به او بگوید؟ به اشاره با او صحبت کرد؛ می‌خواست بگوید: این حَجّی که می‌روی، برای چه می‌روی؟ آیا هوی و هوس است، تماشا و خرید است؛ یا زیارت است و برای خدا می‌روی؟ جد تو علی بن ابی‌طالب

^۱ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۰۲. (آیة‌الله طهرانی)

^۲ رجوع شود به تذکرة الأولیاء، ص ۳۸۰.

دو شمشیر داشت: یک شمشیر را همیشه به خود می‌زد، یعنی مجاهده با نفس می‌کرد؛ [تو نیز بنگر که] برای چه این حرکت را می‌کنی؟ آیا واقعاً می‌خواهی برای زیارت بروی و می‌خواهی زیارت خدا کنی؟»^۱

حدیث نبوی درباره انگیزه‌های حج در آخرالزمان

«علی بن ابراهیم می‌گوید:

حدیث کرد برای من پدرم (ابراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خُشَّاب از عبدالله بن جریج مکی از عطاء بن ابی‌ریاح از عبدالله بن عباس که او گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع به حج مشرف شدیم. رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد.

فَقَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟

و کان أدنى الناس منه يومئذ سلمان رضي الله عنه، فقال: بلى يا رسول الله!

”و گفت: آیا می‌خواهید من شما را به علائم و نشانه‌های قیامت با خبر کنم؟

و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود، و گفت: ای رسول خدا! بله، ما می‌خواهیم ما را با خبر کنی!“

[تا می‌رسند به اینجا:]

يا سلمان! و عندها يحج أغنياء أمتي للزَّهَةِ، و يحج أوساطها للتَّجَارَةِ، و يحج فقراؤهم للرِّئاءِ و السَّمْعَةِ...^۲

”ای سلمان! در آن زمان، اغنیاء و ثروتمندان امت من که به حج می‌روند برای تفریح و تفرّج است، و حج متوسطین از امت برای تجارت و خرید و فروش است، و حج فقراء از امت من برای خودنمایی و صیت و شهرت است...“^۳

غلبه فکر تجارت بر معنویت در سفر حج

«[در سفر حج بعضاً مشاهده می‌کنیم] تمام ذکر

و فکر حاجی هنگام سفر این است که چه چیزی با

خود بیاورد؛ فلان جنس را به اینجا بیاورد، بفروشد

و ببیند چقدر استفاده و منفعت می‌کند! در مدینه،

^۱ شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۲، ص ۱۵۹. (علامه طهرانی)

^۲ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۳ - ۳۰۶.

^۳ معاد شناسی، ج ۴، ص ۸ - ۱۹. (علامه طهرانی)

قبل از اینکه زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را انجام بدهد، اولین کاری که می‌کند رفتن به بازار است؛ یا اینکه یک زیارت سرودست‌وپا شکسته‌ای انجام می‌دهد و دیگر شما او را نمی‌بینید، فقط او را در بازارها می‌بینید تا وقتی که ماشین به سمت مکه حرکت می‌کند.

وقتی هم به مکه می‌رود، همان شب اول می‌خواهد زود برود این اعمال را انجام دهد تا از این احرام "لعتی" که پدرش را درآورده، بیرون بیاید! این دو ساعتی را که دو لباس احرام به تن دارد، نمی‌تواند صبر کند. این مطلبی را که می‌گویم، شنیده‌ام! در آن سفری که به مکه رفتیم، خودم از یکی از همین حاجی‌ها شنیدم که داشت به دیگری می‌گفت: "این آقا شیخ نمی‌آید ما را ببرد تا از این احرام لعتی بیرون بیایم!" مسئله این قدر برای او مسئله سختی است.^۱

مقایسه دو حکایت متضاد از حال معنوی افراد درون کعبه

«[چنانچه بیان شد] مرحوم والد

– رضوان الله علیه – می‌فرمودند:

در آن ایامی که در کعبه را باز و آن را شست‌وشو و معطر می‌کنند و مسئولین و حگام آنجا برای این مسئله می‌آیند، گروهی هم از ایران به حج رفته بودند و آنها را هم به آنجا راه می‌دهند؛ در را باز می‌کنند و به داخل بیت می‌برند. طبعاً در میان اینها افرادی بودند که به حسب ظاهر سر و وضع خوبی نداشتند و وضعیتشان و اوضاع و احوالشان مناسب نبود؛ اصلاً اهل نماز و اهل عبادت نبودند، کار خلاف می‌کردند و به قول معروف، افراد چندان علیه السلامی نبودند. شخصی نقل می‌کرد و می‌گفت: من خود شاهد بودم که وقتی وارد این مکان مقدس شدیم، ناگهان نفهمیدیم چه شد که حالتی آمد و بر همه عارض شد و همه را در خود گرفت؛ به نحوی که همه از خود بی‌خود شدند و شروع کردند به گریه و زاری؛ و عجیب اینجا بود که حال بعضی از آن افرادی که ما باور نمی‌کردیم مشمول رحمت خدا شوند، از همه بدتر بود!^۲

و می‌گفت: خودم شاهد بودم و می‌دیدم که اینها سرشان را از عقب همین‌طور به دیوار کعبه می‌زدند و متوجه هم نبودند! با خود گفتیم: خدایا چه کار می‌کنی؟! این را نگاه کن، آن را نگاه کن! عجب! این چه وضعی است؟ این چه داستان و حکایتی است که داریم می‌بینیم؟

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، ولایت تکوینی، مجلس ۸. (آیه الله طهرانی)

^۲ منظور محمدرضا شاه پهلوی است. (محقق)

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

۴۷۱

ببینید، رحمت خدا به این نحو است. این یک
قضیه بود که البته مربوط به زمان‌های بسیار قدیم
است.

هم‌چنین شخص دیگری به خود من می‌گفت:

یک نفر برای من تعریف کرد: در یکی از سفرهایی که به حج مشرف شده بودم، همین قضیه تکرار شد. روز هفتم یا هشتم که مراسم است و کعبه را با گلاب تنظیف می‌کنند، به آنجا رفته بودیم و بعضی‌ها هم آمده بودند. طبعاً لباس احرام نبود، لباس عادی بود و بعضی از معتمنین هم با عمامه آمده بودند و آنها را به آنجا راه داده بودند. وقتی که ما در آنجا مشغول عبادت شدیم - و طبعاً نیم ساعت یا یک ساعت بیشتر فرصت نبود - یک‌مرتبه دیدم این آقای معتم یک نفر را صدا کرد و گفت: "فلانی، بیا اینجا!" وقتی آمد، گفت: یادت باشد وقتی که به طهران رفتیم به دفترم بیا تا راجع به فلان موضوع و فلان معامله که فراموش کرده بودیم، با هم صحبت کنیم!

حال اگر انسان این دو قضیه را کنار هم بگذارد،

چه می‌فهمد و چه نتیجه‌ای عائد او می‌شود؟ خیلی

چیزها به دست می‌آورد؛ در مکان واحد،

بیت‌الله‌الحرام، کعبه مکرّمه، آن آقا یاد معامله و

دفترش می‌افتد! این چه حکایتی است؟ این چه

قضیه‌ای است؟ این چه مسئله‌ای است؟ اما در آن

قضیه اول، انسان می‌بیند چه برنامه‌ای بوده است؛

سرشان را به دیوار می‌زدند، های‌های گریه

می‌کردند، اصلاً نمی‌فهمیدند مردم به آنها نگاه

می‌کنند و اصلاً حالی‌شان نبود! قضیه چیست؟!»^۱

پیامدهای فراموشی رحمت خدا و تداوم معصیت

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۸۱. (آیه‌الله
طهرانی)

«صحبت در این است که ما قدر نمی‌دانیم. جناب

محمدرضا شاه! شما که چنین حال و وضعیتی برای

حاصل می‌شود، چرا باید فراموش کنی؟ چرا وقتی

که دوباره باز می‌گردد، باید به آن ظلم ادامه دهی؟

چرا باید نافرمانی کنی؟

اینها نشانه‌هایی است که خداوند می‌خواهد

بفهماند که برای من هیچ‌کس

تفاوت ندارد و رحمت من همه را فرامی گیرد؛
 منتها ما هستیم که خود را از رحمت خدا دور
 می کنیم؛ ما هستیم که فراموش می کنیم؛ ما هستیم که
 آن نعمت های خدا را فراموش می کنیم و به غفلت
 می گذرانیم، دوباره ظلم می کنیم، دوباره نعمت ها را
 فراموش می کنیم و دوباره به معصیت می پردازیم؛ تا
 کار به آنجا می رسد که دست به کشتار مردم و قتل و
 غارت و تعدی می زنیم.

وگرنه اگر همین شخص در آن موقع، آن حال
 خود را حفظ می کرد و توبه می کرد، چه بسا فرد
 صالحی می شد؛ ولی کفران نعمت کرد و کفران
 نعمت موجب می شود که خداوند هم این وضعیت
 را برای انسان پیش بیاورد.^۱

حکایت ابوبصیر و واقعیت باطنی حجاج

«در مناقب ابن شهر آشوب، طبع سنگی، جلد
 دوم، ص ۲۷۶ آورده است:

قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَكْثَرَ الْحَجَّاجِينَ وَأَعْظَمَ الضَّجِيجَ! فَقَالَ: بَلْ مَا أَكْثَرَ
 الضَّجِيجَ وَأَقَلَّ الْحَجَّاجِينَ! أَتُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَتَرَاهُ عَيَانًا؟ فَمَسَحَ عَلَى
 عَيْنَيْهِ وَدَعَا بِدَعَوَاتِ فِعَادَ بَصِيرًا.
 فَقَالَ: انْظُرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجَّاجِينَ. قَالَ: فَتَنَظَّرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قِرَدَةٌ وَخَنَازِيرُ، وَ
 الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلُمَاءِ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ، مَا أَقَلَّ
 الْحَجَّاجِينَ وَأَكْثَرَ الضَّجِيجَ! ثُمَّ دَعَا بِدَعَوَاتِ فِعَادَ ضَرِيرًا.
 فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ فِي ذَلِكَ: فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَخَلْنَا عَلَيْكَ يَا أَبَا بَصِيرٍ، وَإِنْ كَانَ اللَّهُ
 تَعَالَى مَا ظَلَمَكَ وَإِنَّمَا خَارَ لَكَ، وَخَشِينَا فِتْنَةَ النَّاسِ بِنَا وَ أَنْ يَجْهَلُوا فَضْلَ اللَّهِ

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، سلوک خانواده - طهران، مجلس ۵. (آیه الله
 طهرانی)

عَلَيْنَا، وَيَجْعَلُونَا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَ نَحْنُ لَهُ عَبِيدٌ لَا نَسْتَكْبِرُ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا نَسْأَلُ
مِنْ طَاعَتِهِ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.^۱

و این روایت را مجلسی در بحار، ج ۴۶، ص

۲۶۱ از طبع حروفی از مناقب نقل کرده است.

ابوبصیر به حضرت امام محمدباقر علیه السّلام عرض کرد: چقدر حاجی

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۱۸۴.

زیاد است و چقدر ناله و فریاد بسیار است! حضرت فرمود: بلکه چقدر ناله و فریاد بسیار است و چقدر حاجی کم است! آیا دوست‌داری که راستی گفتار مرا دریابی و آنچه را که گفتم با دیدگان خود ببینی؟

حضرت دست به چشمان او مالیدند و دعایی خواندند، چشمان ابوبصیر که سابقاً نابینا بود بینا شد. حضرت فرمودند: ای ابوبصیر، نگاه کن به‌سوی حاجی‌ها!

ابوبصیر می‌گوید: من نگاه کردم و دیدم که اکثر مردم از میمون‌ها و خوک‌ها هستند و مؤمن در میان آنها همچون ستاره تابان در شب تاریک می‌درخشید. ابوبصیر گفت: راست گفתי ای مولای من، چقدر حاجی کم است و چقدر ناله و فریاد بسیار است!

و پس از آن حضرت دعایی خواندند و چشمان ابوبصیر به حالت اولیه درآمد و نابینا شد. ابوبصیر از علت نابینایی خود سؤال کرد. حضرت فرمودند:

ما بر تو بخیل نیستیم و خدا به تو ستم ننموده است، و این‌طور درباره تو پسندیده است و ما ترسیدیم که مردم در فتنه بیفتند و فضل خدا را بر ما نادیده گیرند و ما را ارباب خود شمرند و خدا را فراموش کنند؛ و حال آنکه ما بندگان خدا هستیم و از عبادت او استکبار نداریم و از اطاعت او ملول نمی‌شویم و سر تسلیم فرود آورده‌ایم.»^۱

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۰، تعلیقه ۲. (علامه طهرانی)

فصل ششم: رابطه حج با ولایت

أعوذ بالله من الشَّيْطان الرَّجِيمِ بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ

شرح آیه: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ...﴾

قَالَ اللَّهُ الْحَكِيمُ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَةٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَوَّلَئِكَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^۱

«و ندا کن و با صدای بلند در بین مردم اعلان کن برای حج؛ تا بهسوی تو پیادگان و بر هر شتر لاغری (که بهجهت بُعد سفر به لاغری در آمده است) از هر راه دوری بیایند * تا بدین وسیله منافع دنیوی و آخروی خود را مشاهده کنند و بیابند و خداوند را در روزهای معلوم (عید قربان و سه روز پس از آن) بر آنچه خداوند به ایشان از گوشت بَهِیمَةِ الْأَنْعَام (شتر و گاو و گوسفند) روزی کرده است بخوانند و یاد کنند و از آنها به مردم فقیر و گرسنه طعام دهند * و سپس (از احرام بیرون آمده) از آلودگی‌ها و چرک‌ها خارج شوند (ناخن گیرند و موی سر بسترند) و نذرهای خود را وفا کنند و باید که گرداگرد خانهٔ قدیمی (بیت‌الله‌الحرام) طواف کنند.»^۲

سرّ دعوت مردم بهسوی حضرت ابراهیم در آیه حج

«چرا در این آیه ﴿يَأْتُوكَ﴾ آمده است؟ یعنی:

ندا بده در حج که بهسمت توی ابراهیم بیایند.

درحالی‌که باید می‌فرمود: بهسوی کعبه بیایند یا

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۲۷ - ۲۹.

^۲ امام شناسی، ج ۶، ص ۲۹. (علامه طهرانی)

به سوی خدا بروند. اما آیه می فرماید که در میان مردم
به حج اعلان کن که ﴿رَجَالًا﴾ و ﴿وَعَلَى كُلِّ
ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ به سوی تو
بیایند.

این ﴿يَأْتُوكَ﴾ ”به سمت تو بیایند“ نشان
می دهد که ندایی که حضرت ابراهیم علیه السلام در
اینجا سر می دهد، ندایی از جانب خود او نبوده
است. ما الآن حضرت ابراهیم را فردی مانند سایر
افراد می بینیم و گمان می کنیم همان طور که ما
شخصی را صدا می زنیم: ”ای حسن بیا! ای تقی بیا!“
ایشان هم ندا و صدایی بلند کرده است که: ای
مردمی که تا روز قیامت به دنیا می آید، باید به اینجا
به سوی من بیایید و طواف کنید.

ندای ملکوتی حضرت ابراهیم و دعوت به ولایت

خب، مشخص است که این ندای ﴿وَأَذِّنْ فِي
النَّاسِ﴾، صرفاً صدایی نبوده است که از دهان ایشان
برخاسته باشد، یا اینکه حضرت ابراهیم بر بالای تپه
یا کوهی رفته و افراد را صدا زده باشند. شاید هم این
کار ظاهری را انجام داده باشند، ولی آن صدا حکایت
از مسئله دیگری می کند. این ﴿أَذِّنْ﴾، اذان ملکوت

است؛ یعنی اعلان ملکوتیِ باطن حضرت ابراهیم علیه السّلام است که از مردم می‌خواهد به‌سوی او - که همان به‌سوی کعبه است - حرکت کنند، به دنبال خود او بیایند، بر سنتش عمل کنند و برای آمدن به کعبه، تحت ولایتش قرار بگیرند؛ زیرا حضرت ابراهیم علیه السّلام صاحب شریعت بوده است؛ لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم هم فرمودند:

بَلِ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا؛^۱ ”من دنبال حضرت ابراهیم علیه السّلام هستم

و آن ملت و شریعت ایشان را پیگیری می‌کنم و آن را به کمال می‌رسانم.“

شریعت، شریعت حضرت ابراهیم علیه السّلام و

پیروی از ولایت است؛ که آن ولایت همان حلقهٔ بین بنده و پروردگار است که انسان به‌واسطهٔ آن به توحید می‌رسد، توحید در او تجلی پیدا می‌کند و

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۳۵:

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصْرَىٰ تَهْتَادُوا قُلٌ ۚ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ۖ حَنِيفٌ ۚ وَمَا كَانَ مِنَ آلِ مُشْرِكِينَ﴾.

سوره آل عمران (۳) آیه ۹۵:

﴿قُلْ ۖ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفٌ ۚ وَمَا كَانَ مِنَ آلِ مُشْرِكِينَ﴾.

سوره أنعام (۶) آیه ۱۶۱:

﴿قُلْ ۚ إِنِّي هَدَىٰ نِي رَبِّيَ ۖ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۖ دِينًا قِيَمًا ۚ مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفٌ ۚ وَمَا كَانَ مِنَ آلِ مُشْرِكِينَ﴾.

سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۳:

﴿ثُمَّ أَوْحَىٰ نَا إِلَىٰ كَ أَنْ اتَّبِعْ ۖ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفٌ ۚ وَمَا كَانَ مِنَ آلِ مُشْرِكِينَ﴾.

حقیقت توحید در او متحقق می‌شود.

ندای ملکوتی حضرت ابراهیم به سرّ و ضمیر تمام نسل‌ها و نفوس

این مسئله باید از نفس ملکوتی حضرت ابراهیم اعلان شود؛ گرچه او ساکت است، ولی آن نفس ملکوتی او اِعمال و اِنْشاء می‌کند. آن نفس است که از باطن خود به تمام نفوسی که در عالم ذر قرار دارند، ندای باطن را می‌رساند.

او بالای بلندی رفت تا مثلاً بگوید: **”تَعَالَوْا إِلَى الْحَجِّ؛** بیایید به سوی حج“ یا **”طُوفُوا حَوْلَ الْبَيْتِ؛** به دور خانه طواف کنید“ یا امثال ذلک. این ندای باطنی و اعلان باطنی است که به همه آنان می‌رسد؛ لذا در روایات داریم:

این ندا به هر شخصی که برسد، آن شخص موفق برای آمدن به حج می‌شود.^۱

معنای آنچه در روایات داریم این است. ”این ندا به هر شخصی که برسد“ فقط مربوط به آن زمان نیست؛ زیرا در آن موقع هنوز همه افراد خلق نشده بودند. بلکه آن، همان اراده و مشیّت باطنی حضرت ابراهیم علیه السّلام برای اعلان این مطلب به نفوس

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۰۶؛ تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۲۹؛ الدرّ المنثور، ج ۴، ص ۳۵۴؛ الجعفریات، ص ۶۳.

است؛ آن همتی است که ولیّ خدا آن همت را در نفوسی که در عالم ذر قرار دارند، اِعمال می‌کند و این اعلان را به نفس، ضمیر، جان و سرّ آنان می‌رساند. از این مسئله در قرآن به ﴿أَذِّنْ﴾ تعبیر شده است.

﴿يَا تُوكَ﴾ در آیه شریفه، دعوت به جایگاه حضرت ابراهیم نه شخص او بنابراین، اینکه می‌فرماید: ﴿يَا تُوكَ﴾؛
”به‌سوی تو بیایند“ نه‌اینکه به‌معنای

دعوت به خود باشد؛ چراکه حضرت ابراهیم به خود دعوت نمی‌کند. ﴿يَا تُوك﴾ یعنی بیایند به‌سوی تو در آن جایگاهی که قرار داری و آن جایگاه به‌عنوان مقصد مشخص شده است؛ یعنی در آن مکانی که قرار داری، در آن وضعیت، در آن قله‌ای که قرار داری که همان حقیقت توحید است؛ در آنجا باید همهٔ افراد بار خود را بیندازند و بیایند در آنجا قرار بگیرند که آن عبارت است از ”ولایت“.

روایت امام باقر در لزوم عرضهٔ ولایت به اهل بیت پس از حج

امام باقر علیه السّلام می‌فرماید:

إِنَّمَا أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ^۱

مراتب سه‌گانهٔ تسلیم در برابر امام

یعنی باید به اینجا بیایند، بار خود را در اینجا بیندازند و در اینجا سر بسپارند؛ و تسلیم مقام فعل و ظاهر، مقام فکر و عقل، و مقام سرّ و قلب بشوند. امام علیه السّلام می‌فرماید که باید بیایند و در این سه نقطه و مرتبهٔ وجودی، تسلیم محض ما بشوند. از

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹. ترجمه:

«مردم فقط برای این مأمور شده‌اند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و پیرامون آن طواف کنند، تا اینکه بعد نزد ما بیایند و ولایت خود را به ما خبر دهند و یاری خود را بر ما عرضه کنند.» (محقق)

نظر فعل، اگر گفتیم کاری را انجام دهد، انجام دهد؛
اگر گفتیم انجام ندهد، ندهد. از نظر تفکر، فکرش
همان باشد که ما فکر می‌کنیم و تدبیرش همان باشد
که مورد رضایت ماست. و از نظر سرّ و قلب، باید
شاکله وجودش در همان مکانی قرار بگیرد که ما در
آنجا هستیم. این همان ندای حضرت ابراهیم است.
و لذا ما می‌بینیم در کلمات بزرگان هم به این قضایا
اشاره‌ای شده است.^۱

ولایت، برترین رکن اسلام و روح اعمال

«در روایت وارد است که:

اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز و روزه و زکات و حج و ولایت؛

^۱ رجوع شود به معاد شناسی، ج ۶، ص ۱۷.

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۲. (آیه‌الله طهرانی)

وَلَمْ يُنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ؛^۱ ”و هیچ چیز مانند ولایت دارای اهمیت نیست و برای ترغیب و تحریص به آن اعلام و اعلان نشده است.“

سرگردانی و تحیر، ثمره دینداری بدون ولایت (ت)

ولایت جان و روح اعمال است، اگر ولایت باشد
اعمال مقبول و گرنه مردود است، چون: عمل بدون
ولایت چون جسد مرده، کالبدی بی جان بیش نیست،
نماز و روزه و جهاد و زکات و حج و صدقات و
امربه معروف و نهی از منکر با ولایت زنده، و بدون آن
مرده و متعفن است.^۲

دو حدیث نبوی در بی ثمر بودن عبادت بدون ولایت

«خوارزمی در مناقب خود از حضرت رسول
اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که:

أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ: يَا عَلِيُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ وَكَانَ لَهُ مِثْلُ أَحَدِ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمُدَّ فِي عُمُرِهِ حَتَّى حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَى قَدَمَيْهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَيْنَ الصُّفَا وَالْمَرُورَةِ مَظْلُومًا؛ ثُمَّ لَمْ يُوَالِكْ يَا عَلِيُّ، لَمْ يَشْتُمْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ يَدْخُلْهَا.^۳

”حضرت رسول الله به علی بن ابی طالب علیهما الصلوة والسلام فرمودند: ای علی! چنانچه بنده ای از بندگان خدا به اندازه مدت عمر نوح عمر کند و در تمام این مدت به وظایف عبودیت مشغول باشد، همچنان که حضرت نوح مشغول بود؛ و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند؛ و سپس عمرش دراز گردد، به طوری که هزار سال با قدم های خود پیاده به حج برود؛ و سپس بین دو کوه صفا و مروه مظلوم کشته شود؛ و با تمام این احوال ولایت تو را نداشته باشد، بویی از بهشت به مشام او نخواهد رسید و در بهشت داخل نخواهد شد.“

و نیز خوارزمی از امّ سلمه روایت می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **يَا أُمَّ سَلَمَةَ! أَتَعْرِفِينَهُ؟** قُلْتُ: نَعَمْ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ!
قَالَ: صَدَقْتَ، سَجِيَّتُهُ سَجِيَّتِي وَ دَمُهُ دَمِي وَ هُوَ عِيْبَةُ عِلْمِي؛ فَاسْمَعِي وَ اشْهَدِي: لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

^۲ معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۴۸. (علامه طهرانی)

^۳ المناقب، خوارزمی، ص ۶۷.

الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُبْعِضًا لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ عِتْرَتِي، أَكْبَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ مِنْخَرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

”از اُمّ سلمه روایت است که روزی که امیرالمؤمنین علیه السّلام نزد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودند، حضرت رسول رو به من نموده، گفتند: ای اُمّ سلمه! آیا این را می شناسی؟
عرض کردم: بلی، این علی بن ابی طالب است!
حضرت فرمودند: راست گفتی؛ غرائز و صفات او غرائز و صفات من است و خون او خون من است و او گنجینه دانش و علوم من است. بشنو و بر این امر گواه باش که اگر بنده ای از بندگان خدا هزار سال بین رکن و مقام عبادت خدا کند و سپس خدا را با بغض علی بن ابی طالب و عترت من ملاقات کند، خداوند تبارک و تعالی او را در روز قیامت به رو به آتش خواهد افکند.“^۲

حج متصل به ولایت، مایه حیات و قطع علائق

«آن حجتی حج است که با ولایت باشد. حجتی که

متصل به ولایت باشد، حجتی است که جان دارد،

بُرنده گی دارد، علائق انسان را می بُرد و قطع می کند.

آن حج، حجتی است که متصل به ولایت است؛

حجتی که نفحه ولایت بر آن وزیده و شمیم ولایت

بر آن نشسته باشد. این حج قاطعیت دارد، مجرد

می آورد، نورانیت دارد، برنده گی دارد و تعلقات را

قطع می کند، توحید را می افزاید و عمق دارد.

اما سایر حج ها مانند چوب خشک هستند. چنین

شخصی در بیرون به در و دیوار و دکان و بازار نگاه

می کرد، اکنون هم آمده است و به مسجد الحرام، کعبه

و دیوارها نگاه می کند. این تفاوتی ندارد؛ زیرا دوباره

^۱ همان، ص ۸۷، با قدری اختلاف.

^۲ رساله مودّت، ص ۱۸۲. (علامه طهرانی)

بازمی‌گردد و به همان‌ها نگاه خواهد کرد.^۱»

روایت نبوی در ثواب زیارت امام رضا علیه السّلام

«در روایت داریم:

یک روز رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به عایشه فرمودند: پاره تن مرا

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۱ ه.ق، مجلس
۱۰. (آیه الله طهرانی)

در شهر خراسان، در طوس دفن می‌کنند؛ هرکس به زیارت او برود، خداوند ثواب یک حج و یک عمره مقبوله به او می‌دهد. عایشه بسیار تعجب می‌کند و از روی عدم معرفت می‌پرسد: عجب! کسی که به زیارت یکی از اولاد تو برود، خدا ثواب یک حج و یک عمره مقبوله به او می‌دهد؟! حضرت می‌فرماید: «دو حج و دو عمره!» و بالا می‌برند تا ده حج و ده عمره. عایشه باز تعجب می‌کند، حضرت می‌فرماید: تعجب نکن، بلکه ثواب هزار حج و هزار عمره! و باز هم اگر بگویی، آن را بالاتر می‌برم. او دیگر سخنی نگفت و ادامه نداد.^۱

تفاوت مراتب ثواب زیارت براساس درجات معرفت

خب، این مراتبی که پیغمبر راجع به زیارت امام رضا علیه السّلام فرمودند، آیا برای همه افراد یکسان است؟ نه. آن کسی که دیدگاهش نسبت به امام علیه السّلام همان دیدگاه ظاهری است، همان یک حج و یک عمره مقبوله را به او می‌دهند؛ که از سرش هم زیاد است. اما اگر شخصی مانند مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - به زیارت امام رضا علیه السّلام برود، آن، همان هزار حج و هزار عمره و بالاتر است. چرا؟ چون او به امام علیه السّلام معرفت دارد.^۲

ثواب عجیب زیارت امام رضا علیه السّلام در روایت بنظی

^۱ عوالی اللّثالی، ج ۴، ص ۸۲:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: تُدْفَنُ بَضْعَةٌ مِنِّي بِخُرَاسَانَ، مَن زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَتْ لَهُ حِجَّةٌ مَبْرُورَةً! فَقَالَتْ عَائِشَةُ: حِجَّةٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: وَحِجَّتَيْنِ! فَقَالَتْ: وَحِجَّتَيْنِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: وَأَرْبَعَ حِجَجٍ! فَقَالَتْ: وَأَرْبَعَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: وَسَبْعِينَ حِجَّةً! فَسَكَتَتْ، فَقَالَ: لَوْ كَرَّرْتَ السُّؤَالَ لَقُلْتُ إِلَى سَبْعِمِائَةِ حِجَّةٍ وَسَبْعِمِائَةِ عُمْرَةٍ مَبْرُورَاتٍ مُتَقَبَّلَاتٍ.»

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۷ ه.ق، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

«روایت می‌کند از محمد بن حسن از محمد بن

حسن صفار از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن

محمد بن ابی نصر بزنطی؛ **قال:**

قَرَأْتُ فِي كِتَابِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: **أَبْلَغُ شِيعَتِي: أَنْ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ أَلْفَ حَجَّةٍ.**
قال: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْفَ حَجَّةٍ؟! قال: **إِي وَ اللَّهِ! وَ أَلْفَ أَلْفِ حَجَّةٍ لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ.**^۱

”می‌گوید: من در کتاب حضرت امام ابوالحسن الرضا علیه السلام خواندم: به شیعیان من برسانید که زیارت من در نزد خداوند، معادل با هزار مرتبه حج بیت‌الله الحرام را انجام دادن است.
بزنطی می‌گوید: من از روی تعجب به حضرت ابوجعفر، امام محمدتقی علیه السلام، عرض کردم: هزار حج؟!
فرمود: آری، قسم به خدا! و هزار هزار حج برای کسی که زیارت کند او را، درحالی‌که عارف به حق وی باشد.

سرّ استحباب زیارت امام رضا علیه السلام در ماه رجب و پیوند آن با حج

باری، با ملاحظه آنچه ذکر شد، شاید به دست آید

سرّ استحباب زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السلام

در ماه رجب المرجّب و ارتباط قویم آن زیارت، با

زیارت بیت‌الله الحرام؛^۲ چراکه شهر رجب از ماه‌های

حرام است که تک‌افتاده است، به‌خلاف

ذی‌القعدة الحرام و ذی‌الحجة الحرام و محرّم الحرام که

این سه ماه، متوالی و پی‌درپی‌اند.

سه روایت در فضیلت عمره رجبیه (ت)

و در ماه رجب جنگ حرام است و دارای اعتبار

و خصوصیتی است که آن را از سایر ماه‌ها متمایز

^۱ کامل‌الزیارات، ص ۳۰۶.

^۲ رجوع شود به کامل‌الزیارات، ص ۳۰۵ و ۳۰۶.

می‌گرداند، و شهرُ الله است^۱ و برای بسیاری از سالکان راه خدا، در ماه

رجب فتح باب می‌شود. ولادت امیرالمؤمنین و

بعثت رسول الله صلوات الله وسلامه علیهما موجب مزید تکریم و تشریف این ماه شده است.

بنابراین هیچ‌یک از اقسام عمره، چون عمره

رجبیه نیست و در فضیلت، با فضیلت حج فقط یک

درجه فرق دارد.^۲ و در این روایت اخیر دیدیم

^۱ رجوع شود به النوادر، اشعری، ص ۱۸؛ فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۲۴؛ فضائل شهر رجب، ص ۴۹۴.

^۲ رساله عمره مفرده، ص ۱۶۹:

«ائمہ علیہم السلام در روایات برای استحباب عمره مراتبی قرار داده‌اند.

روایت اول از زراره از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

عَنْ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ لَهُ: مَا أَفْضَلُ مَا حَجَّ النَّاسُ؟ قَالَ: **عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ وَ حَجَّةٌ مُفْرَدَةٌ فِي عَامِهَا.**^۱

”زراره از امام باقر علیه السلام پرسید: بهترین حجی که مردم انجام می‌دهند کدام است؟ حضرت فرمودند: عمره در ماه رجب و حج در وقت خودش.“

روایت دوم نیز از زراره است که برتری عمره رجب را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

و أَفْضَلُ الْعُمْرَةِ عُمْرَةُ رَجَبٍ؛^۲ ”عمره ماه رجب بهترین عمره است.“

روایت سوم نیز از امام صادق علیه السلام به نقل از معاویه بن عمار است:

أَنَّهُ سُئِلَ: أَيُّ الْعُمْرَةِ أَفْضَلُ: عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ أَوْ عُمْرَةٌ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ؟ فَقَالَ: **لَا، بَلْ عُمْرَةٌ فِي رَجَبٍ أَفْضَلُ.**^۳

”از حضرت سؤال شد که بین عمره رجب و رمضان کدام بهتر است؟ حضرت فرمودند: عمره رجب فضیلت بیشتری دارد.“

حضرت در اینجا فضیلت عمره غیر رجب را نفی نمی‌کنند؛ بلکه می‌فرمایند شخصی که در صدد انجام عمره است، اگر می‌تواند سفر خود را در رجب بیندازد و عمره رجبیه انجام دهد که اصلاً ثواب حج دارد. بنابراین در عین افضل بودن عمره ماه رجب، عمره ماه مبارک رمضان و شعبان نیز فضیلت خود را دارند.^۴) (آیه الله طهرانی)

(۱) وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۱، به نقل از تهذیب الأحکام، ج ۵، ص

زیارت حضرت امام هشتم برای شیعیان خلّص و عارفان به مقام و منزلت و حق او، ثواب هزار و یا هزار هزار حج

بر آن مترتب است. و ابداً جای استبعاد نیست؛ زیرا حیات کعبه به ولایت است.

بنابراین ولایت محور است و کانون؛ و کعبه در حکم محیط پرگار است. نمی‌بینی چگونه مردم دور کعبه‌ای که علی در آن متولد شده است،^۱ دور می‌زنند و طواف می‌کنند و خواهی نخواهی، **طَوْعًا أَوْ كَرْهًا**، ناچارند تسلیم آن حقیقت و واقعیت شوند؟!

همهٔ مسلمین، چه شیعه و چه عامه، بر سر سفرهٔ آن حضرت نشسته‌اند؛ چرا که به قدری گسترده است که در برابرش سفرهٔ دگری متصور نیست؛ بلکه همهٔ عالم از برکات وجودی و از ولایت تکوینی و

۳۱.

(۲) وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۱، به نقل از تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۴۳۳.

(۳) وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۱، به نقل از من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۵۳.

(۴) رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۰۰ - ۳۰۵.

^۱ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۳۲؛ إثبات الوصیّة، ص ۱۳۳؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۴۸۳؛ المناقب، ابن مغازلی، ص ۵۸.

وجودیۀ آن حضرت متمتع‌اند. در این صورت، مبادا استبعاد کنی که چطور می‌شود ثواب یک زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام، **عَارِفًا بِحَقِّهِ**، معادل با ثواب هزار هزار حج باشد؟!

آنجا کعبۀ ظاهر است و اینجا کعبۀ باطن؛ آنجا تکلیف است و اینجا محبت؛ آنجا جسم است و اینجا جان.

حکایتی از اتحاد زیارت امام رضا علیه السّلام با حج بیت‌الله‌الحرام در یک رؤیای صادق

باری، اگر بخواهیم در این باره سخن را گسترش دهیم، به درازا می‌کشد؛ یک سرش در دست ما و سر دیگرش به لایتناهی می‌رسد. آن وقت باید نه تنها به درازای دنیا، بلکه به گسترش عالم برزخ و مثال، بلکه به وسعت قیامت و بهشت و دوزخ و از آن برتر و بالاتر، مطلب را گسترش دهیم. بنابراین فعلاً صلاح است که به همین مقدار اکتفا شود تا نه خامۀ من بشکند و نه شما از خانه و لانه و دکان آواره شوید! فقط به ذکر یک رؤیای صادق که از یکی از همشیره‌های خود حقیر است، اکتفا نموده، مطلب را خاتمه می‌دهیم:

حقیر قبل از تشرّف به نجف اشرف، فقط سه بار
به زیارت حضرت ثامن الائمه علیه السّلام مشرّف
شده‌ام؛ و چون محطّ دروس تحصیلی ما مطالعه
اخبار و احادیث نبود، نمی‌دانستم زیارت آن حضرت
ثواب حج بیت‌الله را دارد و بالخصوص در ماه رجب
زیارت مخصوصه است.

در مدت اقامت هفت‌ساله در نجف هم به احادیث زیارت حضرت امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهدا علیهما السّلام، چون محل ابتلا بود، مراجعه می‌شد؛ ولی به احادیث ثواب زیارت حضرت امام رضا علیه السّلام مراجعه نمی‌شد.

در مراجعت از نجف اشرف نیز تا بیش از یک سال که اشتیاق زیارت بود، توفیق تشرّف دست نداد؛ تا در اواسط ماه رجب ۱۳۷۸ هجریّه قمریه، با چند تن از دوستان سلوکی، بنا به تقاضا و دعوت آنها عازم بر تشرّف شدیم. و من تا آن زمان به گوشتم نخورده بود که زیارت حضرت ثواب حج دارد و نیز زیارت در ماه رجب را دارای خصوصیتی نمی‌دانستم؛ و سفر ما در ماه رجب حسب‌الاتفاق بود، نه از روی قصد و انتخاب.

یکی دو روز مانده به موقع حرکت، حقیر که برای خدا حافظی به دیدار بزرگان و اقوام و ارحام می‌رفتم، یک روز به منزل همشیره کوچک برای تودیع رفتم. وقتی مطلع شد که عازم آستان‌بوسی حضرت ثامن هستم، گفت: سبحان‌الله! سبحان‌الله! من دیشب تو

را در خواب دیدم که دو جامهٔ احرام پوشیده‌ای و
عازم بیت‌الله‌الحرام می‌باشی!

گفتم: خب، این خواب چه تعجبی دارد؟!

گفت: تعبیرش روشن شد که شما عازم زیارت
امام رضا علیه السّلام می‌باشید؛ زیرا که در روایت
وارد است کسی که زیارت آن حضرت را بجا بیاورد،
کأنّهُ حج و عمره را انجام داده است؛ و شما که عازم
این زیارت هستید، در عالم رؤیا ملبّس به لباس
احرام بوده و مقصد، بیت‌الله‌الحرام بوده است.

من هم از این رؤیا تعجب نمودم و به او گفتم:
تا به حال من نمی‌دانستم که زیارت آن حضرت
ارتباطی با حج و عمره دارد.^۱

توضیحی دربارهٔ مدینه‌بعد و مدینه‌قبل و اولویت مدینه‌بعد

«[در ایام حج و عمره] افرادی زودتر به مدینه
می‌روند و بعضی از افراد هم ابتدا به مکه می‌روند و
سپس به مدینه می‌روند؛ هر دوی آن خوب است و
تفاوتی ندارد. البته چنان‌که در روایات داریم،
مدینه‌بعد (ابتدا حج و سپس زیارت مدینه) بهتر

^۱ روح مجرد، ص ۲۵۴ - ۲۵۷. (علامه طهرانی)

که انسان ابتدا اعمال را انجام دهد و سپس به مدینه برود و رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله و سلّم را زیارت کند؛^۱ به طوری که طبق فرمایش امام باقر علیه السّلام:

مردم مأمور شدند که به حج بروند و دور این سنگ‌ها طواف کنند و سپس بیایند و ولایتشان را به ما عرضه کنند.^۲

حقیقت طواف و اعمال در تسلیم شدن مقابل امام حیّ

این مهم است. طواف کردن دور کعبه بدون امام، معنا و فایده‌ای ندارد و حقیقت این طواف و این اعمال، تسلیم شدن به امام حیّ و امام زمان علیه السّلام است. معنای آن این است؛ و اگر انسان بخواهد به آنجا برود و غافل باشد، خود را تسلیم ولایت نکند و در نفس خود نسبت به امام زمانش استقلال و انانیت احساس کند، نصیبی نبرده است و نصیب او بسیار اندک خواهد بود.

ما که به آنجا می‌رویم، باید از خدا بخواهیم که ولایت حضرت را نصیب ما کند و بندگی او را برای ما به وجود آورد؛ بندگی واقعی‌ای که همان شناخت

^۱ وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۲۰.

^۲ الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹؛ وسائل الشّیعة، ج ۱۴، ص ۳۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴.

و معرفت اوست؛ نه اینکه صرفاً سینه‌زنی، برپایی هیئت و امثال این مراسم ظاهری باشد. باید حقیقت او، شناخت او و معرفت او را طلب کنیم؛ که معرفت او عین معرفت‌الله است و طریق معرفت الهی، حرکت و تسلیم به امام حی است؛ و امام حی، امام زمان علیه السّلام است. مسئله این است.

البته بعضی‌ها هم مدینه قبل (ابتدا زیارت مدینه و سپس حج) را ترجیح می‌دهند، از این باب که اگر انسان ابتدا با آن عظمت، جلال و ابّهت اعمال و خود کعبه مواجه شود، شاید نفس او بعداً نسبت به زیارت‌های رسول خدا، حضرت فاطمه زهرا و ائمه بقیع علیهم السّلام، آن موقعیت خاص را نداشته باشد. علی‌کلّ حال، هر دوی آن خوب و مستحسن است و اشکالی ندارد.^۱

عرضه ولایت به امام، غایت نهایی مناسک حج

«امام صادق علیه السّلام می‌فرماید:

بر حاجی واجب است که پس از حج به زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاید.^۲

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، مبانی اسلام، احکام و اسرار حج، مجلس ۳. (آیه الله طهرانی)

^۲ رجوع شود به الخصال، ج ۲، ص ۶۱۶.

مگر امام باقر علیه السّلام نفرمودند:

إِنَّمَا أَمْرَ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَ
يَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ^۱

حضرت به کعبه می گویند: **«أَحْجَار»**؛ سنگ‌ها! و

بعد می‌فرمایند: بعد از حج باید نزد من بیایید؛ نزد
منِ امام باقر که در مدینه نشسته‌ام. ابتدا بروید آنجا
پاک و تزکیه شوید؛ عرفاتان را بروید، بر سرتان
بزنید، توبه و گریه‌هایتان را بکنید، سپس به مشعر
بازگردید، ذبح کنید و همهٔ اعمال را انجام دهید؛ بعد
تازه بیایید و ببینید که اسلام کجاست! بیایید تکلیفتان
و برنامه‌تان را از من بگیرید؛ از منِ امام باقر باید
بگیرید.

حضرت در ادامه می‌فرمایند: **«فَيُخْبِرُونَا**

بِوَلَايَتِهِمْ» ولایت را باید به ما عرضه بدارند. «ولایت
یعنی چه؟ یعنی ما تمام کارهایی که انجام دادیم، در
آخر باید به اینجا وارد شویم. تمام آنها مقدمه است
برای ورود در عتبهٔ امام باقر علیه السّلام و بدون او
هیچ ارزشی ندارد.

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹. ترجمه:

«مردم فقط برای این مأمور شده‌اند که به سراغ این سنگ‌ها بیایند و پیرامون
آن طواف کنند، تا اینکه بعد نزد ما بیایند و ولایت خود را به ما خبر دهند و
یاری خود را بر ما عرضه کنند.» (محقق)

لذا حضرت به مخالف و ناصبی ای [که مستبصر
شده است] می فرماید:

برو دوباره انجام بده؛ تو حج انجام نداده ای و باطل است!

ببینید چگونه مطالب به هم مرتبط می شود؟ اما به
آن شخص دیگر که مخالفتش ضعیف تر است،
می فرماید:

یعنی: مگر نمی‌خواهی از ما باشی و مگر نمی‌خواهی فایده ببری؟ یا نه، می‌خواهی روز قیامت به طبقات پایین بهشت بروی؟ اگر می‌خواهی بالا بیایی، دوباره برو حج را انجام بده تا بالاتر بیایی؛ چون بهشت هم مراتب دارد. آن وقت می‌فهمی آن حَجّی که با ولایت منِ امام صادق است - که اکنون به تو می‌گویم برو - عرفات و مشعرش چگونه است؛ خودت می‌فهمی! آن موقع که حج انجام دادی، **كَالْأَنْعَامِ** یا ناصبی بودی؛ لذا هیچ چیز نمی‌فهمیدی؛ ولی اکنون که می‌روی، حالت طور دیگری است؛ این حالت به‌خاطر من است و آن حالی که آنجا داری، از من است! چون نزد من آمدی و ولایت مرا قبول کردی. آنگاه حجت، نمازت، روزهات و احکامت عوض می‌شود.^۲

اشعار ناب ابن‌رزّیک در حقیقت و جایگاه ولایت

«ابن‌رزّیک^۳ گوید:

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۷۳ و ۲۷۵؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۹ و ۱۰.

^۲ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، درس ۸۰. (آیة‌الله طهرانی)

^۳ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۱۲، تعلیقه ۲:

«در الغدير، ج ۴، از ص ۳۴۱ تا ص ۳۷۱ در احوال ملک صالح: طالع بن

كَأَنِّي إِذَا جَعَلْتُ إِلَيْكَ قَصْدِي *** قَصَدْتُ الرُّكْنَ بِالنَّبِيتِ الْحَرَامِ (١)
 وَ خُيِّلَ لِي بِأَنِّي فِي مَقَامِي *** لَدَيْهِ بَيْنَ زَمَرَمَ وَالْمَقَامِ (٢)
 أَيَا مَوْلَايَ ذِكْرُكَ فِي قُعُودِي *** وَ يَا مَوْلَايَ ذِكْرُكَ فِي قِيَامِي (٣)
 وَ أَنْتَ إِذَا انْتَبَهْتُ سَمِيرُ فِكْرِي *** كَذَلِكَ أَنْتَ أَنْسَى فِي مَنَامِي (٤)
 وَ حُبُّكَ إِنْ يَكُنْ قَدْ حَلَّ قَلْبِي *** وَ فِي لَحْمِي اسْتَكَنَّ وَ فِي عِظَامِي (٥)
 فَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتِي *** وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ يُقْبَلْ صِيَامِي (٦)

رزیک، متولد ۱۳۹۵ و شهید در ۱۳۵۶، بحث کرده و پنج غدیریه از او نقل کرده است که همگی جالب و راقی است. اصل او از شیعیان عراق است، در زمان حکومت فاطمیون در مصر وزیر شد و خدمت کرد.*» (علامه طهرانی)

* رجوع شود به الغدیر، ج ۴، ص ۴۵۷ - ۴۹۱.

(۱) گویا من زمانی که قصد تو را می‌کنم، قصد رکن حجرالأسود را در بیت‌الله الحرام کرده‌ام.

(۲) و چنین در تصور من می‌آید که من در جایگاه خودم در بین زمزم و مقام ابراهیم، نزد علی می‌باشم.
(۳) ای مولای من، در نشستن من یاد تو با من است. و ای مولای من، در ایستادن من یاد تو با من است.

(۴) و چون از خواب برخیزم، تو همدم و ندیم فکر و اندیشه من هستی. هم‌چنین تو انیس و مونس من در خواب می‌باشی!

(۵) محبت تو حقاً در دل من وارد شده، و در گوشت من و استخوان من جای گرفته و اقامت نموده است.

(۶) پس اگر تو نبودی، نماز من قبول نمی‌شد، و اگر تو نبودی روزه من قبول نمی‌شد.

(۷) امید است که من در روز محشرم از کاسه شراب تو سیراب شوم و چون آن را بنوشم عطش

^۱ مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۳۱۸.

سرّ رعایت ادب ائمه نسبت به کعبه با وجود اشرفیت مقام ایشان

«یادم است که چند سال پیش در مشهد یک مرتبه

در حضور مرحوم والد - رضوان الله علیه - در منبر

گفتم: حضرت سیدالشهدا علیه السلام به مکه

تشریف بردند. بعد ایشان گفتند: ”راجع به حضرت

باید گفت مشرّف شدند.“ من گفتم: وجهش

چیست؟ اگر ما از نقطه نظر واقع نگاه کنیم و شرافت

کعبه را به ولایت بدانیم، پس کعبه بدون ولایت دیگر

شرافتی ندارد، و این مسلم و محرز است که مقام

امام، اشرف از کعبه است؛ و اگر ما از نقطه نظر ظاهر

هم نگاه کنیم، کعبه سنگ است و امام

^۱ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۱۲. (علامه طهرانی)

از نقطه نظر مراتب حیوانیت بالأخره انسان است.

مرحوم والد فرمودند:

نه، در مقام تشریع و مقام تکلیف، خود ائمه هم به رعایت آداب و جهات ادبی تکلیف ملتزم بودند، و این خصوصیت کعبه که باید از همه اطراف و اکناف بیایند و دور آن بچرخند و اینکه کعبه مظهر بیت الله است و اسم آن بیت الله است و آنجا مسجد الحرام است، اقتضا می کند که خود ائمه علیهم السلام هم رعایت ادب کنند.

همان طور که وقتی می خواهند نماز بخوانند رو

به کعبه می ایستند و نماز می خوانند و وجهه

ظاهری شان به سمت کعبه است، از نقطه نظر محاوره

و از نقطه نظر کلمات هم رعایت ادب آنها این بود که

خود را در مقابل این ظهور حق پایین می آوردند و

در نظر می گرفتند؛ گرچه فی الواقع رشحه ای از

رشحات آنها، برقراری کعبه است، و مردمی که به

دور کعبه می گردند به دور ولایت امام باید بگردند و

روایاتی هم داریم: رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله

می فرماید:

قُلُوا أَنْ أَمْرًا صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَصَلُّوا وَصَامُوا ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰه عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُبْغِضٌ، دَخَلَ النَّارَ!^۱

”اگر کسی هر سال حج کند و بین رکن و مقام [به روی قدم های خود به نماز بایستد و روزه بگیرد] و سپس بمیرد، ولی بدون ولایت ما باشد، داخل در جهنم می شود!“

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا أَمْرَ النَّاسِ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُخْبِرُونَا بِوَلَايَتِهِمْ وَيَعْرِضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ.^۲

لذا گرچه هم چنین معنایی هم هست که بدون

عرض ولایت و بدون تمسک به

^۱ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۴۸.

^۲ الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.

৫.৮

ولایت، همهٔ این کعبه و... نتیجه‌ای ندارد و خشک است و حقیقت و باطن ندارد و موجب ترقی و رشد و رُقای نفس نیست؛ اما از نقطه نظر سلسله مراتب تکلیف و عالم کثرت که عالم تأدب و عالم حفظ هر تعینی در رتبهٔ خودش است، لسان ائمه نسبت به کعبه یک لسان تشریف است. لذا ایشان (مرحوم والد رضوان الله علیه) می‌فرمودند:

ما هم موظف هستیم به همان کیفیتی که خود آنها راضی هستند، تلفظ کنیم و از کعبه یاد کنیم.

فلسفه طواف مزار اولیا

تلمیذ: در تذکرها و بعضی از قصه‌ها، بعضی از سلاک دور ولی خدا طواف می‌کردند؛ مثلاً بایزید یا ابوسعید ابوالخیر نسبت به بعضی از مشایخشان، دور قبر ایشان طُوف می‌کردند.^۱ آیا طوف نسبت به شخصی که مَطاف واقع شده است، دلالت بر ورود به ولایت می‌کند؟

استاد: چون این قبر، قبر ولی است و ظهور ولایت در او است، از باب تأدب و اظهار عبودیت و تذلل و تواضع، طوف می‌کردند. طوف به معنای این است که من این را محور برای حرکت و اتجاه خودم قرار می‌دهم؛ همان‌طور که بوسیدن عتبه هم حکایت از همین قضیه می‌کند. کسی که به مشهد مشرف می‌شود و می‌خواهد وارد حرم حضرت بشود

^۱ رجوع شود به أسرار التّوحید فی مقامات أبی سعید، ج ۱، ص ۵۳ و ۱۳۸ و ۱۳۹؛ تذکرة الأولیاء، ص ۷۰۹؛ مثنوی معنوی (آذر یزدی)، دفتر دوم، ص ۲۷۳.

مستحب است که عتبه را ببوسد.^۱ این از باب ادب است؛ یعنی اینجا جایگاه خضوع و تذلل و جایگاه عرض نیاز و بدبختی و بیچارگی انسان است، به این حساب که خداوند متعال در این مظهر تجلی کرده و این مظهر را وسیله برای ترقی و رشد انسان قرار داده است.

لذا طوفی هم که دور قبر حضرت است، آن هم از همین باب است.^۲ مرحوم والد

توضیح روایاتی را که دلالت می‌کند بر **«و لا تَطْف بِقَبْرِ»**^۳ بیان کرده‌اند،^۴ و فعل اولیا حجت است و آقای حداد - رضوان الله علیه - در این زمینه هفت شوط دور قبر حضرت [امام رضا علیه السلام] طواف می‌کردند،^۵ و این حکایت از این است که قبله واقعی و حقیقت واقعی اینجا است و این اشاره به

^۱ رجوع شود به البلد الأمين، ص ۲۷۶؛ کتاب المزار، شیخ مفید، ص ۱۹۸؛ المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۲۹۹.

^۲ جهت اطلاع بر روایات دالّ بر استحباب طواف قبور اهل بیت علیهم السلام، رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ المزار الکبیر، ابن مشهدی، ص ۲۹۹.

^۳ الکافی، ج ۶، ص ۵۳۴؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۸۳.

^۴ رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۹۷.

^۵ رجوع شود به همان، ص ۱۹۶.

باطن قضیه دارد. مکه اشاره به ظاهر است که انسان باید دور بیت‌الله طواف کند؛ ولی طوف به دور قبر حضرت، اشاره به باطن است.

ظهور التزام باطنی به ولایت در افعال ظاهری

انسان از نقطه نظر جوارح باید جوارح خود را منطبق با جوانح خود قرار بدهد؛ یعنی همان طوری که در مقام التزام قلبی باید به یک سری مسائل ملتزم باشد، از نقطه نظر ظاهر هم باید رفتار و حالات او بر همان التزام قلبی منطبق باشد. لذا باید جوارح را به ظهور آن جوانح و التزامات قلبیه، که همان طوف ظاهری دور این قبر است، منطبق کرد. من باب مثال وقتی می‌خواهید به شخصی احترام بگذارید، فقط در کناری نمی‌نشینید و بگویید: آقا دوست دارم! “دوست دارم” یعنی بلند شو و برو آب بیاور، برو میوه بیاور، برو چای بیاور! اما اگر مهمان به منزل شما بیاید و شما همین‌طور بنشینید و بگویید: من آن قدر شما را دوست دارم که نمی‌توانم یک لحظه از پیش شما تکان بخورم! می‌گوید: آقا، بلند شو برو و چیزی بیاور تا بخوریم، از گرسنگی داریم می‌میریم! این، یعنی التزام باطنی و محبت باطنی اقتضا می‌کند

که مُضیف در مقابل ضیف بلند شود و به ادای احترام
او قیام کند و موجبات برای مقتضیات ضیافت را
انجام بدهد.

گشتن دور قبر هم همین است، یعنی آن التزام
باطنی انسان به حقیقت ولایت اقتضا می‌کند که انسان
از نقطه نظر ظاهر هم عملی انجام بدهد که این معنا
را برساند و این التزام را نشان بدهد. اگر انسان کار
دیگری هم انجام بدهد که این معنا را برساند،

ماجرای مکاشفه‌ای در حج و طواف با امام زمان علیه السّلام

«قضیه‌ای در همین یکی دو ساله اخیر در ایام حج

اتفاق افتاد که شایان دقت است. این قضیه متعلق به

صبیه شیخ الطائفه الأعلام، آیه الله آقای آقا میرزا

محمدعلی اراکی - دام ظلّه العالی - است که از

علمای برجسته و طراز اول حوزه مقدسه علمیه قم

و از زُهاد و عباد و عدولی است که در متانت و

شخصیت و تقوای ایشان در نزد خاصه و عامه، جای

تردید و گفتگو نیست.

ایشان می‌فرمودند:

این صبیّه من از زنان صالحه و متدینه است و من خودم مستقیماً از زمان صباوت، متکفل امور شرعیّه و تعلیم و آداب و تربیت او شده‌ام و همه کارهای او زیر نظر من بوده است و در صدق گفتار او هیچ تردیدی نیست.

در موسم حج عازم بیت‌الله الحرام شد، تنها؛ و شوهرش با او نبود. و آن قدر عفیف و باحیا و از برخورد با مردان تجنب دارد که این سفر به‌تنهایی برای او ایجاد نگرانی نموده بود و پیوسته در تفکر بود که: خدایا، چگونه من تنها بروم؟ من که تا به حال به زیارت بیت‌الله مشرف نشده‌ام و از مناسک و آداب حج عملاً چیزی نمی‌دانم؛ من چگونه طواف کنم و سعی کنم؟

تا اینکه در آستان سفر قرار گرفت و من در موقع حرکت به او گفتم: این ذکر را پیوسته بگو و برو: **یا عَلِیُّمُ یا خَبِیْرُ!** خدا از تو دستگیری خواهد نمود؛ چون این سفر واجب است و البته خداوند از میهمانان خود که راه را نمی‌شناسند و آشنایی ندارند، حمایت می‌نماید.

صبیه ما بحمدالله و المنة سفر خود را به‌خوبی و به‌سلامتی و موفقیت به پایان رسانید و مراجعت کرد و برای ما واقعه خود را در مکه مکرمه، هنگام ورود به بیت‌الله الحرام برای انجام طواف، چنین تعریف کرد:

من پس از آنکه از میقات احرام بستم و وارد مسجدالحرام شدم که طواف را بجا بیاورم، دیدم در اطراف کعبه آن قدر جمعیت متراکم است که ابداً من قدرت ندارم

^۱ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۴. (آیه الله طهرانی)

طواف کنم. حجرالأسود را که نقطهٔ ابتدای شروع طواف است، پیدا کردم و هر چه خواستم از آنجا شروع کنم و به گرد خانهٔ کعبه طواف کنم، دیدم ابدأ مقدور نیست. بیچاره شدم؛ گفتم: خدایا، من برای طواف خانهٔ تو آمده‌ام و می‌بینی که با این ازدحام و انبوه جمعیت قدرت ندارم. خدا! چه کنم؟ نمی‌توانم!

در این حال، ناگهان دیدم از مکان محاذی حجرالأسود، فضایی به شکل استوانه باز شد و کسی به گوش من گفت: خودت را به امام زمانت بسپار و در این فضا با او طواف کن!

من وارد این محلّ خالی استوانه‌ای شدم و دیدم در جلو، حضرت امام زمان مشغول طواف هستند و پشت سر آن حضرت، کمی به طرف دست چپ، شخص دیگری است؛ و من وارد شدم و پشت سر آن دو مشغول طواف شدم و از حجرالأسود شروع کردم و تا هفت شوط را به همین منوال تمام کردم. و در این مدت نه تنها احساس جمعیت نمی‌کردم، بلکه ابدأ حتی انگشت کسی به دست یا بدن من اصابت نکرد؛ و در تمام هفت شوط حال طواف، متوسل به آن حضرت بودم و دست روی شانه‌های آن حضرت می‌مالیدم و التماس و تضرّع داشتم؛ ولی چهرهٔ آن حضرت را نمی‌دیدم، چون روی آن حضرت به طرف جلو و در حال اشتغال به طواف بودند.

و چون هفت شوط طواف به پایان رسید، خود را خارج از آن حلقه نگرستم و دیگر ابدأ امام زمانی و شخص دیگری نبود و دیگر آن حضرت را ندیدم. و من از این قضیه فقط یک تأسف دارم و آن اینکه من چرا به آن حضرت سلام نکردم تا جواب سلام آن حضرت را نیز دریافت کنم.

اهمیت انقطاع إلى الله

آیه‌الله اراکی - مُدّ ظلّه السّامی - می‌فرمودند:

این نتیجهٔ انقطاع به خداست و خود را عاجز و فقیر دیدن و تبتّل و ابتهال به‌سوی او نمودن. و من در سفر حج که مشرّف شدم، بسیار مشتاق بودم که حجرالأسود را استلام کنم؛ و یک روز با جمعی از دوستان همراه برای طواف رفتیم که شاید به کمک و مساعدت آنان، قدری جمعیت راه دهند و ما بتوانیم برای یک بار استلام حجر را بنماییم؛ همین‌که با آن همراهان و یاوران به نزدیک حجر رسیدیم و نزدیک بود استلام کنیم که ناگهان یک فشار انبوه جمعیت، چنان ما

را از آنجا برکنار زد که هر کدام به گوشه‌ای پرتاب شدیم! و این نتیجهٔ عدم انقطاع به خدا و همان فی‌الجمله اعتماد و اتکایی بود که به آن همراهان داشتیم!

آیه‌الله اراکی پیرمردی نورانی و معمر و شاید

قریب نود سال از عمرشان می‌گذرد و در قم ساکن

و بسیاری از مشتاقان، این قضیه را از خود ایشان

شنیده‌اند؛ و کسانی هم که مایل باشند، می‌توانند در

سفری که به قم مشرف می‌شوند، به حضورشان رفته

و بدون واسطه بشنوند. و صبیۀ ایشان نیز در قید

حیات‌اند و می‌توانند مخدّرات از ایشان استماع و

استفاده نمایند.^۱»

ماجرای سفر غیرعادی سیدی از کربلا به مکه

«حضرت آقای آقا شیخ بزرگ طهرانی

– دامت برکاته – نقل فرمودند از جدّ خودشان،

مرحوم آقا سید عزیزالله (معروف به دعانویس که در

طهران، پامنار، کوچهٔ امین‌الدوله منزل داشتند) که

ایشان نقل کردند که:

من در نجف اشرف برای تحصیل آمده بودم و چند سالی هم توقف داشتم. برای عید فطر، با بعضی از طلاب برای زیارت کربلا پیاده حرکت کردیم و شب عید را زیارت کردیم. رفقا بعداً خواستند به نجف اشرف مراجعت کنند؛ به من گفتند: بیا برویم. من گفتم: می‌خواهم امسال به مکه مشرف گردم.

هرچه گفتند: وسیله‌ای نداری؛ چگونه می‌روی؟ گفتم: پیاده می‌خواهم مشرف شوم! بالأخره آنها از مراجعت من مأیوس شدند و برگشتند؛ و من با آنکه هیچ قسم وسیلهٔ ظاهری در بین نداشتم، برای حج عازم شدم و در حرم مطهر حضرت اباعبدالله علیه السلام متوسل می‌شدم. روزی در حال توسل، مردی عرب دست به شانهٔ من گذاشت و فرمود: شما خیال حج دارید؟ عرض کردم: بلی!

گفت: من نیز خیال حج دارم؛ با هم برویم؟ عرض کردم: بسیار خوب! گفت: بنابراین مقداری (قریب یکی‌دو خُقه) آرد تهیه نما و نان خشک بپز و یک

پیراهن بلند بدوز و مَظَهَره^۲ خود را، با کتب ادعیه که می‌خواهی، با

احرام، با خود در ساعت معین، در مکان معین بیاور که با هم برویم!

^۱ معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۷۵ – ۱۷۸. (علامه طهرانی)

^۲ لغت‌نامهٔ دهخدا: «آفتابه و ظرف آب که بدان وضو کنند.»

من به خانه آمدم و مقداری آرد تهیه نموده، دادم پختند؛ و در ساعت معین با پیراهن مزبور و نان پخته‌شده و کتب ادعیه در مکان موعود حاضر شدم.

آن مرد نیز در آن ساعت آمد و با هم به راه افتادیم و از کوچه‌باغ‌های کربلا خارج شدیم و در بیابان رسیدیم و مقداری از بیابان را طی نمودیم. قبل از آنکه خسته شویم، رسیدیم به درختی که در زیر آن نهری جاری بود. آن مرد عرب گفت: در اینجا استراحت نما و قضای حاجتی داری برآور. و خطی در روی زمین کشیده، قبله را معین کرد و گفت: نماز خود را بجا آور. من می‌روم و هنگام عصر برمی‌گردم تا با هم برویم. من تطهیر کردم و نماز خواندم، در بیابان، تنها؛ منتظر شدم تا عصر در ساعت مزبور آن مرد آمد و با هم به راه افتادیم.

مقداری از بیابان را که طی نمودیم، باز به نهری رسیدیم که درختی در کنار آن روییده بود. آن مرد باز خطی بر روی زمین ترسیم کرد و قبله را معین نمود و فرمود: نماز خود را بجا آور؛ من می‌روم و صبح برمی‌گردم. من نماز خواندم و در کنار نهر خوابیدم. صبح آن مرد آمد و با هم حرکت کردیم؛ باز هنوز خسته نشده بودیم که به کنار درختی رسیدیم، در کنار نهری؛ و به همین منوال آن مرد به من دستور داد و این عمل را مرتباً انجام داده و با هم طی طریق می‌نمودیم تا هفت روز. پس از هفت روز رسیدیم به مقداری از کوه‌ها و مثل آنکه فی‌الجمله صدای مهمهٔ مردم از پشت کوه‌ها می‌آمد. آن مرد به من گفت: در پشت همین کوه جماعتی از مردم‌اند؛ شما از این کوه بالا برو، مردم را خواهی دید؛ پس، از کوه سرازیر شو، به مردم خواهی رسید؛ من هم اینجا هستم.

لذا من حرکت کردم، از کوه‌ها بالا آمدم، مردم را دیدم؛ سرازیر شدم، رسیدم به خانهٔ کعبه؛ فهمیدم اینجا مکه است! در این حال متنبه شدم که آن مرد مرا از طریق عادی نیاورده است.

پس از چند روز، خالی من با بعضی از اقوام که زودتر از ما، از راه جبل، با قافله حرکت کرده بودند، وارد مکه شدند و مرا در مکه دیده، تعجب کردند. صورت حال را استفسار نمودند و من شرح حال بازگفتم و این قضیه مورد

حکایت برخورد قاطع مرحوم مغنیه با جسارت مأمور سعودی

«چندی پیش یک قضیهٔ جالب در احوال مرحوم

آقا شیخ جواد مغنیه دیدم. ایشان در لبنان و از

نویسندگان و علما بود؛ روی هم رفته آدم فاضل و

جامعی بود و کتاب‌های خوبی هم دارد. ایشان

می گفت:

من در سفری که برای حج مشرف شدم، در مدینه می‌خواستم در محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد النبی نماز بخوانم. می‌خواستم سجاده‌ای بیندازم که ناگهان یکی از این آمرین به معروف و به اصطلاح متصدیان این قضیه آمد و ممانعت کرد و میان ما بحث شد. آن شخص رو به من کرد و گفت: «والله اگر اکنون رسول خدا از این قبر بیرون بیاید و به من بگوید دست از عمر بردار، من بر نمی‌دارم!»

ببینید، انسان چقدر باید قسیّ و ملعون باشد که

این حرف را بزند.

مرحوم مغنیه می گفت:

من هم دستم را بالا بردم و محکم در گوش او خواباندم؛ طوری که پرت شد روی زمین! خلاصه، ما را به محکمه بردند. قاضی گفت: برای چه زدی؟ گفتم: کَفَر بالله؛ این شخص کافر شده است. گفت: چرا؟ قضیه را تعریف کردم که او می‌گوید: اگر رسول خدا از قبر بیرون بیاید و بگوید از عمر دست بردار، من بر نمی‌دارم. قاضی رو کرد و گفت: بله، درست است؛ آن مأمور اشتباه کرده است. خلاصه قاضی حق را به من داد و ما هم از آنجا بیرون آمدیم. یعنی هم کتک را زدیم و هم تشویق گرفتیم!

شما ببینید شخص به کجا می‌رسد؟ یعنی چقدر

باید عناد، خُبث، ظلمت و کدورت در او به حدی

برسد که بگوید حتی رسول خدا هم اگر بگوید از

عمر دست

^۱ مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۷. (علامه طهرانی)

بردار، من برنمی‌دارم! این یعنی اگر خدا هم
بگوید از عمر دست بردار، من برنمی‌دارم! خب،
خدا هم باید او را فقط با عمر محشور کند. تنها
دعایی که برای چنین افرادی می‌توان کرد این است
که: بسیار خب، تو با عمر محشور شو.

به قول مرحوم حاج میرزا حبیب خراسانی - خدا
رحمتشان کند - که در دیوانش می‌فرماید:

مرا پیر حقیقت جز علی نیست *** که هستی را حقیقت جز علی نیست
اگر کفر است اگر ایمان بگو فاش *** که در روز قیامت جز علی نیست
شنیدم عاشقی مستانه می‌گفت *** خدا را حول و قوت جز علی نیست
تو را پیر طریقت گو عمر باش *** مرا پیر طریقت جز علی نیست^۱»^۲

«البته باید دانست که این مسئله براساس مدد
صاحب ولایت بوده است، وإلاّ قُضات آنها هم مثل
آمرین به معروفشان هستند و با هم تفاوتی ندارند!»^۳

ماجرای تشنگی شدید در مسیر غار ثور و سقایتِ جوان ناشناس

«خدا رحمت کند جد ما، حاج آقا معین شیرازی
را. ایشان این قضیه را دوبار برای من تعریف کردند
که یک بار در حضور مرحوم والد

^۱ ابیاتی از دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، ص ۲۲۰.

^۲ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۲۹ ه.ق، مجلس
۴. (آیه‌الله طهرانی)

^۳ سایت مکتب وحی، سخنرانی، عنوان بصری، مجلس ۱۴۳. (آیه‌الله
طهرانی)

– رضوان الله عليهما – بود.

ایشان می فرمودند:

یک سال ما به اتفاق دامادمان و یکی دو نفر از همان افرادی که در مسجد قائم بودند و به رحمت خدا رفته‌اند و آدم‌های خوبی هم بودند، به مکه رفتیم. یک روز که اواخر بهار و ایام حج بود و هوا بسیار گرم بود، ما به غار ثور رفتیم؛ همان غاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه مدینه، وقتی آن شب از مکه خارج شدند، به اتفاق ابوبکر در آن پناه گرفتند.^۱

خود بنده هم تا پای آن کوه رفته‌ام ولی بالا نرفتم؛

شاید حدود دو ساعت یا حدّ اقل

^۱ رجوع شود به الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ البدایة و النّهایة، ج ۳، ص ۱۷۵ – ۱۹۱.

یک ساعت ونیم طول می کشد تا انسان به آن غار

برسد؛ راهش هم سرایشی زیادی دارد.

ایشان می گفتند:

ما تقریباً یک ساعتی از کوه بالا رفتیم؛ هوا گرم و هنگام بعدازظهر، ساعت سه یا چهار بود. تشنگی به حدی غلبه کرد که از توان افتادیم و هر چهار نفرمان همان طور نشستیم.

یکی از آن چهار نفر، همین آقای بود که در

مجلس مرحوم علامه امینی به ایشان گفت: ”چه

اشکالی دارد که ما محبت حضرت ابوالفضل را

نداشته باشیم؟“^۱

ایشان می گفت:

ما از توان افتادیم و دیگر از شدت تشنگی قادر بر حرکت نبودیم و نمی دانستیم چه کنیم. آبی هم که داشتیم تمام شد. حتی ما در کلمن یخ گذاشته بودیم و با خود حمل می کردیم؛ اما این یخ ها بر اثر شدت آفتاب آب شده بود و ما آنها را خوردیم و تمام شده بود.

یک مرتبه متوجه شدیم که در فاصله پنجاه متری ما یک مرد جوان عرب نشسته است و چیزی در دست دارد. به ما رو کرد و خندید. سپس به زبان عربی گفت: ”هان! شما ایرانی هستید؟ تشنه اید؟ مثل اینکه تشنگی شما را از تاب و توان انداخته است؛ بیایید اینجا، من آب دارم.“

ما که او را تا آن لحظه ندیده بودیم، و همه از توان افتاده بودیم، بلند شدیم

^۱ معاد شناسی، ج ۷، ص ۸۳:

«از شخص موثقی شنیدم که می گفت:

روزی یک شخص معتم برای عیادت مرحوم علامه امینی - رحمه الله - در منزل موقت ایشان که در طهران، پیچ شمیران بود، رفته بود؛ و علامه، صاحب الغدير، سخت مريض و به پشت خوابیده بودند. و [آن شخص میهمان] در ضمن سخنان گفته بود که: ”آقا! مثلاً اگر انسان به حضرت عباس علاقه و محبت نداشته باشد، به کجای ایمان او صدمه می خورد؟!“
علامه امینی متغیر شده و با آن حالت نقاهاست نشست و گفت: ”به حضرت ابوالفضل که سهل است؛ اگر به بند کفش من که نوکری از نوکران حضرت ابوالفضل، علاقه نداشته باشد، از این جهت که نوکرم، والله به رو در آتش خواهد افتاد!“» (علامه طهرانی)

و انگار توانی دوباره در ما پیدا شده بود؛ آن پنجاه متر را پیمودیم و رفتیم نزد او نشستیم.
او ظرفی داشت که دورش حصیر بود. درش را باز کرد و آن را به ما داد. ابتدا به من داد و گفت: «إِشْرَبْ عَلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ بر ولایت علی بن ابی طالب بنوش.» من خوردم و در عرم چنین آبی نخورده بودم، اصلاً به پرواز درآمدم و حال بسیار عجیبی پیدا کردم.
سپس به دامادمان که نفر دوم بود داد و گفت: «إِشْرَبْ عَلَى وَلايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» ایشان و همچنین نفر سوم هم خوردند. نوبت به چهارمی که رسید، آن شخص چهارم گفت: «من میل ندارم!»
آن جوان گفت: نمی‌خوری؟
گفت: «نه، من سیرم!»
این همان کسی بود که لحظاتی پیش از تشنگی از توان افتاده بود! آن شخص عرب هم گفت: نمی‌خواهی؟ بسیار خب. در ظرف را بست و پس از خداحافظی از آنجا رفت.

ولایت، روح و اساس دین (ت)

این شخص، آن آب را نخورد. چرا؟ این آب را

باید کسی بخورد که ولایت داشته باشد. کسی که

ولایت ندارد، از این آب به او نمی‌دهند. حال،

می‌خواهی سید باشی، معمم باشی، درس‌خوانده

باشی؛ هر کاری کردی، برای خودت کردی. اینجا

هر چیزی حساب و کتاب دارد و بی حساب چیزی

نمی‌دهند. با محبت می‌توان این راه را رفت؛ بدون

محبت، انسان نمی‌تواند این راه را طی کند.^۱

۲

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۲۶ ه.ق، مجلس ۱۴. (آیة الله طهرانی)

^۲ ← استمداد از آن ذوات مقدّسه، شرط اساسی قبولی طاعات و پذیرش عبادات و رشد و ترقّی روحی و نفسی بشر به سمت وسوی کمال وجودی خویش است؛ چنانچه فرموده‌اند:

مَا نُودِيَ بِشَيْءٍ مِثْلَ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ؛ *** «به هیچ امری آن‌طور که به ولایت اهل بیت علیهم السّلام تأکید شده، تذکر داده نشده است.»

دینی که ولایت اهل بیت در او نباشد، آن دین پشیزی نمی‌ارزد و عبودیتی در آن مشاهده نمی‌شود و عبور از نفس و کریوه‌های آن معنا نخواهد داشت؛ و مانند جوی آبی می‌ماند که سرچشمه را از ابتدا بسته باشند، دیگر آبی در جوی روان نخواهد بود؛ و جوی بدون آب چه فایده‌ای دارد؟! و لذا اگر هزار سال عبادت خدا را بدون ولایت اهل بیت بجا آوری، همانند

نقد و بررسی عقائد وهابیت

اتکای حقیقت اسلام به ولایت

«حقیقت اسلام به ولایت متکی است که مفتاح

توحید در مظاهر اسما و صفات و افعال است و نیز

باطن و جوهره نبوت است... و در این مسئله دو

طایفه به ضلالت و گمراهی رفته‌اند: اول، طایفه

وهابیه؛ دوم، طایفه شیخیه.

ریشه انحرافات وهابیت و پاسخ به آنها

اما طایفه وهابیه؛ آنان قدرت و عظمت و علم و

احاطه و حیات و سایر اسما و صفات حضرت حق

کسی می‌مانی که هزار سال بر لب جوی خشک بنشیند و از آن تقاضا و تمنای رفع عطش را بنماید! **و لَا يَزِيدُهُ فِي الْبَقَاءِ وَالْإِسْتِمْرَارِ إِلَّا ظَمًا وَعَنَاءً؛** [و این ماندن و ادامه دادن، جز تشنگی و رنج، چیزی بر او نمی‌افزاید!]

اگر خوب دقت کنیم، مشاهده می‌کنیم که عبادات اهل تسنن و طاعات آنها هیچ روح و جان ندارد؛ ظاهری آراسته و منسجم و مرتّب، و باطنی تهی و فاقد حیات و نور و جان است؛ و به اندازه سر سوزنی نفس را به سمت عالم مجرد نمی‌کشاند و از تعلّقات و شهوات خارج نمی‌سازد و انانیّت و خودمحوری را از درون و باطن انسان بیرون نمی‌آورد و مُدرکات و تعقّلات او را زیاده نمی‌گرداند و انبساط و جلای روح و بسط وجه و انشراح صدر برایش مهیّا نمی‌سازد.» (آیه‌الله طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشّیعة، ج ۱۶، ص ۱۶۵ - ۱۷۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۷ - ۲۲۸.

** المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۲۹۱. هم‌چنین رجوع شود به الکافی، ج ۸، ص ۸۰؛ تفسیر العیّاشی، ج ۱، ص ۱۶۸.

*** الکافی، ج ۲، ص ۱۸، با قدری اختلاف.

را از موجودات جدا می‌دانند؛ بدین معنا که عنوان
وساطت را از وسائط و مرآتیت را از آیینه‌های وجود
که مظاهر و مَجالی ذات حق‌اند، الغا می‌کند و

بنابراین اصولاً معنای ظهور و تجلی را در عالم امکان نمی‌دانند. و بنابراین در اشکال و محذوری واقع می‌شوند که تا روز قیامت هم اگر فکر کنند، ابداً رهایی و خلاصی از آن را ندارند؛ و آن اشکال این است که:

ما وجداناً و شهوداً موجودات بسیاری را در این عالم مشاهده می‌کنیم و همه آنها را دارای حیات و علم و قدرت می‌بینیم؛ این جای شبهه و تردید نیست؛ موجودات مؤثر را در این جهان نمی‌توانیم انکار کنیم.

حال می‌گوییم: اگر حیات و قدرت و علم را در ذات ازلی حق، بدون این موجودات و کثرات بدانیم، این کلام وجداناً و شهوداً غلط است؛ زیرا وجود این صفات در موجودات از ضروریات و یقینیات است. و اگر این موجودات را دارای قدرت مستقل و حیات و علم مستقل بدانیم، گرچه به اعطای حق باشد، این هم غلط است؛ زیرا این کلام عین شرک و ثنویت و تعدد آلهه و اشکالات بی‌شماری دیگر می‌گردد.

عنوان اعطا با عنوان استقلال سازش ندارد؛ چون

لازمهٔ این گفتار، تولد موجودات از ذات حق می‌شود
و این کلام عین تفویض است و می‌دانیم که خداوند
﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا
أَحَدٌ﴾^۱ است.

و بنابراین هیچ چارهٔ علمی و فلسفی نداریم،
مگر آنکه کثرات این عالم و موجودات را مظاهر و
مجالِ ذات اقدس حق بدانیم؛ بدین گونه که قدرت
و حیات و علم، اختصاص به ذات حق دارد و در این
موجودات به حسب سعه و ضیقِ ماهیت و هویت آنها
ظهور و بروز کرده است؛ یعنی استقلال در وجود،
منحصر به ذات اقدس حق است، استقلال در حیات
و علم و قدرت و سایر اسما و صفات، اختصاص به
ذات حق دارد و در غیر ذات حق، تبعی و عرضی
است؛ در ذات حق اصالتی است و در موجودات
مرآتی و آیتی.

^۱ سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۳ و ۴. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۱۷:

«زاییده است و زاییده نشده است * و احدی برای وی شریک و همتا
نیست.»

و علی‌هذا در ارواح مجرّده و نفوس قدسیّه
فرشتگان علوی و نفوس ناطقه مطهره انبیا و ائمه
علیهم السّلام و در حضرت مهدی قائم آل محمد، که
سعه وجودی آنها بیشتر است، طبعاً بیشتر ظهور و
بروز نموده و این آینه‌ها به‌طور تام و تمامی، حکایت
از ذات و صفات اقدس حضرت حق می‌کنند.

و روی این اصل، قدرت و علم و حیات در عین
اختصاص به ذات حق، ظهورش در این مرّائی و
آینه‌ها شهوداً غیر قابل انکار و عقلاً لازم و ثابت است.
ظهور و ظاهر و حضور و حاضر یک چیز است؛
معنای حرفیِ مندرک در معنای اسمی است.
موجودات بدون استثنا همگی آیات و علامات و
معانی حرفیه نسبت به ذات حق متعال هستند و
تصور معنای استقلال برای معنای حرفی غیر معقول
است و در قیاس برهانی موجب خُلف می‌گردد.
معنای حرفی با معنای اسمی دو چیز نیستند؛ معنای
حرفی کیفیت و خصوصیت معنای اسمی را نشان
می‌دهد.

حاجت خواستن از پیامبر اکرم و امامان معصوم،

عین حاجت خواستن از خداست و این مسئله عین توحید است.

در فلسفه متعالیه و حکمت اسلام، وجود وحدت در کثرت و کثرت در وحدت ذات حق به اثبات رسیده است. خداوند تبارک و تعالی همان طور که دارای اسم احدیت است - که مبرّا از جمیع اسما و تعینات و منزّه از هر اسم و رسم می باشد و آن احدیت دلالت بر همان ذات بسیط و صرف که عاری از هر گونه تعلقات و منطبق علیّه مفهومات می کند - همین طور دارای اسم واحدیت است که به ملاحظه ظهور و طلوع او در عالم اسما و صفات کلیه و جزئیّه و پیدایش همه عوالم، چه از مُلک و چه از ملکوت، ملاحظه شده است.

نقد دیدگاه وهابیت در نفی تأثیرگذاری موجودات علوی

وهابیه می گویند: خداوند عوالم را بدون واسطه خلق کرده است و موجودات علوی و فرشتگان سماوی و ارواح مجردة قدسیه، هیچ تأثیری در آفرینش ندارند و هیچ گونه عنوان واسطگی به خود نمی گیرند؛ بنابراین استمداد از روح رسول الله و امامان و از ملائکه، حتی ملائکه مقربین، شرک

جواب می دهیم: آیا استمداد از ارواح به صورت
زنده، مثل پیغمبر زنده و امام زنده، شرک نیست؟!
آیا استمداد از عالم و طبیب و متخصص و کشاورز
و صنعتکار شرک نیست؟!

اگر شرک است، چرا شما استمداد می کنید؟!
دست از هرگونه استمدادی در عالم طبع و در حیات
دنیا بردارید تا پس از چند لحظه ای همگی بمیرید و
به دیار عدم و موطن اصلی خود برگردید! و اگر
شرک نیست، چه تفاوت دارد بین استمداد از پیامبر
زنده و از روح او پس از مرگ؟! چه تفاوت دارد بین
استمداد از طبیب جراح برای عمل آپاندیس مثلاً، و
استمداد از جبرئیل؟!

می گویند: اینها شرک نیست و آنها شرک است؛
چون ارواح آنها دیده نمی شوند و به صورت نمی آیند
و خلاصه استمداد از اسباب طبیعی و مادی شرک
نیست، ولی از امور معنوی و روحانی شرک است.
استمداد از ماده کثیف شرک نیست و از نفوس عالیّه
مجرده قدسیه شرک است!

در جواب می گوئیم: قاعده عقلیه استثنای پذیر
نیست؛ اگر استمداد از غیر خدا شرک باشد، همه جا

شرک است و همه جا غلط است. پس چگونه شما با
دلیل عقلی می‌خواهید اثبات توحید حق را بنمایید،
آنگاه در خصوص امور مادی و طبیعی استثنا
می‌زنید؟! آیا این خنده‌آور نیست؟ یا گریه‌آور بر
مسکنت و تهی‌دستی شما از علم و عرفان حضرت
حق؟!!

نقد ادعای وهابیت مبنی بر «شرکِ واسطه قرار دادن اهل بیت»

می‌گویند: طواف بر گرد قبر معصوم شرک است،
بوسیدن ضریح مطهر شرک است، بوسیدن عتبه
شرک است، سجده کردن بر روی تربت سیدالشهدا
علیه السّلام شرک است، واسطه قرار دادن ائمه و
حضرت صدیقه، فاطمه زهرا را برای قضای حوائج،
شرک است.

جواب می‌دهیم: چرا شرک است؟ چه تفاوت
بین بوسیدن حجرالأسود یا بوسیدن ضریح است؟
چه تفاوت بین خانه بناشده حضرت ابراهیم
علیه السّلام به نام

کعبه و بین مرقد مطهر آیت کبرای الهی و صاحب مقام ﴿أَوَّأْدَنَّیْ﴾^۱ و صاحب شفاعت کبری و حامل لوای حمد می‌باشد؟ چرا طواف در آنجا جایز است و در اینجا که از جهت اهمیت، حائز مزایایی است جایز نیست؟!

چرا سجده کردن بر روی زمین و خاک و هر چیزی جایز است، ولی خصوص تربت پاک یگانه‌شهید راستین شرع و شریعت و حق و حقیقت، أبا عبد الله الحسین جایز نیست؟! اگر سجده کردن بر روی چیزی شرک است، چرا بر روی فرش و قالی و زمین و حصیر جایز است، ولی در اینجا بخصوصه حرام شد؟ در آنجا توحید است، در اینجا شرک شد؟ استمداد از هر شخص زنده‌ای هم که می‌کنید، از روح او می‌کنید، نه از بدن او! و در این صورت چرا استمداد از نفوس خبیثه کافره که در دنیا هستند شرک نیست و از روح صدیقه طاهره شرک شد؟ اینها سؤالاتی است که نمی‌توانند جواب آن را بگویند و هیچ گاه هم نمی‌توانند و نتوانسته‌اند.

^۱ سوره نجم (۵۳) آیه ۹.

جواب این است که: اگر به عنوان استقلال باشد، همه شرک است؛ چه طواف به گرد خانه خدا و چه بوسیدن حجرالأسود و چه سجده کردن بر روی فرش و زمین معمولی و چه واسطه قرار دادن طبیب و جراح و عالم و متخصص؛ و اگر به عنوان استقلال نباشد، هیچ کدام شرک نیست، بلکه نفس توحید و عین توحید است.

آیا در موجودات این عالم به نظر استقلال نگریستن شرک نیست؟ پس طایفه وهابیه با این تنزیه و تقدیسی که می‌خواهند از ذات حق کنند، خودشان کورکورانه در دامن شرک افتاده‌اند و **يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ**^۱ گردیده‌اند.

نظر به آیات الهی از جهت آیتیت، عین نظر به توحید است؛ بوسیدن امام به جهت امامت، عین احترام به خداوند است؛ عرض حاجت به ارواح مقدسه از جهت معنویت و روحانیت و تقرب آنها به

^۱سوره حج (۲۲) آیه ۱۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۶، تعلیقه:

«و برخی از مردم هستند که خدا را از یک سو و یک جانب فقط عبادت می‌کنند؛ یعنی فقط خدا را از یک دریچه می‌بینند و می‌نگرند و قدرت و عظمت او را فقط در بعضی از چیزها می‌دانند، نه در همه چیز و در همه جا.»

خداوند، عین عرض حاجت به خدا و عین توحید است؛ حبّ محبوبان خدا، حبّ خداست. این از نظر دلیل عقلی.

و اما از نظر دلیل نقلی؛ می‌گوییم: تمام آیات و روایات سرشار است از اینکه موجودات و سایط در وجود و ایجاد هستند و خلقت با سببیت صورت می‌گیرد و الغای واسطه در عالم تکوین، علاوه بر آنکه انکار امر وجدانی است، انکار منقولات شرعیه از کتاب و سنت است.

مگر در قرآن کریم نمی‌خوانیم:

﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾؛^۱ ”سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور می‌کنند.“

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لُوفِجَ﴾؛^۲ ”و ما بادهای را فرستادیم تا درخت‌ها را آبستن کنند (و از گردهای نر به درخت‌های ماده زنند و در این صورت تلقیح صورت گرفته و درخت میوه می‌دهد).“

﴿وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقِلُهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَٰلِكَ النُّشُورُ﴾؛^۳ ”و خداوند آن است که بادهای را می‌فرستد تا ابرها را حرکت دهند

و بنابراین ما آن ابر را به مکان مرده (و بی‌آب و علف) سوق می‌دهیم تا به سبب آن ابر، زمین را پس از مردنش زنده می‌کنیم؛ نشور مردگان هم همین‌طور است.“

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛^۴ ”و اوست

آن‌که از آسمان آب را فرود آورد تا آن‌که ما به‌وسیله آن، رویدنی هر چیز را استخراج نماییم.“

چگونه در این آیات، تدبیر امور را از فرشتگان

می‌داند و باران را از حرکت ابرها به نقاط محروم؟ و

^۱ سوره نازعات (۷۹) آیه ۵.

^۲ سوره حجر (۱۵) آیه ۲۲.

^۳ سوره فاطر (۳۵) آیه ۹.

^۴ سوره انعام (۶) آیه ۹۹.

بهره‌برداری از درختان را به واسطهٔ تلقیح بادهای؟ و بیرون آوردن هر قسم از رویدنی‌ها را به سبب ریزش باران از آسمان؟ و نیز در بسیاری از آیات دیگر صریحاً ایجاد تکوّنات را از این اسباب ذکر می‌کند. و بنابراین ما چگونه می‌توانیم نفی سببیت کنیم، درحالی‌که این آیات صریحاً اثبات آن را می‌نماید؟

بلی، باید گفت: این اسباب همه مقهور و مأمور خدا هستند و استقلال ندارند و ما هم دربارهٔ این اسباب و همه‌گونه اسباب دیگر از مادی و معنوی، همین را می‌گوییم که از خود استقلال ندارند؛ بلکه شفیع و شافع و واسطه برای اخذ از جانب خدا و افاضه به عوالم می‌باشند.

نقد ادعای وهابیت مبنی بر «بطال استمداد از ارواح پیامبران و امامان»

می‌گویند: استمداد از ارواح پیغمبران و امامان، استمداد از روح مرده است و این یک نوع مرده‌گرایی است و یک نوع بت‌پرستی که انسان از چیز مرده و بدون عین و اثر، حاجتی را طلب کند و آن را نزد خداوند شفیع قرار دهد؛ چه تفاوت می‌کند بین

درخواست حاجت از صنم و بین درخواست حاجت
از موجود بدون اثر؟

جواب می‌دهیم: به نصّ آیات قرآن و براهین
عقلیه، روح انسان پس از مرگ، مرده نیست؛ بلکه
زنده است و بنا بر تجرّد نفس نمی‌تواند معدوم
صرف گردد و مرگ عبارت است از انتقال از دنیا به
آخرت. و علاوه، درباره شهدا مگر قرآن کریم
نمی‌فرماید: زنده‌اند و در نزد خداوند روزی
می‌خورند؟

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾؛^۱ «و البته البته

(ای پیغمبر) چنین گمان مکن که آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگان‌اند؛ بلکه
زندگان‌اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.»

می‌گویند: این آیه درباره خصوص شهیدان

است؛ شهیدان غزوه احد چون حمزه و غیره.

جواب آن است که: آیا حمزه و غیر او از شهیدان،

مگر در تحت نبوت رسول‌الله نبوده‌اند؟! آیا مقام

حمزه از رسول‌الله بالاتر شد که او زنده است و

رسول‌الله پس از مرگ مرده است؟! نه، چنین نیست؛

بلکه رسول‌الله شهید شهدا و موکل بر ارواح

پیغمبران است. ما در تمام نمازها به پیامبر درود

^۱سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹.

می فرستیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛ "سلام خدا بر تو باد ای پیغمبر خدا، و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد!"

مخاطب به این خطاب، مگر می تواند غیر از

شخص زنده و مستمع کلام ما بوده باشد؟

مباحثه علامه طهرانی با علمای اهل تسنن در مسجدالحرام در باب حج و

زیارت پیامبر

باری، درست به خاطر دارم در سنه ۱۳۹۰ هجری

قمری که برای بار دوم به بیت الله الحرام با دو نفر از

پسران خود به جهت ادای مناسک حج مشرف شده

بودم، صبحگاهی پس از چند طواف مستحبی، در

گوشه ای از مسجدالحرام نشستیم و به تماشا و

زیارت بیت و کیفیت طواف مردم مشغول بودیم.

در این حال، یکی از علمای سنی مذهب آمده و

با ما معانقه نمود و پهلوی ما نشست و می گفت: من

از اهل سوریه و از شهر حلب هستم و اسم من عمر

عادل ملا حَفْجی است. و ما با او گرم تکلم و صحبت

شدیم. در این حال، به مناسبت آشنایی با او، یکی

دیگر از علمای عامه که می گفت از ائمه جماعت

مدینه است، آمد و سلام کرد و روبه روی من نشست

و بعد کم کم جماعت کثیری از اهل تسنن آمدند و

همه پهلوی ما نشستند و تقریباً مجلسی تشکیل شد.

در این هنگام، من از متعه حج از آنها پرسیدم.

گفتند: ما تا حج را به جای نیاوریم، تمتع نمی‌کنیم.

گفتم: می‌دانیم که رسول‌الله در حجة الوداع در

بالای کوه صفا برای مردم اعلان کرد که:

از حالا تا روز قیامت، حج تبدیل به حج تمتع شده است؛ برای کسانی که خانه و منزلشان در نزدیکی مسجدالحرام نیست.

بدین معنا که از میقات که احرام می‌بندند، باید به

قصد عمره باشد و پس از وارد شدن در مکه و ادای

مناسک عمره، مُحِل شوند و می‌توانند در این صورت

با زنان تمتع کنند و در مکه می‌مانند تا برای ادای

مناسک حج و وقوف به عرفات و مشعر، از خود مکه

مُحرم می‌شوند و حج را به‌جای می‌آورند.

و به پیغمبر اعتراض کردند که: چگونه ما برای

ادای مناسک حج آمده‌ایم و اینک در زیر درخت

اراک، جوان‌های ما بنشینند و از موهای سرشان

قطرات آب غسل جنابت بچکد؟!

رسول‌الله فرمود:

من از جانب خودم نگفتم؛ اینک جبرائیل است که آمده و این حکم را آورده است!

و در این حال **شَبَّكَ أَصَابِعَهُ** (انگشت‌های دو

دست را رسول‌خدا در هم فرو برد) و فرمود:

از حال تا روز قیامت، این‌طور حج و عمره در هم داخل شدند و عمل واحدی گردیدند؛ و بنابراین هر کس از راه دور می‌آید، باید عمره و حج را با هم انجام دهد و بین آن دو عمل مُحِل گردد. این است حکم خدا!^۱

گفتند: بلی، همین‌طور است؛ ولی عمر بنا بر

مصالحتی این را تغییر داد؛ یعنی متعه را برداشت و

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴؛ السَّيْرَةُ الْحَلِیَّةُ، ج ۳، ص ۳۶۸ - ۳۷۱.

دستور داد هر کس از میقات احرام می‌بندد، به قصد حج باشد و بنابراین تا آخرین عمل حج، حق تمتع و آمیزش با زنان را کسی ندارد.

گفتم: بگذریم از اینکه عمر این عمل را از روی مصلحتی طبق اندیشه خود انجام داد، فعلاً در این بحث وارد نمی‌شویم؛ ولی می‌خواهم بگویم: آیا عمل عمر حجت است

و ما تا روز قیامت باید از او پیروی کنیم؟! عمر
که مسلماً پیامبر نبوده است و بر او وحی نازل
نمی‌شده است. ما چگونه کلام پیغمبر، رسول‌الله که
بر او از جانب خدا وحی نازل می‌شده و جبرائیل به
محضرش می‌رسیده است، کنار بگذاریم و به گفتار
عمر عمل کنیم!؟

عمر در زمان خود برای مردم خود گفتاری را
گفت؛ آن گفتار به ما چه مربوط است؟! آیا گفتار
عمر بر گفتار رسول‌الله و جبرائیل و آیه قرآن مقدم
است؟! آیا عمر در حجیت گفتار با رسول‌الله شریک
است که در صورت معارضه بین دو گفتار، کلام او
را مثلاً مقدم بداریم؟ یا آنکه گفتار او ناسخ کلام
رسول است؟ و بالأخره تا یکی از این امور متحقق
نگردد و به اثبات نرسد، ما که نمی‌توانیم روی اندیشه
شخصی و ذوق نفسانی، از حجیت کلام رسول خدا
رفع ید کنیم!

در اینجا این دو عالم سنی سکوت اختیار کردند
و هیچ پاسخی ندادند و مدتی به سکوت محض
مجلس مبدّل شد.

در این حال، من رو کردم به شیخ عمر عادل که از اهل حلب بود و بسیار چهرهٔ زیبایی داشت و معلوم بود که سخنان مرا پذیرفته است و گفتم: شما چرا به اینها نمی‌گویید دست از مزاحمت زوار بردارند؟!

در دور قبر رسول‌الله شرطه گماشته‌اند، کسی قبر مطهر را نبوسد؛ این چه کاری است؟ زوار از راه دور، از نقاط مختلف دنیا با اشتیاق در تمام مدت حیاتشان چه بسا یک‌بار مشرف می‌شوند و می‌خواهند اظهار محبت کنند، رسول‌الله را ببوسند؛ دستشان از آن حضرت کوتاه است، در حرم را می‌بوسند، ضریح را می‌بوسند، گریه می‌کنند؛ یک دنیا عواطف دارند. همین که می‌خواهند ببوسند، ناگهان شرطه با شلاق بر سر آنها می‌زند: ای مشرک، نبوس! این ضریح از آهن است، آهن بوسیدن ندارد! بوسیدن آهن شرک است. و آمران به معروف هم تأیید می‌کنند و می‌گویند: این اعمال شرک است.

زوار بیچاره حالشان گرفته شده، مثل چوب خشک، متحیر در گوشه‌ای می‌ایستند و با خود می‌گویند: این دیگر چه داستانی است؟! این چه

شرکی است؟!!

شما را به صاحب این بیت سوگند! آیا زوار آهن

و فولاد را می بوسند یا بدن

رسول‌الله یا نفس رسول‌الله را؟! آنها چدن و
چوب را می‌بوسند یا نفس مقدس حضرت صدیقه
را؟! آیا شما در وجدان خود نمی‌یابید که دست پدر
و مادر و استاد و معلم و مربی روحانی را می‌بوسید؟
آیا احترام به نفس او می‌گذارید یا صرفاً نظر به
قطعه گوشت دارید؟!۱

مگر اشعار قیس بن مُلُوح عامری را نخوانده‌اید که
دربارهٔ معشوقهٔ خود، لیلی عامری می‌گوید:

أَمُرُّ عَلَى جِدَارِ دِيَارِ لَيْلَى *** أَقْبِلُ ذَا الدِّيَارِ وَ ذَا الْجِدَارِ
وَ مَا حُبُّ الدِّيَارِ شَغَفَنَ قَلْبِي *** وَلَكِنْ حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيَارِ^۱

”من عبور می‌کنم و می‌گذرم بر دیوار شهر لیلی
و آن شهر را می‌بوسم و آن دیوار را می‌بوسم. و
این‌طور نیست که دل من از محبت شهر و دیار آکنده
باشد؛ ولیکن دل من سرشار از محبت آن کسی است
که در شهر سکونت گزیده است.“^۲

شیخ عمر عادل در این حال با کمال ناراحتی و
عصبانیت رو به من کرد و گفت:

يَا سَيِّدُ! وَاللَّهِ هُمْ مُشْرِكُونَ، هُمْ مُشْرِكُونَ؛ سوگند به خدا که خود این وهابی‌ها مشرک
هستند.

^۱ ترجمهٔ إحياء علوم الدين، ج ۲، ص ۳۵۹؛ اللمع فی التّصوّف، ص ۳۸۶، با
قدری اختلاف.

^۲ مصیبت‌نامه، عطار نیشابوری، ص ۱۵۰:

بوسه گر بر در دهم لیلی بود *** خاک اگر بر سر نهم لیلی بود

آنگاه گفت:

من امروز صبح پس از انجام فریضهٔ صبح و طواف، دیدم جماعتی از ایرانیان ایستاده‌اند و یک نفر برای آنها دعا می‌کند و آنها هم دعا را با او می‌خوانند. آن دعاخواننده می‌گفت: **إِلَهِي بِحَقِّ فَاطِمَةَ وَ أَبِيهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ السَّرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا كَذَا وَ كَذَا؛** ”خداوندا، به‌حق فاطمه و پدرش و به‌حق شوهرش و پسرانش و به‌حق سَرِّی که در او به ودیعت نهاده شده است، تو را سوگند می‌دهیم که حاجات ما را برآورده کنی.“

امام‌جماعت همین مسجد (مسجدالحرام) از آنجا می‌گذشت و به آنها نهیب

زد: این شرک است، نگویند! از فاطمه چیز خواستن شرک است!
من بسیار ناراحت شدم؛ جلو رفتم و گفتم: **إِخْسَاءُ! إِخْسَاءُ!** خفه شو و لال شو و ساکت شو و برو گم شو!
و بعد به او گفتم: از تو سؤالی دارم (و سوگند به خداوند و به این بیت که این مطلب و این سؤال را ابداً در جایی ندیده بودم و در کتابی نخوانده بودم و قبلاً هم به نظر من نیامده بود و در همان حال گویا بر دل من الهام شد که این‌طور بگو) و آن سؤال این است: می‌دانی که چون پیراهن یوسف را از مصر آوردند و در کنعان بر سر یعقوب که کور شده بود انداختند، چشمش باز و بینا شد؟ **﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصِيرًا﴾**^۱ ”چون بشیر از مصر آمد و آن پیرهن را بر روی

صورت یعقوب انداخت، چشمانش باز شد و بینا شد.“

امام مسجد گفت: بلی، می‌دانم!

گفتم: جنس آن پیرهن از چه بود؟!

گفت: از پنبه و یا کتان.

گفتم: پنبه و کتان چنین اثری دارد که چشمان نابینای یعقوب را بینا کند؛ اما فاطمه زهرا که پیغمبر ما او را سیدهٔ عالمیان خوانده است، چنین اثری ندارد که در نزد خدا شفیع شود و حاجت چند نفر مؤمن را برآورده کند؟!

بعد گفت:

یا سید، **وَاللَّهِ خَسِئاً خَسِئاً**؛ سوگند به خدا که در پاسخ سؤال من خفه شد و لال شد و مطرود و دور شد.

و سپس گفت:

ما تمام طوایف سنی‌ها از وهابی‌ها بیزاریم! آنها آیین و مذهب خاصی آورده‌اند؛ بسیار خشک و بی‌محتوا. ما هم از راه دور آمده‌ایم و اشتیاق داریم قبر رسول خدا را ببوسیم، اینها مانع می‌شوند!

و پس از این، ما را به حلب دعوت کرد که در

آنجا برویم و در منزلش وارد شویم و می‌گفت: ما به

اهل بیت عصمت فوق‌العاده محبت داریم؛ زنان ما تا

خواب

^۱ سوره یوسف (۱۲) آیه ۹۶.

فاطمه زهرا را نبینند، می گویند اعمال ما قبول نشده است. و مخصوصاً می گفت: بیاید و خودتان زنان ما را ببینید و از آنها گفتگو کنید. من خواهرانی دارم که از محبت اهل بیت دلشان سرشار است.^۱

مباحثه علامه طهرانی با یکی از اهل تسنن در باب صحابه و ولایت
امیرالمؤمنین

«درست به خاطر دارم در سنه یک هزار و سیصد و نود و چهار هجریه قمریه که سفر سوم حقیر به بیت الله الحرام برای حج بود و منزل ما در (کُدا - مَسْفَلَه)^۲ بود - یعنی قسمت پایین و جنوب مکه - روزی با یازده نفر از دوستان طریق که در سفر همراه بودند، برای زیارت قبور اجداد رسول الله و حضرت

^۱ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۲ - ۱۵۳. (علامه طهرانی)

^۲ همان، ج ۱۱، ص ۲۵، تعلیقه ۱:

«کُدا - با ضمه کاف و قصر - نام محله ای است در جنوب مکه و مستحب است حاجی پس از اعمال حج که می خواهد از مکه بیرون آید، از ثنیّه کُدا، یعنی از عقبه و گردنه کدا خارج شود؛ هم چنان که کداء - با فتحه کاف و مد - نام محله ای است در شمال مکه و مستحب است حاجی قبل از ورود به مکه، از ثنیّه کداء، یعنی از گردنه کداء داخل شود.*

و مَسْفَلَه به معنای اسفل است، یعنی پایین ترین محل؛ در مقابل مَعْلَه که به معنای اعلی است، یعنی بالاترین محل. و از همین جهت به قبرستان ابوطالب که در شمال مکه (قدیم) واقع است، «مَعْلَى» گویند.» (علامه طهرانی)

* رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۹۹؛ موسوعة الشّهِید الأوّل، ج ۹، ص ۳۰۷.

ابوطالب و حضرت خدیجه علیهم السّلام به قبرستان
معلی که در شمال مسجدالحرام است، آمدیم؛ و پس
از زیارت اهل قبور به واسطه کثرت ازدحام جمعیت،
ماشین سواری نیافتیم و به ناچار در یک وانت بار
سوار شدیم.

حقیر پهلوی راننده و بقیه دوستان با هم در پشت
آن نشستند و چون در معبر جمعیت بسیار بود،
حرکت ماشین به کندی صورت می گرفت و تقریباً تا
منزل قریب نیم ساعت طول کشید. در بین راه باب
گفت و گو بین ما و راننده که معلوم بود صاحب
ماشین است، باز شد. او مرد سنی بود.

حقیر که سوار شدم، سلام کردم. جواب داد و
مرحبا گفت. گفتم: حال شما چطور است؟ ما
جماعت شیعه جعفری اثنا عشری و اهل ایران
می باشیم.

گفت: ما در شما هیچ عیبی نمی‌یابیم، مگر آنکه اصحاب رسول خدا را سب می‌کنید.

گفتم: حاشا و کلا! کجا ما اصحاب بزرگوار رسول خدا را سب می‌کنیم؟ آنان که در جنگ‌ها رسول خدا را نصرت کردند و شهید شدند و یا شهید نشدند و در ایمان راسخ بودند. ما اصحاب رسول خدا را دوست داریم و تاریخ آنها را می‌خوانیم و می‌دانیم و آیاتی که در قرآن مجید در مدح آنان نازل شده است همه را می‌دانیم؛ مانند آیه:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ - تا آخر آیه.^۱

و پس از قرائت چند آیه دیگر در فضیلت اصحاب، گفتم: ما همیشه در دعاهای خود، این آیه را می‌خوانیم که شامل اصحاب رسول خدا نیز می‌شود:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ

^۱ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۶، تعلیقه:

«آیه ۲۹ از سوره ۴۸: فتح، و دنبال آیه این است:

﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾.

”محمد است فرستاده خدا و کسانی که با او هستند، بر کافران بسیار قوی‌دل و با یکدیگر در بین خود بسیار مهربان‌اند. ایشان را پیوسته در حال رکوع و سجود می‌بینی که از خداوند فضل و رحمت می‌جویند. علامت ایشان در چهره‌هایشان از اثر سجده مشهود است. این است صفت آنها که در کتاب تورات و انجیل آمده است؛ مانند زراعت و کشتی که چون از زمین سر برآورد، ساقه نازک و ضعیف باشد و سپس محکم شود و از آن پس قوی و درشت گردد و درست و راست بر روی ساقه خود قرار گیرد، به‌طوری‌که دهقانان از این رشد و نمو به شگفت درآیند؛ برای آنکه خداوند به‌واسطه قوت و قدرتی که پیدا کرده‌اند، کافران را به خشم و غضب درآورد. خداوند به آن دسته‌ای از ایشان که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، مغفرت و پاداش عظیمی رحمت می‌فرماید.“ (علامه طهرانی)

৫২৮

৫২৮

و بر اصحاب رسول خدا دعا می کنیم و مانند پدر و برادر، بلکه بالاتر به آنها نظر داریم.

آنگاه او هم شروع کرد به خواندن چندین آیه از قرآن درباره محاسن اصحاب؛ و معلوم بود که شخص مطلع و خبیر، و به آیات قرآن و محل استشهاد به آنها کاملاً وارد بود. در این وقت گفت: پس چرا شما خلفای بعد از رسول خدا را قبول ندارید؟!

گفتم: برای آنکه علی بن ابی طالب افضل و اعلم از آنها بود و هر عاقلی می گوید: انسان در امور مهم خود باید به اعلم و افضل مراجعه کند؛ بالأخص در امور خطیر و عظیم. چه امری از امور دینی بالاتر است و مهم تر است که سعادت و شقاوت انسان بدان مربوط است؟

من به شما می گویم: اگر این سیاره شما (ماشین

^۱ سوره حشر (۵۹) آیه ۱۰. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۷، تعلیقه ۲:

«و صدر آیه این است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ﴾ و بنابراین معنای تمام آیه این می شود که:

و آن کسانی که بعد از آنها (فقراء از مهاجرین و بعد از انصار که قبل از مهاجرین، مدینه را خانه ایمان کردند) آمدند، می گویند: بارپروردگارا، بیامرز و غفران خود را شامل حال ما و برادران ما که در ایمان بر ما سبقت گرفتند، بنما. و در دل ها و اندیشه های ما حقد و حسد و غش نسبت به آنان که ایمان آورده اند، قرار مده. حقاً و تحقیقاً تو رؤف و مهربانی!» (علامه طهرانی)

شما) خراب شود، طبعاً شما به چه کسی رجوع می‌کنید؟ به شخصی که استادتر است و از فن مکانیک اتومبیل سر رشته بیشتر دارد؟ و یا به هر کس که بگوید: من اطلاع دارم، گرچه از او اشتباهاتی هم دیده باشید؟! اگر بچه شما مریض شود و احتیاج به عمل جراحی داشته باشد، به چه طبیبی مراجعه می‌کنید؟ به طبیب استادی که از همه حاذق‌تر باشد؟ و یا به هر طبیبی گرچه در درجهٔ اعلای از حذاقت نباشد؛ با فرض آنکه شما به هر دو نفر از آنها دسترسی دارید و مراجعه به هریک برای شما امکان دارد؟

گفت: واضح است که به شخص استادتر و طبیب ماهرتر مراجعه می‌کنیم.

گفتم: امامیه، یعنی شیعه قائل به خلافت بلافصل
علی بن ابی طالب علیه السّلام، نیز بر همین اساس و
قاعده از او تبعیت می نمایند و احکام دین خود را بعد
از ارتحال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم از او
اخذ می کنند.

گفت: آن خلفای دیگر دارای فضل و سابقه جهاد
و هجرت بوده اند و به کتاب الله علم و اطلاع داشتند.
گفتم: اینک که ما در صدد نفی فضل و سابقه
جهاد و هجرت و علم به کتاب الله نیستیم و من هم
در این سخنم ردّی از آنها برای شما نیاوردیم! ما
می گوییم: علی افضل است و اعلم است و باید انسان
به اعلم رجوع کند و از او پیروی نماید. شیعه از روز
نخستین بر این اصل از علی پیروی کرد؛ بدون آنکه
فضل و شرف اصحاب مؤمن و مجاهد و فداکار در
راه رسول خدا را انکار کند.

در جایی که در نزد همه مسلم است و در کتب
معتبره و صحاح آمده است که رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده است:

عَلَى أَقْضَائِكُمْ،^۱ عَلَى أَفْقَهُكُمْ،^۲ وَ أَعْلَمُ أُمَّتِي بِكِتَابِ اللَّهِ،^۳ وَ عَلَى مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ
مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارَ،^۴ وَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلَى بَابِهَا.^۵

”علی صحیح‌ترین قضاوت‌کننده در میان شماسست، علی فقیه‌ترین شماسست و داناترین فرد از افراد امت من به کتاب خداست؛ و علی با حق است و حق با علی است؛ هر جا که علی برود، حق با او می‌رود و هر جا علی بگردد، حق با او می‌گردد؛ و من شهر علم و دانش هستم و علی در این شهر است.“

در این صورت، ما در تبعیت از علی حجت عقلی

و شرعی داریم؛ و در روز قیامت اگر خداوند تعالی

در موقف حساب و عرصات قیامت از ما مؤاخذہ کند

که: چرا از خلفای انتخابی پیروی نکردید؟ ما این

احادیث مستفیض و متواتری را که در صدورش از

^۱ الکافی، ج ۷، ص ۴۲۹. هم‌چنین رجوع شود به جمهرة نسب قریش و أخبارها، ج ۲، ص ۵۸۴؛ المجالس و المسایرات، ص ۱۵۵؛ الفتوح، ج ۴، ص ۲۴۳؛ الإستیعاب، ج ۱، ص ۶۸ و ج ۳، ص ۱۱۰۲؛ تاریخ أبی الفداء، ج ۱، ص ۲۵۳؛ المناقب، خوارزمی، ص ۸۴. با قدری اختلاف در مصادر.
^۲ الأمالی، شیخ مفید، ص ۹۰.

^۳ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۸، تعلیقه:
«شیخ الإسلام حَمَوْنِی در فرائد السمطین، ج ۱، ص ۹۷، در باب ۱۸، روایتی را از قدوة الحکماء الرّاسخین، نصیرالدّین محمد بن محمد بن حسن طوسی با دو سند، اول از امام برهان الدّین محمد بن محمد حمدانی قزوینی و دیگر از دایی خودش، امام نورالدّین علی بن محمد شعبی، هریک از آن دو با سلسله‌سند متصل خود از عباد بن عبدالله، از سلمان فارسی، از رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود:

أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ ”داناترین و دانشمندترین امت من پس از من، علی بن ابی‌طالب است.“

و این حدیث را خوارزمی در مناقب از طبع سنگی ص ۴۹ و از طبع حروفی ص ۴۰ و در مقتل الحسین علیه السّلام ج ۱، ص ۴۰ آورده است.*» (علامه طهرانی)

* المناقب، خوارزمی، ص ۸۲؛ مقتل الحسین علیه السّلام، خوارزمی، ج ۱، ص ۷۵. هم‌چنین رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۵۴۸؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۳.

^۴ الجمل و النّصرة، ص ۸۱ و ۳۴۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۲۲.

^۵ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۴۵؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۳؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۱، ص ۵۵؛ الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۲.

رسول خدا جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست،
یکایک برای خدا می خوانیم و می گوئیم: طبق همین
احادیث و سفارش های رسول الله، ما در پیروی از
علی، در حقیقت از خود رسول خدا پیروی کرده ایم.
و اما اگر ما از علی پیروی نکنیم و از دیگری
پیروی کنیم و خداوند در روز قیامت از ما مؤاخذه
کند که: چرا از غیر علی پیروی کرده اید؟ و چرا سنت
و منهاج علی را ترک کرده اید و به سراغ راه و روش
غیر او رفته اید؟ و آنگاه این احادیث را یکایک برای
ما بخواند، ما در جواب حضرت حق چه خواهیم
گفت؟

این مرد سنی هیچ پاسخ مرا نگفت و مدتی
- شاید پنج دقیقه - طول کشید که ساکت بود و در
فکر فرو رفته بود که ما به منزل رسیدیم و ماشین
توقف کرد و من

خداحافظی کردم و پیاده شدم.

این مرد هم از آن درِ ماشین پیاده شد و چشمی
به محل سکونت ما - که در طبقه دوم عمارتی نوساز
بود و در طبقه زیرین، مغازه بزرگ نان کعک و
شیرینی‌پزی بود - دوخت و به رفقای ما که از وانت
پیاده شدند، رو کرد و گفت: **هَذَا عَالِمٌ جَلِيلٌ**
لَا تَتْرُكُوهُ؛ "این مرد دانشمندی بزرگوار است،
دست از او برمدارید!" و به حقیر گفت: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**
در اینجا به نزد شما می‌آیم.

ولی در ظرف آن دو روزی که ما در آن منزل
بودیم و سپس به جده برای مراجعت آمدیم، دیگر ما
او را ندیدیم. و الحمدلله.^۱

مباحثه یکی از علمای شیعه با عالم وهابی در کتابخانه مدینه

«در اینجا مناسب است داستانی را که از حضرت

^۱ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۹، تعلیقه:

«حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۳۵ با سند متصل خود از علقمة بن عبدالله
روایت کرده است که او گفت:

كُنَّا نَتَحَدَّثُ إِنَّ أَقْصَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؛ "ما عادت و روشمان این
بود که در موقع بیان و تشخیص استوارترین مرد در قضاوت می‌گفتیم: راستین و استوارترین
مردی که از اهل مدینه قضاوتش با حق و واقع تطبیق دارد، علی بن ابی‌طالب است."

و به دنبال این روایت گوید: این حدیث صحیح است به شرط شیخین،
ولیکن آنها این را تخریج ننموده‌اند.*» (علامه طهرانی)

*المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۵.

^۲ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵ - ۲۹. (علامه طهرانی)

استادمان، آیه‌الله فقید، فقید العلم و العرفان، علامه

طباطبائی - رضوان الله علیه - ذکر شده است نقل

کنیم و با بیان آن داستان، مطلب را خاتمه دهیم:

شاید قریب به پانزده سال قبل،^۱ ایشان نقل کردند

که:

چندی پیش، روزی سرتیپ قریب که به نزد ما آمده بود، بالمناسبه قضیه‌ای را ذکر کرد که بسیار مُعْجَب و سُورآور است.

او گفت: ”در سالی که من به حج بیت‌الله‌الحرام مشرّف شدم، از طریق شام، آن هم با کشتی بود تا به جده رسیدیم؛ کشتی بیش از یک هفته بر روی آب بود و در آنجا رفقا و دوستان من که غالباً هم‌طراز و رفیق من بودند، برای یاد گرفتن اعمال و مناسک حج، وقت فارغ و مکان آرامی را داشتند.

شیخی در کشتی بود که او هم عازم حج بود؛ تنها بود و پیوسته مراقب و ساکت و به حال خود مشغول.

ما روزهای اول ساعتی نزد او می‌رفتیم و از مسائل مورد نیاز می‌پرسیدیم و در روزهای بعد بیشتر؛ تا جایی‌که از او تقاضا کردیم که در نزد ما بیاید و با ما هم‌غذا شود تا ما از وجود او بیشتر بهره‌مند گردیم. او هم قبول نمود و نزد ما آمد و در حقیقت بر رفقای هم‌سفری ما یک نفر اضافه شد.

به مدینه منوره رسیدیم و دیگر هرجا می‌رفتیم، همه با هم بودیم و شیخ هم با ما بود و از وجود او بسیار بهره‌مند و خوشحال بودیم؛ مردی خلیق و آرام و متفکر و صبور و دانشمند بود.

یک روز در معیت شیخ، همه با هم برای دیدار کتابخانه معروف مدینه رفتیم. رئیس و عالم کتابخانه، پیرمردی نابینا بود که شیخ و عالم و وهابی‌مذهب بود. ما همگی نشستیم و آن عالم سنی با ما از هر جا سخن می‌گفت و چون فهمیده بود که ما ایرانی و جعفری‌مذهب هستیم، از هر طرف در رد شیعه و توییح و توهین و اهانت و نسبت شرک و یهودیت و مجوسیت خودداری نمی‌کرد. از اصول گرفته تا فروع، همه را به باد انتقاد گرفته و با عصبانیت روایت می‌خواند و توجیه می‌کرد و آیات قرآن می‌خواند و معنا می‌نمود و همه ما را با آنها محکوم نموده و نتیجه می‌گرفت که ما اصولاً مسلمان نیستیم و نماز نمی‌خوانیم و روزه نمی‌گیریم و حج ما برای تماشا و جهان‌گردی است، نه برای عبادت؛ و ما که در نماز سر بر تربت امام حسین می‌گذاریم، این یک نحو بت‌پرستی است؛ زیارت اهل‌قبور و طواف در دور مشاهد مشرفه و بوسیدن ضریح و درها، همه و همه مرده‌پرستی است و شرک است.

^۱ همان، ج ۵، ص ۱۷۴، تعلیقه:

«تاریخ کتابت این داستان، عید فطر سنه ۱۴۰۳ هجریه قمریه است و بنابراین حدود پانزده سال قبل، در حدود سنه ۱۳۸۸ هجریه قمریه می‌باشد.» (علامه طهرانی)

می‌گفت: شیعه قرآن را نمی‌داند و نمی‌خواند و معانی را تأویل می‌کند؛ این خراب کردن قرآن است. قرآن را باید روی معنای ظاهر معنا کرد و اصولاً نباید معنا کرد و فقط به ظاهر باید اکتفا نمود.

معنای ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛^۱ ”خداوند نور آسمان‌ها و زمین است“، مراد

همین نور ظاهری است. شیعه می‌گوید و در تفسیر خود می‌نویسد: مراد از نور، حقیقت است؛ این تفسیر به رأی است و حرام است. شیعه می‌گوید مقصود این است که: خدا نوردهندهٔ آسمان‌ها و زمین است؛ این خلاف ظاهر است.

قرآن صریحاً می‌گوید: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾؛^۲ ”خدا می‌آید“، شیعه می‌گوید: منظور این

است که: **و جاء أمر ربك**؛ ”امر خدا می‌آید“؛ این معنی غلط است.

بالآخره مدتی مفصل در این‌باره بحث کرد و این شیخ همراه ما هم ساکت بود و چیزی نمی‌گفت.

ما هم همه کسل شدیم و ناراحت؛ که چرا شیخ ما جواب نمی‌دهد؟ این شیخ ما که تا به حال این‌طور نبود، به نظر ما مرد دانشمندی بود، چرا اینجا محکوم شد؟ و حتی بعضی از ما می‌خواستیم بر آن شیخ و هابی پرخاش کنیم و بگوییم: این گفتار شما تهمت است و غلط است و آیه نور و ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ را این‌طور معنا کردن، معنایش جسمیت خداست و این غلط است. قرآن را باید از اهلش آموخت، نه از اجنبی؛ اهل قرآن رسول‌الله و اهل‌بیت اوست، نه افرادی مانند شما که این‌طور تفسیر می‌کنند و این‌گونه می‌فهمند.

ولی اولاً درست به زبان عرب وارد نبودیم و ثانیاً از شیخ خودمان که عالمی جلیل و بزرگوار بود، ملاحظه می‌کردیم که با وجود او سخن گفتن ما غلط است؛ و تصمیم گرفتیم که چون بیرون آییم، دیگر با شیخ خودمان رفاقت نکنیم.

خلاصه آن شیخ و هابی آن‌قدر اطالهٔ سخن داد تا خسته شد و دهانش کف کرده بود و شیخ ما هم آرام گوش می‌داد و حتی یک جمله هم چیزی نگفت.

در این حال که او سخنانش را به پایان رسانید، شیخ ما رو به او کرد و گفت:

^۱ سوره نور (۲۴) آیه ۳۵.

^۲ سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

لابد این همه شما خود را عصبانی می‌کنید و زحمت می‌کشید و از ساحت قرآن و پیغمبر اسلام دفاع می‌کنید، برای این جهت است که در روز قیامت به خدمت پیغمبر مشرّف گردید و او را زیارت کنید و اعمال شما مقبول و مشکور واقع شود؟! شیخ وهابی گفت: آری! آری!

شیخ ما گفت: ولی من متأسفم که شما در روز قیامت، رسول‌الله را ابداً نخواهید دید! شیخ وهابی با حال عصبانیت گفت: به چه جهت؟! به چه علت؟! شیخ ما گفت: برای اینکه شما کور هستید! و طبق گفتار قرآنی که خودتان از آن دفاع می‌کنید، بنا بر تفسیر و معنایی که خودتان می‌فرمایید، کسی که در این جهان کور باشد، در آن جهان هم کور است و گمراه: ﴿وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾^۱

و خودتان می‌فرمایید که: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾؛^۲ ”و کسی که خداوند برای او این نور ظاهری را قرار نداده باشد، او هیچ‌وقت نور ندارد.“ و بنابراین شما که کورید، در آخرت هم کورید و گمراه و نور ندارید؛ فلهاذا پیغمبر خدا را ابداً نخواهید دید!

این جمله را شیخ ما گفت و دیگر چیزی نگفت.

شیخ وهابی چنان مضطرب و مشوّش شد و چنان ناراحت و بی‌تاب شد که گویی مانند مرغ سربریده‌ای بر خود می‌پیچد و دیگر چیزی نگفت و سکوت محض اختیار کرد و هی با خود غرّش می‌کرد و بدنش را تکان می‌داد.

از این جمله شیخ خودمان، ما آن‌قدر مسرور و مبتهّج شدیم که در پوست نمی‌گنجیدیم؛ برخاستیم و برگشتیم و در راه دائماً شیخ را می‌بوسیدیم و بعضی از دوستان ما بی‌اختیار می‌خواست شیخ را در حین عبور از خیابان و کوچه در آغوش بگیرد و بغل کند. و به او گفتیم: تو از شدت سکوت خود،

^۱ سوره‌ اسراء (۱۷) آیه ۷۲.

^۲ سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

ما را خسته کردی و گفتیم مُفَحَم و محکوم شده‌ای؛ ولی تنها و تنها فقط با این یک جمله‌ات، تمام سخنان طویل و عریض او را باطل کردی. **جَزَاكَ اللهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْقُرْآنِ خَيْرًا**.^۱

مباحثه آیه‌الله طهرانی با تعدادی از اهل تسنن در باب تحریف قرآن و ولایت

امیرالمؤمنین

«گاه‌گاهی پیش می‌آمد که من در مسجدالحرام با

اهل سنت مباحثه می‌کردم و سه یا چهار ساعت و

گاهی یک‌باره دو ساعت صحبت می‌کردیم.

یک شب در سفری که خیلی وقت پیش به عمره

مشرّف شده بودیم، حدود ده دوازده نفر بودند و

آمدند و چند تن از افسران‌شان هم آنجا بودند و

نشستند. یک نفر از همان‌هایی که باتوم به دست

دارند، مرتباً می‌آمد و دادوبیداد می‌کرد تا جلسه را

برهم بزند؛ می‌آمد، می‌رفت، دور می‌زد و دوباره

می‌آمد. این گفتگو سه ساعت و اندی طول کشید.

من یک حرف زدم؛ گفتم: ببینید، شما اهل سنت

هستید و خودتان را پیرو سنت پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلّم می‌دانید و ما را منحرف

می‌دانید. از جمله می‌گویید قرآن شما متفاوت است.

بنده هزینه بلیت رفت و برگشت هر دوازده نفرتان را

^۱ امام شناسی، ج ۵، ص ۱۷۴ - ۱۷۷. (علامه طهرانی)

می‌دهم؛ ویزایتان با خودتان. پول هر دوازده نفرتان را من می‌دهم؛ برخیزید و به ایران بیایید و سرزده و بدون اطلاع قبلی به خانهٔ مردم بروید و قرآن‌هایشان را از اطاقشان بردارید.

گفتم: اگر به خانهٔ من بیایید، در هر اطاقی ده دوازده قرآن هست و همه‌اش هم از همین قرآن‌های چاپ فهد است؛ غیر از این ما اصلاً نداریم. خوب است؟ آن قدر رفقا و دوستانمان از مکه و مدینه برایمان قرآن آورده‌اند که در هر طاقچه‌ای گذاشته‌ایم. یک قرآن غیر از چاپ فهد نداریم! دیگر چه می‌گویید؟ این همان قرآنی است که همه‌جا هست؛ همان قرآنی است که من می‌خوانم و همان قرآنی است که همین‌جا چاپ شده و از اینجا برایمان آورده‌اند.

گفتم: خب، چه می‌گویید؟ آنان همان‌طور ساکت ماندند. گفتم: چرا دروغ می‌گویید؟ چرا به شیعه تهمت می‌زنید؟!

آخرین حرفی که زدم این بود: سخنی می‌گویم
که هیچ‌کس نتواند آن را رد کند: بیاید هر دو از
اعتقاداتمان دست برداریم؛ خوب است؟ بنده
شیعه بودنم را کاملاً کنار می‌گذارم و خلاص! اکنون
می‌شوم مسیحی؛ فرض کن من مسیحی شدم و تو
هم مسیحی شو و از اهل سنت دست بردار. حرفی
ندارید؟^۱

گفتند: باشد.

سپس رو به آنان کردم و گفتم: فردا هر دو (هم
ما و هم شما) می‌خواهیم مسلمان شویم؛ نه از علی
خبری داریم و نه از ابوبکر. می‌رویم در کتابخانه
خود شما، نه کتابخانه شیعه؛ اگر نگاه کردیم و دیدیم
که ابوبکر بهترین فرد برای خلافت بعد از پیغمبر
بود، آن را می‌پذیریم؛ قبول؟ اما اگر نگاه کردیم و
دیدیم علی - از کتب خودتان - لایق خلافت پیغمبر
بود، باز همه می‌پذیریم. چه می‌گویید؟

^۱ نمی‌دانستند می‌خواهم چه بگویم و چگونه گیرشان بیندازم. دو سه افسر
آنجا بودند که خوب و به دقت گوش می‌دادند و هیچ حرفی نمی‌زدند.
متوجه بودم که مطالب را تصدیق می‌کنند و از نگاهشان پیدا بود. (آیه‌الله
طهرانی)

همه سرشان را پایین انداختند و یک کلام حرف

نزدند!

گفتم: چرا حرف نمی‌زنید؟ چرا تا حالا زبان‌تان

می‌گشت و عین فرفره می‌چرخید، به‌طوری‌که

بعضی وقت‌ها نمی‌فهمیدم و می‌گفتم: آرام‌تر حرف

بزنید؛ نمی‌فهمم چه می‌گویید، چون همین‌طور ما را

به رگبار بسته بودند!

بعد ادامه دادم: آن از قرآنتان که گفتم من پول

طیاره شما را می‌دهم، برخیزید و سرزده، بدون اطلاع

قبل‌ی به خانه ما در ایران بروید، قرآن‌ها را از کتابخانه

و طاقچه بردارید؛ نگاه کنید ببینید آیا این قرآن فرق

می‌کند یا نمی‌کند.

هم‌چنین مخفیانه بیاید کنار ما در مساجد

بنشینید؛ ببینید آیا وقتی ما سلام می‌دهیم، بعد از آن

”الله اکبر“ می‌گوییم یا ”**خَانَ الْأَمِين**“؟ همان

چیزی که علمای شما برایتان درآوردند که [نَعُوذُ

بِاللَّهِ] جبرئیل خیانت کرد!¹

¹ «**خَانَ الْأَمِين**» به معنای «جبرئیلِ امین خیانت کرد» اشاره به باوری نادرست

و تهمت‌ی است که ←

من خودم در مدینه، کنار مرقد مطهر رسول اکرم
بودم و داشتم نماز می خواندم. دیدم شخصی عرب
در آنجا - که آدم جاهل و مستضعفی بود - می گفت:

والله دروغ می گویند! به خدا دروغ است که شیعه ها می گویند: «**خَانَ الْأَمِينِ!**» صحیح
این است که رسالت برای توست ای پیغمبر، و نباید به علی می رسید؛ شیعه در اینجا
دروغ گفته است. خدا اینها را لعنت کند! ای رسول خدا، این وحی به تو آمده، به
علی نیامده است که اینها این حرف ها را می زنند!

۱ ← برخی از نویسندگان اهل سنت و وهابیت به پیروان مکتب اهل بیت
علیهم السّلام نسبت داده اند.^۱

بنا بر ادعای این گروه، شیعیان معتقدند که جناب جبرئیل علیه السّلام مأمور
به ابلاغ وحی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده، لیکن در ادای امانت
خیانت کرده و آن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم رسانده است.
آنان مدعی اند که شیعیان بدین سبب، در پایان نماز جمله «**خَانَ الْأَمِينِ**» را
تکرار می کنند!^۲

عالمان شیعه این ادعا را افترای آشکار دانسته و آن را به شدت تکذیب
کرده اند. به نظر می رسد طرح این شبهه با انگیزه شبیه سازی مذهب تشیع با
یهودیت صورت گرفته است؛ زیرا گروهی از یهودیان بر این باور باطل
بودند که جبرئیل مأمور بوده نبوت را در فردی از قوم یهود قرار دهد، اما آن
را به فرد دیگری سپرده است.^۳

در منظومه اعتقادی شیعه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام، امام و جانشین
رسول خدا هستند و نه پیامبر؛^۴ مضاف بر آنکه بنا بر آموزه های کلامی،
فرشتگان مقرب الهی و به ویژه جناب جبرئیل علیهم السّلام دارای مقام
عصمت بوده و صدور هرگونه خطا یا خیانت از ایشان محال است.^۵

سیره عملی شیعیان در پایان نماز چنین است که پس از سلام، سه مرتبه
دستان خود را بالا آورده و تکبیر (**الله أكبر**) می گویند. این عمل، بنا بر فتوای
فقه های امامیه، از مستحبات است و هیچ گونه ارتباطی با ادعای موهوم «**خَانَ
الْأَمِينِ**» ندارد.^۶ (محقق)

(۱) به عنوان نمونه: العقد الفرید، ابن عبدربه، ج ۲، ص ۲۵۰؛ الموضوعات،
ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۹؛ منهاج السنّة النبویة، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۷ و
۳۲؛ القول المفید، عثیمین، ج ۱، ص ۳۲۱؛ سلسلة التفسیر لمصطفی العدوی،
ج ۲۳، ص ۱۵. (۲) الریاض الندیة، ابن أبی العزّ، ج ۴، ص ۵۶۸. (۳) مفاتیح
الغیب، فخر رازی، ج ۳، ص ۶۱۱. (۴) الشافی فی الإمامة، سید مرتضی، ج
۳، ص ۵. (۵) الاعتقادات فی دین الإمامیة، شیخ صدوق، ص ۹۶. (۶)
المقنعة، شیخ مفید، ص ۱۱۴؛ جواهر الکلام، نجفی، ج ۱۰، ص ۴۰۸.

یکی دو بیت شعر هم خواند که یادم رفت. آن

موقع حفظ شدم، منتها چون

سریع یادداشت نکردم، بعد فراموش کردم. دو خط شعر خواند و مرتباً آن را تکرار می کرد. بیچاره از جهلش فکر می کند که شیعیان می گویند: **خان الأمين!** و های های گریه می کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود. خواستم وقتی نمازم تمام شد، بروم دنبالش، کناری بنشینم و به او بگویم: آقا! چه می گویی؟ این حرف ها چیست که می زنی؟ ولی رفت و دیگر پیدایش نکردم.

لذا به آنان گفتم: شما آهسته بیا کنار یکی از این افراد در مسجد بنشین و با او نماز بخوان؛ بین وقتی که دارد نماز می خواند، چه می گوید؟ **”الله أكبر“** می گوید یا **”خان الأمين“**؟ سرشان را پایین انداختند و حرفی برای گفتن نداشتند.

آخرین مطلبی که گفتم این بود: آقا جان! اصلاً من تشیع را کنار می گذارم، تو هم تسنن را؛ هردو مسیحی می شویم و فردا می خواهیم مسلمان شویم. خب، فردا پیغمبر را می پذیریم که این پیغمبر ماست. بعد از پیغمبر چه کسی؟ در کتابخانه خود شما، اگر ابوبکر و عمر ترجیح داشتند، بنده سنی می شوم. اما اگر خود شما از کتاب، منابع و مدارک خودتان به

این نتیجه رسیدید که هیچ کس جز علی لایق خلافت نیست، آن وقت شما باید شیعه شوید.

همین طور سرشان را پایین انداختند و هیچ حرفی نزدند. گفتم: پس چرا حرف نمی‌زنید؟! در آخر گفتم: خیلی خب، خدا حافظ شما! من دیگر حجت را تمام کردم و این بیت (کعبه) را هم شاهد می‌گیرم که مطلب را به شما گفتم.

ببینید، همه جا تعصب غلط و باطل است. آن شب حجت بر آنان تمام شد؛ دیگر خودشان می‌دانند. روز قیامت خدا آنان را می‌آورد و می‌فرماید: آیا آن آقا آن شب مقابل حجر اسماعیل مطلب را برای شما تمام کرد یا نکرد؟ هیچ جوابی نداشتید بدهید؛ دیگر چرا پیگیری نکردید؟! البته شاید پیگیری هم کرده باشند، من دیگر نمی‌دانم. به حسب ظاهر، حرفی به ما نزدند.

خلاصه وقتی خواستم بروم، دو نفر که پزشک ایرانی بودند، آمدند و گفتند: سلام علیکم! آقا حال شما خوب است؟ گفتم: خیلی ممنون. گفتند: آقا! ما که نفهمیدیم چه

۵۶۶

۵۶۶

می‌گویی، ولی دمت گرم! از قیافه‌شان پیدا بود که حسابی آنها را خیط کردی!

گفتم: خب، دعا کنید *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* که خدا همه ما را هدایت کند و دست ما را در دست ولایت علی نگه دارد. این مهم است.^۱

مباحثه *آیه‌الله طهرانی* با تعدادی از اهل تسنن در باب تفریق صلوات و تفاوت قرآن

«شبی من در مسجدالحرام با عده‌ای از اهل سنت صحبت می‌کردم. آنان دوازده اشکال به ما کردند؛ از جمله گفتند: چرا شما نمازهای یومیه را جمع می‌خوانید؟

من صریحاً در جواب گفتم: من نمازهایم را جمع نمی‌خوانم، بلکه جدا می‌خوانم و در این مسئله حق با شماست.^۲ تا این کلام را گفتم که حق با شماست، یک‌دفعه دیدگاهشان نسبت به من تغییر کرد.

اما اگر می‌خواستم توجیه کنم و با خود می‌گفتم:

^۱ سایت مکتب وحی، سخنرانی، ابو حمزه ثمالی، سال ۱۴۳۶ ه.ق، مجلس ۱۱. (*آیه‌الله طهرانی*)

^۲ رجوع شود به مطلع انوار، ج ۱، ص ۸۷ - ۹۳، تعلیقه.

چون شیعه و ایرانی هستیم و ایران أمّ القریٰ است و نماز را جمع می‌خوانند، پس باید ثابت کنم که حتماً باید نمازها را جمع خواند؛ در این صورت آنان می‌فهمند که دارم دروغ می‌گویم و چهره‌ام را منافقانه نشان می‌دهم! چون این مطلب در کتاب‌ها و در سیره آنها وجود دارد^۱ و حتی از کتب شیعه مدرک می‌آوردند و نشان می‌دادند که: ”بفرمایید، ببینید که این‌طور است! مگر امام صادق شما چنین نگفته است؟“ بر فرض که بگوییم کتاب‌های آنان خلاف گفته‌اند، با کتب و روایات خودمان که در این موضوع وارد شده است، چه می‌کنید؟^۲ پس بیا و از ابتدا اعتراف کن و بگو که این مسئله درست است.

اشکال دیگر آنان راجع به قرآن بود و می‌گفتند: قرآن شما با قرآن ما متفاوت است.

گفتم: اگر همین امشب با هم به منزل من در ایران برویم، خواهید دید قرآنی را که من می‌خوانم، همان قرآن مسجدالحرام است. و در هر اطاقمان هم

^۱ رجوع شود به صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۷؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۳-۱۰۶.

^۲ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۱۵۶-۱۶۲.

دو عدد از همین قرآن مسجدالحرام وجود دارد.

البته ما قرآن چاپ‌های دیگر هم داریم، ولی قرآنی را که می‌خوانیم همان است.

اما اگر انسان مخفی‌کاری کند، مطلب را بیچاند و با خود بگوید: ما ایرانی هستیم و نباید کم بیاوریم، این با صداقت نمی‌سازد.

... امیرالمؤمنین علیه السّلام به قبر امر فرمود که بر مردی حدّ جاری کند. قبر اشتباه کرد و سه تازیانه بیشتر زد؛ حال یا اشتباه کرده بود یا اینکه در دلش گفته بود که این شخص مستحق بیشتر از این است! امیرالمؤمنین علیه السّلام قبر را خواباند و چند تازیانه اضافی را بر او زد.^۱ این کاری که امیرالمؤمنین کرد باعث شد که حضرت برای ما امیرالمؤمنین شود؛ زیرا علی نگاه نمی‌کند که قبر غلام من است پس باید هوای او را داشته باشم و جلوی بقیه کم نیاورم؛ و یا اگر این کار را انجام دهم می‌گویند نگاه کنید که علی غلامش قبر را حد می‌زند! اما ما اینها را توجیه می‌کنیم. آیا ما در ارتباط با اطرافیانمان

^۱ الکافی، ج ۷، ص ۲۶۰.

این گونه عمل می کنیم یا می گوئیم مرگ برای
همسایه است؟! امیرالمؤمنین علیه السّلام می گوید:
اگر قانون است باید برای همه باشد.

اگر آنها از ما صداقت نپسند و بلکه خلاف آن را
مشاهده کنند، می گویند: ببینید که چطور این ایرانیان
و شیعیان دروغ می گویند.

می گوئیم چون اینها خلاف هستند، هرچه کلاه
بر سر آنها بگذاریم عیب ندارد؛ چون اینها خلاف
هستند، هرچه دروغ به آنها بگوئیم عیب ندارد؛ چون
اینها خلاف هستند، هرچه حُقه به آنان بزنیم
بی اشکال است! آنها هم می گویند: پس ما هم حقه
می زنیم!

و این مسئله خیلی مهمی است که واقعاً باید
بفهمیم و قدر مکتب خودمان را بدانیم که در اینجا
چه چیزی ترویج می شود و در سایر جاها چه چیزی
ترویج می شود. در این مکتب صداقت و خلوص
ترویج می شود.^۱

تخریب تمام آثار دینی در مکه و مدینه توسط وهابیت

^۱ سایت مکتب وحی، دروس، فقه، حج، مجلس ۴. (آیه الله طهرانی)

«اینها [وهابیت] می گویند:

این گنبدهای طلا و درهای طلا و صندوق‌های خاتم به چه درد امام می‌خورد؟ آنها را اگر صرف فقرا و امور خیریه و فرهنگ کنیم، بهتر است. توسل به امام شرک است. زیارت امام، زیارت مرده است. امام با سایر مردم تفاوت ندارد. پیغمبر چون از دنیا رفت، مرده‌ای بیشتر نیست.

جواب آن است که بحمد الله و المنة، دوره این

یاوه‌سرایی‌ها سرآمده است. خیانت شما در این

مغالطه‌ها ظاهر است و اصولاً چون شما مردمی

دروغ‌گو و دروغ‌پردازید و امثال و شباهی از

خیانت‌های شما برای مردم برملا شده است، دیگر نه

دانشجو گوش به سخن شما می‌دهد، نه دانش‌آموز،

نه بازاری، نه روفتگر کوچه!

بوسیدن قبر امام همانند بوسیدن قرآن و دست

عالم، بوسیدن روح امام است و تواضع به عظمت

مقام او. نماز خواندن بر سر قبر امامان، بالأخص،

نه تنها جایز است، بلکه ثواب دارد؛ آن‌هم ثوابی که

هیچ ثوابی به پای آن نمی‌رسد. این گنبدهای طلا و

درهای نفیس، همانند جواهرات کعبه، نه از مال

مسلمین است که به وراثت برسد، نه از خمس است

که در مصارف خود خرج شود،^۱ نه از زکوات و

^۱ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۲، تعلیقه ۲:

«سورة انفال (۸) آیه ۴۱:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآبَنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ﴾.

”و بدانید آنچه را که شما بهره می‌برید و منفعت می‌نمایید از هر چیز که باشد، خمس آن برای خداست و برای رسول خدا و ذوی‌القربای رسول خدا و یتیمان و مسکینان و در راه واماندگان،

صدقات است که باید به مصارف معین و موارد هشت گانه برسد،^۱ و نه غنایم جنگی و فیه

است که مصرفش مشخص شده است؛^۲ ملک طلق افرادی بوده که برای کعبه و امام و امامزاده وقف کرده‌اند. وقف را شرع مقدس، صحیح شمرده و امضا کرده است و هدیه را قبول نموده است.^۳

در این صورت، شخصی که با عشق خود در مدت عمر رنج برده و قالیچه‌ای بافته و یا فلان زن اصفهانی و یا یزدی و یا کاشانی و غیره، عمری را زحمت کشیده و برای روی مرقد مطهر، یک روپوش چشمه‌دوزی و یا مليله‌کاری و یا سایر اقسام سوزن‌کاری و کارهای دستی نموده؛ آیات قرآن که در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده و اشعار عربی و فارسی را به روی آن با شیواترین خطی مشبک نموده است - و این حاصل عمر را که در

اگر شما به خدا ایمان آورده‌اید.»»

^۱ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۲، تعلیقه ۳:
«سورة توبه (۹) آیه ۶۰:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرْمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

”مصرف صدقات برای فقرا و بیچارگان درمانده، و متصدیان جمع‌آوری و مصرف صدقات، و برای متمایل نمودن دشمنان و کافران به اسلام، و برای آزاد کردن بندگان، و برای قرض‌داران، و آنچه در راه خدا باشد، و برای در راه واماندگان است. این حکم واجب است از جانب خدا و خدا دانا و کارهایش از روی اتقان و استحکام و مصالح عالیه است.“»

^۲ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۲۳ - ۵۵۴.

^۳ رجوع شود به همان، ص ۱۷۱ - ۲۱۵.

هریک از نمایشگاه‌های جهان بگذارند، چشم‌ها را
خیره می‌کند و به به و آفرین می‌گویند و راضی هستند
به قیمت‌های گزاف بخرند - برای عالی‌ترین معشوق
روحانی و معنوی، یعنی به امام خود هدیه می‌کند و
چون دستش به او نمی‌رسد، بر مرقدش پهن می‌کند؛
شما می‌گویید: ”هدیه نکند.“ چه کند؟! یا به فلان
شاه و رئیس‌جمهور پیشکش کند و یا بفروشد و یا به
خائینی امثال شما بدهد. شماها به این راضی هستید
و به آن راضی نیستید؟!!

مراقده ائمه طاهرین، مأمن و ملجأ مردم است؛
همان‌طور که در مشکلات زندگی و مصائب روزگار
بدان روی می‌آورند، دوست دارند بهترین و
پاک‌ترین ثمره خود را هدیه کنند. لهذا طلای خود
را می‌دهند، کتب نفیس خود را می‌دهند، عصا و

شمشیر خود را می‌دهند.

از طرفی این اشیا خواهی نخواهی مورد استفاده تمام زائرین، بلکه مؤمنین قرار خواهد گرفت و از طرفی دیگر محفوظ می‌ماند و از دستبرد گرگانی همچون شما در لباس میش حفظ می‌شود و دیگر نمی‌توانید به خارج بفرستید و زینت موزه‌ها و کتابخانه‌های کشورهای کفر بنمایید!

و علی‌کل تقدیر چون تصرفش حرام است، باید به همین منوال باقی باشد و کسی حق تصرف در آنها را ندارد. و اگر تصرف کند، دزدی است؛ مثل آنکه پرده در حرم را بدزدد و یا آجر و کاشی منصوب بر دیوار را بردارد. زینت کردن مساجد جایز نیست، نه مراقد ائمه علیهم السّلام. مسجدی هم که در جنب مرقد است، اگر شرعاً صیغه مسجد بر آن خوانده باشند، باید ساده باشد. آیات قرآن را با خطوط غیر طلا اگر در مساجد هم بنویسند، ضرری ندارد و زینت شمرده نمی‌شود.^۱

نماز خواندن در قبرستان و در بین قبور کراهت

^۱ رجوع شود به قرب الإسناد، ص ۲۹۰.

دارد؛ مگر از هر طرف قبر تا ده ذراع (تقریباً پنج متر) فاصله باشد.^۱ و سجده کردن بر قبر حرام است. ولی قبور ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از این قاعده عمومی مستثنی است؛ البته سجده بر قبر امام هم جایز نیست،^۲ ولی گونه راست را گذاردن مستحب است.^۳

و نماز خواندن در کنار قبر امام از افضل طاعات است؛ بالأخص در بالای سر، متصل به قبر؛ و در پایین پا و پشت سر هم خوب است. اما در جلوی قبر، به طوری که در حال نماز، قبر پشت سر نمازگزار قرار گیرد، خلاف ادب است.^۴

اشعار سید بحر العلوم در افضلیت مشاهد مشرفه

اینها تمام مسائل فقهی است که در روایات وارد است و چقدر خوب و عالی مرحوم سید بحر العلوم - رضوان الله علیه - در منظومه خود فرموده است:

أَكْثَرُ مِنَ الصَّلَاةِ فِي الْمَشَاهِدِ *** خَيْرَ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ الْمَعَابِدِ (۱)
لِفَضْلِهَا اخْتِيرَتْ لِمَنْ بِهِنَ حَلَّ *** ثُمَّ بِمَنْ قَدْ حَلَّهَا سَمَا الْمَحَلَّ (۲)
وَ السِّرُّ فِي فَضْلِ صَلَاةِ الْمَسْجِدِ *** قَبْرُ لِمَعْصُومٍ بِهِ مُسْتَشْهَدٌ (۳)
بِرَشَّةٍ مِنْ دَمِهِ مُطَهَّرَةٌ *** طَهَّرَهُ اللَّهُ لِعَبْدٍ ذَكَرَهُ (۴)
وَ هِيَ بُيُوتُ أَذِنَ اللَّهُ بِأَنْ *** تُرْفَعَ حَتَّى يُذَكَّرَ اسْمُهُ الْحَسَنُ (۵)

^۱ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۵۸ - ۱۶۰.

^۲ رجوع شود به همان، ص ۱۶۰ - ۱۶۲.

^۳ رجوع شود به الکافی، ج ۴، ص ۵۷۸؛ کامل الزیارات، ص ۲۳۵ و ۲۵۶؛

کتاب المزار، شیخ مفید، ص ۸۲ و ۱۲۹ و ۱۹۳ و ۱۹۸ و ۲۰۳.

^۴ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۶۰ - ۱۶۲.

وَمِنْ حَدِيثِ كَرْبَلَا وَ الْكَعْبَةِ *** لِكَرْبَلَا بَانَ غُلُو الرُّتْبَةِ (٦)
وَعَبْرُهَا مِنْ سَائِرِ الْمَشَاهِدِ *** أَمَثَلُهَا بِالنَّقْلِ ذِي الشَّوَاهِدِ (٧)
فَأَدَّ فِي جَمِيعِهَا الْمُفْتَرَضَا *** وَالنَّفْلَ وَ اقْضَ مَا عَلَيْكَ مِنْ قَضَا (٨)
وَ رَاعَ فِيهِنَّ اقْتِرَابَ الرَّمَسِ *** وَ آثَرَ الصَّلَاةِ عِنْدَ الرَّأْسِ (٩)
وَ النَّهْيَ عَنْ تَقَدُّمِ فِيهَا أَدَبٍ *** وَ النَّصُّ فِي حُكْمِ الْمُسَاوَاةِ اضْطَرَبَ (١٠)
وَ صَلَّيَ خَلْفَ الْقَبْرِ فَالصَّحِيحُ *** كَغَيْرِهِ فِي نَدْبِهَا صَرِيحُ (١١)
وَ الْفَرْقُ بَيْنَ هَذِهِ الْقُبُورِ *** وَ غَيْرِهَا كَالنُّورِ فَوْقَ الطُّورِ (١٢)
فَالسَّعْيُ لِلصَّلَاةِ عِنْدَهَا نَدَبٌ *** وَ قُرْبُهَا بَلِ اللُّصُوقُ قَدْ طَلَبَ (١٣)
وَ الْإِتِّخَاذُ قِبَلَهُ وَ إِنْ مُنِعَ *** فَلَيْسَ بِالِدَّافِعِ إِذْنًا قَدْ سَمِعَ (١٤)^١

”(۱) تا می توانی نماز را در مشاهد مشرفه امامان،

زیاد بخوان؛ که این مشاهد بهترین بقاع است و بافضیلت ترین معبدهاست.

(۲) و اختیار نماز به جهت فضیلت این مشاهد است؛ اولاً و بالذات به جهت آن امامی است که در آن مشهد آرمیده است و سپس ثانیاً و بالعرض، آن مشهد به واسطه آن امام آرمیده و داخل در قبر رفته، فضیلت یافته است.^۲

(۳) و علت فضیلت نماز در هر مسجدی از مساجد، به واسطه آن است که قبر معصومی که به شهادت رسیده است، در آنجاست.

^۱ الدَّرَّةُ النَّجْفِيَّةُ، ص ۱۰۳.

^۲ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۳۶۴:

«این بیت باید این طور معنا گردد:

← به فضیلت داشتن آن خاک است که برگزیده شده است تا قبر امامی شود که در آن مدفون گردیده است. سپس همین محل به واسطه حلول امام در آن، شرافت دیگری پیدا کرده است. یعنی اولاً خودش لیاقت داشته که خاک قبر امام گردد؛ ثانیاً با قبر امام شدن، فضیلت دیگری پیدا نموده است. و بنابراین ضمیر “**اختیرت**” به همان مشاهد و بقاع برمی گردد، نه به نماز؛ و لام اول برای تعلیل و لام دوم برای اختصاص خواهد بود.» (علامه طهرانی)

۴) به واسطه خون پاکی که از آن معصوم شهید در آن زمین ریخته است، خداوند برای بنده ذاکر خود، آن مکان را پاک و مقدس نموده است.

۵) و این مشاهد و قبور امامان، خانه‌هایی است که خداوند اذن داده است که بالا و بلند باشد تا اینکه نام نیکو و جمیل پروردگار در آنجاها ذکر شود.

۶) و از روایت وارده درباره کربلا و کعبه، معلوم می‌شود که مقدار برتری و علو مقام کربلا بر کعبه تا چه حدی است.

۷) بقیه مشاهد و قبور امامان هم مانند کربلاست و روایات وارده مؤید به شواهد قطعیه بر آن دلالت دارد.

۸) و بنابراین، توای مؤمن خالص، تمام نمازهای واجب و نافله و قضایی که بر عهده توست، در آنجاها به جای آور.

۹) و در این مشاهد، رعایت کن که نمازت را در نزدیکی آن تربت پاک بخوانی؛ و بهترین جا را برای نمازی که می‌خوانی، پهلوی سر امام در آن مرقد شریف قرار بده.

۱۰) و نهی وارد از تقدم نمازگزار بر قبر مطهر،

الزامی نیست؛ بلکه از روی ادب است. و در جواز خواندن نماز در خط مساوی با بدن شریف از سمت راست و یا چپ، نصوص وارده مختلف است و معنای واضحی به دست نمی‌دهد.

(۱۱) و پشت سر امام نیز نماز بگزار؛ زیرا که روایات صحیحه و غیرصحیحه در استحباب این مکان به صراحت دلالت دارند.

(۱۲) و فرق میان این مشاهد و قبور امامان با سایر قبور مردم، مانند نور تجلی خدا بر فراز کوه طور، روشن است.

(۱۳) و بنابراین اهتمام کردن و رفتن برای نماز در پهلوی این قبور شریفه، مستحب است و مطلوب؛ و ما را بدان خوانده‌اند. و هرچه به قبر نزدیک‌تر نماز گزاردن، بلکه چسبیدن به قبر، مطلوب‌تر و پسندیده‌تر است.

(۱۴) و در اینکه قبور را قبله قرار ندهید، اگرچه منعی وارد شده است، ولیکن چنان قدرتی ندارد که بتواند اذن و اجازه صریحی که از طرف شارع رسیده و شنیده شده است را از بین ببرد و برطرف کند.

و بنابراین قبور امامان حکم مسجد را دارد، بلکه از افضل مساجد است؛ زیرا همین‌طور که در بیت سوم و چهارم دیدیم، شرافت هر مسجدی که در دنیا ساخته شود، به واسطه خون معصومی است که در آنجا ریخته و به درجه شهادت فائز گردیده است و در قرون و تمادی زمان‌های پیشین این امر واقع شده است و خداوند به برکت آن خون، اینجا را معبد پاک و پاکیزه برای ذکر خود نموده است؛ گرچه بنای

مسجد بعد از گذشتن سال‌های متمادی باشد.^۱

و چون این قاعده و ناموس کلی در هر مسجدی

هست - گرچه ما صاحب آن

^۱ الکافی، ج ۳، ص ۳۷۰:

«عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَأَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي مَسَاجِدِهِمْ، فَقَالَ: لَا تَكْرَهُ! فَمَا مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ إِلَّا عَلَى قَبْرِ نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ قُتِلَ، فَأَصَابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رِشَّةٌ مِنْ دَمِهِ، فَأَحَبَّ اللَّهُ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا، فَأَدَّ فِيهَا الْفَرِيضَةَ وَ النَّوَافِلَ وَ اقْضَ فِيهَا مَا فَاتَكَ.» ترجمه:

«راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من از نماز خواندن در مساجد آنان (مخالفین) اکراه دارم. حضرت فرمود:

کراهت نداشته باش؛ چراکه هیچ مسجدی ساخته نشده، مگر آنکه بر مزار پیامبری یا جانشین پیامبری بنا شده که در آنجا کشته شده و قطره‌ای از خونس بر آن زمین ریخته است. از این رو، خداوند دوست دارد که در آن مکان یاد شود؛ پس نمازهای واجب و نافله را در آنجا بجا آور و نمازهای قضایات را نیز همان‌جا بخوان.» (محقق)

خون را ندانیم و شناسیم - پس این مشاهد
متبرکه ائمه علیهم السّلام که صاحبانش معین و
مشخص است که در مقام عالی تر از همه معصومین
دوران های گذشته و زمان های سالفه اند، ببینید چقدر
مزیت و فضیلت دارد.

و اما گفتار او در بیت ششم:

وَ مِنْ حَدِيثِ كَرَبَلَا وَ الْكَعْبَةِ *** لِكَرَبَلَا بَانَ عَلُوُّ الرُّتَبَةِ

ظاهراً اشاره است به حدیثی که ابن قولویه در
کتاب جلیل و نفیس کامل الزیارات، از پدرش، از
سعد بن عبدالله، از ابی عبدالله رازی، از حسن بن
علی بن ابی حمزه، از حسن بن محمد بن عبدالکریم
ابی علی، از مفضل بن عمر، از جابر جعفی روایت
می کند که:

قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْمُفَضَّلِ: كَمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟
قُلْتُ: يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي! يَوْمٌ وَ بَعْضُ يَوْمٍ آخَرُ!
قَالَ: فَتَزُورُهُ؟ فَقَالَ: نَعَمْ!
قَالَ: فَقَالَ: أَلَا أُبَشِّرُكَ؟ أَلَا أَفَرِّحُكَ بِبَعْضِ ثَوَابِهِ؟ [قُلْتُ: بَلَى، جُعِلْتُ فِدَاكَ.
قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لِيَأْخُذَ فِي جِهَارِهِ وَ يَتَهَيَّأُ لِرِيزَاتِهِ، فَيَتَبَاشَرُ بِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ؛
فَبِذَا خَرَجَ مِنْ بَابِ مَنْزِلِهِ رَاكِبًا أَوْ مَاشِيًا، وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يُوَافِيَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.]
”که او گفت: حضرت صادق علیه السّلام به مفضل گفتند: چقدر منزل تو با قبر
حسین علیه السّلام فاصله دارد؟ گفت: پدرم و مادرم فدایت شود؛ یک روز و مقداری
از روز دیگر!
حضرت گفتند: آیا حسین را زیارت می کنی؟ گفت: آری!
حضرت گفتند: آیا می خواهی من تو را به بعضی از ثواب های آن بشارت دهم؟ آیا
می خواهی تو را بدان مسرور و خشنود سازم؟ من گفتم: آری، فدایت شوم!
حضرت گفتند: چون یک نفر از شما در مقدمات سفر کربلا افتد و در تجهیز آن
برآید و آماده گردد، فرشتگان سماوی بدین جهت به همدیگر بشارت می دهند؛ و
چون سواره و یا پیاده از منزلش بیرون آید، خداوند چهار هزار ملک از ملائکه
خود را بر او می گمارد تا بر او صلوات بفرستند تا به قبر

در اینجا حضرت دستور و کیفیت دخول و متن

زیارت را بیان می‌کند و پس از تمام شدن زیارت

می‌گویند:

ثُمَّ تَمْضِي إِلَى صَلَوَتِكَ. وَ لَكَ بِكُلِّ رَكْعَةٍ رَكَعَتَهَا عِنْدَهُ كُتُوبٌ مِّنْ حَجِّ أَلْفِ حُجَّةٍ وَ
اعْتَمَرِ أَلْفِ عُمْرَةٍ وَ أَعْتَقَ أَلْفَ رَقَبَةٍ وَ كَاتَمَا وَقَفَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَلْفَ مَرَّةٍ مَّعَ نَبِيِّ
مُرْسَلٍ - الحديث.^۱

”و پس از آن برای خواندن نمازت رهسپار می‌شوی و از برای تو به پاداش هر رکعت نماز که در نزد حسین بخوانی، ثواب کسی را می‌دهند که هزار مرتبه حج و هزار مرتبه عمره انجام داده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و گویا هزار بار در معرکه جهاد در راه خدا با پیغمبر مرسلی برای جهاد قیام کرده است.“ - تا آخر حدیث.^۲

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ کامل الزیارات، ص ۲۰۵ - ۲۰۷.

^۲ امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۵۷، تعلیقه:

«و مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار، در کتاب مزار، از طبع کمپانی، ج ۲۱، ص ۱۴۶ و ۱۴۷ و از طبع حروفی، ج ۱۰۱، ص ۸۲ از ابن قولویه روایت کرده است. و مرحوم شیخ عبدالحسین امینی تبریزی، صاحب الغدير، در تعلیقه آن گفته است:

ظاهراً کلمه مفضل در خطاب حضرت، اشتباه است؛ یا از راویان و یا از ناسخان این اشتباه رخ داده است و صحیح، جابر است؛ همچنانکه در مزار کبیر مشهدی با اسناد خود روایت کرده است و در آن مفضل نیست؛ و همچنین در روایت ابن طاووس در کتاب مزار او، از جابر آورده و مخاطب به خطاب اوست.*» (علامه طهرانی)

* بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۶۳ - ۱۶۵.